

اقتصاد سیاسی توسعه

ایران، ژاپن و کره جنوبی

دکتر سید عطاء الله سینائی

دکتر احسان ایل شاهی

پیشگفتار:

توسعه تنها دوره‌ای از رشد یکنواخت نیست، بلکه فرآیندی پویا برای دستیابی به نیروهای پیشبرنده توسعه و دارای فراز و فرود بسیار است. پیدایش این نیروهای محرکه و زیرساخت‌های رشد اقتصادی پایدار و ظرفیت سازی اجرایی دولت در بسترهای داخلی و بین المللی مساعد، دشوارترین فاز توسعه و مشابه مرحله برخاستن از زمین برای یک هواپیما (Take off) است. پس از مرحله کنده شدن از موانع و قرار گرفتن در یک دالان پروازی امن است که کشور در مسیر رشدی پایدار، توأم با انعطاف پذیری قرار می گیرد. کشورهای در حال توسعه، درست در مرحله Take off دچار مشکل شده و به زمین می خورند. در حالیکه کشورهای پیشگام توسعه از جامعه شروع کرده اند، در اقتصادهای توسعه یافته نوظهور و جوامعی که به تازگی از خواب برخاسته و وارد کانال توسعه شدند، این نظام حکمرانی است که اسباب پیشرفت را تدارک می بیند. در این خصوص نظام حکمرانی توسعه گرا، به دو بال «گفتمان و نظم» نیاز دارد. ایران در دهه های جاری با بحران ها و ابرچالش های بسیاری مواجه بوده است. تحریم های بین المللی و چالش های سیاست خارجی، بحران های زیست محیطی و منابع طبیعی، چالش های سیاست داخلی و ناکارآمدی نظام اجرایی و ناترازی ها، همگی بر دوش بدنه اجرایی دولت قرار دارند.

وانگهی، تعریف از توسعه، وابستگی مستقیمی به ابعادی دارد که برای این مفهوم در نظر داریم. یعنی اگر بخواهیم آن را فراگیر در نظر بگیریم، علاوه بر مسائل اقتصادی، ابعاد سیاسی و فرهنگی را نیز شامل می شود. به همین خاطر، اندیشمندان مختلف که در هرکدام از این حوزه های علمی فعال هستند، از زاویه خودشان توسعه را تعریف می کنند. نویسندگان این اثر معتقدند که توسعه یک فرهنگ بسیط است و تمامی زوایای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و ... را در برمی گیرد. در یکصد و پنجاه سال گذشته، ایران، فراز و فرودهای بسیاری را تجربه کرده است. کشته شدن و یا متواری شدن زمامداران، انقلاب مشروطیت، جنگ جهانی اول، انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی، تحریم ها و ... بی ثباتی هایی هستند که بار آن بر دوش رشد اقتصادی آمده است و نتیجه آن کاهش تولید ملی و رشد اقتصادی بوده است. در بعد اجتماعی و فرهنگی، متأسفانه جامعه به جای اینکه به سمت جلو حرکت کند، دچار پسرفت شده ایم که این خود را در شاخص های مختلفی چون اعتماد و سرمایه ی اجتماعی نشان می دهد. از منظر سیاسی نیز که بُعد مهم دیگری در فرایند توسعه به شمار می رود، بحث صندوق رأی و اعتبار واقعی یا

معنای واقعی داشتن صندوق رأی مطرح است که متأسفانه از این منظر هم، وضعیت خوب و قابل قبولی در جامعه‌ی ما وجود ندارد. اما اینکه نقطه عزیمت اولیه کجا باید باشد، بر مبنای دیدگاه‌های مختلف، متفاوت است. برخی از دوستان معتقد هستند که مسئله ما عمدتاً فرهنگی بوده و اگر این چالش‌های فرهنگی برطرف شود، راه برای ایجاد گشایش‌ها در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی نیز باز می‌شود. برخی دیگر، پیشرفت اقتصادی را نقطه عزیمت اولیه جهت ایجاد نظام بنگاه داری درست و سپس دموکراسی می‌دانند و نگاه دیگر این است که اقتصاد ما در تله سیاست گرفتار شده، پس باید تغییراتی در حوزه ساختار قدرت، به وجود آید.

توسعه مأموریت نظام حکمرانی است. اوست که باید هدف را به دقت برگزیند، راه و راهبردها را بیاندیشید، توشه و توان را برآورد و مهیا کند و زمان را محاسبه نموده، ابزار و امکانات را برای پیمودن مسیر تمهید سازد. این مفاهیم، تقلیل جنبش عظیم ملی توسعه، به حرکت یک کاروان است. و گر نه می‌دانیم که نهادسازی کارآمد و سازماندهی ابزاری هستند که جریان و جنبش توسعه را پیش می‌برد. بنابر این وقتی از دو بال «گفتمان و نظم» صحبت می‌کنیم، در کشور به مثابه یک هواپیما، سازمان برنامه، گفتمان ساز و امور اداری و استخدامی نظم بخش است. در واقع این دو سازمان دبیرخانه‌های گفتمان و نظم بخشی به توسعه کشور هستند و هر دو ساختارهای حاکمیتی هستند.

چالش بزرگ سیاستمدار در انتخاب خردمندانه در موقعیت‌های متعارض است. انتخاب‌های او در اقتصاد و سیاست، به طور پیوسته بر عملکرد کل سیستم اثر مستقیم و با واسطه دارد و وضعیت‌های تناقض‌ناما ایجاد می‌کند. در واقع دولت پارادوکسیکال ایجاد می‌کند. یعنی دولتی که از یک طرف کوچک است اما از طرف دیگر خیلی بزرگ است. در سیستم اقتصاد سیاسی، ما سه نهاد – قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه مجریه – داریم و در کنار این‌ها نیز نهادهای دیگری وجود داشته که در واقع شاخ و برگ‌های خودشان را دارند و این باعث می‌شود که مسئله هماهنگ‌سازی در سطوح مختلف، بسیار سخت شود. در واقع باعث شود که یک دولت و نهاد حاکمیتی بزرگ و بیش از اندازه‌ای شکل گیرد که در گذر زمان، همه بودجه را تبدیل به هزینه‌های مصرفی و غیر انباشتی‌اش می‌کند و دیگر اجازه نمی‌دهد که دولت از پس وظیفه انباشتی بر بیاید. نهادهای موازی باعث می‌شود که مراکز لابی‌گری مختلفی وجود داشته باشد که مسیر انباشت را به حوزه‌هایی برده که از زاویه زیست‌محیطی نیز بسیار مسئله‌زا باشد. راهکار

اساسی‌اجهت حل این مشکل، در اصل سیاسی بوده و آن هم توجه و اجرای صحیح قانون اساسی است. علت اجرای نادرست سیاست‌های اقتصادی و شکست کشورها در نیل به توسعه در یک عبارت نهفته است: دوراهی سیاستمدار. به عبارت دیگر، مشکل سیاستمدار عموماً کمبود علم و دانش نیست بلکه مشکل دوراهی حفظ قدرت سیاسی از طریق قربانی کردن منافع عمومی یا تامین منافع عمومی و از دست دادن تدریجی قدرت سیاسی است. این دوراهی سیاستمدار است که سرنوشت کشور را تعیین می‌کند.

هدف اصلی این کتاب پرداختن به این موضوع است که چرا با وجود اینکه ایران در عرصه‌های مختلف دارای سیاستمداران خوبی هم بوده است و حتی همتراز با ژاپن و یا حتی در دوره‌ای جلوتر از کره جنوبی بوده است، هم اکنون همانند آن‌ها نیستیم، و از آنها به معنای واقعی عقب مانده‌ایم.

از یکی از مقامات ژاپن پرسیدند: شما تنها کشوری بودید که آمریکا علیه تان از بمب اتمی استفاده کرد؛ قاعدتاً شما باید بزرگ‌ترین دشمن آمریکا باشید، پس چرا هیچگاه شعار مرگ بر آمریکا سر نمی‌دهید؟ او پاسخ داد؛ شعار دادن کار کسان نیست که در عمل نمیتوانند کاری انجام دهند! همین که روی میز رئیس‌جمهور آمریکا تلفن پاناسونیک ما نشسته، یعنی اینکه ما پیروز شدیم. نیازی به دشمنی و درگیری با دیگران نیست. با رشد و پیشرفت تو، دیگران خود به خود شکست می‌خورند. به دیگران کاری نداشته باش؛ کار خودت را درست انجام بده.

در کره جنوبی توسعه صنعتی با سکانداری دولت و حمایت‌های دولتی پا گرفت. توسعه صنعتی در کره جنوبی ناشی از یک استراتژی جدی خودخواسته برای توسعه بود که رژیم‌های دیکتاتوری توسعه‌خواه آن را به صورت مجموعه‌ای منسجم و مکمل یکدیگر با کمک صنایع بزرگ خانوادگی (چائبول‌ها) اجرا کردند. در بُعد کلان، در این دوران دولت چهار نوع مداخله سیاستی را رهبری می‌کرد:

- ✓ مدیریت ایجاد ظرفیت تولیدی داخلی (بر مبنای ترکیبی از تشویق صادرات و کنترل های وارداتی؛
- ✓ رشد و گسترش آموزش و فراگیر کردن مهارت‌ها؛
- ✓ ایجاد زیرساخت‌ها؛ و

✓ بازارهای سرمایه‌ای که به صورت فعال (نه منفعلانه) مدیریت می‌شدند تا صنعتی شدن را پشتیبانی کنند

در دنیای مدرن، فرودگاه‌ها دروازه شهرها و پیشخوان کشورها محسوب می‌شوند. اگر زمانی بود که دروازه قرآن محل ورود کاروان‌ها از سمت اصفهان به شهر شیراز بود، اما امروز این فرودگاه‌ها هستند که پیشانی تمدن یک منطقه محسوب می‌شوند. فرودگاه‌هایی که «کیفیت و عملکرد» آنها بر اقتصاد مردم یک کشور تاثیر شگرفی داراست. نگاهی مقایسه‌ای به وضعیت فرودگاه‌های کشورهای مورد مطالعه این کتاب، بیانگر یک هشدار جدی درباره جایگاه فرودگاه امام خمینی (ره) است. هشداري که باید به معنای واقعی جدی گرفته شود:

فرودگاه هاندا ژاپن

توکیو قلب اقتصاد ژاپن است و هزاران شرکت بین‌المللی در این شهر در حوزه فن آوری مشغول به کار هستند. ژاپن سرزمینی جزیره‌ای است و هیچ اتصال خاکی به کشورهای پیرامون ندارد. فرودگاه بین‌المللی توکیو در شهر توکیو، پایتخت کشور ژاپن واقع شده است. فرودگاه بین‌المللی توکیو که به هاندا نیز معروف است در سال 2023 میلادی، نزدیک به 79 میلیون مسافر را جابجا کرده است. بدین ترتیب فرودگاه بین‌المللی توکیو شلوغ‌ترین فرودگاه قاره آسیا و چهارمین فرودگاه جهان از لحاظ میزان نقل و انتقال مسافر است.

فرودگاه اینچئون کره جنوبی

فرودگاه بین‌المللی اینچئون، فرودگاه با امکانات و بزرگی در شهر سئول است که توانسته بود به مدت 11 سال، عنوان بهترین فرودگاه جهان را از اطراف انجمن فرودگاه‌های بین‌المللی دریافت کند. فرودگاه بین‌المللی اینچئون، بزرگ‌ترین فرودگاه کره جنوبی و مهم‌ترین فرودگاه در سئول به حساب می‌آید. انجمن فرودگاه‌های بین‌المللی از سال 2005 تا 2016، اینچئون را به عنوان بهترین فرودگاه جهان و اسکای ترکس (Skytrax) نیز آن را به عنوان تمیزترین فرودگاه دنیا انتخاب کرده است. این فرودگاه در مرکز شهر اینچئون قرار گرفته و یکی از سریع‌ترین فرودگاه‌های جهان از لحاظ امور گمرکی به شمار می‌رود؛ تا جایی که مسئولان آن ادعا می‌کنند کارهای مربوط به پروازهای خروجی فرودگاه اینچئون،

19 دقیقه و پروازهای داخلی آن به طور متوسط 12 دقیقه طول می کشد که این میانگین در دنیا به ترتیب 60 و 45 دقیقه است. طبق آمار شورای بین المللی فرودگاه ها، در سال 2023 تعداد 56 میلیون مسافر از این فرودگاه استفاده کرده اند.

فرودگاه امام خمینی (ره) ایران

به رغم موقعیت جغرافیایی ایران در منطقه، در حال حاضر فرودگاه امام حتی در جابجایی ۱۰ میلیون نفر هم نقش ندارد. به نقل از مدیر فرودگاه امام خمینی (ره)، سال ۱۴۰۰ تعداد ۴ میلیون مسافراز طریق فرودگاه امام جابجا شده است که این میزان جابجایی در سال ۱۴۰۱ به ۶.۶ میلیون مسافر و در سال ۱۴۰۲ (2023) به ۷.۶ میلیون مسافر رسیده است. این عدد یعنی کمتر از یک پنجم قطر، یک هشتم دوی/استانبول و یک دهم فرودگاه آتلانتا در آمریکا که بسیار جای تفکر و تأمل دارد. مقدار باری که از این فرودگاه ترانزیت می شود حتی به نیم میلیون تن هم نمی رسد. در واقع آمارها رقمی در حدود ۱۶۰ هزارتن را بیان می کند.

مصادق های آورده در فوق بخش کوچکی از واقعیت های موجود فیما بین ایران، و کشورهای توسعه یافته ژاپن و کره جنوبی می باشد.

شاید بسیاری از افراد جامعه مفهوم توسعه و چگونگی توسعه یافتگی را بخوبی ندانند یا صرفا اقتصاد با رشد بالاتر از ۵ درصد، تورم زیر ۵ درصد و نرخ بیکاری کمتر از ۱۰ درصد را نشانه های توسعه تلقی کنند. در حالی که، توسعه ابعاد گسترده تری دارد و بسیاری از جزئیات زندگی روزمره و روابط اجتماعی و زندگی شخصی ما را در برمی گیرد. شاید تعجب کنید که در الگوهای مدرن توسعه، آداب و سبک زندگی شخصی افراد هم مورد بررسی قرار می گیرند. نباید فراموش کنیم تک تک ما شهروندان در تغییرات سازنده کشورمان نقش داریم. اگر چه دولت ها، مدیریت روند توسعه را به عهده دارند اما اگر مردم توسعه و تغییر را نپذیرند و در زندگی شخصی و اجتماعی خود اعمال نکنند، تحولی در جامعه رخ نخواهد داد.

اصولا پیشرفت مستلزم خواست ملتهاست و باید برای آن تلاش کنند. به این معنی که همه ما در هر مسئولیت یا جایگاه اجتماعی هستیم باید کار خود را درست انجام دهیم و به عنوان یک شهروند عادت

کنیم کارها و امور را سر هم بندی نکنیم و هر چیزی روی استاندارد زندگی شهروندی که در الگوهای مدرن توسعه در کشورهای پیشرفته و توسعه یافته جهان مشاهده می شود، اجرا گردد. اگر هر شهروندی چه حقیقی و چه حقوقی، امور زندگی شخصی یا خدمات محیط کاری خود را با ملاحظه استانداردهای کار به انجام برساند و موجب رضایت مخاطبین، اعم از مشتریان، هموطنان و هموعان خود باشد، مصداق یک شهروند توسعه گرا خواهد بود. اگر این فرهنگ در جامعه گسترش یابد، دولت ها و نظام های سیاسی هم روابط خود را با ملت تنظیم خواهند کرد و آنها هم ملزم خواهند شد که رفتار توسعه ای در قبال افراد جامعه و سیاستگذاری های مرتبط داشته باشند. چنانچه در جامعه ای، کم دانشی و بیسوادی یا رفتار و افکار سودجویانه یا وضعیت مشابه تنازع برای بقا حاکم شود، در این صورت دولت ها هم رفتار متناسب با آن را در پیش خواهند گرفت.

گذشته از مساله یاد شده، برخی روش ها و ابتکارات در زندگی فردی و اجتماعی را ممکن است به راحتی به کارگیریم، در حالی که آن کار خود اقدامی برای خروج است استانداردهای توسعه در زندگی یا کار است که از جمله مثال های آن: حمل بارهای بسیار بزرگ با موتورسیکلت، حمل بار با ویلچر (ویلچر وسیله حمل معلولین یا بیماران است نه حمل بار)، رانندگی های غیرمجاز، خنده های بلند در اماکن عمومی، سر و صدا و رفتارهای ناهنجار دانش آموزان پس از تعطیلی مدرسه، ازدحام و شلوغی برای ورود به یک مکان، عدم یک احوالپرسی خیلی ساده در بدو ورود به محل کار یا محیط های اجتماعی، نگاه بالا به پایین در محیط های اداری، وجود تبعیض در بخش های دولتی و خصوصی، هموطن را یک رقیب دیدن، پرهیز از خرید تولیدات داخلی و ملی و گرایش بیشتر به محصول خارجی (در صورت وجود کیفیت مناسب تولیدات داخل و همچنین داشتن توان مالی زیاد)، سرویس های دستشویی عمومی غیربهداشتی و فاقد مایع دستشویی و دستمال کاغذی، فقدان مشتری مداری در فروشگاه ها و محل های داد و ستد، فقدان سیستم برخورد با فروشندگان گرانفروش یا خاطی در بازار، پزشکان، وکلا و قضات سودجو و..... قابل ذکرند. تا حقایق توسعه را ندانیم نخواهیم توانست هیچ قدمی برداریم و در وضعیت نابسامان خود و جامعه باقی خواهیم ماند و نتیجه آن، بروز فساد، بی اعتمادی، بی تحرکی و تنبلی و بالاخره عقب ماندگی و حتی فروپاشی جامعه خواهد بود.

کشوری با سابقه تمدنی چون ایران، سزاوار نیست که امروز در جرگه کشورهای کمتر توسعه یافته جهان قرار گیرد، آداب و شیوه تعامل با ملل را نداند، اقتصاد ضعیفی داشته باشد. ایران، سرزمینی با یک سابقه تمدنی و پرافتخار تاریخی است که متأسفانه هنوز روی توسعه‌ای که انتظار بود را به معنای واقعی ندیده است. بسیاری از زیرساخت‌های صنعتی از بین رفته یا فعالیت‌های اقتصادی آن پویایی در خور کشور ایران را ندارند.

هیچ اقدام و تصمیم‌گیری مبتنی بر تئوری و مدل مشخصی انجام نمی‌پذیرد و صرفاً همه سیاستگذاری‌های کشور بر محور برداشت‌ها، تصورات و تخیلات مدیران قرار دارند. توسعه و آبادانی کشور هم‌همینطور است. هیچ مدل و شاخصی ندارد، تا کنون هفت برنامه توسعه تدوین شده دریغ از اندکی توسعه! این برنامه‌ها فقط مجموعه تصمیماتی هستند که در هر دوره‌ای فقط بروزرسانی می‌شوند و پروژه‌هایی که هر دولت سعی می‌کند پس از سی یا چهل سال قدری آن را تغییر دهد که تا کنون دستاوردی نداشته است.

دولت‌ها اصولاً نه توسعه را می‌شناسند و نه حتی تکلیفشان با خودشان روشن است. یک بار عوامگرا می‌شوند، بار دیگر جوانگرا و.... در نهایت خواهیم دید مدیرانشان اعم از پیر و جوان تعدادی افراد محافظه کار و خواهان حفظ وضع موجود هستند. بسیار جالب است، مدیری که محافظه کار باشد و بخواهد وضع موجود را حفظ کند و آنگاه خواهان توسعه که ماهیت آن تغییر وضع موجود است، هم باشد. محافظه-کاران درونگرا هستند. اندیشه محافظه کار بلای یک سرزمین است. توسعه را متوقف می‌کند، کارها به کندی پیش می‌روند، نقد و اعتراضات را یا خفه می‌کند یا با بی‌توجهی، تأثیر آن را خنثی می‌نماید. در صنعت، به تولید و رفع مایحتاج می‌اندیشند، به جای تجارت خارجی، معطوف به یک بازار مافیایی در داخل هستند، متأثر از اندیشه افلاطونی از تعامل با جهان خارج وحشت دارند و بر این باورند روابط با خارج کشور آلوده ساز است. با الهام از برخی رخداد‌های تاریخی و روش‌های کلاسیک قدیمی جامعه را اداره می‌کنند و از این رو دامنه دانش آنها محدود است و لذا برنامه توسعه را هم با کیفیتی که در بالا ذکر شده پیش می‌برند. توسعه و رفاه قطعاً تصادفی نیست. بنابراین پیشنهاد می‌شود، اندکی بیندیشیم، چرا این چنین اختلاف فاحشی به وجود آمده است و اینکه کجای کارمان مشکل دارد و از همه مهم‌تر چه تدبیر و چه سیاستی باید اندیشید؟

وقتی توسعه را در دو مؤلفه «آرامش ملی» و «آسایش ملی» جمع بندی می‌کنیم و «رضایت و احساس کامیابی ملی» را برآیند آن می‌دانیم، می‌بینیم که از دیر باز این یک آرمان اخلاقی و اجتماعی و یک مطالبه ملی بوده است که زبان و ادب ما و شعر شیرین فارسی آن را بازتاب می‌داده است و بنابر این همه آنچه گفتیم و می‌گوییم در سخن سعدی، «اندر معنی عدل و ظلم و ثمره آن» آمده است:

خبرداری از خسروان عجم	که کردند بر زبردستان ستم؟
نه آن شوکت و پادشایی بماند	نه آن ظلم بر روستایی بماند
خطا بین که بر دست ظالم برفت	جهان ماند و با او مظالم برفت
خنک روز محشر تن دادگر	که در سایه عرش دارد مقر
به قومی که نیکی پسندد خدای	دهد خسروی عادل و نیک رای
چو خواهد که ویران شود عالمی	کند ملک در پنجه ظالمی
سگالند از او نیکمردان حذر	که خشم خدای است بیدادگر
بزرگی از او دان و منت شناس	که زایل شود نعمت ناسپاس
اگر شکر کردی بر این ملک و مال	به مالی و ملکی رسی بی زوال
وگر جور در پادشایی کنی	پس از پادشایی گدایی کنی
حرام است بر پادشه خواب خوش	چو باشد ضعیف از قوی بارکش
میازار عامی به یک خردله	که سلطان شبان است و عامی گله
چو پرخاش بینند و بیداد از او	شبان نیست، گرگ است، فریاد از او
بد انجام رفت و بد اندیشه کرد	که با زبردستان جفا، پیشه کرد
به سختی و سستی بر این بگذرد	بماند بر او سالها نام بد
نخواهی که نفرین کنند از پست	نکو باش تا بد نگوید کست

برای ایران توسعه یافته...

ساختار فصول:

در این کتاب، در فصل اول، کلیات تحقیق مورد بررسی قرار گرفته است تا جنبه‌های عام، علمی و ایدئولوژیک تحقیق مشخص گردد. در فصل دوم، با بررسی چارچوب نظری پژوهش و اشاره به موضوع نهادگرایی و دیدگاه‌های برخس از نظریه‌پردازان برجسته به ارایه یک مدل نظری می‌پردازیم. امروزه این امر به صورت گسترده‌ای مورد توافق صاحب نظران قرار دارد که کیفیت و کمیت‌های توسعه اقتصادی، بیش از هر عامل دیگر متأثر از نهادها، از جمله نهاد دولت است و جغرافیای مستعد، فرهنگ، دین به تنهایی راه توسعه را نمی‌گشاید، مگر آن که ساختار نهادی متناسب با نیازهای توسعه مهیا گردد. در فصل سوم، چهارم و پنجم، به بررسی مولفه‌های دولت‌های توسعه‌گرا با تکیه بر آرای و دیدگاه آدریان لفتویچ پرداخته شده است و در آن فصول به نقش نخبگان در ایجاد یک دولت مستقل و تدوین برنامه‌های توسعه اقتصادی پرداخته شده است. مضاف بر اینکه، فراهم آوردن یک بستر مناسب برای ایجاد ارتباط با سایر کشورها، یکی دیگر از مولفه‌های دولت‌های توسعه‌گرا است که کشورهای ژاپن و کره جنوبی در این امر بسیار موفق عمل کردند و توانستند از بستر ایجاد شده بهره کامل را ببرند.

در فصل ششم، مقاله چاپ شده در فصلنامه نوآوری و ارزش آفرینی در زمینه مطالعه تطبیقی

توسعه اقتصادی ایران، انگلیس و دانمارک در قرن 16 و 19 با تکیه بر آرای و دیدگاه بوراس و لاندوال

آورده شده است تا مجدداً یادآور گردد در برهه‌ای از زمان ایران از لحاظ توسعه اقتصادی جلو بوده آمده

اما متأسفانه به دلیل عدم تشکیل نهادهای مناسب نتوانست در اوج باقی بماند و از این رقابت حساس و

تنگانگ عقب ماند. در این فصل آمده است که انگلستان و دانمارک در قرن 19.....

در آخر، به نتیجه‌گیری و ارایه یک مدل تحلیلی و تجویز تعدادی از توصیه‌های سیاستی برای کشورمان پرداخته شده است. هدف اصلی این کتاب، کشف و شناسایی علل و عوامل ناکامی ایرانیان در نوسازی و اصلاحات، از اندیشه تا عمل بوده است. پیش‌بینی می‌گردد، در صورت ایجاد نهادهای کارآمد و انجام اصلاحات در سطح کلان و در سطح خرد، امکان خروج ایران از این بحران اندک اندک وجود خواهد داشت و با ادامه مستمر آن شاهد نتایج مطلوب‌تری باشیم.

فهرست مطالب

چکیده

6..... مقدمه

فصل اول: کلیات تحقیق

8..... 1- بیان مسئله:

10..... 2- اهمیت و ضرورت تحقیق:

12..... 3- سوالات تحقیق:

12..... 1-3-1 سوال اصلی

12..... 1-3-2 سوالات فرعی

12..... 4- فرضیه ها:

12..... 1-4-1 فرضیه اصلی

13..... 1-4-2 فرضیه های فرعی

13..... 5- پیشینه تحقیق:

22..... 6- متغیرهای تحقیق:

22..... 1-6-1 تعریف عملیاتی متغیرها:

23..... 7- محدودیتهای تحقیق:

23..... 8- اهداف پژوهش:

23..... 1-8-1 هدف کلی:

23	1-8-2 اهداف اختصاصی:
24	9- جنبه‌های جدید و نوآوری تحقیق:
25	10- روش اجرای تحقیق:
28	11- کاربردهای متصور از تحقیق و مراجع استفاده کننده از نتیجه رساله:
30	12- سازماندهی تحقیق:

فصل دوم: چارچوب نظری و مبانی مفهومی

32	2- مقدمه
32	2-1 نظریات کلاسیک توسعه اقتصادی: چهار رویکرد
35	2-1-1 شاخصهای توسعه اقتصادی
36	2-1-2 شاخص ترکیبی توسعه
37	2-2 مبانی نظری
38	2-2-1 حکومت طبیعی شکننده
38	2-2-2 حکومت طبیعی پایه
39	2-2-3 حکومت طبیعی بالغ
45	2-2-4 تفاوت نهادهای حکومت‌های طبیعی و دسترسی جوامع باز
50	2-2-5 نهادهای اقتصادی فراگیر و غیرفراگیر
50	2-2-6 نهادهای سیاسی فراگیر و غیرفراگیر
51	2-2-7 همسویی نهادهای اقتصادی و سیاسی
54	2-2-8 دلایل عدم شکوفایی نهادهای فراگیر
58	2-2-9 چرخه تکاملی
58	2-2-10 کارکرد چرخه تکاملی
59	2-2-11 چرخه شوم
75	2-2-12 نخبگان توسعه خواه
77	2-2-13 استقلال نسبی دولت
79	2-2-14 دیوانسالاری قدرتمند
79	2-2-15 جامعه‌ی مدنی ضعیف
80	2-2-16 بستر بین المللی
81	2-3 مدل نظری پژوهش
81	2-4 جمع بندی

فصل سوم: بررسی مولفه های دولت توسعه گرا در ژاپن

84	1-3 مقدمه
84	2-3 تاریخچه
87	3-3 نخبگان توسعه خواه
92	4-3 استقلال نسبی دولت
96	5-3 دیوانسالاری قدرتمند
105	1-5-3 دوره جنگ جهانی اول (1914-1918)
106	2-5-3 دوره جنگ جهانی دوم (1939-1945)
108	1-2-5-3 طرح توسعه اقتصادی اول (1956-1960)
109	2-2-5-3 طرح توسعه اقتصادی دوم (1961-1970)
109	3-2-5-3 طرح توسعه اقتصادی سوم (1964-1968)
110	4-2-5-3 طرح توسعه اقتصادی چهارم (1967-1971)
110	5-2-5-3 طرح توسعه اقتصادی پنجم (1970-1975)
116	6-3 بستر بین المللی
122	7-3 جمع بندی

فصل چهارم: بررسی مولفه های دولت توسعه گرا در کره جنوبی

124	1-4 مقدمه
124	2-4 تاریخچه
129	3-4 نخبگان توسعه خواه
132	4-4 استقلال نسبی دولت
138	5-4 دیوانسالاری قدرتمند
143	1-5-4 دوره اول توسعه اقتصادی (1962-1966)
144	2-5-4 دوره دوم توسعه اقتصادی (1967-1971)
144	3-5-4 دوره سوم توسعه اقتصادی (1972-1976)
145	4-5-4 دوره چهارم توسعه اقتصادی (1977-1981)
145	5-5-4 دوره پنجم توسعه اقتصادی (1982-1986)
146	6-5-4 دوره ششم توسعه اقتصادی (1987-1991)
146	7-5-4 دوره هفتم توسعه اقتصادی (1992-1996)

149.....	6-4 بستر بین المللی
151.....	7-4 جمع بندی

فصل پنجم: بررسی مولفه های دولت توسعه گرا در ایران

154.....	1-5 مقدمه
154.....	2-5 تاریخچه
156.....	3-5 نخبگان توسعه خواه
159.....	4-5 استقلال نسبی دولت
161.....	5-5 دیوانسالاری قدرتمند
163.....	1-5-5 برنامه عمرانی اول (1327-1334)
164.....	2-5-5 برنامه عمرانی دوم (1341-1334)
166.....	3-5-5 برنامه عمرانی سوم (1341-1346)
169.....	4-5-5 برنامه عمرانی چهارم (1346-1351)
170.....	5-5-5 برنامه عمرانی پنجم (1351-1356)
175.....	6-5-5 برنامه اول توسعه اقتصادی (1368-1372)
177.....	7-5-5 برنامه دوم توسعه اقتصادی (1374-1378)
178.....	8-5-5 برنامه سوم توسعه اقتصادی (1379-1383)
180.....	9-5-5 برنامه چهارم توسعه اقتصادی (1384-1388)
183.....	10-5-5 برنامه پنجم توسعه اقتصادی (1390-1394)
185.....	6-5 بستر بین المللی
	7-5 مقایسه برخی از دستاوردهای توسعه اقتصادی در ایران، ژاپن و کره جنوبی (1860-2010)
186.....	
192.....	8-5 جمع بندی

فصل پنجم: بررسی مطالعه موردی مولفه های توسعه در ایران، انگلیس و دانمارک در قرن

16 و 19

نتیجه گیری و توصیه های سیاستی

4.....	الف) نتیجه گیری
20.....	ب) توصیه های سیاستی

فهرست جدول

- جدول 1- برنامه های توسعه اقتصادی ژاپن 107
- جدول 2- برنامه های توسعه اقتصادی کره جنوبی 142
- جدول 3- برنامه توسعه ایران قبل از انقلاب اسلامی 162
- جدول 4- برنامه توسعه ایران بعد از انقلاب اسلامی 173
- جدول شماره 5- بررسی ساختارسیاسی در سه کشور 6
- جدول شماره 6- بررسی نهاد برنامه ریزی در سه کشور 10
- جدول شماره 7- بررسی وضعیت نخبگان در سه کشور 13
- جدول شماره 8- بررسی وضعیت استقلال نسبی دولت و دیوانسالاری در سه کشور 15
- جدول شماره 9- بررسی وضعیت بستر بین المللی و جهانی شدن در سه کشور 16
- جدول شماره 10- رتبه بندی شاخص ترکیبی توسعه در سال 2021 16

جدول شماره 11- تطبیق تاریخی تحولات توسعه بر مبنای مدل بوراس و لاندوال تجربه انگلستان

و دانمارک

جدول شماره 12- تطبیق تاریخی تحولات توسعه در قرن نوزدهم میلادی بر مبنای مدل بوراس و

لاندوال تجربه تاریخی ایران

فهرست اشکال

شکل 1- مولفه های اصلی توسعه.....	36
شکل 2- مدل نظری پژوهش	81
شکل 3 - الگوی اداری ژاپن، عطار، 1388: 133	96
شکل 4- وظائف EPB در کره جنوبی، منبع کیم و جئونگ، 2017.....	139
شکل 5- رویکرد سازمانی EPB به منظور دستیابی به اهداف ملی توسعه، موسسه توسعه کره، 2014	140
شکل 6- خلاصه اقدام های انجام شده در برنامه های توسعه 5 ساله کره جنوبی، کیم، 2011 ...	147
شکل 7- فرایند تحول دخالت دولت در توسعه اقتصادی کره جنوبی، بحرینیان، 1391.....	148
شکل 8- مدل تعاملی فرایند نوآوری	؟؟؟
شکل 9- شماتیک چرخه ای از مدل تعاملی سیاست نوآوری بوراس - لاندوال	؟؟؟

چکیده

علی‌رغم تکاپوهای توسعه در سراسر جهان، جامعه‌ی ایران در 150 سال گذشته درگیر چالش‌های ناشی از تحولات کلان سیاسی و تغییرات گسترده و تحول در نظام سیاسی بوده است. بنابراین به واسطه مجموعه‌ای از دلایل ایران نتوانست تجربه شکوفا و پایداری را در خصوص بهبود شاخص‌های توسعه اقتصادی و صنعتی ارائه دهد و علی‌رغم دوره‌هایی از پیشرفت، در گروه کشورهای توسعه یافته نیست.

بنابراین پرسش اصلی این پژوهش این است که نقش نظام حکمرانی در توسعه اقتصادی ایران، ژاپن، کره جنوبی در دوره‌های تاریخی (1926-1860 و 2010-1963) چگونه قابل تبیین است؟ فرضیه ما این است که ساخت نظام سیاسی و دولت در ایران، در مقایسه با تجربه دولت‌های توسعه‌گرا در کشورهای ژاپن و کره جنوبی (1926-1860 و 2010-1963)، قادر نشد که ترتیبات و سازوکارهای نهادی متناسب برای تحقق امر توسعه را فراهم سازد. این پژوهش درچارچوب جامعه‌شناسی تاریخی نهادگرا به صورت تطبیقی انجام شده است و بررسی نهاد دولت بر مبنای نظریات آدریان لفت‌ویچ، در توسعه و یا عدم توسعه‌یافتگی میان ایران و دو کشور آسیای شرقی، ژاپن و کره جنوبی، محور کانونی این پژوهش است.

نتایج به دست آمده حاکی از آن است که کشورهای توسعه‌یافته ژاپن و کره جنوبی، با استفاده از نخبگان شایسته و نهادسازی مناسب و همچنین ایجاد یک بستر مناسب برای ارتباط با جهان خارج توانستند یک دولت توسعه‌گرا ایجاد کنند و مسیر توسعه را برای خود فراهم سازند اما ایران به دلیل ضعف در ترتیبات نهادی و عدم ثبات سیاسی نتوانست به درستی از این مسیر گذر و در ریل توسعه قرار گیرد.

واژگان کلیدی: دولت‌های توسعه‌گرا، نخبگان توسعه‌خواه، دیوان‌سالاری قدرتمند، استقلال نسبی دولت،

بستربین المللی

مقدمه

بانک جهانی در سال 1993 در گزارشی اعلام داشت که توسعه اقتصادی کشورهای آسیای شرقی نسبت به سایر دولت‌ها در جهان، صرفاً مربوط به سرمایه‌گذاری فیزیکی نبوده و پیشرفت اقتصادی حاصل شده نه تنها با توسعه فرهنگی و اصلاحات سیاسی خاص همراه بوده بلکه تاحدود زیادی نیز نتیجه آن‌ها بوده است.

مقوله توسعه یکی از پیچیده‌ترین موضوعات و مفاهیم می باشد و بیش از آن که توسعه یک مفهوم کمی باشد، کیفی است. به عبارت دیگر، توسعه راه است و مقوله‌ای است که برای گام برداشتن در آن باید شناختی کامل از مسیر و ویژگی‌های آن داشت. لغت‌ویچ به عنوان نظریه پرداز نهادگرا در زمینه دولت‌های توسعه گرا، سیاست را نه به عنوان متغیر اصلی بلکه آن را متغیر کلیدی در موفقیت و یا عدم کامیابی فرایند توسعه در همه جوامع انسانی می‌داند. وی معتقد است برای فهم توسعه باید درک و شناخت کافی از دولت دست یابیم و برای فهم دقیقی از دولت، مجبور به فهم میان نیروهای اجتماعی در جامعه هستیم. نیروهایی که در واقع به دولت شکل می‌دهند و آن دولت است که در نهایت منجر به توسعه‌یافتگی و یا نیافتگی آن می‌شود.

ژاپن و کره جنوبی از آن دسته کشورهایی هستند که توانستند در طول تاریخ با ایجاد یک دولت توسعه گرا و نهادسازی مناسب در مسیر توسعه گام بردارند. آنها توانستند با بهره‌گیری از نخبگان خود که تمایل به توسعه و پیشرفت داشتند به تاسیس یک دولت با ثبات، پاسخ‌گو و غیرپاتریمونیالیستی، اقدام کنند اما ایران با وجود قدمت تاریخی بلند مدت نتوانست در این مهم موفق عمل نماید و علی‌رغم اینکه در برهه‌ای از زمان از آن‌ها پیش بوده، عقب مانده است.

مطالعات توسعه در ایران را باید بخشی از یک کلیت در نظر گرفت که می‌توان آن را مسئله ایران نامید. مسئله ایران در واقع اشاره به مجموعه‌ای فراگیر و تاریخی دارد که نشأت گرفته از یک سری مشکلات و نابه-سامانی‌هایی است که تاکنون نه تنها مرتفع نشده‌اند بلکه روز به روز بر تعداد آن‌ها نیز افزوده می‌شود. در این پژوهش درصدد هستیم تا با بررسی برخی از مولفه‌های سیاسی و تاثیرگذاری آن‌ها در نظام حکمرانی، توسعه‌ی کشورهای مورد مطالعه را (ژاپن، کره جنوبی و ایران) واکاوی و ببینیم که شد آن‌ها اینگونه پیشرفت کردند ولی ما هنوز در این موضوع موفق نبوده‌ایم.

فصل اول:

کلیات تحقیق

1- بیان مسئله:

بعد از رنسانس که به انقلاب فرهنگی و اجتماعی شهرت دارد، انقلاب صنعتی، پیشرفت و ترقی در کشورهای اروپایی اوج گرفت. در آن دوره تنها کشور آسیایی که توانست با جریان رشد به وجود آمده خود را همراه سازد ژاپن بود. ژاپن توانست در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم رشد چشمگیری کند و به سرعت از سایر کشورهای آسیای شرقی فاصله بگیرد. بعد از آن در کشورهای آسیای شرقی و حتی ایران نیز حرکت‌های مقطعی انجام شد اما نتوانستند به دلیل متناسب نبودن با کلیت جامعه و نبود زیرساخت مناسب همانند ژاپن مسیر توسعه را پیدا کنند.

برای آنکه در کشوری توسعه صورت پذیرد، باید ترقی اقتصادی انجام گیرد. اما همواره باید در نظر داشت که توسعه اقتصادی با رشد اقتصادی متفاوت می باشد. در رشد اقتصادی متغیرها از لحاظ تغییرات کمی و در توسعه اقتصادی از لحاظ تغییرات کیفی مورد بررسی قرار میگیرند. دانشمندان علوم اجتماعی در زمینه توسعه تعاریف متعددی ارائه کرده اند که به برخی از در ذیل اشاره میکنیم. مایکل تودارو معتقد است که توسعه را باید جریانی چندبعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است.

توسعه در اصل باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروههای اجتماعی در داخل نظام، از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج شده و به سوی وضع و حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است، سوق مییابد. دادلی سیرز رییس موسسه اطلاعات توسعه‌های دانشگاه ساکس، توسعه را جریانی چندبعدی میداند که تجدید سازمان و سمتگیری متفاوت کل نظام نظام اقتصادی-اجتماعی را به همراه دارد. به عقیده وی توسعه علاوه بر بهبود میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساختهای نهادی، اجتماعی اداری و همچنین ایستارها و وجه نظرهای مردم است. توسعه در بسیاری از موارد حتی عادات و رسوم و عقاید را نیز در برمیگیرد.

مباحث توسعه اقتصادی از قرن هفدهم و هجدهم میلادی در کشورهای اروپایی مطرح گردید. برخی از فشارهای موجود اقتصادی و صنعتی موجب گردید تا شکافی عمیق میان کشورها به وجود آید. این فاصله ایجاد شده منجر شد تا دو دسته از کشورها در جهان شکل گیرند: کشورهای پیشرفته (یا توسعه یافته) و کشورهای

عقب‌مانده (توسعه‌نیافته). در هر صورت، منظور ما از توسعه، فرایندی همه جانبه است که منجر به بهبود تمامی ابعاد زندگی بشر در هر جامعه ای می‌گردد.

کشورهای آسیای شرقی همچون ژاپن و کره جنوبی از آن دسته کشورهایی هستند که راه توسعه را پیدا کردند و به سمت توسعه‌یافتگی پیش رفتند و به آنها به اصلاح کشورهایی با اقتصاد نوظهور و یا به تعبیری دیگر دولت‌های توسعه‌گرا گفته می‌شود. پس از بررسی و مطالعاتی که در زمینه دولت‌های توسعه‌گرا انجام گردید، متوجه شدم که خلاء این چنین مطالعاتی در کشورمان وجود دارد. لذا در تلاش هستم تا در این پژوهش، از دریچه دولت توسعه‌گرا در بستر نهادگرایی، با نگاهی به دنیای جهانی شدن کنونی، به مسئله توسعه و نقش نظام حکمرانی در دولت‌های توسعه‌گرای ژاپن، کره جنوبی و ایران بپردازم.

توسعه اقتصادی در ایران، در مقایسه با ژاپن و کره جنوبی دارای همزمانی‌های خاصی بوده است. اما نتایج حاصله برای ایران و هر کدام از آن دو کشور، در پایان دوره‌های تاریخی مورد بررسی بسیار متفاوت بوده است. در زمان رهبری میجی، توسعه در دو کشور ایران و ژاپن شروع شد، اما آنچه در واقع شاهدش بودیم این بود که ایران از توسعه در آن زمان جا ماند و نتوانست به پیشرفت صنعتی و اقتصادی متناسب دست یابد. ژاپن، از نیمه دوم قرن نوزدهم یکی از قدرت‌های صنعتی جهانی بوده و اکنون بر سر سومین اقتصاد بزرگ، با آمریکا، چین و برخی کشورهای اتحادیه اروپایی در رقابت پیوسته است.

حدود 53 سال پیش نیز، صنعت خودروسازی ایران و کره جنوبی تقریباً در یک بازه زمانی نزدیک به هم شروع به کار کردند و کره توانست در صنعت خودرو و البته در سایر بخشهای دیگر صنعت از ایران فاصله بگیرد به رتبه پنجم جهانی دست یابد و به یکی از قدرت‌های بزرگ نوظهور اقتصادی مبدل گردد ولی علی‌رغم اینکه ایران در آن دوره نسبت به کره جنوبی در صنعت خودروسازی جلوتر هم بود نتوانست همانند کره جنوبی در این زمینه موفق شود و پیشرفت مناسبی داشته باشد.

ژاپن و کره جنوبی هر چند در ابتدا یک نظام دسترسی محدود داشته‌اند ولی به تدریج از دسترسی محدود شکننده به پایه و پس از آن به بالغ منتقل گردیدند و سرانجام به نظام سیاسی دسترسی باز تبدیل شدند. کشورهای دارای نظام دسترسی محدود به کشورهایی اطلاق می‌شوند که دارای نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محدود و مبتنی بر رانت هستند و فرادستان جامعه از رانت‌های موجود به نفع خود بهره می‌برند و اجازه ترقی و پیشرفت را خیلی به سایر افراد نمی‌دهند. در مقابل، کشورهای دارای نظام دسترسی باز که هرچند در طول دو

قرن گذشته کشورهای اندکی به این نظام دست پیدا کردند به آنهای اطلاق می‌شود که دسترسی به سازمان‌های اجتماعی و سایر سازمان‌ها و نهادهای موجود در جامعه برای تمامی افراد که به عنوان شهروندان جامعه محسوب می‌شوند آزاد باشد. آزادی و توانایی آزادانه حرکت کردن خود می‌تواند یکی از عوامل بسیار مهم در استمرار بخشیدن به رقابت پررونق در سیاست و اقتصاد گردد.

کشورهای ژاپن و کره جنوبی جزء دولت‌های توسعه‌گرا محسوب می‌شوند که در ابتدای مسیر دارای نهادهای انحصاری بودند که با سیاستگذاری‌های مناسب و بجا توانستند فضای لازم را برای شکل‌گیری نهادهای فراگیر فراهم نمایند. این روند بر مبنای چنین تصویری است که نظام‌های سیاسی و اقتصادی کاملاً به یکدیگر وابسته‌اند. در نظام دسترسی محدود ورود افراد به فعالیت‌های اقتصادی دشوار است و دولت عمده فعالیت‌های اقتصادی را در انحصار و کنترل خود دارد. در مقابل، در نظام سیاسی باز، افراد به راحتی می‌توانند وارد فعالیت‌های اقتصادی شوند، رقابت کنند و نظام حکمرانی به عنوان یک ناظر مقتدر عمل می‌کند. دغدغه نگارنده در این پژوهش این است که بعد از گذشت این سال‌ها چه دلایلی در ژاپن و کره جنوبی منجر گردید تا آنها به یکی از کشورهای توسعه‌یافته تبدیل شوند ولی ایران همچون ژاپن و کره جنوبی که جزء آسیا محسوب می‌شود هنوز در ابتدای مسیر توسعه باقی مانده است و موضوع مهم توسعه اقتصادی در چارچوب بستر رهیافت نهادگرایی و با توجه به نقش قانونی نظام‌های حکومتی در این سه کشور چگونه قابل تبیین است؟

2- اهمیت و ضرورت تحقیق:

مقایسه توسعه ایران با ژاپن و کره جنوبی و اینکه چگونه کشورهای آسیای شرقی مذکور خیلی سریع و در یک بازه زمانی نسبتاً کوتاه توانستند نسبت به ایران راه توسعه و ترقی را پیش‌بگیرند موضوعی بوده است که توسط اندیشمندان و تحلیلگران حوزه سیاست و توسعه مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته‌شده است. ایران و ژاپن دو کشور غیر غربی بودند که هم‌زمان در سال 1860 میلادی به توسعه و هم مدرنیته علاقه‌مند شدند و تنها دو کشوری بودند که در آن زمان خارج از آمریکای شمالی و اروپا به سوی مدرنیته رفتند. اولین کاری که کشورهای ژاپن و کره جنوبی انجام دادند این بود که علیرغم احترام و حفظ سنت گذشته خود توانستند بر این موضوع غلبه کنند و راه توسعه و مدرنیته شدن را پیش‌بگیرند اما در ایران به علت تداوم نگرش‌های فرهنگ سنتی در میان مردم و نخبگان سیاسی، امر توسعه خیلی در مقایسه با ژاپن و کره جنوبی پیش‌رفت و با سرعت بسیار کمتری انجام شد و جهت رسیدن به مدرنیته موضوع آزادی و مشروطه مطرح شد.

حکمرانی به طور کلی در نهاد تعریف می‌شود و اصلاح نهادهاست که پایداری می‌آورد پس اگر ما دنبال ثبات و توسعه هستیم باید نهاد ایجاد کنیم یعنی همان مسیری که کشورهای ژاپن و کره جنوبی طی نمودند. پژوهش حاضر به دنبال آن است تا نقش ترتیبات نهادی را در فرآیند توسعه در جمهوری اسلامی بررسی نماید. پرسش بنیادی این رساله از این قرار است که نقش نظام حکمرانی در توسعه اقتصادی ایران، ژاپن، کره جنوبی در دوره‌های تاریخی (1860- 1926 و 1963-2010) چگونه قابل تبیین است؟

در پاسخ به این پرسش، فرضیه پیش رو مطرح می‌شود که بزرگترین چالش ما رسیدن به یک قرارداد اجتماعی است. قرارداد اجتماعی که شامل مجموعه نخبگان، روشنفکران، وجود نظام رقابتی باز و نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر است که موجب توسعه فراگیر در سطح یک کشور می‌گردد.

ایران از نظر شاخص‌های کارایی نهادی، کیفیت دولت و نخبگان سیاسی، حاکمیت قانون، نظام حکمرانی و کنترل فساد نمره قابل قبولی دریافت نکرده است. این پژوهش با اتکاء بر روش کیفی و از طریق مطالعات کتابخانه‌ای تلاش دارد موانع شکل‌گیری توسعه نهادهای فراگیر را در ایران مورد شناسایی قرار دهد. در زمینه ناکامی ایران به علل متعددی نظیر دخالت‌های دولت، انحصاری بودن فعالیت در این عرصه، نبود رقابت، نبود بخش خصوصی، سرمایه‌گذاری نکردن در زمینه تحقیق و توسعه، نبود نظارت جدی بر فعالیت خودروسازان، جنگ، تحریم‌های بین‌المللی و ضعف برنامه‌ریزی و سیاست‌های منسجم می‌توان اشاره کرد.

اما فی الواقع، توسعه ایران نیازمند دو عامل داخلی و بیرونی است. عامل داخلی موثر بر توسعه کشور از مسیر اقلان سازی گروه‌ها و نهادهای قدرت در پذیرش الزامات دموکراتیک و حاکمیت قانون، کوچک سازی دولت، اصلاح ساختاری اقتصاد ایران و کاهش وابستگی به درآمد نفت و کاهش خشونت و تسهیل فضای کسب و کار شکل می‌گیرد که این مسیر نیز با بکارگیری نخبگان توسعه‌گرا، آموزش‌دیده و کاردان تحقق خواهد یافت. عامل خارجی موثر بر توسعه کشور از مسیر ایجاد روابط سیاسی همگرا با نظام جهانی است. مادامیکه این درب به طور کامل و صحیح گشوده نشود امکان توسعه به راحتی برای این کشور محقق نخواهد. متأسفانه در حال حاضر موضوع سیاست خارجی یکی از مهمترین موضوعاتی است که حتی موارد مربوط به عوامل داخلی را نیز دربرمیگیرد و بر نتایج آنها اثر مستقیم دارد.

مساله توسعه چه سیاسی و چه اقتصادی همواره یکی از مسائل مهم کشورهای در حال پیشرفت بوده است. جستجوی ریشه‌های تفاوت در عملکرد توسعه کشورها همیشه دغدغه بزرگان و صاحب نظران در کشورهای

مختلف بوده است و همواره این سوال مطرح بوده است که چرا برخی از کشورها از اقتصاد قوی‌تر و محکم‌تری برخوردارند و برخی دیگر از این موضوع رنج می‌برند؟ فلذا اهمیت و ضرورت این تحقیق در بررسی و مقایسه دولت‌های توسعه‌گرا در بستر رهیافت نهادگرایی در کشورهای ژاپن، کره جنوبی و ایران و عملکرد آنها در نظام حکومتی آن کشورها می‌باشد.

3- سوالات تحقیق:

1-3-1 سوال اصلی

- 1- نقش نظام حکومتی در عملکرد توسعه اقتصادی ایران، ژاپن، کره جنوبی در دوره‌های تاریخی (1926 - 1860 / 1963-2010) چگونه قابل تبیین است؟

1-3-2 سوالات فرعی

- 1- رویکردهای نهادی در خصوص جذب و سازماندهی نخبگان در ایران، در مقایسه با ژاپن (1926 - 1860) و کره جنوبی (1963-2010) چگونه قابل تحلیل است؟
- 2- سطح خودگرانی نهادهای دولتی در ایران، ژاپن و کره جنوبی، از نیروهای طبقاتی، گروه‌های هم سود، فشار و نفوذ در ارتباط با عملکرد تجربه توسعه، در دوره تاریخی مورد نظر، در این کشورها چگونه قابل بررسی است؟
- 3- ویژگی‌های نظام دیوانی در ایران، ژاپن و کره جنوبی، در ارتباط با عملکرد تجربه توسعه، در دوره تاریخی مورد نظر، در این کشورها چگونه قابل بررسی است؟
- 4- عملکرد ایران، ژاپن و کره جنوبی در خصوص ایجاد بستر بین‌المللی چگونه باعث توسعه این کشورها شده است؟

4- فرضیه‌ها:

1-4-1 فرضیه اصلی

- 1- نظام حکمرانی در ایران بدلیل ضعف در ترتیبات نهادی کارآمد قادر نبوده است شرایط لازم برای توسعه اقتصادی در مقایسه با ژاپن (1860-1926) و کره جنوبی (1963-2010) را فراهم سازد.

1-4-2 فرضیه‌های فرعی

1- رویکردهای نهادی در خصوص جذب و سازماندهی نخبگان در ایران، در مقایسه با ژاپن (1926- 1860) و کره جنوبی (1963-2010) نشان دهنده تجارب متفاوتی در سه کشور در دوره تاریخی مورد نظر است. در واقع در حالیکه دولت‌های ژاپن و کره جنوبی توانستند ترتیبات نهادی و شبکه‌های جذب، تجهیز و بکارگیری نخبگان برای پیشبرد روند توسعه را فراهم نمایند، ایران قادر به تحقق چنین سیاست‌هایی نبوده است.

2- سطح خودگرانی نهادهای دولتی در ایران، ژاپن و کره جنوبی، از نیروهای طبقاتی، گروه‌های هم سود، فشار و نفوذ در ارتباط با عملکرد تجربه توسعه، در دوره تاریخی مورد نظر، متفاوت بوده است. در واقع در حالیکه دولت‌های ژاپن و کره جنوبی توانستند از طریق طراحی سیاست‌ها و نظام‌های منسجم و کارآمد، در برابر فشار تقاضاهای متعارض با سیاست‌های توسعه گرا، موجب موفقیت برنامه‌های توسعه شوند، نظام حکومتی در ایران قادر به تنظیم، استقرار و حفظ سازکارهای نهادی کارآمد در این خصوص نشده است.

3- در حالیکه تجربه ژاپن و کره جنوبی، در دوره تاریخی مورد نظر، نشان دهنده عصری از شکل‌گیری و استقرار نهادهایی به عنوان مراکز عالی فرماندهی اقتصادی امر توسعه است، که برخوردار از قدرت واقعی، اقتدار فنی متناسب با سیاست‌های توسعه هستند، در ایران چنین تجربه‌ای متلاطم و مواجه با افت و خیزها و عدم ثبات در سیاست‌ها و ساختارهای نهادی بوده است. بنابراین، همین امر موجب گردید تا یک بوروکراسی قوی در ایران شکل نگیرد و همواره با مشکلات عدیده مواجه باشد.

4- در حالیکه تجربه ژاپن و کره جنوبی، در دوره تاریخی مورد نظر، نشان دهنده همکاری با محیط مساعد بین‌المللی است، تجربه ایران حاکی از همراهی، بی‌ثباتی و تقابل با نظام جهانی و ناکامی در بهره‌برداری از ظرفیت‌های جهانی توسعه اقتصادی بوده است.

5- پیشینه تحقیق:

تاریخچه دولت توسعه‌گرا به قرن شانزدهم در هلند بازمی‌گردد. دولت‌های بریتانیا، آلمان و ژاپن را نیز می‌توان از جمله دولت‌های توسعه‌گرا تا قبل از قرن بیستم دانست؛ البته ژاپن تنها دولت توسعه‌گرای قرن نوزدهم بود که وارد قرن بیستم شد (Bagchi, 2000, p. 413). در واقع، میتوان ادعا کرد که تجربه ژاپن و کشورهای

شرق آسیا پس از جنگ جهانی دوم باعث شد تحقیقات در زمینه نحوه عملکرد آنها گسترش یابد که این امر، موجب پیدایش عبارت «دولت توسعه‌گرا» شد. همچنین سبب شد تا از دهه 1990 در حوزه نظر به آن توجهی ویژه شود (لاهوئیان، 1395: 66).

برای بررسی جنبه نظری این مفهوم باید کمی از دهه 1990 به عقب رفت. پس از غلبه دیدگاه‌های کینزی، در دهه‌های میانی قرن بیستم، که بیش از حد بر قابلیت‌های دولت تأکید داشت و نیز، پس از موج دومی که از اواخر دهه 1970، با واکنشی تند در برابر موج اول، بر نارسایی‌های دولت تأکید داشت و الگوی غالبش تکیه بر سازوکار بازار و دولت حداقلی بود، موج سومی هم از دهه 1990 آغاز شد. در این موجی که ما نیز هم‌اکنون در آن هستیم، بر لزوم هماهنگی دولت و بازار تکیه شد و دولت در مقام سکاندار کشتی توسعه برآمد (اوانز، 1380: 13).

به طور کلی، توسعه از معنی واژه Development گرفته شده است که البته معانی دیگری از جمله رشد، ترقی و تکاپو نیز از آن برداشت می‌شود. به طور کلی نهادها نقش بسیار مهمی در روند شکل‌گیری یک جامعه خواهند داشت و نهادها هستند که فرد را به درستی در آن جامعه تربیت و یا هدایت میکنند. مجموعه این مسائل باعث هدفمندی و توسعه یافتگی آن جامعه خواهد شد. به طور کلی، بحث توسعه از 150 الی 200 سال پیش به طرز چشمگیری کلید خورده است و قبل از آن بشر همه در شرایط فقر به سر می‌بردند، اما امروزه موضوع به شیوه دیگری است.

بحث اصلی این پژوهش، حول دولت، اقسام دولت، کارکرد و نقش آنها در توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی جوامع است. مشخصاً منظور ما از دولت قوه مجریه نیست و درواقع ساختار سیاسی، سازمان سیاسی به تعبیری که در کشورها مرسوم شده است حاکمیت یا حکومت است. علی‌رغم گذشت بیش از یکصد و پنجاه سال – مجموعاً در فواصل زمانی مختلف – از عمر صنعت ایران و به وجود آمدن بخش‌های مختلف از جمله فولاد، معادن و از همه مهمتر خودروسازی، توسعه اقتصادی در ایران به نحو احسن شکل نگرفته است و روز به روز موجب عدم رضایت و سلب اعتماد مردم جامعه از نهادهای موجود شده است.

مطالعات و بررسی‌های لازم در این زمینه عمدتاً غیردانشگاهی بوده است و چنانچه از سوی افراد برجسته و نخبه نیز راهکاری ارائه شده است خیلی ترتیب اثر داده نشده است. برای اولین بار در سال 1377 و با عنوان نقش نهاد دولت در جهان در حال تحول ترجمه حمیدرضا برادران به بررسی نقش دولت و فرایند نوسازی

قابلیت‌های آن، به پرسش‌هایی درباره موفقیت و کارآیی دولت‌ها، نقش پایدار و سازنده آنها در فرایند توسعه اقتصادی و ریشه‌کن کردن فقر، پرداخته است. از جمله افراد و نویسندگانی که به با مباحث توسعه و نهادگرایی پرداخته‌اند و پژوهش‌هایی را در این زمینه انجام داده‌اند میتوان به شرح ذیل اشاره نمود:

سینائی (1401) در کتاب «دولت، جامعه و توسعه اقتصادی در کره جنوبی» با اشاره به شکست ژاپن توسط نیروهای متفقین در سال ۱۹۴۵ و آزاد شدن شبه جزیره کره از استعمار و تولد ملتی جدید در سال 1948 نگارش خود را آغاز کرده است. نگارنده در این کتاب به نقش‌های پررنگ اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده با انگیزه ناشی از رقابت بر سر منافع ژئواستراتژیک، برای تصاحب شبه جزیره کره که در سال ۱۹۴۵ به آزادی رسیده بود، پرداخته است و در ادامه مسیر به بحث و گفتگو در مورد دلایل اصلی و پایه‌ریزی نهادهای مهم در موفقیت کره جنوبی پرداخته است.

نقی زاده (1400) در کتاب «در جستجوی شش هزار روز گم شده» به روایت شش هزار روز دوران رشد سریع هفتاد سال گذشته کشور ژاپن، بعد از جنگ جهانی دوم اشاره کرده است. اگرچه گهگاه هم اشاراتی به صدویست سال پیش از آن هم می‌شود. ژاپن با وجود نیم قرن جنگ با همسایگان دور و نزدیک و فرود دو بمب اتمی بر سر مردم آن - که فقط در یک شب یکصد هزار نفر در هیروشیما به قتل رسیدند - ظرف بیست و سه سال پس از پایان جنگ جهانی دوم به دومین اقتصاد سرمایه‌داری جهان آن روز تبدیل شد. این کتاب، نخست این‌که روایت دوره‌ای گذشته است که در شرایط و تجربیات امروزی جهان نوشته شده است. در ادامه اشاره‌ای هم به شرایط روز می‌کند تا ارتباط دیروز و امروز بیشتر به چشم بیاید.

لفت‌ویچ (1400) در کتاب «دولت‌های توسعه‌گرا» ترجمه افشار کهن اهمیت سیاست در توسعه کشورهای در حال رشد و جهان سوم را مورد بررسی قرار داده‌است. توسعه‌های پس از جنگ، دولت‌های ناتوسه‌گرا، خط‌مشی سیاسی حکومت دمکراتیک در جهان سوم و... از جمله مواردی است که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته‌اند. کتاب دولت‌های توسعه‌گرا سه هدف اصلی را دنبال می‌کند. در گام نخست در پی درک رابطه توسعه با سیاست و دولت است و از این رو سه گانه سیاست-دولت-توسعه را محور کار خود قرار می‌دهد. در گام بعدی رابطه توسعه با تحولات دمکراتیک را مد نظر قرار می‌دهد و لذا سه گانه توسعه-دمکراسی-دولت را در کانون توجه خود قرار می‌دهد.

نویسنده سپس در پی بازسازی جهت گیری‌های مطالعات سیاسی و متعاقب آن بازسازی نظریات دولت از رهگذر و گام نخست بر می‌آید تا بتواند سیاست توسعه را وجهی برجسته‌تر و ضروری‌تر بخشد. در همین راستا او ضمن توجه به آموزه‌های هانتینگتون در ضرورت توجه به موضوع نظم سیاسی در جوامع در حال تحول، در پی صورت‌بندی مشخصات دولت توسعه‌گرا بر می‌آید. این دولت از منظر لغت‌ویچ، دولتی برنامه‌ریز، ایدئولوژیک، و یا از سوی دیگر، دولتی نظارت کننده و لیبرال نیست. در واقع هدف لغت‌ویچ گذر از این تقسیم‌بندی‌ها به نوعی دیگر از نوع‌شناسی دولت در ارتباط با توسعه است که در آن نه میزان دخالت دولت، بلکه نحوه دخالت آن، نه فعالیت بیشتر یا کمتر دولت، بلکه فعالیت بهتر یا بدتر آن، نه شکل و قالب دولت بلکه ماهیت و کارکرد دولت و نه اقتدارگرا بودن/نبودن بلکه توانمندی/عدم توانمندی حاکمیتی آن مدنظر است.

رهاورد این نوع نگرش نظری به رابطه دولت و توسعه، از جمله این است که خواننده را از پی جویی برای کشف رابطه‌ای یکتا و عام میان دولت از یک سو و توسعه از سوی دیگر منصرف سازد و به جای آن، رابطه‌ای منعطف میان آن‌ها را جایگزین سازد. در همین راستا توجه ما در بررسی رابطه مزبور به سوی ویژگی‌ها و ظرفیت‌های متفاوت دولت معطوف می‌شود و امکان بازسازی نظریه دولت با محوریت توسعه بیشتر مهیا می‌گردد.

عجم اوغلو و رابینسون (1399) در کتاب «راه باریک آزادی» به ترجمه سید علیرضا بهشتی شیرازی و جعفر خیرخواهان با نگاهی جامع و کاربردی به آزادی به عنوان یک عامل مهم مبتنی بر توازن متزلزل میان حکومت و جامعه، میان فرادستان اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و شهروندان عادی، میان نهادها و هنجارهاست مسائل پرداخته است. در این کتاب با معرفی لویاتان دولت هابز به این نکته اشاره می‌کند که کشورهایی که راه توسعه را پیش گرفته اند، آزادی خود را در اختیار یک لویاتان - یک هیولای دیرپایی - قرار داده اند تا برای آنها تصمیم گیری و مدیریت کنند. در این راستا، بیان داشته است که کشورهایی که توانسته اند نسبت به سایر کشورها راه توسعه و پیشرفت را پیدا کنند دارای یک لویاتان مقید بوده اند به این معنی که هم نظام حکمرانی و هم جامعه هر دو قوی بوده اند و توانسته اند به موفقیت مورد نظر دست پیدا کنند. از سوی دیگر، سایر دارای لویاتان مستبد و یا لویاتان غائب بوده اند. لویاتان مستبد اشاره به دولتهایی که فقط دولت قوی است و همه اختیارات در دست دولت است و از سوی دیگر، لویاتان غائب به جوامعی اشاره دارد که هیچگونه دولتی در آن جوامع وجود ندارد تا بتواند رهنمودهای لازم را برقرار سازد.

دلفروز (1399) در کتاب «دولت و توسعه اقتصادی» در باب تاثیر سیاست بر توسعه اقتصادی است و دولت در کانون چنین پژوهشی را نیز انجام داده است. هدف و دغدغه اصلی کتاب بررسی نقش دولت نگرش نخبگان دولتی نوع رابطه دولت با نیروهای اجتماعی و اقتصادی جامعه و بستر بین المللی و قوع توسعه در کشورهای توسعه یافته آسیای جنوب شرقی (مالزی، سنگاپور، کره جنوبی و تایوان) و ایران است تا از رهگذر چنین مقایسه‌ای تبیینی از برخی دلایل توسعه نیافتگی اقتصاد ایران ارائه گردد و درک عمیق تری از امکان تحقق چنین الگویی در ایران با استفاده از رهیافت نهاد گرایی است. در این کتاب با مطالعه موردی کشورهای آسیای شرقی مذکور به بررسی علت توسعه و نحوه چگونگی این امر پرداخته است. دلفروز، ضمن اشاره به مولفه های دولت گرا در باروری توسعه، به فاکتور و عامل بستر بین المللی اشاره ای خاصی داشته است و اذعان داشته است که بدون در نظر گرفتن بستر خارجی، امکان تحول در عوامل داخلی سخت تر و با مشکلات بیشتری همراه خواهد بود.

اونو (1398) در کتاب «تاریخ توسعه اقتصادی ژاپن» ترجمه ناهید پوررستمی به تبیین علل و چگونگی صنعتی شدن ژاپن پرداخته و توسعه تاریخی از دوره فئودالی ادو تا به امروز یعنی عصر تکنولوژی و درآمد بالا پرداخته است. همچنین صنعتی سازی را از چشم اندازهای وسیعی نظیر جنبه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مورد تحلیل قرار می دهد و حاوی انبوهی از مباحث و داده های تاریخی است. تجربه منحصر به فرد ژاپن با شیوه های کشورهای در حال توسعه امروزی متناقض است.

نورث (1396) در کتاب «فهم فرایند تحول اقتصادی» ترجمه میرسعید مهاجرانی، زهرا فرضی زاده میاندهی بر این مسئله اشاره دارد که یکی از برجسته ترین نوآوری های نهادگرایان در کلیت خود و به ویژه نهادگرایان تاریخی این است که با ارائه یک ترکیب خردمندانه از تبیین های علت کاو و دلیل کاو درباره مسائل مبتلا به جوامع انسانی، سطح کارآمدتری از معرفت علمی را درباره امور مربوط به انسان و جامعه ارائه نماید. نویسنده در این کتاب با رویکردی فرارشته ای تصریح می کند که «تحول اقتصادی» تابعی از سه مجموعه بنیادی از امور غیراقتصادی هستند که عبارتند از: تحول در کمیت و کیفیت جمعیت، تغییر در ذخیره دانایی به ویژه دانش تسخیری و ضمنی برای غلبه بر طبیعت و بالاخره تغییر در چارچوب نهادی که تعیین کننده ساختار تحول یافته انگیزشی جامعه است.

نورث و دیگران (1396) در کتاب «خشونت و نظم های اجتماعی» ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده با اثبات اینکه رفتار اقتصادی و سیاسی ارتباط نزدیکی با هم دارند، مشکل خشونت را درون یک علم اجتماعی بزرگ تر و چهارچوب تاریخی ده هزار ساله را مورد مذاقه قرار داده است. بیشتر جوامع، حکومت های طبیعی با

دستکاری و دخالت سیاست در اقتصاد و خلق رانت برای فرادستان، خشونت را محدود می‌کنند. این رانت‌ها اگرچه خشونت از سوی افراد قدرتمند را محدود می‌کند در عین حال مانع توسعه اقتصادی و سیاسی هم می‌شود. اما اتفاقی که در جوامع مدرست دسترسی باز می‌افتد متفاوت است: ایجاد سازمان‌های اقتصادی و سیاسی. این سازمان‌ها رقابت سیاسی و اقتصادی را تقویت می‌کنند و نتیجه آن نوآوری، رونق و شکوفایی هر چه بیشتر است. دوازده امامی (1396) در کتاب «تحقق تجدد در ایران و ژاپن: رویا یا واقعیت» مسئله تغییر و دگرگونی و رخدادی به نام توسعه یکی از دغدغه‌های دیرینه در جوامع بوده است. در تاریخ معاصر ایران نیز موضوع توسعه‌نیافتگی از موضوعات پر دغدغه بوده است. کتاب حاضر با هدف بررسی رویکرد نخبگان به تجدد در ایران و ژاپن به رشته تحریر درآمده است. ایده محوری کتاب کارکرد و تعامل نخبگان دو کشور ژاپن و ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم با مسئله تجدد و تحولات غرب است. قرن نوزدهم مقطع مهمی در تاریخ کشورهای ایران و ژاپن است، چراکه اوضاع جدیدی همچون ارتباط با محیط بین‌المللی و نقش عوامل خارجی برای این کشورها به وجود می‌آید. حوادث نیمه دوم قرن نوزدهم مصادف با مقطع تاریخی دوران میجی در ژاپن و دوران ناصری در ایران، از اهمیت خاصی برخوردار است. در این دوران آشنایی با رخدادها و آثار تجدد از طریق کتاب‌ها، مجلات، سفرنامه‌ها و آمدوشد به غرب در هر دو کشور اتفاق می‌افتد. ایجاد سازمان‌های جدید سیاسی، آموزشی و درواقع تلاش برای نهادینه کردن و نوسازی مبانی و نهادهای اساسی چون فرهنگ، سیاست و اقتصاد توسط نخبگان انجام می‌گیرد، ولی سرانجام این تکاپوها و این رخدادها علی‌رغم مشابهت‌ها در میان دو کشور و وجود عناصری چون باورها و آداب و رسوم در میان دو جامعه به نتایج و تأثیرات متفاوتی منجر می‌شود.

فوکویاما (1394) در کتاب «نظم و زوال سیاسی» ترجمه رحمان قنبرپور، با پرداختن به این سوال با ارزش و حیاتی که جوامع چگونه نهادهای سیاسی قدرتمند، مبتنی بر منافع جمعی و قابل اتکا را به وجود می‌آورند، تحولات و فراز و نشیب‌های دنیای سیاست، را مورد تحقیق قرار می‌دهد. نویسنده کتاب توجه ویژه‌ای به الگوی بوروکراسی یا خدمات کشوری پروس/آلمان دارد و آن را نمونه‌اعلایی از یک بوروکراسی مستقل و کارآمد می‌داند که تاکنون در برابر تلاش سیاستمداران برای تحمیل افراد حزبی وابسته خود مقاومت کرده است. فوکویاما در این راستا داستان جذاب و طولانی اصلاح نظام اداری و به تعبیر دقیق‌تر نظام خدمات کشوری را در کشورهایی چون بریتانیا و آمریکا بازگو می‌کند و نشان می‌دهد چگونه شکل‌گیری یک ائتلاف قدرتمند حامی اصلاح نظام اداری باعث شد قوانین و مقررات خدمات کشوری تغییر کرده و شایسته‌سالار شود و این شایسته‌سالاری در خدمت

تقویت قدرت بوروکراتیک دولت و به تعبیری ظهور دولت مدرن قرار گیرد. به باور فوکویاما دولت ویژه‌پرور یا پدرسالار، که در آن حاکم امتیازات و امکانات را بین خانواده و نزدیکان خود تقسیم می‌کند، ادامه گرایش زیست‌شناختی افراد به نوع‌دوستی ژنتیک است. او با اخطار اینکه جهان دوباره به سمت پدرسالاری می‌رود این کتاب را نوشته است.

عجم اوغلو و رابینسون (1393) در «کتاب چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» ترجمه محسن میردامادی، محمد حسین نعیمی‌پور، به نقش نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر و انحصاری در ایجاد توسعه و رشد اقتصادی می‌پردازند و با ذکر مثال‌های تاریخی از کشورهای مختلف علل امتناع توسعه را مورد بررسی دقیق قرار داده است. این کتاب ریشه‌های فقر و قدرت در ملت‌ها را بررسی کرده و به اقتصاد از دریچه‌ی سیاست نگاه کرده است. احمد میدری، اقتصاددان و معاون رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، سال 1392 مقدمه‌ی مفصلی بر ترجمه‌ی کتاب چرا ملت‌ها شکست می‌خورند به فارسی نوشته است. او در این مقدمه مباحث کتاب را تحلیل کرده است و معتقد است مطالعه‌ی این کتاب برای سیاستمداران به خصوص سیاستمداران در کشورهای در حال توسعه بسیار مفید است. در بخشی از مقدمه‌ی میدری آمده است: «مشکل سیاستمدار عموماً کمبود علم و دانش نیست. مشکل دوراهی حفظ قدرت سیاسی از طریق قربانی کردن منافع عمومی یا تامین منافع عمومی و از دست دادن تدریجی قدرت سیاسی است.

ترابی (1389) در کتاب «اجماع نظر نخبگان سیاسی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران» به بررسی عملکرد نخبگان سیاسی در سیاستگذاری توسعه در چهار دوره انقلاب، جنگ تحمیلی، سازندگی و اصلاحات پرداخته است و اجماع نظر و اختلافات میان نخبگان سیاسی و نقش آنها را در توسعه ملی به تصویر کشیده است. با پیروزی انقلاب اسلامی، رهبران نظام برآمده از انقلاب در اندیشه پیشرفت کشور افتادند. دست کم، سه دیدگاه در میان نخبگان سیاسی درباره‌ی الگوهای کارآمد توسعه کشور که منبعث از تعالیم دین اسلام است، پدید آمد. دیدگاهی که در آن اعتقاد به مخالفت با مالکیت خصوصی و اولویت دادن به بازار، جایگاه اصلی را داشت، دیدگاهی که عدالت اسلامی را صرفاً به واسطه‌ی نقش مداخله گر و تصدیگر دولت در اقتصاد ممکن می‌دانست و بالاخره دیدگاهی که تلفیقی از اقتصاد دولتی و خصوصی را در شرایط خاص ایران راهگشای توسعه می‌پنداشت. در اولویت‌های نظام سیاسی جدید نیز، وحدت نظر وجود نداشت. شروع جنگ هشت‌ساله موقتا بحث‌ها را متوقف ساخت و امکانات کشور، اساساً معطوف به دفاع ملی شد. با پایان جنگ، اجماعی نسبی درباره‌ی ضرورت توسعه کشور و بازسازی

خرابی‌های جنگ در میان نخبگان شکل گرفت و در دولت سازندگی، دورانی از سازندگی زیربنای کشور و تشویق به سرمایه‌گذاری و کارآفرینی آغاز شد. با آغاز به کار دولت اصلاحات، تلاش بسیاری شد تا کاستی‌های توسعه سیاسی رفع شود، اما در آن زمان کمترین اجماع در میان نخبگان سیاسی درباره مسیر توسعه، به ویژه اولویت توسعه اقتصادی یا سیاسی شکل گرفت. نگارنده در کتاب حاضر، به بررسی ابعاد اجماع نظر، اختلافات و تعارض‌های نخبگان سیاسی کشور از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان دولت «سید محمد خاتمی» پرداخته و کوشیده است تاثیر آن را در برنامه‌های توسعه ملی و سیاستگذاری‌های مربوط به توسعه بررسی و تحلیل نماید.

نیلی (1387) در کتاب «دولت و رشد اقتصادی در ایران»، در تحلیل نظری رابطه دولت و رشد اقتصادی، نقش کیفیت نهادهای عمومی را در رشد و توسعه اقتصاد مورد توجه قرار می‌دهد. دولت در اقتصاد ایران همواره در حوزه‌هایی فراتر از محدوده‌ی کلاسیک خود فعالیت کرده است و به همین دلیل برای ارزیابی پیامدهای مترتب بر کارکرد آن، می‌بایست به‌نحو مناسبی همه‌ی عملکرد دولت را پوشش داد. در این کتاب، سه مسیر متمایز برای تأثیر فعالیت‌های دولت بر رشد اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. مسیر اول سازوکارهای بودجه‌ای را مورد توجه قرار می‌دهد و مسیر دوم بر تصدی‌های دولت در حوزه‌ی بنگاه‌های اقتصادی متمرکز می‌شود. سومین مسیر، اموری از قبیل تعیین قیمت کالاها و خدمات در سطح خرد و اختلال‌های ایجادشده در سطح کلان را دربرمی‌گیرد. ارائه‌ی شاخص‌های مناسب کمی برای اندازه‌گیری میزان تصدی‌های دولت، اندازهی دولت با توجه به یارانه‌های پنهان موجود در اقتصاد و نیز شاخص‌های متعدد کمی برای سنجش میزان اختلال‌های ایجادشده توسط دولت و ارزیابی اثرات هر یک بر رشد اقتصاد ایران از نوآوری‌های عمده‌ی مجموعه‌ی حاضر است. در این کتاب نشان داده می‌شود که تمایل غالب دولت‌ها در ایران، همواره دخالت در بازارها، عرضه‌ی کالاهای خصوصی و دوری از عرضه‌ی کالای عمومی بوده است.

عظیمی (1383) در کتاب «ایران امروز در آینه مباحث توسعه»، موانع توسعه در ایران را به فقدان نهادهای توسعه‌های مرتبط می‌سازد و توسعه ایران را در گرو مشارکت خلاق مردم و نخبگان در ایجاد و اصلاح نهادهای توسعه می‌داند. کتاب حاضر، مجموعه‌ای است از سخنرانی‌ها و نوشته‌های پراکنده مولف در باب علل و عوامل توسعه نیافتگی ایران. وی در این نوشتار بر آن است ضمن تبیین هویت اقتصادی کشور، علل توسعه نیافتگی، همچنین راه‌های غلبه بر آن را تشریح نماید. مباحث کتاب عبارت‌اند از: روش‌شناسی و مفاهیم، نگاهی کوتاه به وضعیت موجود اقتصاد کشور، توسعه چیست؟ اساس توسعه کدام است؟ الگوی توسعه چیست؟، ظرفیت اقتصادی

ایران در چه حدودی است و تا چه حد از این ظرفیت استفاده می کنیم، برای توسعه کشور چه باید کرد؟ نهادهای اصلی پانزده گانه توسعه و مسائل روز اقتصاد ایران: برای حل بحران های کوتاه مدت اقتصادی جامعه چه می توان کرد؟

ازکیا و احمدرش (1381) در کتاب « نظریه های توسعه»، توسعه را به معنای کاهش فقر، بیکاری، نابرابری، صنعتی شدن بیشتر، ارتباطات بهتر، ایجاد نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و افزایش مشارکت مردم در امور سیاسی جاری تعریف می کند و معتقد است برای ایجاد توسعه در ایران باید موارد فوق اعمال گردد تا مسیر توسعه یافتگی محقق گردد. «نظریه های توسعه» اثری است به قلم مصطفی ازکیا و رشید احمدرش که یکی از همیشگی ترین دغدغه های جامعه بشری به ویژه در میان کشورهای در حال توسعه را مورد بررسی قرار می دهد. اهمیت توسعه، به منظور ارتقای کیفیت زندگی و رفاه انسان ها است، چرا که فقر و کمبود، آسیب پذیری، عدم اشتغال، حاشیه نشینی و تبعیض جنسیتی همگی نگرانی هایی هستند که گریبانگیر این تمدن ها شده و طیف وسیعی از افراد را تحت تأثیر قرار می دهند.

شاید بتوان ادعا کرد که توسعه به عنوان یک علم کاربردی در طول تاریخ خود که از نیمه دوم قرن بیستم تا کنون را شامل می شود، تغییرات تئوریک و کاربردی شگرفی را تجربه کرده است. این مفهوم، جز مواردی است که به شدت تحت تأثیر مکاتب مدرنیسم و نوگرایی غربی در نیمه دوم قرن بیستم قرار گرفته است. در انتهای قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، توسعه با نگرش ملایم تری پیش رفت و برنامه ریزی در این زمینه تحت تأثیر مفاهیم و نظریه های اجتماعی، کیفی و سیاسی قرار گرفت. در نتیجه با تغییر از روش توسعه سخت به روش نرم و شخص محور، تمدن بشری مجبور به تجدید نظر در ایده ها و اهداف خود شده است.

هدف کتاب «نظریه های توسعه» از مصطفی ازکیا و رشید احمدرش بازنمایی این امر است که در قرن بیست و یکم، مدل های توسعه غربی نتوانسته اند وعده های اصلی خود نظیر کاستن از فقر و تبعیض، بیکاری، بهبود شرایط آموزشی و بهداشتی، بازسازی وضعیت حقوقی و جنسیتی، آزادی ها و غیره را عملی کنند و در بسیاری از موارد، اقدامات آنها شکاف بین باورها و اهداف را بیشتر کرده است. در نتیجه، ایرادات نظریه ها و کیفیت ایده های جدید در کتاب «نظریه های توسعه» مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته است.

اوانز (1380) در کتاب «توسعه یا چپاول» ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر از یک منظر در مورد نقش دولت در شتاب بخشیدن به توسعه صنعتی و از منظر دیگر در مورد جایگاه تکنولوژی های پیشرفته در اقتصاد کشورهای

در حال توسعه و نحوه شکل‌گیری صنایع متکی بر تکنولوژی اطلاع‌رسانی در سه کشور برزیل، هند و کره جنوبی می‌پردازد. در این کتاب، تحلیل‌های شفافی را ارائه می‌کند از این که چرا در کره جنوبی قابلیت‌های تولید سخت افزاری به سرعت شکل گرفته و تبدیل به صادرات چند ده میلیارد دلاری در سال شده است در حالی که در هند و برزیل موفقیت‌ها عمدتاً در زمینه نرم افزار و خدمات IT متمرکز بوده و دستاوردها نسبتاً محدود بوده‌اند و در نتیجه کدام دولت‌ها موفق شده‌اند منزلت کشورشان را در تقسیم کار جهانی ارتقاء بخشند.

6- متغیرهای تحقیق:

- متغیرهای مستقل: نظام‌های حکومتی ایران، ژاپن و کره جنوبی در دوره‌های تاریخی (1860-1926) و کره جنوبی (1963-2010)

- متغیرهای وابسته: توسعه اقتصادی
- متغیر میانجی: ایجاد ترتیبات نهادی

1-6-1 تعریف عملیاتی متغیرها:

نظام‌های حکومتی در ایران، ژاپن و کره جنوبی: مجموعه‌هایی از نهادهای سیاسی که تحت آن امور سیاستگذاری و راهبردهای اداره کشورهای مذکور تنظیم و اجرایی می‌شود. نظام حکومتی، نشان دهنده شکل و ساختار حکومت در سطح کلان، رژیم سیاسی آن، وظایف و اختیارات عناصر تشکیل دهنده حکومت، روابط حکومت و شهروندان و حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان است. مقامات اصلی و رئیس و قوای مهم مملکت و همچنین روابط متقابل قوا، و حدود آن‌ها نسبت به افراد ملت، عناصر تشکیل دهنده ساختارهای نظام حکومتی محسوب می‌شوند که در قوانین اساسی و بالادستی کشورها انعکاس می‌یابند.

توسعه اقتصادی: عبارت است از رشد اقتصادی همراه با تغییرات بنیادین در اقتصاد و افزایش ظرفیت‌های تولیدی اعم از ظرفیت‌های فیزیکی، انسانی و اجتماعی. در توسعه اقتصادی، رشد کمی تولید حاصل خواهد شد اما در کنار آن، نهادهای اجتماعی نیز دگرگون خواهند شد. برای میزان و سنجش توسعه اقتصادی شاخص‌های متعددی تعریف شده است. لذا شاخص‌های توسعه اقتصادی که قرار است در این پژوهش به صورت تطبیقی برای سه کشور مورد مطالعه مورد بررسی و تحقیق قرار گیرند عبارتند از:

✓ شاخص درآمد سرانه (GNP)

✓ شاخص تولید ناخالص داخلی (GDP)

✓ شاخص درآمد پایدار (GNA,SSI)

✓ شاخص برابری قدرت خرید (PPP)

✓ شاخص توسعه انسانی (HDI)

ترتیبات نهادی: شامل لایه‌بندی‌های مختلفی از ساختار نظام‌های شناختی؛ نظام‌های ارزشی؛ نظام‌های هنجار، قواعد و قوانین، معیارها، اوزان، مقادیر، مقیاس‌ها، نظام‌های مبادلاتی، پول، اسناد اعتباری و اوراق بهادار؛ سازمان و تشکیلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که روابط و تعاملات میان اشخاص، گروه‌ها و سازمان‌ها را تنظیم می‌کنند. بنابراین ایجاد ترتیبات نهادی به معنای پدید آوردن این سازوکارها برای تنظیم و تسهیل مبادلات کنشگران سطوح خرد و کلان جامعه محسوب می‌شود.

7- محدودیت‌های تحقیق:

با توجه به اینکه بخشی از پژوهش به اوایل دوره قرن نوزده باز می‌گردد، لذا تا حدودی داده‌های مربوط به بخش‌های مختلف نهاد دولت و همچنین اطلاعات مربوط به توسعه اقتصادی کشورهای ایران و ژاپن با دسترسی کمتری همراه بود. مضاف بر اینکه در خصوص نهادهای کشورهای مورد مطالعه به صورت اجمالی در کتب و مقالات اشاره شده بود و خیلی موارد زیادی مشاهده نگردید.

8 - اهداف پژوهش:

1-8-1 هدف کلی:

هدف کلی در نگارش این رساله، بررسی تولید ادبیات برای توسعه ایران در مقایسه با ژاپن و کره جنوبی می‌باشد و همچنین بررسی دلیل اصلی تفاوت کشورهای ایران با ژاپن و کره جنوبی در امر نوسازی و اصلاحات و چرا ایرانیان با وجودی که زودتر از ژاپن و یا حتی کره جنوبی به ضرورت نوسازی پی بردند، در این زمینه موفق نبودند.

1-8-2 اهداف اختصاصی:

- تطبیق عملکرد توسعه در ایران، ژاپن و کره جنوبی با توجه به نظام‌های حکومتی
- مقایسه عملکرد نهادهای دو کشور
- تطبیق مدل نهادی این سه کشور

9- جنبه‌های جدید و نوآوری تحقیق:

بنا به ضرورت ناشی از خلاء عملکرد مناسب نهادی، این پژوهش در پی شناسایی مولفه‌های مثبت و منفی با تأکید بر نهاد زیربنایی حاکمیتی است. از آنجا که بررسی نظریه‌های مبتنی بر بازار برای توسعه کشورها دیگر تنها کافی نیست و جوابگو نمی‌باشد، لذا یکی از جنبه‌های نوآوری این پژوهش استفاده از مدل دولت‌های توسعه‌گرا و بررسی مولفه‌های آن در امر توسعه در کشورهای مورد مطالعه آسیای شرقی (ژاپن و کره جنوبی) و ایران می‌باشد. لذا درصدد است تا در این پژوهش با وارد کردن ایران، ژاپن و کره جنوبی در مدل نهادی دولت‌های توسعه‌گرا در بستر رهیافت نهادگرایی آدریان لفت‌ویچ در دو مقطع تاریخی (1860-1926 و 2010-1963) به صورت تطبیقی به بررسی عملکرد و ترتیبات نهادی آنها در نظام حکمرانی پرداخته شود.

از دیگر جنبه‌های نوآوری این پژوهش بررسی چهار مولفه‌ی کلیدی استقلال نسبی دولت، نخبگان توسعه‌خواه، دیوان سالاری قدرتمند و بستر بین‌المللی در ذیل رهیافت نهادگرایی است که نسبت به سایر نهادگرایان فاکتورهای کمتری را مورد بحث و بررسی قرار داده بودند، می‌باشد. برای مثال، نورث با بررسی حکومت‌های دسترسی محدود و باز و عجم اغلو و رابینسون با بررسی نهادهای فراگیر و انحصاری در یک دولت، سعی در آن داشتند تا با آن عناصر نسبت به چگونگی موفقیت و کامیابی برخی از کشورها و اینکه چگونه راه توسعه را یافتند صحبت کنند و این درحالی است که مدل دولت‌های توسعه‌گرا با مدنظر قراردادن عناصر بیشتری در بستر رهیافت نهادگرایی به چگونگی پیشرفت و ترقی کشورهای توسعه‌یافته در این زمینه پرداخته است.

نویسندگان زیادی به پژوهش در زمینه توسعه و نهادگرایی پرداخته‌اند و کتب و مقالات متعددی در این راستا منتشر شده است اما با وجود اینکه پژوهش‌هایی در مورد توسعه و پیشرفت کشورهای چون ایران، ژاپن و کره جنوبی انجام شده است، در اکثر آنها به توصیف نوسازی در کشورهای مذکور پرداخته بودند و از مدل نظام‌مند و منسجمی برخوردار نبودند. در برخی از پژوهش‌ها از جمله (مطیع، 1379) و (حکمی، 1370) به بررسی نقش نخبگان، و (مسعودی، 1394) به بررسی موضوع سیاستگذاری در توسعه صنعت و فناوری پرداخته شده بود اما در این رساله سعی شده است با بررسی چند مولفه ارزشمند به بررسی موضوعات مربوط به توسعه و تحولات اقتصادی پرداخته شود و ترجیحاً از توصیف موارد مربوط به تحولات تاریخی و اجتماعی (حقیقی، 1384) اجتناب گردد.

از دیگر تمایزات این پژوهش نسبت به سایر پژوهش‌ها در این است که در اغلب آن‌ها به موضوع برنامه توسعه اقتصادی ژاپن اشاره‌ای نشده بود اما در این رساله به صورت تطبیقی و مبسوط به این موضوع اشاره و تحولات و ترتیبات نهادی اتخاذ شده مورد بررسی قرار گرفت. برخی از نگارش‌ها چون (عطار، 1388)، (نقیب‌زاده، 1393) به بررسی موضوع توسعه اقتصادی به صورت خاص در حوزه ژاپن و یا کره جنوبی پرداخته بودند اما در این پژوهش سه کشور جهت مطالعه بهتر انتخاب گردیده است. به علاوه، می‌توان به بررسی وضعیت توسعه اقتصادی در ایران از نیمه دوم قرن نوزدهم تا زمان معاصر را اشاره کرد که در نوبه خود کار نوینی است، چراکه سایر نویسندگان تنها به دوره‌های خاصی اشاره داشته‌اند اما در این نوشتار به بررسی وضعیت اقتصادی در چهار دوره تاریخی (دوره قاجار، پهلوی اول، پهلوی دوم و انقلاب اسلامی) پرداخته شده است.

10- روش اجرای تحقیق:

برای رسیدن به نتیجه مطلوب در تحقیق و پژوهش از روش‌های خاصی بر حسب عنوان مدنظر انجام می‌شود. رشته علوم سیاسی نیز دارای انواع روش تحقیق است و یکی از روش‌هایی که این پژوهش بر مبنای آن انجام شده است، روش تطبیقی می‌باشد. روش مقایسه‌ای به نظر رز ارائه نوعی مدرک تجربی در تلاش برای مقایسه نظام‌مند و آشکار پدیده‌های سیاسی است (Rose, 1991, p.439). روش مقایسه‌ای از سه جهت دارای اهمیت است. اول آنکه آگاهی محقق را از کشورهای مختلف افزایش می‌دهد. دوم آنکه روش مقایسه‌ای محقق را از تعمیمات بیجا باز می‌دارد و در نهایت عبرت‌آموزی از تجارب دیگران نیز سومین مورد مهم است که با استفاده از روش مقایسه‌ای می‌توان به آن دست یافت (هرسیچ، 1380: 9). روش به کار گرفته شده در این رساله درباره نحوه چگونگی استفاده از رهیافت نهادی می‌باشد.

در این بررسی از شیوه‌ای استفاده شده است که آن را «رهیافت نهادی تطبیقی» می‌نامند. این رهیافت به این دلیل نهادی است که در پی توصیفی فراتر از محاسبات فایده‌گرایانه افراد و رسیدن به الگوی پایدار روابطی است کمچنین محاسباتی در دل آنها قرار دارد. همچنین این رهیافت به این دلیل تطبیقی است که در آن تغییرات عینی مربوط به موارد تاریخی مختلف محوریت دارد نه توضیحات عام (اوانز، 1380: 53). به کارگیری رهیافت نهایی تطبیقی مستلزم اجتناب از تقلیل‌گرایی است. نباید دولت را تا حد مجموعه منافع تک‌تک سازمان‌ها، جمع- برداری نیروهای سیاسی یا چکیده‌ای از یک اجبار اقتصادی فروکاست.

دولت‌ها فرآورده تاریخی جوامع خودشان هستند اما این به معنای آن نیست که بازپچه سایر نقش‌آفرینان جامعه‌اند. دولت را باید نهاد و عاملی اجتماعی در نظر گرفت که وزن خاص خود را دارد و بر روند دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی اثر می‌گذارد حتی اگر توسط آنها شکل گرفته باشد. در رهیافت نهادی تطبیقی دولت را همچون نهادی دارای ریشه تاریخی در نظر می‌گیرند نه فقط مجموعه‌ای از واحدهای راهبردی. کنش متقابل دولت و جامعه به واسطه مجموعه نهادینه شده‌ای از روابط محدود می‌شود. پیامدهای اقتصادی نیز حاصل نهادهای اجتماعی و سیاسی است، و صرفاً واکنشی در برابر شرایط مسلط بازار نیست.

هدف، شناخت پیامدهای گوناگون است و نمی‌خواهیم موردهای تحقیق را درون قالبی عام بریزیم یا در مقیاسی تک بعدی بررسی کنیم. اما برای تحلیل نقش دولت در توسعه اقتصادی اوانز «رهیافت نهادی تطبیقی» را به گونه‌ای عینی تعریف کرد (اوانز، 1380: 54). در رهیافت نهادی تطبیقی، از راهبرد گردآوری شواهد استفاده می‌شود. روشن است که یک هدف محوری گردآوری شواهدی است که خط‌مشی‌های یک دولت خاص و واکنش‌های اجتماعی را در بستر نهادی بزرگتری که مولد آنها است مشخص کند، زیرا نشان می‌دهد که بستر چگونه به تعریف منافع، آمال و راهبردها کمک می‌کند.

در عین حال برای نمایش تغییرات مربوط به موارد مختلف، کاوش در ویژگیهای خاص آنها لازم است. فرقی نمی‌کند که جامعه با دولت در کانون توجه باشد، باید ملاحظات مربوط به اثرات نهادی را در تحلیل کنشهای سازمان و گروه‌های مورد نظر به کار گیریم، و این نگرش اصلی در شیوه مربوط به راهبرد نهادی تطبیقی است. از همه مهمتر آن است که در رهیافت نهادی تطبیقی نباید دولت را پدیده‌ای یکپارچه در نظر بگیریم. برای آنکه بتوان دولت را به درستی همچون یک نهاد در نظر گرفت و در عین حال از یکپارچه پنداشتن آن پرهیز کرد باید شواهد گوناگون را گرد آورد (اوانز، 1380: 54-55).

از دیرباز مقایسه میان کشورها و بررسی انواع وضعیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنان همیشه مورد مطالعه بوده است. دلیل عمده برای پژوهش مقایسه‌ای منعکس‌کننده ماهیت اساسی پژوهش در علوم اجتماعی است (مارش و استوکر، 1399: 242). مقایسه میان کشورها از دیرباز مورد توجه پژوهشگران بوده و اِکشتاین هم معتقد است مطالعات مقایسه‌ای در نیمه نخست قرن بیستم نوعاً بر نهادهای دولت متمرکز بودند (Eckstein, 1963, p.3-32). در این پژوهش سعی شده است تا از طریق چهار مولفه اصلی لفت‌ویچ به بررسی میان نقش دولت در جامعه و تاثیرپذیری آن در توسعه‌یافتگی یک کشور بپردازم. اساساً «ساختار دولت» و «روابط

دولت جامعه» عبارت است از روابط بین بنگاه‌ها و سازمان‌های دولت روابط بین این بنگاه‌ها و یکایک شرکت‌ها و الگوی تاریخی روابط بین افراد که همه این موارد را فقط از راه گفت و گو با یکایک مدیران دولتی و مدیران خصوصی می‌توان درک کرد. در بررسی جامعه، پرهیز از یکپارچه‌پنداری نیز اهمیت دارد. دولت‌ها از طریق روابطی که با شرکت‌ها و افراد خاص دارند به «نخبگان اقتصادی» یا «طبقه سرمایه‌دار» وصل می‌شوند. توفیق یا شکست پروژه‌های ایجاد تحول به میزان همسازی این پروژه‌ها با راهبردهای همان شرکت‌های خاص بستگی دارد.

در بررسی پیامدهای خط‌مشی دولت، به ویژه خط‌مشی‌هایی که بخشی خاص محورشان است باید تک‌تک شرکت‌ها را مد نظر داشت و چگونگی هم‌نوایی راهبردهایشان را با اقدامات دولت بررسی کرد. در مورد شناخت جامعه نیز مانند شناخت دولت، بهترین منبع مصاحبه با افراد است (اوانز، 1380: 56-57). نقش فعال و مثبت دولت می‌تواند عامل تعیین‌کننده‌ای در سرعت گرفتن رشد صنعتی باشد.

در پژوهش پیش‌رو نیز بر مبنای استفاده از این روش و با تکیه بر رهیافت نهادگرایی به واکاوی توسعه اقتصادی در سه کشور ایران، ژاپن و کره جنوبی می‌پردازد. از دلایل انتخاب این سه کشور برای مطالعه این است که ایران، ژاپن و کره جنوبی به دلایل مختلفی از جمله ضعف نیروها و طبقات نوساز در جامعه ماقبل سرمایه‌داری، برای توسعه و نوسازی دست به انقلاب از بالا زدند. برخلاف ایران، ژاپن و کره جنوبی در این امر موفق شدند و توانستند با ایجاد نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر از شرایط فئودالی عبور کنند و وارد نظام سرمایه‌داری و توسعه شوند اما ایران با وجود نهادهای پدرسالارانه و ادامه آن به دوره‌های بعدی نتوانست بر این موضوع غلبه کند و فقط فراز و نشیب‌هایی را در این راه تجربه کرد.

رهیافت نهادی سنت برتر در زمینه تحلیل سیاسی به شمار می‌رود و عموماً به ارزش‌های سیاسی لیبرال-دموکراسی معتقد است. جانسون، نهادهای سیاسی را به عنوان نهادهایی که ضرورتاً حامل اجزاء هنجاری هستند، تعریف می‌کند (Johnson, 1975, p. 276-77). دولت‌های توسعه‌یافته به طور فزاینده‌ای با محدودیت‌ها و فرصت‌های مشابهی روبرو بودند که اغلب با راه‌حل‌های سیاستی مشابه به آنها پاسخ می‌دادند. حرکت از تمرکز بر نهادها از طریق تمرکز بر فرایندهای سیاسی و رفتار سیاسی به سوی علاقه به سیاست عمومی مقایسه‌ای را می‌توان به خوبی در تحقیقات برخی از پژوهشگران مشاهده نمود (مارش و استوکر، 1399: 255).

مطالعه نهادهای سیاسی نقش اصلی در هویت رشته علوم سیاسی دارد و جانسون معتقد است تحلیل نهادی باید به کشف شیوه‌ای که در آن زندگی نهادها، مقاصد ضمنی موجود در هنجارها، را بیان می‌کنند (نمی‌کنند) یا رویه‌ها یا قواعدی که ویژگی خود نهادها را تعیین می‌کنند، بپردازد (Johnson, 1975, p. 277). هیگ و دیگران استدلال می‌نمایند، به علت اینکه نمی‌توان به بررسی کشورها با این تصور که آنها از هم جدا هستند پرداخت، نیازی فزاینده برای تفکر جهانی و مقایسه‌ای وجود دارد (Hague et al., 1992, p. 28-9). جهانی شدن همچنین باعث دشوارتر و ضروری‌تر شدن تحلیل مقایسه‌ای می‌شود (مارش و استوکر، 1399: 257).

بنابراین، رهیافت نهادی موضوع مطالعه‌ای است که قواعد، رویه‌ها و سازمان‌های رسمی حکومت را دربرمی‌گیرد (مارش و استوکر، 1399: 76). نورث در تحلیل نهادگرایی معتقد است که نهاد با سازمان متفاوت است و نهاد دربرگیرنده قوانین رسمی، هنجارهای غیر رسمی رفتار و باورهای مشترکی هستند که افراد درباره جهان دارند و سازمان متشکل از گروه‌های خاصی از افراد است که از طریق رفتار نسبتاً هماهنگ ترکیبی از اهداف فردی مشترک را دنبال می‌کنند (نورث، 1395: 58-57).

از دلایلی که دوره زمانی پژوهش حاضر از سال 1860-2010 میلادی در نظر گرفته شده این است که موتور توسعه ایران نسبت به ژاپن در قرن نوزده و کره جنوبی در قرن بیستم زودتر روشن شد. در واقع، جرقه توسعه در ایران از زمان عباس میرزا در قرن نوزده زده شد و این روند در زمان صدرات امیرکبیر به اوج خود رسید و یا قتل وی برای مدت طولانی به فراموشی سپرده شد. این درحالی است که این روند در ژاپن بیش از یک دهه بعد از ایران به صورت رسمی با رهبری امپراتور میجی شروع و ادامه پیدا می‌کند. از دیگر همزمانی‌های تاریخ توسعه در ایران به دوران پهلوی دوم بازمی‌گردد که تقریباً مقارن با به قدرت رسیدن ژنرال پارک در کره جنوبی است و در نهایت بخش نهایی به دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با پایان یافتن جنگ تحمیلی و شروع دولت سازندگی مربوط می‌شود. در این پژوهش سعی شده است تا با بررسی چند شاخص توسعه اقتصادی که در قسمت تحلیل یافته‌ها به آن اشاره خواهد شد به واکاوی علت موفقیت ژاپن و کره جنوبی و از سوی دیگر عدم کامیابی ایران در این فرایند بپردازیم.

11- کاربردهای متصور از تحقیق و مراجع استفاده کننده از نتیجه رساله:

کاربرد این تحقیق در راستای بررسی نقاط ضعف و قوت ایران در مقایسه با کشورهای توسعه یافته از جمله ژاپن و کره جنوبی می‌باشد. هدف اصلی بررسی زیرساختهای کشورهای مذکور در طول سنوات مختلف

می‌باشد و اینکه چه عواملی منجر به پیشرفت کشورهای ژاپن و کره جنوبی شده است و چرا ایران هنوز نتوانسته از مراحل ابتدایی گذر کند. نتایج به دست آمده از این تحقیق بالطبع در بخش‌های کلان حکومتی به ویژه نهادی رسمی و غیررسمی از جمله وزارتخانه‌ها، مجلس شورای اسلامی، قوه قضاییه، دستگاه‌های امنیتی و اجرایی، بنگاه‌های اقتصادی، بخش‌های خصوصی، توجه و افزایش کرامت نیروی انسانی و بسیاری از بخش‌های دیگر حکومتی و غیرحکومتی قابل استفاده و تعمیم می‌باشد.

12- سازماندهی تحقیق:

در این کتاب، در فصل اول، کلیات تحقیق مورد بررسی قرار گرفته است تا جنبه‌های عام، علمی و ایدئولوژیک تحقیق مشخص گردد. در فصل دوم، با بررسی چارچوب نظری پژوهش و اشاره به موضوع نهادگرایی و دیدگاه‌های برخس از نظریه‌پردازان برجسته به ارایه یک مدل نظری می‌پردازم. امروزه این امر به صورت گسترده-ای مورد توافق صاحب نظران قرار دارد که کیفیت و کمیت‌های توسعه اقتصادی، بیش از هر عامل دیگر متأثر از نهادها، از جمله نهاد دولت است و جغرافیای مستعد، فرهنگ، دین به تنهایی راه توسعه را نمی‌گشاید، مگر آن که ساختار نهادی متناسب با نیازهای توسعه مهیا گردد.

در فصل سوم، چهارم و پنجم، به بررسی مولفه‌های دولت‌های توسعه‌گرا با تکیه بر آرای و دیدگاه آدریان لفت‌ویچ پرداخته شده است و در آن فصول به نقش نخبگان در ایجاد یک دولت مستقل و تدوین برنامه‌های توسعه اقتصادی پرداخته شده است. مضاف بر اینکه، فراهم آوردن یک بستر مناسب برای ایجاد ارتباط با سایر کشورها، یکی دیگر از مولفه‌های دولت‌های توسعه‌گرا است که کشورهای ژاپن و کره جنوبی در این امر بسیار موفق عمل کردند و توانستند از بستر ایجاد شده بهره کامل را ببرند.

در آخر، به نتیجه‌گیری و ارایه یک مدل تحلیلی و تجویز تعدادی از توصیه‌های سیاستی برای کشورمان پرداخته شده است. هدف اصلی این کتاب، کشف و شناسایی علل و عوامل ناکامی ایرانیان در نوسازی و اصلاحات، از اندیشه تا عمل بوده است. پیش‌بینی می‌گردد، در صورت ایجاد نهادهای کارآمد و انجام اصلاحات در سطح کلان و در سطح خرد، امکان خروج ایران از این بحران اندک اندک وجود خواهد داشت و با ادامه مستمر آن شاهد نتایج مطلوب‌تری باشیم.

فصل دوم:
چارچوب نظری و
مبانی مفهومی

2- مقدمه

پژوهش پیش رو در چارچوب رهیافت نهادگرایی تطبیقی انجام شده است. این رویکرد نظری، نسخه‌ای از جامعه‌شناسی تاریخی است که به بررسی ترتیبات نهادی و تاثیرات آن‌ها در رفتار کنش‌گران فردی می‌پردازد. جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان یک روش در واقع به تحلیل و واکاوی پدیده‌های هر جامعه در انواع بسترهای موجود (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ...) یک کشور می‌پردازد. نهادها شکل دهنده رفتار فردی هستند و نیز آن که افراد از ظرفیت‌های قواعد نهادی برای برقراری ارتباط، حل مسائل و کنش جمعی بهره می‌برند (سینائی، 1399: 21). در میان دیدگاه‌های موجود، دولت به عنوان یکی از مهمترین نهادهای اصلی در توسعه-یافتگی و یا توسعه‌نیافتگی کشورها نقش اساسی و کلیدی داشته است.

هدف پژوهش حاضر بررسی تاثیر سیاست بر توسعه اقتصادی کشورهای مورد مطالعه (ژاپن، کره جنوبی و ایران) و بررسی نقش دولت به عنوان مهمترین نهاد در کانون توجه این پژوهش می‌باشد. حد مطلوب دخالت دولت در اقتصاد، ایجاد رفاه و سعادت و یا حتی امنیت از موضوعاتی بوده است که همواره جای پرسش را برای بسیاری از صاحب‌نظران، نظریه‌پردازان و دانشمندان را باز گذاشته است. نقش دولت در میان کشورهای درحال توسعه به ویژه کشورهایی که وابستگی خاصی به منابع طبیعی به ویژه نفت دارند، بسیار حیاتی‌تر و از اولویت بالایی برخوردار است. لذا، در این پژوهش سعی شده است تا به بررسی نقش دولت در ایجاد زیربنای نهادی برای توسعه و پیشرفت یک کشور پرداخته شود.

2-1 نظریات کلاسیک توسعه اقتصادی: چهار رویکرد

نقش و وظیفه نهاد دولت در اقتصاد، یکی از موضوعات چالش برانگیز در میان صاحب‌نظران اقتصادی است. پیشرفت اقتصادی یکی از اجزای اساسی توسعه است، ولی همه آن نیست. همانطور که مطالب گذشته نیز اشاره گردید، توسعه صرفاً یک پدیده کمی نیست و صرفاً به موضوعات اقتصادی مربوط نمی‌شود. بنابراین، توسعه را باید یک فرایند چند بعدی دانست که شامل سازماندهی مجدد و جهت‌گیری دوباره کل نظام‌های اقتصادی و اجتماعی است. توسعه علاوه بر بهبود درآمد و تولید، معمولاً مشتمل بر تغییرات در ساختارهای نهادی و اجرایی و نیز تغییر در نگرش عمومی و حتی در آداب و رسوم باورهاست (تودارو و اسمیت، 1398: 159). در خصوص مفهوم توسعه چهار شاخه فکری عمده وجود دارد که در ادامه به توضیح آن‌ها می‌پردازیم:

❖ الگوی مرحله رشد خطی

❖ نظریات و الگوهای تغییر ساختاری

❖ انقلاب وابستگی بین المللی

❖ ضد انقلاب بازار آزاد نئوکلاسیک

نظریه پردازان در دهه های 1950 و 1960، فرایند توسعه را به مثابه رشته‌ای از مراحل پی در پی رشد اقتصادی می‌دانستند که همه کشورها باید از آن گذر کنند. نخستین بار در نظریه اقتصادی توسعه بود که مقادیر مناسب و ترکیب صحیح پس انداز، سرمایه‌گذاری و کمک‌های خارجی، به عنوان تنها موارد ضروری برای ایجاد توانایی در کشورهای توسعه‌یافته‌تر تلقی گردید. بنابراین توسعه مترادف با رشد اقتصادی کلی و سریع قلمداد می‌شد (تودارو و اسمیت، 1398: 160). نظریه مرحله رشد خطی تا حد زیادی در دهه 1970 با دو نظریه الگوهای تغییر ساختاری و نظریه وابستگی جایگزین گردید.

نظریات و الگوهای تغییر ساختاری، از نظریه اقتصادی جدید و تحلیل های آماری استفاده می کرد تا تصویری از فرایند درونی تغییر ساختاری ارائه دهد که یک کشور در حال توسعه نمونه یابد – اگر قرار است در رسیدن به رشد اقتصادی و حفظ آن توفیق یابد – آن فرایند را پشت سر بگذارد. نظریه انقلاب وابستگی بین المللی افراطی‌تر و سیاسی‌تر به نظر می‌آمد. این نظریه، کمتر توسعه‌یافتگی را برحسب روابط قدرت بین المللی و داخلی، انعطاف-ناپذیری‌های اقتصادی نهادی و ساختاری و انتشار نظام‌های اقتصادی و اجتماعی دوگانه ناشی از آن انعطاف‌ناپذیری‌ها در یک کشور و بین کشورهای جهان تشریح می‌کرد. نظریات وابستگی متمایل به تاکید زیاد بر محدودیت‌های درونی و بیرونی نهادی و سیاسی در مسیر توسعه اقتصادی بودند. در آن نظریه‌ها بر ضرورت سیاست‌های فراگیر و جدید به منظور ریشه کن کردن فقر، فراهم کردن فرصت‌های شغلی متنوع‌تر و کاهش نابرابری‌های درآمدی تاکید می‌شد (تودارو و اسمیت، 1398: 160).

در دهه های 1980 و 1990، رویکرد چهارمی تحت عنوان ضد انقلاب نئوکلاسیک که گاهی نئولیبرال خوانده می‌شد معرفی گردید. این رویکرد بر نقش سودمند بازارهای آزاد، نظام های اقتصادی آزاد و خصوصی سازی شرکت های ناکارآمد دولتی تاکید می کرد. شکست در توسعه طبق این دیدگاه، معلول عوامل استثمارگر بیرونی و دورنی نیست که توسط نظریه پردازان وابستگی تشریح می‌شد، بلکه در درجه اول، نتیجه مداخلات بیش از حکومت و نظارت بیش از اندازه بر نظام اقتصادی است (تودارو و اسمیت، 1398: 161).

از مهمترین مدل‌های رشد توسعه می‌توان به مدل مراحل رشد روستو، هارود-دومار و لویس اشاره کرد. هرچند نظریه‌پردازان دیگری در زمینه توسعه الگوهای مختلفی نیز ارائه داده‌اند، اما از میان الگوهای مطرح شده، مدل روستو از موثرترین و صریح‌ترین الگوها می‌باشد. طبق نظر روستو، گذار از توسعه‌یافتگی به توسعه می‌تواند بر حسب رشته‌ای از گام‌ها یا مراحل توصیف گردد که همه کشورها باید از آن طریق به پیش بروند. روستو معتقد است که می‌توان کلیه جوامع و ابعاد اقتصادی آن‌ها را در قالب یکی از پنج دسته شناسایی کرد: جامعه سنتی، آغاز تحول یا ماقبل خیز، تکامل یا بلوغ و مصرف انبوه. چنین ادعا می‌شود که کشورهای پیشرفته همگی مرحله خیز را پشت سر گذاشته‌اند و کشورهای کمتر توسعه‌یافته‌ای که هنوز در مرحله جامعه سنتی با آغاز تحول هستند، فقط باید از مجموعه مشخصی از قواعد پیروی کنند تا در حرکت خود به سمت رشد اقتصادی خود پایا خیز بردارند. یکی از راهبردهای اصلی توسعه که برای هرگونه خیز ضروری قلمداد می‌شد، تجهیز پس‌اندازهای داخلی و خارجی برای ایجاد سرمایه‌گذاری کافی و شتاب دادن به رشد اقتصادی بود (تودارو و اسمیت، 1398: 161).

افزایش ثروت و رفاه مردم جامعه، ریشه‌کنی فقر، ایجاد اشتغال از مهمترین اهداف توسعه اقتصادی است که هر دو در راستای عدالت اجتماعی گام برمی‌دارد. نگاه به توسعه اقتصادی در کشورهای پیشرفته و کشورهای توسعه‌نیافته متفاوت است. در کشورهای توسعه‌یافته، هدف اصلی افزایش رفاه و امکانات مردم است در حالی که در کشورهای عقب‌مانده، بیشتر ریشه‌کنی فقر و افزایش عدالت اجتماعی مدنظر است. همانطور که توسعه خود از مولفه‌های متفاوتی تشکیل شده است و دربرگیرنده موارد مختلفی است، توسعه اقتصادی هم دارای شاخص‌هایی است که با درنظرگرفتن آن‌ها می‌توان میزان توسعه اقتصادی یک کشور را مورد نقد و بررسی قرار داد.

2-1-1 شاخص‌های توسعه اقتصادی

اهم این شاخص‌ها عبارتند از:

- ❖ ساختار توزیع درآمد
 - ❖ امید به زندگی
 - ❖ ساختار جمعیتی
 - ❖ درصد جمعیت شهری
 - ❖ درصد بیکاری
 - ❖ ساختار نیروی انسانی
 - ❖ مصرف سرانه انرژی
 - ❖ ثبت‌نام در دبستان، دبیرستان و دانشگاه،
 - ❖ تعداد پزشک و بخش‌های بیمارستانی برای هزار نفر جمعیت،
 - ❖ نرخ رشد تولید ناخالص ملی،
 - ❖ هزینه تحقیق و توسعه به عنوان درصدی از تولید ملی،
 - ❖ حجم بازرگانی بین‌المللی،
 - ❖ نیروی انسانی که در رشته‌های علمی و فنی (تکنولوژیکی) به کار اشتغال دارند،
 - ❖ مجموع نیروی کار (شریف، 1367: 26)
- شاخص‌های دیگری نیز برای توسعه اقتصادی در سطح کلان ذکر شده از جمله:
- ❖ افزایش تولید (کشور) در یک سال خاص در مقایسه با مقدار آن در سال پایه،
 - ❖ افزایش تولید ناخالص ملی (GNP) یا تولید ناخالص داخلی (GDP) در سال موردنیاز به نسبت مقدار آن در یک سال پایه (که باید برای دستیابی به عدد رشد واقعی، تغییر قیمت‌ها (به خاطر تورم) و استهلاک تجهیزات و کالاهای سرمایه‌ای را از آن کسر نمود)،
 - ❖ درآمد سرانه (تقسیم درآمد ملی یک کشور یعنی تولید ناخالص داخلی به جمعیت آن)، شاخص برابری قدرت خرید (ضرب مقدار تولید کالاهای مختلف در هر کشور در قیمت‌های جهانی آن کالاها، که پس از انجام تعدیلات لازم، تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه آنها محاسبه می‌گردد)،

❖ شاخص درآمد پایدار (GNA, SSI) (که در آن هزینه‌های زیست محیطی ایجاد شده در جریان تولید و

رشد اقتصادی نیز در حساب‌های ملی منظور شده و سپس میزان رشد و توسعه به دست می‌آید)

❖ شاخص‌های ترکیبی توسعه مثل شاخص توسعه انسانی (HDI) که در آن درآمد سرانه واقعی (براساس

روش شاخص برابری خرید)، امید به زندگی (دربدو تولد)، و دسترسی به آموزش (به عنوان تابعی از نرخ

باسوادی بزرگسالان و میانگین سال‌های به مدرسه رفتن افراد) محاسبه می‌گردد.

2-1-2 شاخص ترکیبی توسعه

شاخص ترکیبی توسعه نمایشگری است که در قالب یک عدد می‌تواند وضعیت کلی همه ابعاد ومولفه‌های

زیرمجموعه توسعه را برای کشورهای مختلف نشان دهد. قطعاً وقتی از توسعه صحبت می‌کنیم، مفاهیم و مقولات

متعددی مدنظر است که در ارزیابی یک کشور باید مورد توجه قرارگیرد (درخشان و شعبانی، 1400: 23). در

واقع مفهوم توسعه یک مفهوم بسیط است و می‌توان مولفه‌های اصلی آن را در قالب یک نمودار به صورت ذیل به

تصویر کشید.



شکل 1- مولفه‌های اصلی توسعه

شاخص ترکیبی ارایه شده در شکل فوق تهیه شده توسط سازمان همکاری اقتصادی و توسعه¹ است که در بخش نتیجه‌گیری به صورت مفصل و تطبیقی میان کشورهای مورد مطالعه به آن پرداخته خواهد شد.

2-2 مبانی نظری

مطالعه نهادهای سیاسی همواره موضوعی اصلی در بحث رشته علوم سیاسی بوده است. به اعتقاد نهادگرایان، هنگامی که تصمیم‌گیران در حکومت یا قوه قانون‌گذاری تصمیم به وضع قواعد جدید می‌گیرند با محدودیت‌هایی مواجه می‌شوند و آنچه این محدودیت‌ها را تبیین می‌کند اهمیت تاریخ است. به عبارت دیگر، این محدودیت‌ها می‌توانند نتیجه شرایط خارجی و یا داخلی یک کشور باشد (Stark, 2010, p.198). از مهمترین نهادگرایانی که بررسی نقش نهاد دولت در توسعه‌یافتگی و یا توسعه‌نیافتگی کشورها پرداخته‌اند می‌توان به داگلاس نورث، عجم اغلو و رایینسون، چالمرز جانسون، پیتز کولی، پیتز اوانز، آدریان لفتویچ و اشاره کرد. در چارچوب بحث ارایه شده با شروع از نظریات نورث و ادامه پژوهش تا نظریات دولت توسعه‌گرای لفتویچ به تبیین نقش دولت و تاثیرات مثبت و منفی آن در موفقیت و یا عدم کامیابی کشورها می‌پردازم.

مفهوم مرکزی نورث و همکارانش در کتاب خشونت و نظم‌های اجتماعی حاکمیت طبیعی است و حاکمیت طبیعی به وضعیتی گفته می‌شود که نظم موجود در یک جامعه از طریق توزیع رانت بین فرادستان و حاکمان تولید می‌شود. از این حیث، نورث، جوامع را به سه نظم اجتماعی تقسیم بندی می‌کند:

❖ نظم خوراک‌جویی: جوامع شکار و گردآورنده خوراک

❖ نظم دسترسی محدود یا حکومت طبیعی (بررسی جایگاه شخصی و روابط بین افراد قدرتمند)

❖ نظم دسترسی باز (با انقلاب اجتماعی دوم پدیدار شد که دسته‌بندی غیرشخصی افراد که اغلب شهروند نامیده می‌شوند و در عرصه‌های گسترده رفتار اجتماعی به تعامل می‌پردازند)

هویت حکومت طبیعی (دسترسی محدود)، ذاتاً شخصی است، دسترسی به سازمان‌ها را محدود می‌کند و دسترسی باز، به مجموعه‌ای از مشخصه‌های غیرشخصی اطلاق می‌شود و در نهایت برآمدن مدرنیته، گذار از حکومت طبیعی (دسترسی محدود) به دسترسی باز (همان انقلاب اجتماعی دوم) می‌باشد (نورث و همکاران، 1395: 41). تا 200 سال پیش، هیچ نظم دسترسی بازی وجود نداشت و حتی امروزه 85٪ جمعیت جهان در نظم‌های دسترسی محدود زندگی می‌کنند. حکومت‌های طبیعی مدت زمانی طولانی دوام آورده است چرا که منافع افراد قدرتمند را با

¹ Organization for Economic Cooperation and Development

تشکیل سبک ائتلاف مسلط هم‌راستا می‌کند، به نحوی که خشونت را محدود کرده و تعاملات اجتماعی پایدار را در مقیاس گسترده تر ممکن می‌سازد. به طور کلی، حذف خشونت مقدور نیست اما کنترل و مهار آن امکان پذیر است. در کنترل خشونت عناصر مهمی از قیاس و اندازه اجتماعی دخیل هستند (نورث و همکاران، 1395: 54). حاکمیت طبیعی با دسترسی محدود خود به سه دسته مهم شکننده پایه و بالغ تقسیم بندی می‌شوند:

2-2-1 حکومت طبیعی شکننده

حکومت در هنگام مواجهه با خشونت داخلی و خارجی به ندرت از عهده بقای خود می‌آید. تعهدات در این نوع حکومت متغیر و شکننده است. اغلب به سرعت تغییر می‌کند و به شخصیت و هویت فردی ائتلاف وابسته‌اند. شکنندگی ائتلاف به این معنا است که تغییرات کوچک در وضعیت اعضای ائتلاف تغییر قیمتهای نسبی، هر تعداد تغییر ناگهانی آب و هوا، نظرات کشورهای همسایه می‌توانند ائتلاف را برهم‌زنند. هر حکومت طبیعی شکننده از قاعده مهار خشونت برخوردار است. به علت سیالیت حکومت طبیعی شکننده، با ساختارهای نهادی ساده توصیف می‌گردد چون توازن ائتلاف پیوسته تغییر می‌کند، اعضای ائتلاف نمی‌توانند تعهد معتبری به قوانین و قانون اساسی داشته باشند. حکومت طبیعی شکننده از توانایی پشتیبانی بسیاری از سازمان های خصوصی فرادستان برخوردار نیست. شبکه‌های مراد – مرید بر سازمان‌های حکومت طبیعی شکننده سلطه داشته و معمولاً از قابلیت کاربرد دارند (نورث و همکاران، 1395: 93)

2-2-2 حکومت طبیعی پایه

ساختار سازمانی با ثبات‌تر و با دوام‌تر برای حکومت به وجود می‌آورد. حرکت از حکومت طبیعی شکننده به پایه به شکل تدریجی صورت می‌پذیرد و توانایی فزاینده در ساختار بندی ترتیبات بادوام‌تر درون سازمان حکومت از مشخصه‌های آن است. نهادهای حکومت طبیعی پایه عمدتاً از جنس نهادهای حقوق عمومی هستند، نهادهایی که وجوه ظاهری حکومت، روابط درونی آن و روابط حکومت با اعضای ائتلاف مسلط را ساختارمند می‌کنند. این نهادهای عمومی برای مسائل تکراری، جواب‌ها و راهکارهایی استاندارد و قابل قبول دارند. (1) جانشین رهبر (2) جانشینی فرادستان (3) تعیین نرخ مالیات و تقسیم غنائم کشورگشایی که همه عوامل فوق الذکر فرقی برای خشونت ایجاد می‌کنند که بالقوه خطرناک هستند (نورث و همکاران، 1395: 94-95).

از دیگر، خصوصیات حکومت پایه این است که تنها سازمان‌هایی قابلیت دوام دارند که پیوند و ارتباطات مستقیم با حکومت داشته باشند. برعکس در حکومت طبیعی شکننده چنین سازمان‌هایی به شدت شخصی هستند، اما با

شروع توسعه تدریجی حکومت طبیعی پایه، حقوق عمومی نوشته یا نانوشته به تکوین حکومت طبیعی به تکوین سازمان‌های پیچیده‌تر شکل می‌دهد. نهادهای حکومت طبیعی پایه از قابلیت پشتیبانی سازمان‌های خصوصی فرادستان بیرون از دایره ساختار حکومت برخوردار نیستند. حکومت طبیعی پایه، احتمالاً به ایجاد سازمان‌های حکومتی بستگی دارد که در خدمت بخش‌های فرادستان هستند. در نهایت، گستره ترتیبات اجتماعی که در حکومت طبیعی پایه امکان دوام دارند، چون حکومت یک سازمان دائمی نیست و تنها کنترل محدوده بر خشونت اعمال می‌کنند (نورث و همکاران، 1395: 99-97).

2-2-3 حکومت طبیعی بالغ

ساختارهای نهادی بادوامی هستند که حکومت و توانایی پشتیبانی سازمان‌های فرادست که بیرون از چهارچوب اصلی حکومت هستند از مشخصه‌های حکومت بالغ است. حکومت بالغ در اوج توانمندی قادر به ایجاد و حفظ سازمان دائمی هستند. در نهادهای حکومتی بالغ بر عکس حکومت طبیعی پایه توانایی حمایت از آن دسته فرادستان وجود دارد که وابستگی نزدیکی به حکومت ندارد. در حکومت‌های طبیعی بالغ باید شکلی از حاکمیت قانون برای سازمان‌ها به منصفه ظهور برسد. چون حاکمیت قانون استقرار نمی‌یابد قانون به آسانی باطل شدنی است. حرکت جوامع در راستای پیوستار حکومت طبیعی شکننده به پایه و بالغ با هیچ نیروی اجتناب ناپذیری صورت نمی‌پذیرد. جوامع به اندازه پیشرفت از قابلیت پسرفت نیز برخوردار هستند. به طور کلی در جوامع حکومت طبیعی باید بخش خصوصی توسعه یابند تا سازمان‌های عمومی حکومت، پیشرفته‌تر و آزموده‌تر شوند (نورث و همکاران، 1395: 99).

به طو کلی، در حالت حاکمیت طبیعی با نظم شکننده یک یا چند گروه موجود در جامعه که قدرتشان در مقایسه با دیگران بیشتر است یا تصور می‌کنند می‌توانند از منابع رانتی سهم بیشتری داشته باشند تلاش می‌کنند با خشونت یا تهدید به خشونت سهم خود را از منابع رانتی افزایش دهند. در حاکمیت طبیعی با نظم پایه گروه‌های فرادست و صاحبان قدرت از وضع خود راضی‌اند و احساس می‌کنند منافعشان در آن تأمین می‌شود در این حالت دولت قدرت بیشتری دارد اما فقط سازمان‌های مورد حمایت دولت می‌توانند رشد کنند. ایراد وضع پایه این است که در آن تنها شرکت‌کننده‌ها و سازمان‌هایی که به حکومت و ائتلاف قدرت وابسته هستند می‌توانند رشد کنند. در این حالت حاکمیت طبیعی با نظم بالغ دولت، بر خلاف وضع قبل، یعنی نظم پایه، علاوه بر سازمان‌های دولتی از سازمان‌های خصوصی نیز حمایت می‌کند. از آنجاییکه مسئله اول هر کشور توسعه آن می‌باشد، نورث و

همکارانش بهبود وضعیت حاکمیت طبیعی را اولویت قرار می‌دهند. جوامع دارای نظم دسترسی محدود باید به سمت اشکالی از سازمان اجتماعی حرکت می‌کنند که بازده اقتصادی بیشتر، خشونت کمتر، نتایج سیاسی باثبات و رفاه و آسایش بیشتری را ممکن کند بنابراین جوامع برای رسیدن به توسعه باید از حاکمیت طبیعی با نظم شکننده به حالت پایه و بعد از آن به سمت نظم بالغ حرکت کنند تا در حالت آستانه‌ای و ورود به وضعیت قرار گیرند که نورث و همکارانش نام آن را نظم با دسترسی باز می‌گذارند.

وجود دسترسی باز در نظام اقتصادی، نظام سیاسی را از دستکاری منافع اقتصادی باز می‌دارد. کنترل خشونت در جامعه بزرگ‌تر از طریق باز دارندگی و نیز محروم کردن سازمان‌هایی غیرحکومتی که از دسترسی به خشونت برای اجرای پیشتیبانی‌های سازمانی بهره می‌گیرند، انجام می‌شود. نظم دسترسی باز تنها در صورتی وجود دارد که شمار زیادی از افراد، حق تشکیل سازمان‌های فعال در عرصه‌های گسترده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را داشته باشد. علاوه بر این حق تشکیل سازمان باید به صورت غیر شخصی تعریف می‌شود. غیر شخصی بودن، به معنای رفتار یکسان با هم افراد است. سازمان‌های غیرشخصی، سازمان‌هایی با عمر دائمی هستند که موجودیت آن‌ها مستقل از عمر و حیات اعضایشان است (نورث و همکاران، 1395: 66).

جوامع دسترسی باز، از قابلیت حفظ روابط غیر شخصی در قیاسی گسترده برخوردارند. غیرشخصی بودن، سرشت و ذات رقابت را از بنیاد تغییر می‌دهد. افراد در جوامع دسترسی باز، به شدت و قوت به دنبال رانت‌ها هستند، اما رقابت اقتصادی و سیاسی غیرشخصی به از بین رفتن سریع میزان رانت منجر می‌شود. جوزف شوپتر این فرایند نوآوری و تغییر در اقتصاد را تخریب خلاق توصیف می‌کند. نوآوری خود منبع خلق رانت است. آزادی ورود و دسترسی باز، پیش شرط‌های تخریب خلاق و داشتن اقتصاد پویا هستند (نورث و همکاران، 1395: 68). همانطور که ذکر شد برای آنکه توسعه رخ دهد، فرایند گذار باید اتفاق بیافتد. گذار به طور کلی دو مرحله دارد:

❖ حکومت طبیعی باید آن دسته از ترتیبات نهادی را بسط و گسترش دهد که امکان ایجاد روابط غیرشخصی درون فرادستانی را برای فرادستان به وجود می‌آورند.

❖ وقتی ائتلاف مسلط درمی‌آید که گسترش مبادلات غیرشخصی درون این فرادستان و نهادینه‌سازی دسترسی باز فرادستان سازمان گذار واقعی شروع می‌شود. این شرایط را که در حکومت طبیعی تکامل می‌یابد و روابط غیرشخصی را در میان فرادستان مسیر می‌سازد شرایط آستانه می‌نامیم. شرایط آستانه‌ای بیانگر پشتیبانی نهادی و سازمانی از مبادلات غیرشخصی افزایش یافته، همچنین نهادهای سازگار با منطق

حکومت طبیعی است که می‌توان از آن‌ها برای پشتیبانی از نظر دسترسی باز در طی گذار اشاره کرد (نورث و همکاران، 1395: 68).

گریف (2006) نهاد را به عنوان مجموعه‌ای از عناصر نهادی تعریف می‌کند: قواعد، هنجار، باور، سازمان در واقع معتقد است که نهادها به بروز رفتارها می‌انجامد. نزد گریف، نهادها، رفتار و باور بر پایه تعادلی خود اجرا را تشکیل می‌دهند. رفتار به واسطه انگیزه‌های مخلوق نهادها شکل می‌گیرد و باید به باورهایی سازگار با رفتار منجر شود. نورث به عنوان یکی از نهادگرایان جدید معتقد است مسئله اول توسعه بهبود وضع طبیعی و کنترل خشونت است و مسئله دوم را گذار از وضع حاکمیت طبیعی به نظم دسترسی باز می‌داند. بنابراین، نورث عامل تغییر در فرآیند توسعه اقتصادی را تغییر نهادی می‌داند که با تغییر جهت ماتریس نهادی به تغییر در نظام انگیزشی جامعه منجر می‌شود اما دلایلی نظیر وابستگی مسیر و بازده نسبت به مقیاس ماتریس نهادی از جمله عوامل ثبات نهادی هستند که گاهی به پایداری نهادهای ناکارا در جامعه منجر می‌شوند. این موضوع سبب می‌شود اعمال اصلاحات در جامعه به بروز خشونت از سوی گروه‌های مختلف بیانجامد. در واقع تغییرات در ماتریس نهادی به عنوان مهمترین عامل، مدنظر نورث و همکارانش قرار گرفته است. ماتریس نهادی که متشکل از نهادهای رسمی و غیررسمی خود از نظام باورها، دولت و ایدئولوژی متاثر بوده و تعیین کننده نظام انگیزشی جامعه برای فعالیت سیاسی و اقتصادی است.

نهادها در برگیرنده قوانین، هنجارها مقررات و رفتاری و نحوه اعمال آنها هستند و مجموعه از فرصت‌ها را برای فعالیت‌های هدفدار و سازمان‌های بنگاه‌ها اتحادیه‌های کارگری عناصر سیاسی و امثال آنها فراهم می‌سازند و عملکرد آنها را شکل می‌دهند. نهادها شامل محدودیت‌های غیررسمی قوانین رسمی و نحوه اعمال آنهاست. نورث میان تعریف نهاد و سازمان تمایز قائل می‌شود اگر نهادها قواعد بازی باشند سازمان‌ها بازیگران آن بازی هستند تعامل میان سازمان‌ها و نهادها به فرایند تغییرات نهادی و تغییر جهت ماتریس نهادی منجر خواهد شد.

برای فهم تغییر نهادی باید عوامل تغییر نهادی عاملان تغییر جهت تغییر و عامل ثبات نهادی در کنار فرایند یادگیری تبیین شود؛ تغییر در قیمت‌های نسبی و رجحان‌های افراد از جمله عوامل تحقیق و کارآفرینان و سازمان‌ها عاملان این تغییر هستند. ساختار انگیزشی و نظام پاداش‌دهی که برگرفته از ماتریس نهادی است جهت تغییر را مشخص میکند؛ بازده فزاینده ماتریس نهادی و قدرت چانه‌زنی کارآفرینی و محدودیت‌های غیر رسمی که وابستگی به مسیر منجر می‌شود از جمله عوامل ثبات نهادی خواهند بود. نکته مهم این است که نهادها همواره

کارا نیستند، نهادهای ضرورتاً یا حتی معمولاً با این هدف ساخته نمی‌شود که به لحاظ اجتماعی کارا باشد بلکه نهادهای دست‌کم قوانین رشته برای ایجاد می‌شود که در خدمت منافع کسانی باشند که برای طرح قوانین جدید، قدرت چانه‌زنی دارند (North, 1990).

از دیدگاه نهادگرایان جدید تغییرات عملکرد اقتصادی به شدت از فرایند تغییرات نهادی متأثر است اما وجود نهادهای ناکارا مانع از تحقق فرایند تغییرات نهادی می‌شود در واقع دلایل پایداری نهادهای ناکارا به عنوان موانع نهادی توسعه لحاظ می‌شود. یکی از ویژگی‌های بسیار مهم نهادهای مسئله‌باز فزاینده نسبت به مقیاس آنهاست که به دلیل حفظ منافع ذینفعان در اوضاع فعلی به ثبات نهادهای ناکارا در جامعه منجر می‌شود چرا که هرگونه تغییر، با برهم زدن توزیع منافع میان ذینفعان، به بروز خشونت توسط آنان می‌انجامد. ماتریس نهادی که مجموعه از نهادهای رسمی و غیررسمی و نظام انگیزشی جامعه را تعیین می‌کند به شدت از تضاد منافع میان ذینفعان تأثیر می‌پذیرد زیرا به دلیل ویژگی‌باز نسبت به مقیاس ماتریس نهادی، فرادستان تمایل دارند وضع حاضر را برای خود حفظ کند و در برابر فرایند تخریب خلاق که برهم خوردن توزیع رانت می‌انجامد، با اعمال خشونت مقاومت می‌کنند (North, 1990).

نورث فرایند توسعه را نحوه گذار نظم با دسترسی محدود به نظم با دسترسی باز با تأکید بر مسئله کنترل خشونت تعریف کرده است. حاکمیت طبیعی نوعی از ترکیبات سیاسی که در آن نظام سیاسی با بهره‌گیری از نظم اجتماعی با دسترسی محدود ورود اقتصاد را برای خلق را محدود می‌سازد سپس رانت خلق شده را برای تثبیت نظام سیاسی و محدود کردن خشونت به کار می‌برد. گروه‌های قدرتمند از امتیازات ارزشمند مانند: حقوق انحصاری برای تجارت، انحصار در تولید سیمان یا مخابرات، حق انحصاری برای ایجاد بازار در مناطق خاص، یا انحصار در واردات کالاهای پرمصرف برخوردارند (قاراخانی، 1400، 12). در حالت حاکمیت طبیعی، ائتلاف مسلط با وضع محدودیت در دسترسی به منابع با ارزش شامل زمین، کار و سرمایه یا کنترل فعالیت‌های ارزشمندی همچون تجارت، عبادت و آموزش و تهدید و دسترسی به این قبیل فعالیت و به نفع گروه‌های فرادست مسئله خشونت را مدیریت می‌کند. در واقع خلق قاعده‌مند رانت از طریق محدود کردن دسترسی‌ها در حاکمیت طبیعی، صرفاً روشی برای پرکردن جیب ائتلاف مسلط نیست بلکه ابزاری اساسی برای کنترل خشونت به شمار می‌رود (نورث و همکاران، 1395: 59).

نظم اجتماعی در نظام دسترس باز، با ایجاد رقابت و نه خلق رانت تداوم می‌یابد. دسترسی و ورود آزاد به سازمان‌های اقتصادی و سیاسی باعث و تداوم روابط اقتصادی و سیاسی می‌شود. نهادهای فراگیر رشد و نمو می‌یابند و موجب تداوم این وضع می‌شود. این دسته نهادها از طریق حقوق اموال تضمین شده، قانون و خدمات عمومی و آزادی انعقاد قرارداد، فرصت‌های اقتصادی را برای همه اقشار جامعه فراهم می‌کنند (نورث و همکاران، 1395: 38). نورث و همکارانش به کنترل خشونت در گذار از وضعیت حاکم طبیعی توجه ویژه‌ای دارند. خشونت در ابعاد متعددی بروز می‌کند. خشونت را می‌توان در قالب برخورد فیزیکی یا تهدیدات قهری به برخورد فیزیکی اعمال کرد. هر دو اقدام، برخورد خشن و تهدید قهری از عناصر خشونت هستند. از جمله دیگر خشونت ممکن است به شکل اقدام انفرادی اقدام طیف‌های مختلف گروه‌های سازمان‌یافته از باندهای طبقات تا دسته‌های نظامی نمود یابد. منظور از خشونت سازمان‌یافته در این کار استفاده از خشونت و تهدید به خود را توسط گروه‌های معطوف است. هیچ راهی برای اندازه‌گیری میزان خشونت در جامعه وجود ندارد (نورث و همکاران، 1395: 55). لازمه پیشرفت حکومت طبیعی، وجود جوامعی است که هر روز پیچیده‌تر می‌شوند و مستلزم نهادهایی هستند که پیچیده‌تر می‌شوند تا حامی سازمان‌های پیچیده‌تر باشند. در تمامی حکومت‌های طبیعی، به بیان دیگری همان امور سیاسی هستند. نظام‌های اقتصادی و سیاسی در راستای نظام‌های دینی، نظامی و آموزشی به شدت در هم تنیده‌اند (نورث و همکاران، 1395: 133). نظم‌های دسترسی باز به مراتب از حکومت‌های طبیعی صلح‌آمیزترند. به طور کلی دولت در استفاده از خشونت دارای حق انحصاری است و این تابع استفاده از قوانین روشن و قابل فهم است. نظم دسترسی باز یک چرخه مطلوب را به نمایش می‌گذارد که کنترل خشونت را به دسترسی باز پیوند می‌دهد. نظام سیاسی، دسترسی به ابزارهای خشونت را محدود می‌کند. دسترسی اقتصادی و اجتماعی باز، تضمین می‌دهد که دسترسی به نظام سیاسی باز است. دسترسی باز بر سازمان‌ها در همه این نظام‌ها، رقابت را در همه نظام‌ها تقویت می‌کند (نورث و همکاران، 1395: 190-189).

یک خاصیت مهم دسترسی باز، استقلال آشکار نظام‌های اقتصادی و سیاسی است. در نظم دسترسی باز سازمان‌های اقتصادی نیازی به مشارکت در عرصه سیاست نمی‌بینند تا حقوق‌شان حفظ شود، بنابراین بازارها در نظم دسترسی باز مستقل‌تر از حکومت طبیعی به نظر می‌رسند، جایی که هم سازمان‌های بازاری اصلی باید در خدمت اهداف سیاسی باشند. یکی دیگر از ویژگی جدایی‌ناپذیر نظم دسترسی باز رشد دولت است. عضویت‌پذیری و مشارکت انبوه شهروندان باعث حساسیت‌پذیری دولت در قبال منابع آن‌ها می‌شود. سهیم کردن گسترده دیگران

در نظم دسترسی باز مستلزم دولت بزرگ است. مخارج کالاهای عمومی که صرف آموزش و زیرساخت‌ها می‌شوند مستلزم برنامه‌های پرهزینه‌تر است، بنابراین، برنامه دولت و نظم دسترسی باز، بزرگ‌تر از دولت در حکومت‌های طبیعی است و اقدامات و سیاست‌هایش بیشتر مکمل بازارهاست (نورث و همکاران، 1395: 192).

جنبه نهایی نظم‌های دسترسی باز، مفهوم تخریب خلاق شومپیتر برای توصیف اقتصاد رقابتی در دسترسی باز است (نورث و همکاران، 1395: 197). تخریب خلاق شومپیتری مستلزم ورود و دسترسی باز به قالب‌های سازمانی است. حکومت‌های طبیعی نمی‌تواند از تخریب خلاق پشتیبانی کند چون با خلق سازمان‌های اقتصادی جدید، سازمان‌های اقتصادی جدید و الگوهای رانت‌های آن‌ها مستقیماً مورد تهدید قرار می‌گیرند. تخریب خلاق در اقتصاد، الگوی منافع اقتصادی و فشارهایی که به تعاملات سیاسی وارد می‌شود را دائماً تغییر می‌دهد. در صحنه سیاسی، کارآفرینان سیاسی دائماً به اقتباس و در شرط اندیشه‌های جدید و خلق ائتلاف جدید می‌پردازند (نورث و همکاران، 1395: 198).

در نظم‌های دسترسی باز، مقام‌های سیاسی همراه با شهروندان باورهایی مشترک دارند که بر قالب‌های گوناگون فراگیری و برابری تأکید دارد. نظم‌های دسترسی باز، از طریق مجموعه کالاها و خدمات عمومی که فرصت‌ها را بر روی بخش بزرگی از جامعه می‌گشایند و همه را در منابع رشد اقتصادی سهیم می‌کنند. نظم‌های دسترسی باز، همچنین نظام‌های سیاسی را در معرض رقابت در هر دو قلمرو اقتصادی و سیاسی قرار می‌دهند که توانایی آنها در تحکیم و ثبت امتیازات دریافتی از طریق رانت محدود می‌کند. درحالی‌که نظم‌های دسترسی محدود، از خلق رانت و تحدید دسترسی برای ارایه نظم و ثبات استفاده مهم می‌کنند، نظم‌های دسترسی باز از رقابت و دسترسی باز استفاده می‌کنند. دسترسی باز به ساختار تو در تو و متنوع سازمان‌ها منجر می‌شود که اغلب جامعه مدنی نامیده می‌شود (نورث و همکاران، 1395: 199-200).

منطق کنترل خشونت در نظم‌های دسترسی باز بر منطق حکومت طبیعی در تضاد کامل است. در حکومت طبیعی، کنترل پراکنده خشونت به تشکیل ائتلاف مسلطی منجر می‌شود که دسترسی در عرصه اقتصاد و جامعه را دستکاری می‌کند تا ترتیبات سیاسی درون ائتلاف را پا بر جا نگه دارد. دسترسی به خشونت بر روی کسانی باز است که به اندازه کافی قوی و کاملاً سازمان‌یافته در به کارگیری آن باشد. حکومت طبیعی این افراد و گروه‌ها را از طایفه خلق رانت هماهنگ می‌سازد. در جوامع دسترسی باز، دسترسی به خشونت را اکیداً محدود می‌کنند، درحالی‌که دسترسی باز به فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی را کاملاً تضمین می‌کند، چون در نظم دسترسی باز،

نظام سیاسی دسترسی اقتصادی را محدود نمی‌کند، به نظر می‌رسد که اقتصاد مستقل از نظام سیاسی موجودیت دارد (نورث و همکاران، 1395: 205).

شکوفایی اقتصادی بازار، اثبات نظم‌های دسترسی باز، به خصوص دموکراسی، را نیز به چندین روش شگفت‌آور تسهیل می‌کنند. شواهد نشان می‌دهد نظام‌هایی که عملکرد اقتصادی موفقی دارند از ثبات سیاسی بیشتری برخوردار هستند و اینکه وقتی متصدیان امر کامیابی اقتصادی بیشتر فراهم کنند جایگاه آنها در قدرت سیاسی تضمین شده‌تر می‌شود. چون نظم‌های دسترسی باز، بازارهای پررونق فراهم می‌کنند، آنها در بلند مدت و به شیوه‌هایی شکوفایی اقتصادی به وجود می‌آورند را که حکومت‌های طبیعی توان هم‌وردی ندارند. یکی از آثار نامحسوس‌تری که ساز و کار قیمت (بازار) بر ثبات سیاسی دارد این است که تکثرگرایی به جامعه مدنی و رقابت حزبی را تسهیل می‌کند (نورث و همکاران، 1395: 217).

نظم دسترسی باز در مقایسه با حکومت‌های طبیعی (محدود)، آمادگی بیشتری برای ایجاد طیفی از راهکارها برای مسائل دارند، آمادگی بیشتری برای آزمودن راهکارها، برای آسایش پیش رو و آمادگی بیشتری برای کنار گذاشتن ایده دارند (نورث و همکاران، 1395: 223).

یکی دیگر از ویژگی‌های نظم‌های دسترسی باز نیز به تاب‌آوری است. کارآفرین‌ها در اقتصادهای بازار در جست و جوی کشف و بهره برداری از فرصت‌های جدید سودآور هستند. 2- نظم‌های دسترسی باز با مسائل کمتری نسبت به حکومت‌های طبیعی مواجهند. 3- توانایی فراهم کردن منافع بر مبنای غیرشخصی به این معنا است که با نظم‌های دسترسی دسترسی باز می‌توانند کالاهای عمومی بسیار بیشتری نسبت به حکومت‌های طبیعی فراهم کنند. جوامع محدود در مقایسه با جوامع باز، بی‌نظمی را به شکل کودتا، آشوب سیاسی، بی‌ثباتی اقتصادی، جنگ‌های داخلی و منازعات توجهی به نمایش می‌گذارند (نورث و همکاران، 1395: 225-226).

2-2-4 تفاوت نهادهای حکومت‌های طبیعی و دسترسی جوامع باز

حکومت‌های طبیعی برخی ویژگی‌ها و نهادهای رقابت اقتصادی-سیاسی را دارا هستند، اما هیچ کدام از آنها به همان شیوه ای که نظم دسترسی باز است کار نمی‌کنند. بازارها در حکومت طبیعی به مراتب کمتر در دسترس هستند و در معرض امتیازدهی و خلق رانت قرار دارند، به طوری که به مراتب کمتر رقابتی هستند. بیشتر حکومت‌های طبیعی انتخابات و احزاب مخالف دارند اما آنها دموکراسی رقابتی دسترسی باز ندارند که بسیار متفاوت کاری می‌کنند. در واقع حکومت‌های طبیعی نمی‌توانند چرخه مطلوب دسترسی باز را ایجاد کنند. نظریه نظم‌های

دسترسی باز یک رویکرد جدید به منطق اقدام جمعی ارایه می کند. بازارهای رقابتی در نظم دسترسی باز به رغم رشد مداوم در تعداد و اندازه گروه‌های بزرگ کاملاً سازمان‌یافته بقا می‌یابند. رانت‌جویی در حکومت‌های طبیعی نقش بسیار محوری‌تری نسبت به نظم‌های دسترسی باز دارد. بدون دسترسی باز به سازمان‌ها و در پی آن جامعه مدنی، نظارت بر قانون اساسی و ساختار و فرایند جامعه بسیار دشوارتر خواهد بود. به راستی که یکی از اهداف اصلی نظم‌های دسترسی باز آزاد کردن قدرت سازمان‌ها است (نورث و همکاران، 1395: 226-225).

در دسترسی باز شاهد جامعه مدنی غنی، مطبوعات آزاد و رقابت آزاد مخالفان هستیم درحالی‌که حکومت‌های طبیعی تمایل به محدودکردن این‌ها دارند. توانایی نظم‌های دسترسی باز به ارایه منافع غیرشخصی به آن‌ها اجازه می‌دهد تا دانه گسترده‌تری از کالاهای عمومی را نسبت به حکومت‌های طبیعی عرضه کنند. این حکومت‌ها از کالاهای عمومی برای پاسخ دادن به مطالبات انتخاباتی استفاده می‌کنند. انتخابات و حساسیت‌پذیری یک بازی حاصل جمع مثبت در نظم‌های دسترسی باز است. تنها جوامع دسترسی باز هستند که می‌توانند دموکراسی را به معنای نظامی با ثبات برای نظارت بر مقامات سیاسی و پاسخ‌دهی آن‌ها به شهروندان حفظ کنند (نورث و همکاران، 1395: 239-240).

بسیاری از کشورهای در حال توسعه به دنبال خروج از حاکمیت طبیعی هستند. این دسته از کشورها می‌کوشند با حمایت‌های مالی، اقتصادی و نظامی خارجیان، از نهادهای جوامع توسعه‌یافته کپی‌برداری کنند. نکته مهم در این زمینه این است که بسیاری از این جوامع قصد دارند این مسیر را به سرعت طی کنند و این مسئله به دلیل برهم زدن توسعه عمران و اعمال خشونت توسط گروه‌های صاحب امتیاز به شکننده شدن این دسته از جوامع منجر خواهد شد. بنابراین سیاست‌هایی از این قبیل نه تنها کارساز نیست بلکه ممکن است آثار منفی نیز داشته باشد. کتاب ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی اثر (عجم اغلو و رابینسون، 1390) اولین کتاب اثر مشترک و از سه اثر مشترک مهم دارون عجم اغلو و جیمز رابینسون است. کتاب‌های چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ (عجم اغلو و رابینسون، 1392) و راه باریک آزادی (عجم اغلو و رابینسون، 1399)، دو اثر دیگر از آنهاست که در عرصه دانشگاهی و عمومی کتاب‌های اثر گذاری هستند.

در این سه اثر ضمن تلفیق نظریه‌های جامعه شناختی علوم سیاسی و اقتصادی از رویکرد روش شناختی تاریخی استفاده شده است. در این سه کتاب مهم و ارزشمند نویسندگان تلاش می‌کنند نظریه‌ای برای توسعه اقتصادی و سیاسی ارائه کنند. اندیشمندان بسیاری از نیمه قرن دوم بیستم کوشیدند دموکراسی‌سازی یا

دموکراتیک شدن کشورها را شرح دهند. از نظر عجم و اغلو و رابینسون، دموکراسی ترکیب انتخاب مقامات سیاسی از طریق انتخابات و رای عمومی به علاوه پاسخگو بودن سیاستمدان به شهروندان است (عجم اغلو و رابینسون، 1390: 19). این تعریف از دموکراسی برگرفته از نگاه جوزف شومپیتر است که تاکید دارد: یک کشور دموکراسی است اگر فرآیند سیاسی معینی در آن رخ دهد؛ یعنی اگر نهادهای اساسی معین زیر انتخابات آزاد و منصفانه، و آزادی ورود به عرصه سیاست محقق کرده است. این نوع حکومت در مقابل غیر دموکراسی تعریف می‌شود که رژیم‌های منتسب به آن یک عنصر مشترک دارند به جای اینکه نمایان‌گر آمار و آرزوهای همه جامعه باشند، ترجیحات بخشی از جامعه فرادستان خوانده می‌شوند را نمایندگی می‌کنند (عجم اغلو و رابینسون، 1390: 51-50).

آن چیزی که تمایز اصلی بین دموکراسی و رژیم‌های غیر دموکراتیک است دامنه برابر سیاسی آنها می‌باشد. غیر دموکراسی حاکمیت فرادستان است و دموکراسی حاکمیت گروه‌های بسیار زیادی است که اکثریت را تشکیل می‌دهند (عجم اغلو و رابینسون، 1390: 20). غیردموکراسی، رژیمی در خدمت فرادستان و طبقه ممتاز است و در مقابل دموکراسی رژیمی است که به سیاست‌های منجر می‌شود که برای اکثریت نسبتاً مطلوب‌تر است. البته دموکراسی به معنای برابری سیاسی کامل نیست و صدای برخی شهروندان بلندتر شنیده می‌شود و کسانی که منابع اقتصادی در اختیار دارند می‌توانند از کانال‌های غیر انتخاباتی نظیر لابی‌گری، رشوه دادن و دیگر اقسام اقناع و ترغیب بر سیاست‌ها اثر بگذارند (عجم اغلو و رابینسون، 1390: 52). در چارچوب رویکرد اقتصادی عجم اغلو و رابینسون دموکراسی را بر اساس پیامدی که برای درآمد افراد دارد، مدل می‌کنند. اهمیت اقتصاد دموکراسی از آن جهت است که قدرت سیاسی قادر به قاعده‌گذاری و تصمیم‌گیری است و در هر مقطع زمانی که جامعه یا دولت تصمیم یا سیاست را اتخاذ می‌کند به طور ضمنی و پوشیده جانب یک گروه را می‌گیرد و به طور ضمنی و پوشیده، تعارض سیاسی موجود در بطن مسئله را به نفع یکی از گروه فیصله می‌دهد و به طور پوشیده یا آشکار برندگان و بازندگانی به وجود می‌آورد (عجم اغلو و رابینسون، 1390: 55).

عجم اغلو و رابینسون قدرت سیاسی را به دو نوع تقسیم می‌کنند: قدرت سیاسی عملی و قدرت سیاسی قانونی. قدرت سیاسی نیز از طریق نهادها اختصاص می‌یابد؛ آن ترتیبات اجتماعی و سیاسی که قدرت سیاسی را تخصیص می‌دهند، نهاد خوانده می‌شوند (عجم اغلو و رابینسون، 1390: 165). مهمترین نهادهای سیاسی آنهایی هستند که تعیین می‌کنند چه کسانی در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی مشارکت داشته باشند. بنابراین نقش اصلی دموکراسی قابلیت آن تخصص قدرت سیاسی قانونی است. اکثریت در دموکراسی نسبت به غیردموکراسی، از قدرت

سیاسی بیشتری برخوردارند. پس از اینکه دموکراسی‌ها منافع شهروندان را بیش از غیر دموکراسی‌ها لحاظ می‌کنند پیامد مستقیم این قضیه است که اکثریت در دموکراسی‌ها نسبت به غیر دموکراسی‌ها قدرت قانون بیشتری دارند (عجم‌اغلو و رابینسون، 1390: 57).

اهمیت نهادهای و قدرت سیاسی آن‌جا آشکار می‌شود که نویسندگان در کتاب مشترک بعدی‌شان چرا ملت‌ها شکست می‌خورند و رابینسون باور دارند به دست آوردن قدرت سیاسی واقعی و نحوه تغییر عملکرد جامعه برای شهروندان و عادی جامعه به راستی مشکل اما امکان‌پذیر است. اساساً برای آنکه جوامع فقیر ثروتمند شوند به این دگردیسی نیاز است (عجم‌اغلو و رابینسون، 1392: 27). به این ترتیب عوامل سیاسی را بنیان خوشبختی اقتصاد جواب می‌دانند. در کلیت اندیشه این نویسندگان نظریه دموکراسی‌سازی از منظر تاثیر قدرت سیاسی و نهادهای توزیع کننده آن بر سرنوشت اقتصاد کشورها اهمیت دارد و وجه دیگری از رویکرد اقتصادی آنها را به دموکراسی می‌سازد. تبیین نویسندگان کتاب از دموکراسی‌سازی این است شهروندان خواستار دموکراسی و فرادستان خواستار غیردموکراسی هستند و موازنه قدرت سیاسی بین این دو است که تعیین می‌کند که آیا جامع از حالت غیر دموکراسی به دموکراسی گذار می‌کند یا نه تعیین کننده این امر نیز باشد که آیا دموکراسی پس از ایجاد تحکیم می‌شود یا پس از مدت به غیردموکراسی بازگشت می‌کند. طبق این نظریه دموکراسی به انتخاب‌های اجتماعی‌ای منجر می‌شود که مطلوبه اکثر شهروندان است از این‌رو شهروندان دموکراسی را به غیردموکراسی ترجیح می‌دهند و دموکراسی وقتی محقق می‌شود که شهروندان قدرت سیاسی کافی دارند (عجم‌اغلو و رابینسون، 1392: 58-59).

قدرت سیاسی در واقع زمانی محقق می‌شود که در آن جامعه نهادهای کارآمد و مناسبی به وجود آمده باشند. شهروندانی که امروز قدرت سیاسی عملی را در اختیار دارند تا خواسته‌های اکثریت را بر اقلیت قدرتمند تحمیل می‌کنند تمایل دارند از ثبات این قدرت اطمینان یابند و بعد از تضعیف قدرت عملی مجدد خواسته‌های خود را تحمیل کنند. این همان نهادینه‌سازی قدرت یا تبدیل قدرت عملی به قدرت قانونی است که در مسیر دموکراسی‌سازی صورت می‌گیرد. اینجا همان نقطه‌ای است که نهادهای سیاسی کارکرد خود را نشان می‌دهند چون نهادها موجودیت‌های بادوام و ماندگار هستند.

عجم‌اغلو و رابینسون اشاره در کتاب چرا برخی ملت‌ها شکست می‌خورند؟ (1392) ضمن بهره‌گیری از به وجود آمدن دموکراسی توسط نهادهای سیاسی قدرتمند به ارزیابی عملکرد اقتصادی جوامع در طول تاریخ

پرداخته‌اند. آنان با رد فرضیات جغرافیا، فرهنگ و غفلت سیاستمداران عامل اصلی اختلاف میان کشورها را وجود نهادهای سیاسی و اقتصادی متفاوت می‌دانند. آنان در سطح اول مطالعه خود نهادهای سیاسی و اقتصادی را به دو دسته بهره‌کش و فراگیر تقسیم می‌کنند. نهادهای اقتصادی فراگیر که در گروه شکل‌گیری نهادهای سیاسی فراگیر می‌باشند و در مراحل بعد خود حامی این دسته از نهادها هستند با حفظ حقوق مالکیت زمینه‌های ایجاد تخریب اخلاق را فراهم می‌آورد. در سطح دوم مطالعه موضوع پرداخته می‌شود که چرا نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر در تعداد اندکی از کشورها شکل گرفته است.

آنان تاریخ متفاوت جوامع و وجود بهره‌های سرنوشت ساز و برخی از جوامع و دلیل تفاوت در این موضوع می‌دانند. در واقع علت واگرایی میان جوامع را موضوع از قبل تعیین شده نمی‌دانند و معتقدند تحولات نهادی در طول تاریخ علت واگرایی این جوامع شده است. در ارتباط با واگرایی مسیر توسعه کشورهای گوناگون، فرضیه‌های مختلفی مطرح شده است که هر کدام دارای نواقصی هستند.

در فرضیه اول کشورهای مناطق استوایی از کشورهای مناطق معتدل عقب افتاده‌تر هستند. آب و هوا در مناطق استوایی آنان را نسبت به کشورهای معتدل به عقب رانده است، همچنین در این مناطق امراض و بیماری‌ها بیشتر است. مردم در این مناطق، تنبل و گریزان از نوآوری هستند و از لحاظ سیاسی زیر بار حکومت خودکامه می‌روند. این نظریه نمی‌تواند دلیل واگرایی برخی کشورها را توضیح دهد. با وجود اینکه جغرافیا یک عامل ثابت بوده است، اما مسیر توسعه کشورها وارونه شده است. فرضیه جغرافیا مطرح می‌کند که در مناطق استوایی به دلیل بارندگی زیاد خاک بهره‌وری خود را از دست داده است، اما در کشاورزی نکته‌ی مهم‌تر از خاک، حفظ حقوق مالکیت است. آیا کشورهای استعمارگر وضعیت کشاورزی بهتری را نسبت به کشورهای مستعمره داشتند که توانستند بر آنها چیره شوند؟ اگر هم چنین بوده است چگونه با ثابت بودن عامل جغرافیا این واگرایی به مرور زمان افزایش یافته است؟ (قاراخانی، 1397: 8).

در فرضیه دوم آنچه موجب واگرایی مسیر توسعه کشورها شده است، توزیع ناهمگون فناوری در کشورهای گوناگون است. این فرضیه به این نکته اشاره می‌کند که با وجود اینکه برخی کشورها زمینه پذیرش ایده‌های نو و فناوری‌های جدید را دارند، اما در برخی از کشورها به دلیل فرهنگ خرافه‌گری، این اتفاق رخ نمی‌دهد و در نتیجه این امر منجر به توزیع ناهمگون فناوری می‌شود. به طور مثال کشورهای آفریقایی در زمان استعمار از اثرات سرریز و ورود فناوری به این مناطق بهره‌ن جستند. فرضیه فرهنگ نمیتواند یک فرضیه جامع در ارتباط با واگرایی مسیر

کشورها باشد. دلیل واگرایی کشورهای مستعمره، تنها فرهنگ نبوده است. برای فرهنگ اروپای غربی هم میتوان به کشور آرژانتین اشاره کرد که تحت تأثیر این فرهنگ بوده، اما از جمله کشورهای عقب افتاده به شمار می‌رود. کشورهای خاورمیانه نه به دلیل دین اسلام؛ بلکه به خاطر اینکه استان‌هایی از دولت عثمانی بودند به چنین عقب افتادگی دچار شدند (قاراخانی، 1397: 9).

فرضیه سوم به این معنی است که سیاست‌هایی که در کشورهای عقب افتاده انجام می‌شود به دلیل ناآگاهی‌هایی است که سیاستمداران و نخبگان سیاسی آن کشور انجام می‌دهند. کشورها به این دلیل عقب افتاده هستند که رهبران‌شان نمی‌دانند کدام خط‌مشی‌ها شهروندان‌شان را ثروتمند می‌سازد. بنابراین چنین ناکارایی به دلیل ناآگاهی نخبگان سیاسی نبوده است، بلکه وجود محدودیت‌ها و انگیزه‌های سیاسی منجر به تجویز چنین سیاست‌هایی شده است.

2-2-5 نهادهای اقتصادی فراگیر و غیرفراگیر

کشورها به لحاظ موفقیت اقتصادی باهم متفاوت هستند و دلیل این مسئله نیز نهادهای متفاوت، قوانین تأثیرگذار بر کارکرد اقتصاد و انگیزه‌هایی است که برای مردم به وجود می‌آیند. نهادهای اقتصادی فراگیر، نهادهایی هستند که امکان و فرصت مشارکت را توسط توده‌های گسترده‌ی مردم در فعالیتهای اقتصادی فراهم می‌کنند و از استعدادها و مهارت‌های آنان بهترین استفاده را می‌برند و به افراد این امکان را میدهند تا انتخاب‌هایی را بر حسب تمایلات خود انجام بدهند. نهادهای غیرفراگیر یا بهره‌کش نهادهایی هستند که اساساً با این هدف طراحی شده‌اند تا درآمدها و ثروت را از یک قشر و یا بخشی از جامعه به نفع قشر دیگر بیرون بکشند و آن را استخراج کنند (قاراخانی، 1397: 10).

2-2-6 نهادهای سیاسی فراگیر و غیر فراگیر

سیاست‌فرآیندی است که از طریق آن جامعه قوانینی را برای اداره خود انتخاب می‌کند. نهادهای سیاسی مشخص می‌کنند که چه کسی باید دولت را در دست بگیرد و با چه اهدافی این قدرت مورد استفاده قرار بگیرد. اگر توزیع قدرت غیرمحدود باشد، نهادهای سیاسی نیز تمامیت‌خواه می‌شوند و رژیم‌های استبدادی به بار می‌آورند. در نظام‌های سیاسی دارای نهادهای سیاسی تمامیت‌خواه، تمام کسانی که می‌توانند این قدرت را به دست بگیرند نهادهای سیاسی را نیز برای خود ایجاد می‌کنند تا عملاً ثروت‌اندوزی کرده و قدرت خود را به قیمت تلف کردن بخش عمده‌ای از جامعه افزایش می‌دهند. در مقابل نهادهای سیاسی که قدرت مورد نظر را به صورت مساوی در

جامعه تقسیم می‌کنند و محدودیت‌هایی بر آن اعمال می‌کنند، سیستم‌های متکثر را به وجود می‌آورند. در این حالت قدرت سیاسی به جای اینکه در درون یک گروه کوچک یا مجموعه‌ای از افراد در جامعه رخنه کند یا قرار بگیرد، در طیف گسترده‌ای از گروه‌های متکثر موجودیت پیدا می‌کند. پرواضح است که ارتباط نزدیکی میان تکثرگرایی و نهادهای اقتصادی فراگیر وجود دارد، اما نکته‌ی کلیدی در درک این مسئله که چرا برخی از ملتها توانسته‌اند نهادهای اقتصادی فراگیر داشته باشند صرفاً نهادهای سیاسی متکثر آنها نبوده است، بلکه دولت‌های مرکزی آنها نیز دولتهای قدرتمندی بوده‌اند که به صورت بهینه متمرکز شده‌اند (قاراخانی، 1397: 13).

به طور کلی، دلایل عدم شکوفایی نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی به انگیزه‌ی لازم در افراد برای ایجاد انواعی از نهادهای اقتصادی که بتواند شکوفایی را به بار آورند، بستگی دارد. رشد اقتصادی و تحول فنی همواره همراه با پیامدهایی هستند که جوزف شومپیتر آن را تخریب خلاقانه می‌داند. به عبارت دیگر، این فرآیند ساختارهای جدید را جایگزین ساختارهای قدیمی می‌کند. فرایند رشد اقتصادی و نهادهای فراگیری که براساس آن در این حالت شکل می‌گیرد، بازندگانی را در کنار برندگان در حوزه‌ی سیاسی و در بازار اقتصادی به وجود می‌آورند. ترس و هراس از این تخریب خلاق غالباً ریشه‌ی چنین مخالفت‌هایی با اقتصاد فراگیر و نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی است. مانع اصلی برای تمرکز سیاسی در چنین حالت‌هایی، نوعی هراس از تغییر است، هر گروه یا قبیله یا سیاستمداری که بخواهد چنین تمرکزی را در چنین دولتی به وجود بیاورد مطمئناً قدرت را نیز در دست خود متمرکز خواهد کرد. فقدان تمرکز سیاسی نه تنها به معنی فقدان قانون و انضباط در سرزمین خواهد بود، بلکه کنشگران فراوانی نیز در یک محدوده جغرافیایی با قدرت بالا حضور خواهند داشت که مانع از تغییر در امور می‌شود و ترس از مخالفت یا واکنش خشن آنها در نهایت می‌تواند مانع تمرکز قدرت توسط عده‌ای دیگر شود. به عبارت دیگر، تمرکز سیاسی صرفاً هنگامی اتفاق می‌افتد که یک گروه از مردم نسبت به دیگران از قدرت و کفایت سیاسی بالا برای ایجاد یک دولت برخوردار باشد (قاراخانی، 1397: 13).

2-2-7 همسویی نهادهای اقتصادی و سیاسی

تمرکز اصلی این بخش بر پیوند میان نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر و غیرفراگیر است. نظریه توازن دوگانه بر این نکته اشاره دارد که نظام‌های اقتصادی و سیاسی، هر دو یا به دسترسی باز گرایش دارند یا به دسترسی محدود، این بدان معناست که تغییرات بنیادی باثبات در هر یک از نظامهای اقتصادی یا سیاسی نمی‌توانند بدون تغییرات بنیادین در نظامی دیگر روی بدهند. نهادهای رسمی با توجه به نظام اجتماعی که در آن قرار

گرفته‌اند، عملکردی متفاوت از خود بروز خواهند داد. هنگامی توازن میان نهادهای سیاسی و اقتصادی نتیجه می‌دهد که حفظ تحولات بنیادی در هر دو نظام اقتصادی یا سیاسی، بدون تحولات در دیگری اتفاق نیفتد. درک نیروهای حافظ توازن بین نهادهای سیاسی و اقتصادی، برای درک ثبات نظم‌های گوناگون و گذار بین جوامع میان دسترسی محدود و دسترسی باز بسیار اهمیت دارد. نهادهای اقتصادی فراگیر که حقوق مالکیت را مدیریت می‌کنند یک زمین بازی تراز ایجاد می‌کنند و مشوق سرمایه‌گذاری‌ها در فناوری‌ها و مهارت‌های نو هستند (قاراخانی، 1397: 13).

نهادهای اقتصادی فراگیر به صورت عمده منافع اساسی گروه نخبه‌ی جامعه را کاهش می‌دهد. کاهش منافع به این صورت اتفاق می‌افتد که نهادهای غیرفراگیر میبایست در بازار به رقابت با نهادهای دیگر بپردازند و وجود قراردادهای و به رسمیت شناخته‌شدن حقوق خصوصی باعث زوال آنها خواهد شد. نهادهای سیاسی فراگیر که قدرت را به صورت بهینه توزیع می‌نمایند، مخالف نهادهای اقتصادی‌ای هستند که منابع گروه دیگری از جامعه را استخراج و مصادره کنند، بنابراین با وضع تعرفه‌ها و قوانین محدودکننده‌ی ورود افراد به بازار، مخالف هستند، چرا که این قوانین، منافع گروه اندکی از افراد را در بازار تأمین می‌کنند. در همین راستا هم‌افزایی بسیار زیادی میان نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر وجود دارد (قاراخانی، 1397: 15).

نهادهای اقتصادی فراگیر به نوبه‌ی خود هم به حمایت از نهادهای سیاسی می‌پردازند و هم خود توسط آنها پشتیبانی می‌شوند؛ آنها نهادهایی هستند که قدرت سیاسی را به شکل گسترده و به شیوه‌ای متکثر در جامعه توزیع می‌کنند. به طرزی مشابه نهادهای اقتصادی استثماری پیوندی هم‌افزا با نهادهای سیاسی استثماری دارند. این نهادها قدرت را در دستان عده‌ای اندک متمرکز می‌سازند که این عده به شکل متقابل انگیزه خواهند داشت به خاطر منافع خود نهادهای اقتصادی استثماری را حفظ کنند و توسعه بخشند و منابع به دست آمده را در جهت تحکیم سلطه‌ی خود بر قدرت سیاسی به کار بندند. درواقع سیستم‌های اقتصادی غیرفراگیر با به فقر کشاندن افراد، منافع گروه اندکی از نخبگان را تأمین می‌کند. این سیستم اقتصادی بدون غلبه و چیرگی اقتصادی سیاسی، امکان‌پذیر نیست. در راستای چنین هدفی، نهادهای سیاسی و اقتصادی غیرفراگیر قدرت را در دست گروه اندکی از افراد محدود می‌کند و محدودیت‌های کمی را نیز در اعمال قدرت از سوی آنها اعمال می‌کند. نهادهای اقتصادی نیز توسط این گروه اندک، نهادهای می‌شود و به این ترتیب منابع سایر اقشار جامعه به نفع آنها استخراج می‌شود (قاراخانی، 1397: 15).

نهادهای اقتصادی بهره کش یا غیرفراگیر به همین دلیل با نهادهای سیاسی غیرفراگیر نیز همراه خواهند بود، در واقع نهادهای اقتصادی غیرفراگیر برای بقای خود نیازمند نهادهای سیاسی غیرفراگیر خواهند بود. این رابطه همافزایی میان نهادهای اقتصادی و سیاسی غیرفراگیر، یک حلقه‌ی بازخورد بسیار قوی را تشکیل می‌دهد، بدین نحو که نهادهای سیاسی به گروه نخبه که در صدر گروه سیاسی قرار دارند این امکان را می‌دهد که تا نهادهای اقتصادی مورد نظر خود را با محدودیتی اندک انتخاب کنند و کسی هم مانع کار آنها نشود. علاوه بر این، افرادی که این امکان را پیدا می‌کنند تا نهادهای سیاسی را در آینده نهادهای کرده و تحول آنها را مدیریت کنند. نهادهای اقتصادی غیرفراگیر در پاسخ به این فعالیت سیاسی، ثروت را برای گروه نخبه مذکور بیشتر می‌کند و رونق و رفاه اقتصادی آنها را افزایش می‌دهد و به این ترتیب باعث قوام و دوام قدرت سیاسی گروه مذکور می‌شود. در این دسته از جوامع، نخبگان سیاسی این قدرت را دارند که برای تأمین مجموعه‌ای از نهادهای اقتصادی بر دیگران غلبه کنند، این کار ثروت فراوانی را به قیمت هدررفت توانایی گروه دیگری از جمعیت برای آنها به همراه خواهد داشت. منابعی که این نهادهای اقتصادی تولید می‌کردند به گروه نخبه حاکم بر جامعه این امکان را می‌داد تا ارتشی برای خود درست کرده و نیروهای امنیتی برای دفاع از انحصار مطلق‌گرایی خود و قدرت سیاسی تشکیل دهد. اثر این فرآیند این بود که نهادهای اقتصادی و سیاسی غیرفراگیر به صورت مستمر از همدیگر حمایت کرده و به دوام و بقای یکدیگر کمک می‌کردند، البته رابطه‌ی همافزایی میان نهادهای اقتصادی و سیاسی غیرفراگیر بسیار بیشتر از این است. هنگامی که نخبگان حاضر و فعلی که قدرت را در دست دارند توسط تازه واردها به چالش کشیده شوند، افراد تازه‌وارد در معرض محدودیتهای کمتری قرار دارند، لذا انگیزه‌ی آنها برای حفظ این نهادهای سیاسی با ایجاد مجموعه‌ای جدیدتر از نهادهای اقتصادی، بسیار بیشتر است (قاراخانی، 1397: 16).

نهادهای اقتصادی فراگیر براساس بنیان‌هایی شکل گرفته‌اند که نهادهای سیاسی فراگیر آنها را ایجاد کرده‌اند که در آن توزیع قدرت به صورت گسترده و یکسان در جامعه انجام شده و امکان سوء استفاده از آن نیز محدود شده است. چنین نهادهای سیاسی امکان سوء استفاده از قدرت و به چالش کشیدن بنیان‌های نهادهای فراگیر را دشوارتر و دشوارتر می‌کند، لذا آنهایی که قدرت سیاسی را کنترل می‌کنند، نمی‌توانند از آن به راحتی برای ایجاد نهادهای اقتصادی غیرفراگیر به نفع خود استفاده کنند. در ارتباط با همسویی نهادهای سیاسی و اقتصادی میتوان گفت: ترکیبی از نهادهای فراگیر و بهره‌کش نمی‌تواند دوام داشته باشد؛ نهادهای غیرفراگیر در سیستم‌های سیاسی فراگیر، امکان بقا برای مدت زمان زیادی نخواهند داشت. به طور مشابه نهادهای اقتصادی

فراگیر نیز نمی‌توانند تحت حمایت نهادهای سیاسی غیرفراگیر قرار بگیرند. در این حالت‌ها احتمال دارد این نهادهای فراگیر خود به نهادهای غیرفراگیر تبدیل شوند و منافع گروه اندکی از قدرت را تأمین کنند یا اینکه ممکن است پویایی اقتصادی که این نهادها را به وجود می‌آورند باعث تزلزل در نهادهای سیاسی غیرفراگیر شود و زمینه و راه را برای ظهور نهادهای سیاسی فراگیر ایجاد کند (قاراخانی، 1397: 17).

2-2-8 دلایل عدم شکوفایی نهادهای فراگیر

با توجه به مباحث مربوط به نهادهای اقتصادی و سیاسی، مسئله‌ی اصلی این است که چرا با وجود اینکه نهادهای فراگیر زمینه‌ساز رشد و توسعه در جامعه هستند، جوامع چنین نهادهایی را انتخاب نمی‌کنند؟ به عبارت بهتر می‌بایست این درک به وجود بیاید چرا سیاست برخی جوامع به ایجاد نهادهای فراگیر و در نهایت رشد اقتصادی میانجامد؛ درحالیکه سیاست گروه و بخش عمده‌ای از جوامع دیگر در طول تاریخ و حتی امروز منجر به ایجاد نهادهای بهره‌کش و غیرفراگیری می‌شود که مانع رشد اقتصادی شده‌اند؟ آشکارا مشخص است که باید انگیزه‌ی لازم در افراد برای ایجاد انواعی از نهادهای اقتصادی که بتواند شکوفایی را به بار آورند، وجود داشته باشد. شاید آنطور به نظر برسد که این انگیزه در تمام افراد وجود دارد و آنها می‌خواهند که چنین نهادهایی را برای ایجاد پیشرفت در جامعه به وجود بیاورند؛ اما آیا همه‌ی شهروندان، سیاستمداران و یا دیکتاتورها می‌خواهند تا کشورشان تا اندازه‌ی ممکن ثروتمند و پیشرفته شود؟ متأسفانه شهروندان بسیاری از کشورهای جهان معتقدند که چنین انگیزه‌های در پاداش‌ها و نهادها وجود نداشته است. نهادهای اقتصادی که بتوانند انگیزه‌هایی را برای پیشرفت اقتصادی به وجود بیاورد عملاً بازتوزیع درآمدها و قدرت را به نحوی انجام خواهند داد که دیکتاتورها و سایرین از آنها بی‌بهره خواهند بود. مشکل اساسی این است که همواره جدال پیرامون نهادهای اقتصادی وجود خواهد داشت و پیامدهای مختلفی را برای شکوفایی یک ملت به بار می‌آورد و براساس آن مشخص خواهد شد که ثروت و رفاه اقتصادی چگونه توزیع خواهد شد و قدرت در اختیار چه کسی خواهد بود. رشد اقتصادی که از طریق این نهادها به وجود می‌آید برندگان و بازندگانی را به همراه خواهد داشت. مخالفت با رشد اقتصادی منطبق خاص خود را داشته است (قاراخانی، 1397: 18).

رشد اقتصادی و تحول فنی همواره همراه با پیامدهایی هستند که همانطور که گفته شد جوزف شومپیتر آن را تخریب خلاقانه می‌داند. به عبارت دیگر، این فرآیند ساختارهای جدید را جایگزین ساختارهای قدیمی می‌کند. بخش‌های جدید منابعی را از بخش‌های قدیمی جذب می‌کند، شرکت‌های جدید کسب و کار را از شرکت‌های قدیم و شناخته شده می‌گیرند، و فناوری‌های جدید نیز مهارت‌ها و ماشین‌های فعلی را از رده خارج می‌کنند. فرآیند رشد اقتصادی و نهادهای فراگیری که براساس آن در این حالت شکل می‌گیرد، بازندگانی را در کنار برندگان در حوزه‌ی سیاسی و در بازار اقتصادی به وجود می‌آورند. ترس و هراس از این تخریب خلاق غالباً ریشه‌ی چنین مخالفت‌هایی با اقتصاد فراگیر و نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی است. گروه‌های قدرتمند اغلب در برابر پیشرفت موضع می‌گیرند و مخالف موتورهای رشد و پیشرفت اقتصادی هستند (قاراخانی، 1397: 18).

رشد اقتصادی صرف، فرآیندی نیست که در آن ماشین‌آلات بهتر یا افراد تحصیلکرده‌تر حضور داشته باشند، بلکه یک فرآیند تحول‌گرا و ساختارشکن است که در آن تخریب خلاق به صورت گسترده اتفاق می‌افتد. لذا رشد وقتی اتفاق می‌افتد و پیش می‌رود که بازندگان اقتصادی آن که زمانی اختیارات اقتصادی داشتند و در اثر این رشد آنها را از دست داده‌اند، مانع آن نشوند و از همه مهم‌تر اینه بازندگان سیاسی که قدرت سیاسی خود را در خطر می‌بینند، مقابل آن نایستند. تعارض برای به دستگیری منابع اندک، قدرت و درآمد، در نهایت می‌تواند به تعارض در حوزه‌ی قوانین بازی منجر شود و نهادهای اقتصادی که تعیین‌کننده‌ی فعالیت‌های اقتصادی هستند و از این فرآیند نفع می‌برند، تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. وقتی تعارضی به وجود می‌آید، تمایلات همه‌ی گروه‌ها را نمی‌توان به صورت همزمان پاسخ گفت؛ برخی شکست می‌خورند و مایوس می‌شوند و برخی دیگر نیز به موفقیت می‌رسند و نتایج خوبی را به دست می‌آورند. اینکه چه کسی پیروز این تعارض خواهد بود، تأثیرات بسیار مهمی بر مسیر حرکت اقتصادی یک کشور به جای خواهد گذاشت. اگر گروه‌هایی که در مقابل رشد قد علم می‌کنند، برندگان فرآیند مذکور باشند، میتوانند مانع رشد اقتصادی باشند و منجر به رکود اقتصادی خواهند شد. این منطق که چرا گروه‌های قدرتمند در جامعه الزاماً نباید در برابر نهادهای سیاسی بایستند، نهایتاً می‌تواند به نوع انتخاب نهادهای سیاسی نیز بی‌انجامد.

در یک مدل تمامیت‌خواه، برخی از گروه‌های جامعه می‌توانند از قدرت خود استفاده کرده و نهادهای اقتصادی را بنابر میل خود به وجود بیاورند، اما آیا آنها این تمایل را نیز خواهند داشت که نهادهای سیاسی را به حالت تکثرگرا تبدیل کنند؟ به طور کلی پاسخ به این سؤال منفی است؛ زیرا این مسئله میتواند قدرت سیاسی

آنها را محدود کند و دشواری‌های فراوانی را برای آنها در نهادهای اقتصادی به وجود بیاورد تا آنها بتوانند منافع خود را تأمین کنند. افراد و مردمی که از نهادهای اقتصادی بهره‌کش رنج می‌برند نمی‌توانند از حاکمان مستبد خود انتظار داشته باشند که داوطلبانه تغییراتی را در نهادهای سیاسی به وجود بیاورند و بازتوزیع قدرت را در جامعه انجام دهند. تنها راه تغییر در این نهادهای سیاسی، اجبار و فشار به منتخبان و نخبگان جامعه برای ایجاد نهادهای تکثرگرای بیشتر خواهد بود. به‌طور مشابه می‌توان ادعا کرد از آنجایی که هیچ دلیلی وجود ندارد که نهادهای سیاسی به صورت خودکار به نهادهای تکثرگرا تبدیل شوند، هیچگونه تمایل طبیعی نیز برای متمرکز کردن قدرت سیاسی وجود نخواهد داشت. البته شاید انگیزه‌هایی برای ایجاد یک نهاد دولتی متمرکز در یک جامعه وجود داشته باشد، به ویژه در جوامعی که قبلاً چنین تمرکزی در آنها وجود نداشته است.

مانع اصلی برای تمرکز سیاسی در چنین حالت‌هایی، نوعی هراس از تغییر است، هر گروه یا قبیله یا سیاستمداری که بخواهد چنین تمرکزی را در چنین دولتی به وجود بیاورد مطمئناً قدرت را نیز در دست خود متمرکز خواهد کرد. این مسئله موجب عصبانیت و خشم قبایل، گروه‌ها و افراد دیگری خواهد شد که بازندگان سیاسی این فرآیند خواهند بود. فقدان تمرکز سیاسی نه تنها به معنی فقدان قانون و انضباط در سرزمین خواهد بود، بلکه کنشگران فراوانی نیز در یک محدوده جغرافیایی با قدرت بالا حضور خواهند داشت که مانع از تغییر در امور میشود و ترس از مخالفت یا واکنش خشن آنها در نهایت می‌تواند مانع تمرکز قدرت توسط عده‌ای دیگر شود. به عبارت دیگر، تمرکز سیاسی صرفاً هنگامی اتفاق می‌افتد که یک گروه از مردم نسبت به دیگران از قدرت و کفایت سیاسی بالا برای ایجاد یک دولت برخوردار باشد. نحوه انتخاب نهادهای اقتصادی به نهادهای سیاسی موجود در آن جامعه بستگی دارد.

در کشورهای نظیر کره شمالی که نهادهای سیاسی بهره‌کش یا غیرفراگیر وجود دارد، افرادی که قدرت را در دست دارند در جهت حفظ و تداوم قدرت سیاسی خود به دنبال ایجاد نهادهای اقتصادی غیرفراگیر خواهند بود که قدرت اقتصادی را نیز در دست خود نگه دارند. در طرف دیگر طیف، در کشورهای نظیر کره جنوبی ابتداً نهادهای سیاسی فراگیر به وجود آمده و بعد از آن نهادهای اقتصادی فراگیر ایجاد می‌شود و با تضمین حقوق مالکیت بی‌طرف و حرکت به سمت بازار، نهادهای اقتصادی فراگیر شکل می‌گیرد. نهادهای اقتصادی فراگیر نمی‌توانند در کنار نهادهای سیاسی غیرفراگیر شکل بگیرند. با توجه به اینکه نهادها در جهت چانه‌زنی ائتلاف حاکم شکل می‌گیرند، وجود نهادهای سیاسی غیرفراگیر و ایجاد قدرت چانه‌زنی برای گروه خاصی اجازه توزیع ثروت را

به همگان نخواهد داد. از سوی دیگر نهادهای اقتصادی غیرفراگیر نمی‌توانند در کنار نهادهای سیاسی فراگیر شکل بگیرند، زیرا نهادهای اقتصادی غیرفراگیر ثروت را در دست عده‌ای بلوکه می‌کند و این امر از توزیع یکسان قدرت سیاسی جلوگیری می‌کند وجود نهادهای فراگیر منجر به تخریب خلاق می‌شود.

تخریب خلاق در بازار اقتصادی سبب می‌شود که با پیدایش صنعت جدید و بنگاه جدید، جریان سود سرمایه بنگاه‌ها یا صنعت قدیم از بین برود و در بازار سیاسی هم جریان قدرت به دست نخبگان سیاسی خالق‌تر بیفتد. وجود پیامد تخریب خلاق در پی فراگیرشدن نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر منجر به این می‌شود که بسیاری از نخبگان سیاسی و اقتصادی از شکوفایی این نوع از نهادها در جامعه جلوگیری کنند. نهادهای سیاسی غیرفراگیر تنها هنگامی منجر به رشد اقتصادی آن هم به صورت موقت خواهند شد که در کنار نهادهای اقتصادی فراگیر قرار گیرند. برای این امر می‌توان به کشور کره جنوبی در سال 1961 و دولت ژنرال پارک اشاره کرد. به دلیل مستعمره بودن این کشور از سوی ایالات متحده آمریکا، از قبل نهادهای اقتصادی فراگیر وجود داشتند و ائتلاف حاکم نمی‌توانست این نهادها را از بین ببرد و سرانجام قدمت بیشتر نهادهای اقتصادی فراگیر نسبت به نهادهای سیاسی غیرفراگیر و نهادینه شدن آن در جامعه سبب شد در بازار سیاسی اصلاحاتی صورت بگیرد، ژنرال پارک ترور شد، دموکراسی شکل گرفت و به دنبال آن نهادهای سیاسی فراگیر به وجود آمد (قاراخانی، 1397: 22).

چگونه نهادها در خلال درگیری‌های سیاسی متحول می‌شوند و چگونه گذشته حال را شکل می‌دهد؟ در این بخش به برهه‌های سرنوشت‌سازی پرداخته خواهد شد که در طول زمان منجر به تغییر مسیر کشورهای گوناگون شده است. برهه‌های سرنوشت‌ساز مانند یک شمشیر دولبه کار می‌کنند. اینکه برهه‌های سرنوشت‌ساز در یک جامعه منجر به شکل‌گیری نهادهای فراگیر یا غیرفراگیر شوند به وجود نهادهای اولیه و عملکرد دولت بستگی دارد که منجر به شکل‌گیری چرخه‌های تکاملی یا چرخه‌های شوم در آن جامعه می‌شود. یکی از برهه‌های سرنوشت‌ساز دیگر تصرف ژاپن با چهار کشتی توسط آمریکا بود. پس از این واقعه یک اصلاح سیاسی صورت گرفت و به جای دولت توکوگاوا، دولت میجی بر سرکار آمد. اصلاحات میجی رخدادی تقریباً مشابهی در چین هم اتفاق افتاد و دولت مینگ در جنگ تریاک با انگلستان شکست خورد، اما با توجه به قدرت داخلی بالای حکومت مینگ اصلاحات سیاسی در این کشور به وجود نیامد. رشد اقتصادی تحت تأثیر نهادهای بهره‌کش می‌تواند شکل بگیرد، اما این رشد از تحولات فناوری پدید نمی‌آید، بلکه از تخصیص منابع و بهره‌جستن از فناوری‌های موجود به صورت

موقت ایجاد می‌شود. ایجاد رفاه از این طریق، علاوه بر اینکه این رفاه را در دست عده‌ای خاص قرار می‌دهد، زمینه را برای بی‌ثباتی سیاسی و جنگ‌های داخلی جهت دستیابی به این رفاه از سوی گروه‌های دیگر فراهم می‌آورد. پیامد این رخداد از بین رفتن رشد حاصله توسط نهادهای استثماری است و یا حداقل انرژی زیادی در آن جامعه صرف ممانعت از بی‌ثباتی‌های سیاسی می‌شود (قاراخانی، 1397: 22).

2-2-9 چرخه تکاملی

توازن دوگانه میان نهادهای سیاسی تکاثرگرا و نهادهای اقتصادی فراگیر در کنار تمرکز قدرت و انحصار خشونت منجر به شکل‌گیری چرخه تکاملی خواهد شد. در چنین شرایطی امکان نهایت استفاده از برهه‌های سرنوشت‌ساز فراهم خواهد آمد. وجود نهادهای سیاسی کثرتگرا و حاکمیت قانون برای همگان در کنار تمرکز خشونت منجر به تعامل نهادهای سیاسی کثرت‌گرا با نهادهای اقتصادی فراگیر شد. نتیجه این تعامل فراگیرتر شدن هرچه بیشتر نهادها شد و نهادهای سیاسی و اقتصادی حامی یکدیگر شدند، توزیع ثروت به صورت عادلانه‌تر شکل گرفت، توزیع قدرت وسیع‌تر شد و از این‌رو از ایجاد لابی‌گری‌های که منجر به یک حکومت خودکامه می‌شد، جلوگیری به عمل آمد (قاراخانی، 1397: 25).

2-2-10 کارکرد چرخه تکاملی

چرخه تکاملی سه کارکرد دارد که عبارت‌اند از (1) حاکمیت قانون: همه در برابر قانون یکسان هستند و گروهی نمیتواند با استفاده از این قوانین به حقوق گروه دیگر تجاوز کند. این امر منجر به آن می‌شود که تمرکزگرایی به کثرت‌گرایی سیاسی صدمه وارد نکند. (2) رابطه متقابل نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر: نهادهای اقتصادی فراگیر به پشتوانه نهادهای سیاسی فراگیر به وجود می‌آیند و در ادامه نهادهای اقتصادی از حذف نهادهای سیاسی فراگیر ممانعت می‌کنند. نهادهای سیاسی فراگیر با جلوگیری از ایجاد انحصار و توزیع گسترده منافع زمینه را برای ایجاد نهادهای اقتصادی فراگیر فراهم می‌آورند. با توزیع وسیع منافع دیگر به صرفه نخواهد بود که فرد یا گروهی بخواهند منافع ناچیز را در دست خود محصور کنند. (3) آزادی رسانه‌ها: در چرخه‌های تکاملی شرایط برای آزادی رسانه‌ها فراهم می‌شود. رسانه‌ها با به چالش کشیدن مسائل از فروپاشی نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر جلوگیری می‌کنند (قاراخانی، 1397: 26).

2-11 چرخه شوم

هم‌افزایی‌ها میان نهادهای اقتصادی و سیاسی استثماری، چرخه‌های شومی به وجود می‌آورد که در آنها همین که نهادهای بهره‌کش مستقر شوند، تمایل به ماندگاری دارند. در چرخه‌های شوم، وجود نهادهای بهره‌کش منجر به استمرار این نهادها می‌شود و وضعیت از گذشته هم بدتر می‌شود. رقابت و مبارزات در این چرخه صرفاً برای کسب منفعت است که در دست گروهی محصور شده است. در چرخه‌های شوم قدرت حرف اول را می‌زند و کسی بر توزیع ثروت نظارت نمی‌کند. با توزیع نابرابر ثروت و محصور شدن ثروت در دست گروه خاصی، فعالیت‌هایی شکل می‌گیرد که فضای سیاسی بسته شود تا این ثروت از دست این گروه خاص خارج نشود. جنگ‌ها و اغتشاشات در چرخه تکاملی جهت آزادی سیاسی است، اما در چرخه شوم به منظور دستیابی به رانت‌های محصور شده در دست گروه‌های دیگر است. به صورتی مشابه چرخه تکاملی نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی را همراهی می‌کند، اما نه چرخه تکاملی و نه چرخه شوم، هیچ‌کدام خدشه‌ناپذیر نیستند. درحقیقت برخی ملل از آن رو تحت نهادهای فراگیر روزگار می‌گذرانند که علیرغم نهادهای بهره‌کش در طول تاریخ توانستند این قالب را بشکنند و به سوی نهادهای فراگیر گذار کنند (قاراخانی، 1397: 30).

نهادهای هستند که سبب موفقیت و شکست ملت‌ها می‌شوند زیرا آن‌ها و رفتارها و انگیزه‌ها در زندگی واقعی موثرند استعدادهای فردی و تمامی سطوح جامعه اهمیت دارند اما حتی آنها هم برای اینکه نیروی سازنده تبدیل آن به چارچوب نهادی نیاز دارند. نهادهای سیاسی که قوانین اساسی مکتوب را نیز شامل می‌شوند؛ اما محدود به آن‌ها نیستند عبارتند از قدرت و قابلیت حکومت در حکمرانی و اداره جامعه (عجم اغلو و رابینسون، 1392: 27). اگرچه نهادهای اقتصادی اهمیت دارند اما این نهادهای سیاسی هستند که داشته‌های یک ملت را در زمینه نهادهای اقتصادی را رقم می‌زنند (عجم اغلو و رابینسون، 1392: 37).

به عبارت دیگر، می‌توان این‌طور گفت که نابرابری در جهان نشان می‌دهد که چگونه نهادهای سیاسی و اقتصادی در ایجاد فقر و ثروت با یکدیگر به تعامل می‌پردازند و چگونه به بخش‌های مختلف جهان در چنین ترکیب‌های نهادی متفاوتی قرار گرفته‌اند. الگوی نهادی فعلی کشورها نیز همین از گذشته آن سرزمین ریشه می‌گیرد آنچه در نهایت تعیین می‌کند چه قوانینی بر جامعه حاکم باشد سیاست است یعنی اینکه چه کسی قدرت را در دست دارد و این قدرت چگونه اعمال می‌شود (عجم اغلو و رابینسون، 1392: 47). دستیابی به موفقیت اقتصادی منوط به حل برخی مسائل مربوط به سیاست است. نهادهای اقتصادی فراگیر، مستلزم امنیت حقوق

مالکیت و وجود فرصت‌های اقتصادی برابرنه فقط برای فرادستان بلکه برای گستره وسیعی از همه اقشار مختلف است اما آن درجه از هماهنگی که برای اجرا درآوردن آنها در مقیاسی بزرگ لازم است تنها از عهده یک دولت مرکزی قدرتمند برمی‌آید (عجم اغلو و رابینسون، 1392: 411).

همانگونه که چرخه‌های تکاملی موجب تداوم نهادهای فراگیر می‌شوند، چرخه‌های شوم دارای نیروهای قدرتمندی در جهت تداوم نهادهای بهره‌کش هستند. نهادهای بهره‌کش فرادستان را ثروتمند می‌سازند و ثروت آنها ستون‌های تداوم سلطه‌شان را شکل می‌دهد (عجم اغلو و رابینسون، 1392: 487-486). باید توجه داشت بدون یک دولت متمرکز که نظم را برقرار سازد و قوانین و حقوق مالکیت را اعمال کند، نهادهای فراگیر امکان ظهور و بروز نمی‌یابند (عجم اغلو و رابینسون، 1392: 287). وقتی نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی حاکم می‌شوند، مهار قدرت از کانون اصلی توجه خارج می‌گردد (عجم اغلو و رابینسون، 1392: 287).

این نکته در اصل به آن معنا است که وقتی قدرت دیگر خودسرانه و توأم با منافع کلان برای صاحب قدرت اعمال نشود و تحت نظارت نهادهای فراگیر اقتصاد سیاسی باشد، به دست‌آوردن آن مطلوبیت چندانی ندارد که فرادستان برای کسب آن دست به سرکوب و هزینه‌های سنگین ناشی از آن بزنند. چرخه تکاملی نیروهایی به وجود می‌آورد که از منافی که در چسبیدن به قدرت وجود داشت میکاست (عجم اغلو و رابینسون، 1392: 427). یکی از صورت‌های تعامل بین نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر آن است که نهادهای سیاسی فراگیر نه تنها مانع انحراف‌های بزرگ نسبت به نهادهای اقتصادی فراگیر می‌شوند بلکه در مقابل اقداماتی که تداوم خود، آنها را دچار تزلزل می‌کنند نیز می‌ایستند (عجم اغلو و رابینسون، 1392: 440).

عجم اغلو و رابینسون در کتاب دیگر خود به نام راه باریک آزادی (1399)، با شبیه‌سازی دولت به لویاتان (هیولای دریایی)، وام گرفته شده از کتاب توماس هابز و مطرح ساختن موضوع آزادی، دلایل توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی دولت‌ها را به جرح و تعدیل پرداخته‌اند. نویسندگان معتقدند که برای ظهور و شکوفایی آزادی، هر دو حکومت و جامعه باید قوی باشند. در واقع، به حکومت قوی نیاز است تا خشونت را مهار کند، قوانین را به اجرا بگذارد و به ارائه خدمات عمومی بپردازد، خدماتی که برای زندگی مردم توان‌یافته برای دست زدن به گزینش و دنبال کردن انتخاب‌هایشان تعیین‌کننده‌اند. دالان باریک آزادی فشرده شده میان ترس و سرکوبی که حکومت‌های استبدادی ایجاد می‌کنند و خشونت و بی‌قانونی ناشی از فقدان آنها، قرار دارد. در این دالان است که حکومت و جامعه یکدیگر را متوازن می‌سازند این توازن محصول نه یک لحظه انقلابی، بلکه میوه مبارزه‌ای دائمی و هر روزه

میان این دو به حساب می‌آید. این مبارزه منافی به بار می‌آورد. در این دالان حکومت و جامعه نه فقط رقابت، که همکاری نیز می‌کنند. این همکاری موجب ظرفیتی بیشتر برای حکومت میشود تا خواسته‌های جامعه را به انجام برساند، و بسیج اجتماعی عظیم‌تری را تهییج می‌کند تا این ظرفیت افزوده دولت مورد پایش قرار گیرد (عجم اغلو و رابینسون، 1399: 7).

لویاتان هابز چهره‌ای واحد دارد اما در واقعیت حکومت موجودی دو چهره به شمار می‌رود. یک چهره شبیه همان چیزی است که هابز تصور می‌کرد: لویاتان جلوی «جنگ» را می‌گیرد، از اتباع و زیردستانش حمایت می‌کند، به حل و فصل عادلانه مرافعات می‌پردازد، و خدمات عمومی، و امکانات و فرصت‌های اقتصادی فراهم می‌سازد؛ خلاصه آن که لویاتان شالوده‌ها را برای شکوفایی اقتصادی کار می‌گذارد و چهره دیگر لویاتان اما مستبد و هراس انگیز است: حکومتی است که شهروندانش را به سکوت و ا می‌دارد، نسبت به خواسته‌های آنان بی‌اعتنا است و مقاومت می‌ورزد، بر آن‌ها سیطره می‌یابد، آن‌ها را به حبس می‌کشد، مثله می‌کند، و به قتل می‌رساند. حاصل دسترنج‌شان را میدزد، یا در چنین کاری به باری دیگران می‌آید (عجم اغلو و رابینسون، 1399: 35). از این حیث، رابینسون و عجم اوغلو با بسط و گسترش لویاتان در کشورهای مختلف به بررسی انواع نظام‌های حکومتی پرداخته اند. لویاتان نوع اول نامش لویاتان مستبد است، در این حالت حکومت‌ها دارای یک دستگاه بوروکراسی عظیم و قوی هستند. این حکومت‌ها کارزاری را علیه مردم خودشان تشکیل می‌دهند. درحقیقت اگرچه ما در این حالت با نبود حکومت‌ها روبه‌رو نیستیم اما همه جنایت‌ها عملاً توسط خود لویاتانی برنامه‌ریزی می‌شود که قرار بود جلوی جنگ همه علیه را بگیرد. این دست حکومت‌ها اتفاقاً ظرفیت حل مرافعات را دارند، کارها را هم به سرانجام می‌رسانند اما این توانایی‌شان را نه برای ترویج آزادی که برای سرکوب و سلطه استفاده می‌کنند.

لویاتان دوم، لویاتان مقید نام دارد. حکومتی دارای دیوان‌سالاری بزرگ و توانمند، نظام اطلاعاتی عظیم، ارتش قوی و قدرت امنیتی وسیعی که البته از آن در بیش‌تر موارد علیه مردم و در جهت سرکوب جامعه استفاده نمی‌شود. این نوع حکومت‌ها به خواسته‌های مردم واکنش نشان می‌دهند و مداوم تلاش می‌کنند تا بستری را فراهم کنند که هنجارها و سنت‌هایی که خود می‌توانند نوعی قفس بسازند سست شوند و در نهایت آزادی را برای مردمان فراهم می‌آورند. این لویاتان قدرتمند است اما خودش هم هم‌زمان در زنجیر مردمان است. لویاتان‌های مقید در دالان باریک آزادی رشد می‌کنند، این حکومت‌ها در تقسیم قدرت با مردم در توازن هستند. رابینسون و عجم اوغلو با الهام‌گیری از شخصیت ملکه سرخ استدلال می‌کنند که حکومت و جامعه باید مداوم پا به پای یکدیگر

بدوند و هرکدام از طریق ابزارهای به اختیارات یکدیگر مهار بزنند. مردم در چنین شرایطی از قدرتمندشدن حکومت‌ها نخواهند ترسید چراکه اطمینان دارند می‌توانند حکومت را در بند نگه دارند. این در بند نگه داشتن حکومت‌ها عموماً نیازمند به دو عامل است: اول حکومت‌سازی که این ایده را مد نظر داشته باشند و دوم بسیج اجتماعی مردم که شامل دخالت آن‌ها در امور سیاسی به شکل فعال می‌گردد.

نوع سوم لویاتان‌ها نیز لویاتان‌های غایب هستند شرایطی که حکومت اساساً وجود ندارد و کشور غرق در هرج و مرج است. اما نوع چهارمی از لویاتان‌ها نیز وجود دارد که به آن لویاتان کاغذی گفته می‌شود این نوع حکومت‌ها ترکیبی از سه لویاتان دیگرند و هم‌زمان برخی خصوصیات آن‌ها را نیز ندارند. نمی‌توان از این حکومت‌ها حساب‌کشی کرد، آن‌ها تحت نظارت جامعه قرار ندارند و توان ارائه خدمات به مردم را نیز ندارند. در چنین حکومت‌هایی هم مردم و هم سیستم سیاسی هر دو ضعیف هستند و دولت تعمداً تلاش نمی‌کند تا مردم را از قفس هنجارها و سنت‌ها و مشکلات برهاند چراکه چنین امری ممکن است به شکل‌گیری بسیج اجتماعی، مطالبه‌گری و در نتیجه جلوگیری از غارت کشور توسط حکومت بینجامد.

نویسندگان نشان می‌دهند که در حکومت‌های استبدادی اگرچه نوعی از نظم شکل می‌گیرد و دولت‌ها حداقل جلوی جنگ را می‌گیرند اما به دلیل نبود آزادی و اعمال سلطه به شکل‌های مختلف علیه مردم در این دست از حکومت‌ها عملاً رشد پایدار و تضمینی برای بهبود وضعیت کشور در طولانی مدت وجود ندارد. در حقیقت خطر گسترده شدن اختیارات حکومت و چنگ‌اندازی‌اش به منابع کشور در گذر زمان باعث می‌گردد تا هیچ‌گاه این نوع دولت‌ها به مردم برای دخالت در امور اجازه ندهند. تنها شیوه دستیابی به آزادی بادوام، حرکت به داخل دالان و ایجاد موازنه مورد نیاز ساختن لویاتان مقید است. آزادی حقیقی نه بدون حکومت و نه تحت لویاتان مستبد، شکوفا نمی‌شود. ولی هیچ شیوه عامی برای بنای لویاتان مقید، و هیچ درگاه ورودی واحدی به دالان وجود ندارد. چشم‌انداز هر کشور را تاریخ یگانه‌اش، نوع ائتلاف‌ها و سازش‌هایی که ممکن‌اند، و توازن دقیق قدرت میان حکومت و جامعه قالب می‌ریزد. به عنوان مثال وقتی کار را از لویاتان‌های غایب، مستبد یا کاغذی آغاز می‌کنیم مسیرهای ممکن به داخل دالان بسیار متفاوتند. کشورهایی که لویاتان دارند می‌توانند با تقویت جوامع خود یا تقویت شیوه‌های جدید نظارت و تضعیف حکومت‌هایشان از همه راحت‌تر وارد دالان شوند (عجم‌اغلو و رابینسون، 1399: 531).

کشورها و جوامعی که در نزدیکی پائین سمت چپ نمودار واقع‌اند، که شامل لویاتان‌های کاغذی هستند، با ظرفیت بسیار کمتر حکومت و بدون هیچ شیوه نهادینه‌ای از اعمال قدرت توسط جامعه، مأموریتی حتی سخت‌تر دارند. آنها با افزایش جداگانه قدرت چه حکومت و چه جامعه نمی‌توانند وارد دالان شوند، زیرا هیچ دالانی در نزدیکی نیست. برای این منظور آنها باید به صورت همزمان ظرفیت‌های حکومت و جامعه را بالا ببرند (عجم اغلو و رابینسون، 1399: 532) شکل دالان صرفاً وابسته به عوامل اقتصادی نیست. روابط بین‌المللی نیز بر آن و بر چشم‌انداز آزادی اثر می‌گذارند، اما به مانند جهانی‌سازی این مناسبات تأثیرات پر زیر و بمی دارند؛ در یک سو به سمت دالانی پهن‌تر فشار می‌آورند و در سوی دیگر به مستبدان مدد می‌رسانند (عجم اغلو و رابینسون، 1399: 559). در این حالت هم حکومت و هم جامعه بسیار ضعیف‌اند و دالانی هم در کار نیست. به طور کلی، ریشه لویاتان‌های کاغذی را باید در حکومت بهره‌کش جست، تداوم حیات آنها به نظام بین‌المللی حکومت‌ها و رفتاری که با آنها به عنوان لویاتان‌های واقعی و قابل احترام می‌شود بستگی می‌یابد. لویاتان‌های کاغذی در مورد تأثیر بسیج و واکنش جامعه بیش از آن نگرانی دارند که بتوانند هرگونه ظرفیت حکومتی را بسازند، و در این فرایند آنها هر چشم‌اندازی را برای نهادینه شدن قدرت مخدوش می‌کنند. پیامد این وضعیت شکل‌گیری نیروی بالقوه است که در جهت مخالف جنبش بین‌المللی حقوق بشر فشار می‌آورد و دالان را تنگ‌تر می‌کند (عجم اغلو و رابینسون، 1399: 565).

از دیگر نهادگرایان برجسته که در خصوص نهادگرایی و دولت به تامل پرداخته و نظریات مبسوطی را ارائه داده‌اند، چالمرز جانسون، پیترو اوانز و آدریان لغت ویچ می‌باشند. نهادگرایان مذکور با مطرح ساختن دولت‌های توسعه‌گرا به بررسی و واکاوی توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی کشورها پرداخته‌اند و هرکدام از پنجره‌ای خاص به موضوع نگریده‌اند.

بحث اصلی اوانز در مورد نقش دولت در شتاب بخشیدن به توسعه صنعتی است از این زاویه که کدامین ساختارها و چگونه ارتباطی با گروه‌های اجتماعی، بر ظرفیت‌های تصمیم‌سازی و اجرایی دولت‌ها می‌افزاید یا از آنها میکاهد، می‌باشد. اوانز این طور تفسیر می‌کند که توسعه راهی است که در مسیر آن می‌توان برای مشکلات سر راه، راه‌حلهایی پیدا نمود ولی باید متوجه بود که این راه‌حل‌ها خود به مشکلات جدیدی می‌انجامد که ضروری است برای آنها نیز راه‌حلهایی جست‌وجو شود. ظرفیت‌سازی و بهره‌برداری از تواناییهای بوروکراتیک (به معنای مثبت کلمه)، نوع روابطی که دولت می‌تواند جهت اجرای پروژه‌های مشترک با کارآفرین‌ها ایجاد کند، قابلیت‌های سازمانی

و تشکیلاتی که این کارآفرینان قادرند به وجود آورده مدیریت کنند، شبکه‌های مؤثر و کارا میان بنگاه‌های صنعتی و بین آنها با مؤسسات اعتباری، آموزشی و تحقیقاتی، نحوه ارتقاء و کیفیت تخصص‌ها و مهارت‌های نیروی انسانی، و گردآوری توانمندی‌هایی که برای غلبه بر موانع ورود به بازارهای جهانی مورد نیازند. اصلی‌ترین ادعا این است کار دولت‌ها می‌توانند توسعه‌گرا باشند. برخی دولت‌ها قادرند چشم اندازهای کارآفرینی دراز مدت را در میان نخبگان بخش خصوصی تقویت کنند، به برطرف سازی دشواری‌های اقدام جمعی کمک کنند و در زمینه آموزش و پرورش و زیرساخت‌ها به سرمایه‌گذاری بنیادی بپردازند. نخبگانی که زمام این گونه دولت‌ها را در دست دارند در برابر بهره‌گیری از افزوده‌های جامعه در راستای منافع شخصی خود مصون نیستند اما کشوری که حاکمیتش را در دست دارند به خاطر برخورداری از کالاهای همگانی فراهم شده توسط همین نخبگان، از آهنگ سریعتری در زمینه توسعه برخوردار است (اوانز، 1380: 15).

در کنار و ارتباط تنگاتنگ با این گزاره اصلی، وجود دیوان‌سالاری اقتصادی توانمند و منسجم یکی از ویژگی‌های ساختاری و کلیدی دولت توسعه‌گرا است. دولت توسعه‌گرا باید با گروه‌های اجتماعی خارج از خود نیز مجموعه روابط فشرده‌ای داشته باشد تا بتواند با همکاری آنها پروژه‌های توسعه را به اجرا درآورد. بدون روابط فشرده با گروه‌های بیرونی، مقامات و مدیران دولتی، نه به اطلاعات مربوط به برنامه‌های قابل اجرا دسترسی خواهند داشت نه می‌توانند وظایف گسترده لازم برای دست یافتن به تحولات راستین را انجام دهند. در عین حال بدون استقلال از همین گروه‌های بیرونی نیز دولت به کارگزار آنها تبدیل می‌شود و منافع ویژه و بلافصل همین گروه‌ها به جای اهداف دراز مدتی می‌نشیند که باید محور دستور کار دراز مدت دولت باشد (اوانز، 1380: 24). بنابراین بحث اصلی نگارنده در این است که حفظ تعادل بین خودگردانی و اتکا به جامعه کلید موفقیت دولت در تقویت تحولات اقتصادی است. به هر حال شناخت ساختار و نقش دولت، روابط دولت و جامعه و چگونگی کمک دولت به توسعه، هدف اصلی است. نقش اقتصادی دولت از حصول به اهداف نظامی هم‌فراتر رفته و سرچشمه مشروعیت دولت است. یعنی فقط اهداف کلاسیک یعنی بقای نظامی و نظم داخلی مطرح نیست. دخالت در تحول اقتصادی، دو وجه مختلف دارد. نخست آنکه به معنای دخالت در فرایند انباشت سرمایه است. دیگر نمی‌توان ثروت آفرینی را فقط تابع طبیعت و بازار به شمار آورد. کشورداری کارآمد نیز به میدان آمده است. تشویق کارآفرینی و تسهیل ظرفیت‌سازی برای کالاهای جدید به دخالت پیچیده‌تری در امور مردم نیاز دارد و وفاداری خواستن از مردم و واداشتن آنها به رفتار درست کافی نیست. «نقش تحولی» دولت به ظرفیت بیشتری نیاز دارد. همین که دولت در

فرایند انباشت سرمایه دخالت کند دیگر نمی تواند سخته‌های اقتصادی را به آسانی به گردن طبیعت یا بازار بیندازد. به عبارت دیگر دخالت دولت در منازعات مربوط به توزیع و رفاه، حالت واضح تری پیدا می کند. رفاه و رشد به سهولت در هم آمیخته می شوند. تقویت رشد غالباً به عنوان جانشین پرداختن به موضوع توزیع مطرح می شود. به هر حال، رشد همچنان پیش نیاز ایجاد رفاه در دراز مدت است. یافتن راه‌های جدیدی برای ایجاد رشد دغدغه دولت‌های رفاه گستر است. دولت‌ها هر چه بیشتر که در تحول اقتصادی دخالت کنند بیشتر به نظام بین‌المللی به چشم نوعی نظام تقسیم کار می نگرند، و نه فقط نظام موجودیت‌های سیاسی مستقل. یعنی بین موفقیت‌های داخلی و بستر خارجی، پیوندی مستقیم و تنگاتنگ قائلند و تقسیم کار بین‌المللی به معیار و مبنایی برای امکان تحول اقتصادی تبدیل می شود. در چنین حالتی تحول به ناگزیر بر اساس شرایط جهانی تعریف می شود.

کشورهای مدرن باید آمال و فعالیت‌های اقتصادی خود را در نظام تقسیم کار جهانی بگنجانند. همانگونه که نظریه پردازان «نظام جهانی» تأکید می کنند جایگاه هر کشور در بازار تولید جهانی برای آن کشور در زمینه سیاست و رفاه شهروندان، تبعات نیرومندی به دنبال می آورد. تقسیم کار بین‌المللی را می توان به عنوان ایجاد کننده سلسله مراتب با پایه ای برای بهبود رفاه در نظر گرفت. بحث بهبود رفاه در قالب نظریه مزیت نسبی مطرح می شود، یعنی هر کشوری که بهترین کارکرد خود را محور قرار دهد به بهترین نتیجه می رسد پرمهرترین فعالیت هر کشور فعالیت است که با منابع و عوامل موجود در آن کشور هم سازتر باشد. تقلا کردن برای تولید کالاهایی که کشورهای دیگر، بهتر تولید می کنند فقط باعث می شود که سطح رفاه آن کشور افت کند. تلاش برای دست یافتن به جایگاهی بهتر در اقتصاد جهانی، بخش مهمی از مبارزه برای توسعه است (اوانز، 1380: 37-38).

از این چشم‌انداز، «توسعه» را دیگر نمی توان فقط خط سیر محلی تحول قلمداد کرد، بلکه رابطه ظرفیت تولید محلی و آرایش متغیر بخش‌های اقتصادی جهان نیز در آن مؤثر است. کشورهایی که پویاترین و پرمهرترین جایگاه را در اختیار دارند «توسعه یافته اند. تا وقتی که تقسیم بین‌المللی کار، حالت سلسله مراتبی داشته باشد دل مشغولی در مورد توسعه همان دل مشغولی در مورد جایگاهمان در سلسله مراتب مذکور است (اوانز، 1380: 37-38). دولت حالت عام ندارد و از لحاظ ساختار داخلی و رابطه اش با جامعه حالت‌های بسیار متفاوتی دارد. انواع مختلف ساختارهای دولت، ظرفیت‌های کنشی متفاوتی پدید می آورند. این ساختار است که گستره نقش‌هایی را که دولت می تواند ایفا کند مشخص می کند. حاصل کار نیز به تناسب این نقش‌ها با بستر مورد نظر، و خوب ایفا کردن این نقش‌ها بستگی دارد. دولت‌های یغماگر از جامعه مایه می گذارند و حتی در مفهوم مشخص انباشت

سرمایه نیز اهمیت لازم را به توسعه نمی‌دهند. اما دولت‌های توسعه‌گرا نه تنها تحول صنعتی را سرپرستی می‌کنند بلکه به درستی می‌توان گفت که در ایجاد تحول نیز نقش ایفا می‌کنند (اوانز، 1380: 45).

دولت‌های یغماگر و دولت‌های توسعه‌گرا از لحاظ ساختار تفاوت‌های مشهودی دارند. دولت یغماگر نمی‌تواند یکایک مقامات مسؤول را از رفتن به یکبال اهداف شخصی خودشان باز دارد. روابط شخصی تنها منبع همبستگی است و به حداکثر رساندن منافع فردی بر پیگیری اهداف جمعی اولویت دارد. رابطه با اجتماع در رابطه تک تک مقامات مسؤول خلاصه می‌شود نه رابطه بین رأی دهندگان و دولت در قالب یک تشکیلات و سازمان. خلاصه کلام آنکه کمبود دیوانسالاری به گونه‌ای که «وبر» تعریف می‌کند ویژگی دولتهای یغماگر است. سازمان درونی دولتهای توسعه‌گرا به دیوانسالاری «وبری» نزدیکتر است. شایسته‌سالاری قوی و پاداش‌های شغلی دراز مدت باعث ایجاد مسؤولیت و حس همبستگی سازمانی می‌شود همبستگی سازمانی سبب می‌شود تا چنین دستگاه‌هایی دارای نوع خاصی از «خودگردانی» باشند، اما در عین حال به خلاف آنچه وبر می‌گوید از جامعه جدا نیفتند. دولتی که فقط خودگردان است فاقد منابع آگاهی است و نمی‌تواند بر اجرای خصوصی و نامتمرکز توسعه متکی باشد. از طرف دیگر اگر شبکه‌های ارتباط متراکم باشد و ساختار درونی قوی وجود نداشته باشد دولت نمی‌تواند مسائل مربوط به «اقدام جمعی» را حل کند و از منافع فردی هم‌تایان خصوصی‌اش فراتر برود. فقط دولتی را می‌توان توسعه‌گرا نامید که خودگردانی و اتکا به اجتماعی را در کنار هم داشته باشد (اوانز، 1380: 46-45).

ساختار، امکان دخالت را به صورت بالقوه مهیا می‌کند اما این توان نهفته باید به عمل درآید تا دولت اثری داشته باشد. اوانز بر اساس «نقش‌ها» به تبیین الگوهای دخالت دولت می‌پردازد. دو عنوان نخست یعنی «متولی» و «متصدی» بیانگر تغییراتی است که در نقش‌های متعارف مقررات گزار و تولیدکننده ایجاد شده است. در دو عنوان بعدی که «قابلی» و «پرورشگری» نامیده است بیشتر به رابطه بین سازمان‌های دولتی و گروه‌های کارآفرین خصوصی محوریت داده است (اوانز، 1380: 47).

در نقش متولی، جنبه‌ای از نقش متعارف مقررات‌گذاری پررنگ شده است. هر دولتی مقرراتی را تدوین و اجرا می‌کند اما تأکید مقررات متفاوت است. برخی عمدتاً ترویجی‌اند و تشویق و انگیزه‌سازی را هدف قرار داده‌اند. برخی معکوس این حالت‌اند و محدودسازی یا جلوگیری از ابتکارات بخش خصوصی را هدف قرار داده‌اند. عنوان «متولی» بیانگر تلاش در زمینه نوعی مقررات‌گذاری است که در آن مراقبت بر ترویج ارجحیت دارد. همانطور که

نقش متولی حالت عام تر نقش مقررات گزار است، نقش متصدی نیز حالت عام تر نقش تولیدکننده است. هر دولتی نقش تولید کننده دارد مسؤولیت مستقیم عرضه انواع خاصی از کالاها را نیز برعهده دارد. دولت در حداقل ترین حالت، چنین نقشی را در مورد کالاهای زیرساختی ایفا می کند. منظور از کالاهای زیرساختی کالاهایی است که ویژگی جمعی یا عمومی دارند، مثل جاده، پل و شبکه های ارتباطی: محدودیت های سرمایه خصوصی، فرض زیربنای نقش متصدی است. یعنی در چنین حالتی فرض بر آن است که سرمایه خصوصی نمی تواند حجم لازم برای تولید کالای مورد نیاز را تأمین کند. بنابراین، دولت نقش متصدی را ایفا می کند و موسسه هایی پدید می آورد که بر سر کالاهای عادی «خصوصی» در بازار به رقابت می پردازند.

نقش قابلیت نیز واکنشی در برابر تردیدهای قدرت سرمایه خصوصی، اما از نوع متفاوتی است. ظرفیت کارآفرینان محلی، انعطاف پذیر است نه معین. دولت به جای آنکه جانشین تولیدکنندگان خصوصی شود سعی می کند به ظهور کارآفرینان جدید کمک کند یا کارآفرینان موجود را تشویق کند که خطر کنند و وارد انواع چالش آفرین تری از تولید شوند. در این راه از انواع شیوه ها و خط مشی ها می توان بهره گرفت. یکی از شیوه ها ایجاد حالت «گلخانه ای» در زمینه تعرفه ها برای بخش های نوپا است تا بتوانند در برابر رقابت بیرونی دوام بیاورند. یارانه دادن و تشویق مالی یکی دیگر از راه ها است. کمک به مذاکره کارآفرینان محلی با سرمایه های فراملی یا حتی آگاه کردن آنها از اهمیت یک بخش اقتصادی خاص از جمله امکانات دیگری است که می توان به کار گرفت. هر شیوه ای که به کار بگیریم در این روش در برخورد با سرمایه خصوصی، ترویج بر مراقبت ارجحیت دارد (اوانز، 1380: 47).

در اقتصاد نوکلاسیک همیشه وجود دولت برای رشد اقتصادی ضروری بوده است. اما دولت ضروری باید دولت کمینه باشد. دولت را در شکل کمینه نوکلاسیکی خود، گونه ای «جعبه سیاه» برون زا تلقی می کردند که کارکرد درونیش موضوع مناسب یا با ارزشی برای تحلیل های اقتصادی نبود (اوانز، 1380: 64).

اساس اقدامات دولت تبادل بین زمامداران و هواداران است. زمامداران برای بقا به هواداران سیاسی نیاز دارند و برای هواداران نیز باید آن قدر انگیزه وجود داشته باشد که به سوی سایر صاحب منصبان بالقوه روی نیاورند. زمامدار یا باید منابع را به طور مستقیم میان هواداران توزیع کند (در قالب یارانه ها، وام، شغل، قرارداد یا خدمات دیگر) یا با استفاده از قدرت قانونگذاری خود کارکرد نیروهای بازار را محدود کند و برای نورچشمی ها رانت ایجاد کند. جیره بندی ارز، محدود کردن تعداد تولیدکنندگان دارای امتیاز، و اعمال محدودیت تعرفه ای با حجمی بر

واردات، همگی از شیوه‌های ایجاد رانت است. زمامدار ممکن است سهمی از رانت را نیز برای خودش بردارد. در واقع می‌توان این فرض را مطرح کرد که «رقابت برای ورود به دولت تا حدی همان رقابت برای دست یافتن به رانت‌ها است (رجوع کنید به کروگر، ۱۹۷۴: ۲۹۳، اوانز، ۱۳۸۰: ۶۵).

برای گریز از این اثرات زیان‌بار باید حوزه دولت را به حداقل کاهش داد و هر جا که ممکن باشد سازوکار بازار را به جای کنترل بوروکراتیک نشانند. آن مقدار از کارکردهای دولت که قابل واگذاری به «روند بازار» است متغیر است، اما برخی نویسندگان حتی امکان استفاده از «جایزه» و سایر تشویق‌ها برای ترغیب خصوصی سازان» و سایر شهروندان جهت تأمین بخشی از وظایف دفاعی را هم پیشنهاد کرده اند (Auster & Silver, 1979, p.102). رانت‌جویی یا به بیان ساده تر «فساد» همواره وجه شناخته شده‌ای از عملکرد دولت‌های جهان سوم بوده است و یقیناً برخی دولت‌ها مازادی را که به زور تصاحب می‌کنند مصرف می‌کنند، بخش خصوصی را از فعالیت‌های سازنده به سوی رانت‌جویی‌های بدون بهره‌وری منحرف می‌کنند و نمی‌توانند کالاهای همگانی ارائه کنند (اوانز، ۱۳۸۰: ۶۴).

سرمایه‌داری و دیوان‌سالاری همدیگر را یافته‌اند و به گونه‌ای تنگاتنگ به همدیگر تعلق دارند. مفهومی از دستگاه دیوان‌سالاری دولت که تصویر معکوس دیدگاه نو فایده‌گرایی است، اساس فرضیه رابطه تنگاتنگ «وبر» است. دیوان‌سالاران مورد نظر «وبر» با اجرای وظایف خود و کمک به تحقق اهداف کل دستگاه است که منافعشان تحقق می‌یابد. از دیدگاه «وبر» قابلیت دولت در حمایت از بازار و انباشت سرمایه به این بستگی دارد که دیوان‌سالاری دارای موجودیتی یکپارچه و شراکتی باشد به طوری که از نظر افراد درون آن بهترین راه پیشینه‌سازی منافع فردی، محقق شدن اهداف شراکتی باشد. لازمه یکپارچگی شراکتی آن است که یکایک زمامداران قدری از تقاضاهای جامعه جدا باشند. جدابودگی نیز با برخورداری دیوان‌سالاران از وضعیتی متمایز و مطلوب تشدید می‌شود. تمرکز یابی تخصص در دیوان‌سالاری که از طریق جذب شایستگان و اعطای پاداش‌های شغلی دراز مدت محقق می‌شود نیز محور کارآیی دیوان‌سالاری است. مزیت دیدگاه «وبری» در این است که از بحث خط‌مشی‌های حمایتی برای بازار فراتر می‌رود و بحث نوع ساختار نهادی لازم برای دولت به منظور همکاری مؤثر با کارفرمایان خصوصی را مطرح می‌کند. خط‌مشی‌های موفق، پایه‌های ساختاری دارند. ساختارهای دیوان‌سالاری‌اند که برای مقامات دولتی مجموعه‌ای از انگیزه‌ها را پدید می‌آورند و بین انگیزه‌های مدیران دولتی و خط‌مشی‌های لازم برای رشد سرمایه‌داری گونه‌ای پیوند ایجاد می‌کند (اوانز، ۱۳۸۰: ۷۳).

دولت یکی از نهادهایی است که می‌توان برای برانگیختن تصمیم‌گیری‌ها نامزد کرد. دولت برای آنکه بتواند چنین نقشی را ایفا کند باید کاری انجام دهد که فراتر از ارائه محیطی پیش‌بینی پذیر یا گردآوری سرمایه‌های موجود در مجموعه‌ای بزرگتر باشد. به نظر «هیرشمن» دولت منبع بالقوه‌ای برای «بر هم زدن تعادل» است تا شانه خالی کردن از تصمیم‌گیری دشوار شود و در نتیجه سرمایه خصوصی به کارآفرینی بیشتر، ترغیب شود. به نظر «گرشنکرون» و «هیرشمن» برنامه دولت باید بسیار فراتر از آنی باشد که مورد نظر «وبر» است. آیا دیدگاه‌های آن‌ها برای نظر «وبر» است. آنچه سنت نهادی تطبیقی عرضه می‌کند، تبیین برخی نقش‌ها است که دولت برای پیشبرد فرایند تحول اقتصادی باید انجام دهد و ارائه برخی پیشنهادها در مورد نوع ویژگی‌های نهادی لازم برای دولت است تا امکان ایفای این نقش‌ها را پیدا کند (اوانز، 1380: 75-76).

دولت‌های جهان سوم همچنان «ضعیف» مانده‌اند هرچند «حتی در اعماق جامعه حضوری رعب‌انگیز دارند» و «بر روند تغییرات اجتماعی و اقتصادی اثر زیادی برجای گذاشته‌اند. آنها به این دلیل ضعیف مانده‌اند که «پاره‌های پراکنده جامعه همچنان قوی باقی مانده‌اند» و توانسته‌اند در سطح محلی، اقدامات دولت را نقش بر آب کنند. قطبیت مورد نظر میگدال شامل دولت و جامعه است، نه دولت و بازار به نظر نوافیده گرایان، زمامداران دولتی این قابلیت را دارند که حول پروژه‌های رانت جویی با نخبگان بخش خصوصی همکاری کنند و بنابراین بازار را به گونه‌ای شدید و خطرناک مورد تهدید قرار دهند. به نظر میگدال همین رفتار نشانگر ضعف دولت در برابر جامعه است. به نظر نوافیده‌گرایان، افزایش دامنه اقدامات دولت، نشانه‌ای است از کاهش قدرت نیروهای بازار (Migdal, 1988, p.39).

به نظر میگدال، قدرت اجتماعی نخبگان محلی، کمابیش طبق تعریف، نشانگر کاهش یافتن قدرت دولت است. از آنجا که میگدال محوریت را به کنترل اجتماعی می‌دهد به نظر او پروژه قدرتمداران محلی به طوری ذاتی با پروژه اصلی دولت ضدیت دارد. نخبگان محلی، دوست ندارند حوزه کنترلشان از دست برود، دولت هم می‌خواهد حوزه‌اش را گسترش دهد و هیچ کدام نمی‌توانند دیگری را شکست دهند (اوانز، 1380: 82-83). دیوان‌سالاری واژه‌ای عام است و به معنای «دستگاه سازمانی دولت» به کار می‌رود. تفاوت قابل توجه دولت‌ها برحسب میزان دیوان‌سالار بودن آنها در نظر گرفته نمی‌شود. دلیل این معضل مفهومی، کمبود شگفت‌انگیز شواهد تطبیقی در مورد میزان نزدیکی ساختار دولت‌های موجود به الگوی آرمانی و بر از «دیوان‌سالاری» است (اوانز، 1380: 83-87).

دولت و ساختارهای اجتماعی به یکدیگر شکل می‌دهند و این واقعیت سبب می‌شود چگونگی ترکیب کارآمد خودگردانی و اتکا به جامعه پیچیده‌تر شود. حضور گروه‌های اجتماعی سازمان‌یافته که از تحول بهره می‌برند چشم‌انداز ثبات یک دولت دیوان‌سالار و تحول‌گرا را تقویت می‌کنند، دیوان‌سالاری کارآمد نیز سبب می‌شود تا زمینه تبدیل صنعتکاران بالقوه با «اعیان نوپا» به گروه‌های اجتماعی سازمان‌یافته تقویت شود. برعکس این موضوع هم درست است یعنی در جامعه‌ای که زیر سیطره شبکه‌ای سست از پیوند قدرتمداران محلی قرار دارد و گروه‌های ذی نفوذ به وضعیت موجود دلبسته‌اند بقای دستگاه دولتی یکپارچه و پیوسته دشوارتر می‌شود، و نبود دستگاه دولتی یکپارچه سبب می‌شود که سازمان یابی جامعه مدنی و فرارفتن از شبکه سست پیوند وفاداری‌های محلی نامحتمل شود (اوانز، 1380: 83-89).

دولت‌های توسعه‌گرا و میانه ممکن است نقش‌های مشابهی را انتخاب مکدام نقش‌ها را انتخاب می‌کنند و تا چه اندازه آنها را به خوبی ایفا می‌کنند تا حدود زیادی به خصوصیات ساختاری آن‌ها بستگی دارد. خودگردانی متکی به جامعه، ایفای اغلب نقش‌ها را تسهیل می‌کند و نوعی گرایش به انواع معینی از نقش‌ها را پدید می‌آورد. فقدان آن، ایفای اغلب نقش‌ها را با مشکلاتی مواجه می‌کند. در دولت‌های توسعه‌گرا و میانه، دوران تصدی مسئولان منفرد و مشروعیت دولت به طور کلی به تقویت رشد ظرفیت صنعتی جدید بستگی دارد. از طرف دیگر، دولت می‌تواند رأساً به ساخت و فروش کالاها اقدام کند، و نقش تولید کننده را بر عهده بگیرد. همچنین می‌تواند با تلاش به منظور هدایت نیروهای کارآفرین بخش خصوصی به یک بخش جدید، بر «به حداکثر رساندن تصمیم‌گیری القایی» تاکید کند که اوانز آن را ایفای نقش قابلیت می‌نامد.

دولت ضمن کمک رساندن به گروه‌های کارآفرین جدید برای ورود به یک بخش، می‌تواند تغذیه آنها را مورد توجه قرار دهد و موجبات تحول بیشتر آنها را فراهم آورد. اوانز این فرایند پرورش، تغذیه و انگیزش کارآفرینان بیدار را پرورشگری می‌نامد. قابلیت و پرورشگری به اتفاق یکدیگر مبانی اجتماعی بخش‌های جدید را تشکیل می‌دهند. با وجود این، تنظیم‌کننده می‌تواند جامع‌ترین نقش را ایفا کند و بهترین مکان را برای شروع کار در اختیار دارد. متولیان همان مقررات‌گذاران هستند. آنها مراقبت‌های لازم را تأمین می‌کنند، به این مفهوم که حمایت می‌کنند و امنیت لازم را برقرار می‌سازند. آنها از رفتار ممنوع جلوگیری می‌کنند. دولت حداقل نقش متولی را بازی می‌کند، اما رفتار متولیان مرزهای ممنوعیت‌های حداقل را پشت سر می‌گذارد. قوانین تولی‌گری تنها شکل مقررات دولتی نیستند. قوانین می‌توانند به یک اندازه برانگیزنده یا مهار کننده باشند (اوانز، 1380: 148-147).

تصدی‌گری نقش تولیدکننده را افزایش می‌دهد. هنگامی که دولت تصمیم می‌گیرد نقش متصدی را ایفا کند، مستقیماً درگیر فعالیت‌های تولیدی می‌شود، نه فقط به شیوه‌هایی که سرمایه‌گذاری خصوصی را تکمیل کند، بلکه جانشین آن‌ها می‌شود و یا با آنها به رقابت می‌پردازد. ایفای نقش تصدی‌گری مستلزم وجود مفروضاتی قوی درباره عدم کفایت سرمایه خصوصی است. گمان بر این است که سرمایه محلی نمی‌تواند به نوعی بورژوازی تحول آفرین تبدیل شود و صنایع و بخش‌های جدیدی را وارد صحنه کند. نقش تصدی‌گری به محض آنکه پذیرفته شد، منطقی‌گسترش‌یابنده دارد. نقش تصدی‌گری به دلایل سازمانی نیز گسترش‌یابنده است. بنگاه‌های دولتی (SOEs) تجسم عینی نقش تصدی‌گری به شمار می‌آیند. آنها نیز مانند بنگاه‌های خصوصی به رشد و تنوع‌گرایش دارند. اما متولی و متصدی، محصول برداشت‌های منفی از طبقه کارآفرینان خصوصی است. در مورد متولی، ضروری است که این طبقه محدود شود، و در مورد متصدی بخش خصوصی قادر به انجام وظایف کارآفرینی نیست (اوانز، 1380: 149-150).

به منظور ایفای نقش قابلیت‌گری می‌توان از روش‌ها و سیاست‌های متنوعی بهره گرفت. اغلب این تمهیدات ناظر بر کاهش خطر و عدم قطعیت حاکم بر یک بخش جدید و یا نوع جدیدی از فعالیت است. به منظور انجام مقاصد قابلیت‌گری حتی می‌توان به رفتار ظاهراً تولی‌گرانه توسل جست. قابلیت‌گری همچنین می‌تواند شامل تشویق سرمایه فراملی برای مشارکت جدی‌تر در توسعه محلی باشد در عمل، اغلب دولت‌ها برای نیرو بخشیدن به کارفرمایان محلی اولویت خاصی قائلند. هنگامی که سرمایه محلی نمی‌تواند کار خود را به تنهایی انجام دهد، جذب سرمایه فراملی به بخشی از استراتژی تبدیل می‌شود. مذاکره با سرمایه فراملی برای شریک شدن با سرمایه محلی نیز یک امکان است. مشارکت مستقیم بنگاه‌های دولتی با سرمایه‌های فراملی نیز امکانی دیگر است. پرورشگری مانند قابلیت‌گری می‌تواند صورت‌های گوناگون داشته باشد. می‌تواند به سادگی ارسال علائمی مبنی بر حمایت دولت از شرکت‌هایی باشد که به لحاظ فن‌شناختی به عرصه‌های چالش برانگیز تری از بخش وارد می‌شوند. می‌تواند به پیچیدگی تأسیس شرکت‌های دولتی به منظور انجام فعالیت‌های تکمیلی مخاطره آمیزتر باشد، مانند تحقیق و توسعه، که بدون آن بنگاه‌های خصوصی نمی‌توانند به جلو حرکت کنند. صرف نظر از اینکه چه شیوه‌هایی به کار گرفته شوند، پرورشگری شامل ترکیبی از حمایت و انگیزش است (اوانز، 1380: 149-150).

برای دولت‌های توسعه‌گرا، پیوند داشتن با جامعه به معنای پیوند داشتن با سرمایه صنعتی است و از آنجا که رشد تولید صنعتی، هدف اصلی است چنین کاری معقول است. پیوندهایی که در آنها صنعتگران در جایگاه

ممتازی قرار دارند و به دولت توسعه‌گرا این امکان می‌دهد که پروژه تحول صنعتی را در محور کارها قرار دهد، حالت‌گزینشی دخالت خود را حفظ کند و از اتلاف ظرفیت‌های دیوان سالاریش به گونه‌ای که در دولت‌های میانه رخ داده بود جلوگیری کند. در چنین حالتی، پیامدهای اجتماعی تحول صنعتی سبب می‌شود تا آسیب‌های سیاسی ناشی از این نوع اتکا به جامعه تشدید شود. پیوندهای انحصاری باعث محدودیت کارکرد دولت توسعه‌گرا و تقویت فشارهای براندازی می‌شود (اوانز، 1380: 402).

همان‌طور که دولت یغماگر به عمد جامعه را بی‌سامان می‌کند دولت توسعه‌گرا به سازمان یافتن آن کمک می‌کند. انحطاط نهادهای دولت، همدوش بی‌سامانی جامعه مدنی است. تثبیت یا احیای انسجام نهادی نظام دیوانسالاری دولت سبب می‌شود که امکان شکل‌گیری پروژه‌های تحول اجتماعی تقویت شود. گزاره دوم نیز از گزاره نخست ناشی می‌شود که می‌گوید یغماگری ویژگی کارکردی دولت نیست. به عبارت دیگر، این نظر که با مثله کردن نظام دیوانسالاری می‌توان یغماگری را از بین برد نادرست است. بلکه موضوع برعکس است، یعنی اگر دولتی وجود داشته باشد که دارای نظام دیوانسالاری به مفهوم مثبت و بری باشد در جلوگیری از یغماگری کارساز است. دست آخر آنکه دیوانسالاری کافی نیست. اگر شبکه ارتباط با گروه‌های اجتماعی و طبقاتی که در اجرای پروژه‌ها با دولت همدستان هستند وجود نداشته باشد از منسجم‌ترین نظامهای دیوانسالاری نیز کاری ساخته نیست.

به عبارت دیگر اتصال به جامعه نیز همسنگ انسجام و یکپارچگی دولت اهمیت دارد. مفهوم خودگردانی متکی مفید است زیرا روابط ساختاری را آشکار می‌کند که کارایی دولت‌های توسعه‌گرای ایده‌آل براساس آن‌ها شکل گرفته است، اما انواع دخالت‌های دولت در بخش‌ها و شرایط مختلف را پوشش نمی‌دهد. دولت می‌تواند مجموعه‌ای از نقش‌ها را ایفا کند که کارسازی آن‌ها به میزان همخوانی‌شان با اهداف و بسترهای مورد نظر بستگی دارد. به کارگیری قابلیت‌های سازمانی در جهت اجرای مؤثر مجموعه نقش‌هایی که به درستی دستچین شده باشند پایه‌های تحول را می‌سازد. فکر ایفای نقش قابلیت‌های دولت جای خود را باز کرد. دولت از طریق کمک کردن به شکل‌گیری منافع و گروه‌های اجتماعی جدید، صنعت را تقویت کرد. ایفای نقش قابلیت‌های دولت، پیامدهای بسیار نیرومندی برجای گذاشت. ابتکارات ملی گرایانه در نهایت به ایجاد صنایعی بین‌المللی ختم شد که دست کم از نظر برخی مبتکران آنها، معکوس چیزی بود که امید داشتند. تغییرات ساختار جامعه حتی اگر دولت در ایجاد آن‌ها نقش جزئی داشته باشد از سازمان‌ها و خط‌مشی‌های پدیدآورنده‌شان فراتر می‌روند و در خود دولت تغییر

ایجاد می‌کنند. شکل‌گیری متقابل دولت و جامعه همیشه حالت تقویت متقابل را ندارد. سازمان‌های انفورماتیک گاهی توسط همان صنایعی که در ایجاد آنها نقش داشته‌اند دستخوش تغییر می‌شوند یا حتی به حاشیه رانده می‌شوند به طور کلی، همان جامعه صنعتی جدیدی که به یاری دولت توسعه‌گرا پدید می‌آید ساختار اجتماعی زیربنای این دولت را دست کم به طور جزئی تغییر داده است. نظام دیوان‌سالاری دولت نیز می‌تواند بستر ابتکارهای سازنده کارآفرینان باشد و در صورتی که به صورت خلاقانه‌ای به کار گرفته شود منابع جدیدی از انرژی جامعه را به راه اندازد. کاستن از یغماگران و افزایش دولت‌هایی که در نقش قابلیت‌ها قرار می‌گیرند باید هدف همگان باشد (اوانز، 1380: 422-424).

به طور کلی، توسعه، امری سیاسی است: به این معنا که مسائل اجرایی و فنی، ویژگی و توانایی دولت را تعیین نمی‌کند، بلکه این سیاست است که صرف‌نظر از دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن دولت، توسعه را ایجاد و حمایت می‌کند. برای روشن شدن مفهوم سیاست، نخست فرض بر این است که منافع، تمایلات، ارزش‌ها و عقاید مختلف، ویژگی همه جوامع بشری است که هر کدام مستقیم یا غیرمستقیم با نظرات افراد و گروه‌ها درباره استفاده از منابع یا شیوه استفاده از آنها ارتباط دارد. از سویی مردم به طور کلی ترجیح می‌دهند کارهای باب میل خود انجام دهند و از طرف دیگر، برای کامیابی و موفقیت مجبور به زندگی جمعی و همکاری هستند. بنابراین انسان‌ها برای طبقه‌بندی و حل این تفاوت‌ها -در مورد پیشبرد منافع فردی و توفیق در زندگی جمعی- مجموعه‌ای از فرآیندهای آگاهانه را ایجاد کرده‌اند که این فرآیندها همان چیزی است که در اینجا سیاست نامیده می‌شود، یعنی کلیه تضادها، همکاری‌ها و مذاکراتی که برای استفاده، تولید و توزیع منابع مادی یا معنوی چه در سطح ملی، چه در سطح محلی و چه در سطح بین‌المللی و چه در قلمروی فردی و همگانی به کار می‌رود. بنابراین توسعه بیش از آن که مسئله‌ای مدیریتی یا اجرائی باشد، مسئله‌ای سیاسی است، زیرا در مراحل مختلف توسعه، آنچه اهمیت حیاتی دارد چگونگی استفاده از منابع و روش‌های جدید توزیع آن و بحث و جدل‌های اجتناب ناپذیری است که محاسبات افراد و گروه‌ها در مورد بازندگان و برندگان این روش‌ها در پی دارد. ویژگی بارز این باور جدید در این است که مقوله توسعه را خصلتی سیاسی بخشید، یعنی نیل به توسعه تنها از طریق تغییر در سیاست‌های حاکم دست یافتنی است و نه از طریق نهادهای توسعه یا قراردادهای و قوانین، زیرا خود این نهادها و قوانین از طریق فرآیندهای سیاسی پا به عرصه وجود می‌نهند و حمایت می‌شوند.

در این بخش اهمیت سیاست در فرآیند توسعه، در تصویری از جهان در حال توسعه در دنیای معاصر و نقش مهم دولت در این امر مورد تأکید قرار می‌گیرد. به سخن دقیق‌تر، اولین و مهمترین استدلالی که از سوی نگارنده بسط داده می‌شود، اهمیت سیاست در فرآیند توسعه است. با این استدلال ثابت می‌شود که متغیر اصلی و غالب که نه تنها طرح و شکل توسعه، بلکه موفقیت یا شکست فرآیند توسعه را در همه جوامع انسانی رقم می‌زند، سیاست آن جوامع است. بدین سبب اگر ما بخواهیم میزان موفقیت‌های متفاوت جوامع در حال توسعه را بفهمیم نیازمند فهم سیاست آن‌ها و به خصوص فهم راهی هستیم که با آن توانسته‌اند جامعه و دولت‌ها را حول محور سیاست مزبور متمرکز کنند. اما سیاست به تنهایی مهم نیست بلکه این فهم از سیاست است که علاوه بر ماهیت سیاست برای توسعه حیاتی است. سیاست، به خصوصیت، ساختار و ظرفیت دولت شکل می‌دهد و به نوبه خود از آنها متأثر می‌شود.

عقیده‌ی لفت‌ویچ نه تنها عمل معطوف به توسعه امری سیاسی است، بلکه مفهوم و تعریف فرآیند مزبور نیز چنین است. هدف این بخش نشان دادن این است که معانی متفاوت توسعه از شرایط و اهداف سیاسی سرچشمه گرفته، یا پاسخی به مقتضیات سیاسی بوده است و هر معنا الزامات سیاسی برای سیاست و عمل به همراه دارد. در واقع لفت‌ویچ نشان می‌دهد که سیاست و توسعه هم در مفهوم و هم در عمل تفکیک ناپذیرند. توافق همگانی بر سر مفهوم توسعه ضعیف است و نوع تعریف و درک از توسعه بر استراتژی‌ها و قضاوت در مورد نتایج اثر می‌گذارد. توسعه یک تمایل سیاسی-اخلاقی است که ترجیحات و ارزش‌ها و منافع بر تعریف، محتوا و جهت‌گیری استراتژی-های توسعه اثر می‌گذارد. در دهه‌ی 1990، برخلاف دیدگاه‌های پیشین که رشد اقتصادی و اجتماعی را مبنایی ضروری برای یک سیاست دموکراتیک مطمئن می‌دانستند، این ایده شکل گرفت که حکمرانی خوب و دموکراسی نه تنها مطلوب، بلکه شرط ضروری برای توسعه در همه‌ی جوامع است.

دلایل این تغییر، تجربه‌ی تعدیل ساختاری، ظهور سنت نئولیبرال، سقوط کمونیسم و رشد جنبش‌های طرفدار دموکراسی در کشورهای در حال توسعه و شواهد رو به تراکم رفتارهای وحشیانه‌ی ضد بشری در کشورهای غیردموکراتیک بود. اما شواهد نشان می‌دهد که مهمترین موارد موفقیت‌آمیز رشد اقتصادی در جهان سوم نه در شرایط دموکراسی بلکه در شرایط معکوس رخ داده است و در جوامع دموکراتیک موفق در توسعه، عملاً یک حزب واحد تسلط داشته است و عرضه‌ی زودرس دموکراسی می‌تواند مانع توسعه شود. تعداد معدودی از کشورهای در حال توسعه نرخ رشد مناسبی داشته‌اند که این کشورها از بعد سیاست، تکرر - تجانس فرهنگی - عملکرد اقتصادی

و از لحاظ جمعیتی و منابع و سطح دموکراسی متفاوت‌اند. درواقع همگی آن‌ها اشکال مختلف یک گونه دولت به هم شبیه هستند، گونه‌ای از دولت که قادر به تولید حرکت پایدار معطوف به توسعه بوده است.

نظریه لفت‌ویچ درخصوص دولت توسعه‌گرا از جهت بازگرداندن سیاست به مباحث توسعه اقتصادی کاملاً در چارچوب اقتصاد سیاسی قرار می‌گیرد. هرچند تاکید اصلی رهیافت نهادگرایی افرادی نظیر اوانز در خصوص دولت‌ها بر ویژگی‌های دیوان‌سالاری و نوع رابطه دولت و بخش خصوصی متمرکز می‌شود، اما رهیافت نهادگرایی لفت‌ویچ، که چارچوب نظری اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد با در نظر گرفتن نوع رابطه دولت با ملت از غنای بیشتری برخوردار است. از این رو باید توجه داشت که توسعه اقتصادی یک کشور نه تنها در خلاء بلکه در بستری مملو از شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مناسب یک کشور رقم خواهد خورد. پیش از طرح مولفه‌های اساسی دولت توسعه‌گرا، ابتدا به بررسی مفهوم دولت توسعه‌گرا می‌پردازم.

خصوصیت متمایزکننده دولت‌های توسعه‌گرا آن است که اهداف سیاسی و ساختارهای سازمانی‌شان به سوی توسعه جهت‌گیری شده‌اند. لذا در کانون این گونه دولت‌ها، عوامل اساساً، فوریت و نیروی محرکه و آهنگ استراتژی‌های مربوط به توسعه‌شان را از خلال ساختارهای دولت شکل داده‌اند (لفت‌ویچ، 1400: 315). این عوامل سیاسی معمولاً شامل ناسیونالیسم، ایدئولوژی و آرزوی رقابت با غرب بوده است. اما عموماً یک پیوند آغازین مستحکم میان توسعه، توان و قدرت نظامی و استقلال دولت توسعه‌گرا وجود داشته است (Burmeister, 1986, p.122). شاید بشود اینطور گفت که به نوعی ناسیونالیسم و علاقه مفرط برای توسعه و پیشرفت در قلب دولت‌های توسعه‌گرا قرار دارد.

2-2-12 نخبگان توسعه‌خواه

رهبران و نخبگان سیاسی نقش اساسی در سرنوشت ملت‌ها دارند. در واقع تاکید بر نقش نخبگان در سرنوشت جوامع به دوران یونان باستان برمی‌گردد. در علوم سیاسی مکتب نخبه‌گرایی بر این باور است که جوامع از دو گروه عادی و نخبگان تشکیل شدند و این نخبگان هستند که هدایت توده مردم را به عهده دارند. آنها بر این باورند که همواره اقلیت نخبه به دلیل ویژگی‌های شخصی و اجتماعی‌شان و اکثریت حکومت می‌کنند. آنها نخبگان را یک گروه مستقل و نسبتاً خودآگاه تلقی می‌کنند که قدرت را در اختیار دارند. رهبران سیاسی همواره برای طراحی و اجرای برنامه‌های تغییر اجتماعی اقتصادی قانونی و سیاسی ضروری هستند. رهبران سیاسی فرایند تغییر

را با به کارگیری ویژگی‌های رهبر ایشان نظیر نگرش‌های سیاسی ارزش‌های اجتماعی مورد تایید امور و دانش و خرد گسترده به پیش می‌برند. آنها می‌تواند چشم‌انداز را برای آینده کشور ترسیم و تدوین نمایند.

فرض بر این است که رهبران سیاسی آمال و آرزوهای مردم و درک نموده اهداف اجتماعی‌شان را شناسایی میکنند. آنها باید از ظرفیت بسیج مردم برای دستیابی به اهداف اجتماعی برخوردار باشند. آنها شرایط رهبری ایده آل است که به ندرت در یک شخصیت جمع می‌شود واقعیت این است که بسیاری از رهبران اساساً رهبران خیرخواهی نیستند و بیش از آن که به فکر منافع کل اجتماعی باشند درصد پیشبرد منافع شخصی و گروهی خود هستند. دسته دیگر از رهبران وجود دارند که واقعا به فکر پیشرفت ملت خود هستند و اهداف بلندی را پیگیری می‌کنند. اما این رهبران نیز ممکن است به دلایل مختلف توفیق نیابند. این دلایل می‌توان به ضعف قدرت رهبری هدف‌گذاری‌های نامناسب و بی‌موقع و به ویژه بستر سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی که در آن عمل می‌کند ارتباط داشته باشند در واقع شرایط ساختاری در کامیابی و ناکامی و رهبر و ملتش نقش بسزایی ایفا می‌کند (دلفروز: 1399: 60-59).

با عطف به مطالب اشاره شده می‌توان خاطر نشان کرد که نخستین و مهمترین ویژگی‌های دولت‌های توسعه را در سطح نگرش این است که همگی توسط نخبگان توسعه را هدایت می‌شوند. از نظر چالمرز جانسون که خود مبدع نظریه دولت توسعه‌گرا بود دولت‌های توسعه‌گرا بیش و پیش از همه بر حسب اولویت هایشان تعریف می‌شوند، یعنی تعهد خلل ناپذیر نخبگان سیاستگذار به هدف اصلی که همانا توسعه اقتصادی است (Johnson, 1982, p. 305-6).

نخبگان تنها در راستای اهداف ایران تامین امنیت ملی دستیابی به سطح اقتصادی‌های پیشرفته و دیگر اهداف بلند مدت توسعه اقتصادی را در کانون اهداف خود قرار دادند بلکه به لحاظ شخصی کمتر فاسد بوده از همین رو برای دستیابی به اهداف خود به نهاد سازی مناسب دست می‌زنند از دیگر ویژگی‌های نخبگان توسعه‌گرا حضور همه جانبه آن در سطوح بالای دیوانسالاری‌های نظامی و غیرنظامی و مقامات ارشد سیاسی است (دلفروز: 1399: 61). از دیگر ویژگی‌های نخبگان توسعه‌گرا حلقه نسبتاً کوچک آنهاست که معمولاً متشکل از تعداد محدودی از نخبگان دیوان‌سالار، فن‌سالار و نظامی است که برخلاف دموکراسی‌های غربی جابجایی در آنها کمتر می‌باشد. نخبگان توسعه‌گرا نه آن که کاملاً از فساد مصون باشند، در مقایسه با نخبگان بسیار کشورهای کمتر توسعه یافته نسبتاً از فساد مصون بوده‌اند (لغت‌ویچ، 1382: 399-398).

2-13 استقلال نسبی دولت

استقلال نهادهای سیاسی از نظر هانتینگتون با این معیار سنجیده می شود که مساله و ارزش های خاص این سازمان ها متمایز از مصالح و ارزشهای سایر نیروهای اجتماعی نظام های سیاسی توسعه نیافته نمی تواند برای فشارهای نیروی اجتماعی ایستادگی کنند در حالیکه در نظام و توسعه یافته استقلال و نظام با ساز و کارهایی که فشار گروه های تازه را تهدید و تعدیل میزان محافظت می شود (هانتینگتون، 1375: 37-36).

در نظریه دولت توسعه گرا منظور استقلال جدایی از جامعه نیست. نظام سیاسی همانطور که از نام آن پیداست یک سیستم است و بر اساس نظریه سیستم ها نه تنها اجزای سیستم با هم دارای ارتباط متقابل اند بلکه کل سیستم نیز با محیط پیرامون خود نیز در تماس می باشد. براین اساس، دولت توسعه گرا از یک طرف با بازیگران داخلی نظیر بخش خصوصی و چه با بازیگران خارجی نظیر سرمایه گذار خارجی در جهت اهداف توسعه دارای ارتباط تنگاتنگ است، اما در عین حال از این توان برخوردار است که نوعی فاصله ظریف را با آن حفظ کند تا با حفظ استقلال نسبی خود سیاست های توسعه ای اش را به اجرا درآورد. به لحاظ نظری دولت و بازار یک جهت حرکت می کنند، اما به قول وید این دولت است که به عنوان یک شریک اصلی محسوب شده در اداره بازار نقش فعالی دارند (لفت ویچ، 1382: 399-398). استدلال می شود که استقلال دولت این امکان را فراهم می کند که سرمایه داران را تحت کنترل و انضباط درآورد. در دولت های فاقد استقلال کافی، ائتلاف های رانت جویانه ای بین نخبگان و غیردولتی و مقامات دولتی ظهور نموده و نخبگان تجاری از حمایت های غیرمشروطی برخوردار شدند (Amsden, 1989, p. 145-147).

خودگردانی استقلال فقط نیمی از قضیه است و نیم دیگر اتکا به جامعه است. دولتی که فقط خودگران باشد می تواند کارآمد باشد اما در جایگاه یغماگری آزمند نیز قرار گیرد. دولت توسعه گرا باید با گروه های اجتماعی روابط فشرده داشته باشد تا بتواند با همکاری آنها پروژه های توسعه را به اجرا درآورد بدون چنین روابط دولت از اطلاعات لازم در مورد برنامه های قابل اجرا محروم شده توان انجام وظایف گسترده معروف به توسعه را نیز نخواهد داشت در عین حال بدون استقلال از همین گروه های بیرونی نیز دولت به کارگزاران ها تعطیل شده منافع گروه ها به جای اهداف بلند مدت ملی خواهد شد ملی خواهد نشست از این رو حفظ تعادل میان خودگردانی و اتکا به جامعه کلید موفقیت دولت و تقویت تحولات اقتصادی است (اوانز، 1382: 24). به طور خلاصه دولت توسعه گرا

حداقل ابتدای فرآیند صنعتی شدن بر نیروهای اجتماعی و گروه‌های گوناگون مسلط است و می‌تواند اهداف توسعه را به طور موثر تدوین کرد و به اجرا درآورد (دلفروز: 1399: 65).

2-2-14 دیوان‌سالاری قدرتمند

وجود دیوان‌سالاری‌های بسیار قدرتمند کارآمد و مستقل که می‌تواند توسعه اقتصادی اجتماعی هدایت کنند سومین ویژه دولت‌های توسعه‌گراست. در همه دولت‌ها توسعه‌گرا نهادهای به عنوان مرکز عالی فرمانده اقتصادی امر توسعه را هدایت کردم وجه ممیزی نهاد و از نهادهای مشابه به صورت کشورهای غیر توسعه یافته قدرت واقعی اقتدار و فنی و استقلال آن‌ها در شکل‌دهی به نیروهای بنیادی سیاست‌های توسعه است. نهادهای سیاستگذار از اقتصادی این کشورها تا حدود زیادی تجلیل دیوان‌سالاری‌های مدرن و عمرانی وبری هستند که در جریان سیاستگذاری توسعه تحت تاثیر جریان‌های سیاسی قرار نمی‌گیرد و با استقلال از عرصه سیاست از آفت‌های ضد توسعه این عرصه برکنار می‌کند. این در حالی است که دیوان‌سالاری‌ها در بستر کشورهای کمتر توسعه‌یافته تحت فشار گروه‌ها و طبقات مختلف از استقلال و کافی برای تدوین و اجرای سیاست‌های درست برخوردار نیستند. به علاوه بر این دیوان‌سالاری‌ها که مبتنی و شایسته‌سالاری هستند ثبات شغلی تا حد زیادی وجود دارد و برخلاف بسیاری کشورهای کمتر توسعه یافته با هر تغییر دولتی دستخوش تغییرات و عزل و نصب‌های گسترده نمی‌شود (دلفروز، 1399: 66).

2-2-15 جامعه‌ی مدنی ضعیف

منظور از جامعه مدنی گروه‌ها و صاحبان منافع خصوصی سازمان یافته است که از خانواده بالاتر و سطح دولت پایین‌تر هستند. در همه دولت‌ها توسعه‌گرا جامعه مدنی یا از ابتدا قدرت چندانی نداشته و یا توسط دولت حذف در هم شکسته یا کنترل شده است. بدین ترتیب دولت توسعه را به سان دولتی قوی در این کشورها توانسته فارغ از فشارها و مطالبات و بی‌ثباتی احتمالی ناشی از فعالیت‌های نهاد جامعه توسعه اقتصادی کشور را پیش ببرد این دولت‌ها با برخورد‌های توانایی‌های زیرساختی فراوان توانسته‌اند در جامعه مدنی نفوذ کرده فعالیت‌های آن را تحت هدایت قرار دهند و از این نظر دولت‌های توسعه را به سوی دولت‌های کشورهای کمتر توسعه‌یافته که اقتدارشان آماج حملات انواع گروه‌های جامعه قرارداد بسیار متفاوت‌اند (لفت‌ویچ، 1385: 285).

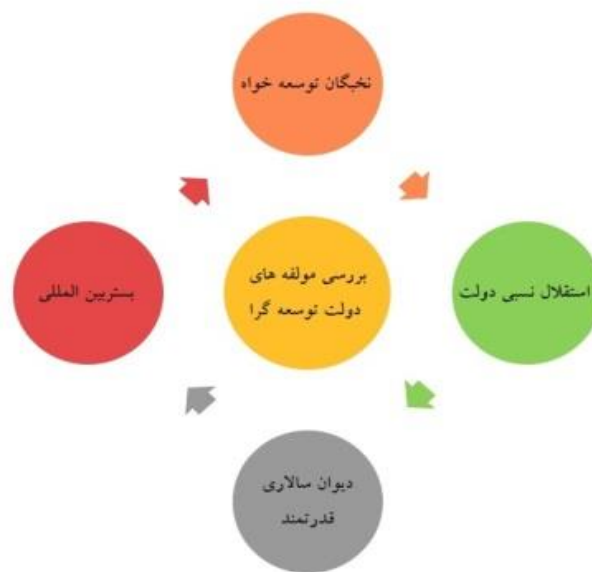
2-2-16 بستر بین‌المللی

عامل دیگری که در ظهور دولت‌های توسعه‌گرای جنوب شرقی آسیا در مورد توجه قرار داد و سطح بین‌المللی خاص این دوره‌ها دولت‌ها در آن حضور یافتند اکثر مطالعات تطبیقی که به منظور بررسی امکان به کارگیری مدل توسعه جنوب شرقی آسیا در مناطق دیگر صورت گرفت به این نتیجه رسیدیم که دولت‌های توسعه‌گرای جنوب شرق آسیا به ویژه ژاپن و کره جنوبی پس از جنگ جهانی دوم ظهور یافتند که فرصت‌های مناسبی را برای توسعه اقتصادی شان فراهم می‌کرد در این مطالعات برای موضوع تاکید می‌شود که اکنون شرایط بین‌المللی به طور اساسی دگرگون شده نه تنها فرصت‌ها برای کشور وجود دارد که فشارها و محدودیت‌های محیط بین‌المللی به کارگیری مدل دولت توسعه‌گرا را بسیار مشکل ساخته است. بدیهی است که تاکید بر وجود شرایط مساعد بین‌المللی به مناطق تحت پوشش قرار دادن شرایط داخلی نیست چرا که شرایط بین‌المللی شاید در کشورهای دیگر نیز وجود داشته باشد برای مثال در زمان محمدرضا پهلوی که آنها نتوانستند به توسعه دست یابند آنچه در تحلیل و مهم است هم تکمیلی شرایط خارجی و داخلی است که به وقوع پدیده محاسبه فردی چون رشد معجزه آسای چند کشور جهان سومی به سطح کشورهای پیشرفته انجامیده است (دلفروز، 1399: 68).

بر اساس مطالب ذکر شده در بخش چارچوب نظری می‌توان اینطور ادعان داشت که دولت نقش راهبردی در توسعه یا توسعه نیافتگی یک کشور دارد البته باید اشاره کرد که نه هر دولتی، و تنها دولتی کارآمد و توسعه‌گرا می‌تواند به عنوان یک کارگزار موفق در جهت توسعه قدم بردارد. همچنین باید در نظر داشت بستر بین‌المللی و نوع رابطه‌ای که میان دولت و ملت حداقل در ابتدای کار وجود دارد می‌تواند نقش مهم و تاثیرگذار در فرآیند توسعه داشته باشد. البته بر مبنای مولفه‌های ذکر شده دولت توسعه‌گرای لفت‌ویچ این نکته را نیز باید توجه داشت که بحث بین‌المللی یکی از مهمترین عواملی است که می‌تواند موجب توسعه‌یافتگی و نوسازی یک کشور گردد. هر اندازه ارتباط یک کشور با همسایگانش و یا در سطح جهانی خوب باشد به همان اندازه در توسعه و پیشرفت کشور تاثیرگذار خواهد بود. در این راستا نیز نباید فراموش کرد که ما برای توسعه اقتصادی همچنان به دخالت موثر و مثبت دولت نیازمندیم. اگر دولتی خواستار رسیدن به توسعه است باید با ایجاد شرایط مناسب و صحیح در بستر داخلی و بین‌المللی، اجتماع درون‌نخبگی، ایجاد یک بروکراسی قدرتمند زمینه را برای توسعه اقتصادی فراهم آورد.

2-3 مدل نظری پژوهش

در این پژوهش با تکیه بر آرای و دیدگاه‌های آدریان لفتویچ، نشان خواهیم داد که علت‌العلل تفاوت میان کشورهای توسعه‌یافته ژاپن و کره جنوبی با ایران در ترتیبات نهادی کارآمد در نظام حکمرانی کشورهای مورد مطالعه است که از گذشتگان خود به ارث برده‌اند. در ادامه از مولفه‌های سیاسی لفتویچ که در شکل شماره 2 نشان داده شده است جهت بررسی و مقایسه توسعه و نوسازی ایران با کشورهای ژاپن و کره جنوبی در دوره زمانی 1860-2010 میلادی استفاده خواهد شد.



شکل 2- مدل نظری پژوهش

2-4 جمع‌بندی

موضوع توسعه در کشورهای جهان و به ویژه کشورهای جهان سومی همچون ما، همواره از نگرانی‌های مردم و دولت‌ها بوده است. به طور کلی مشکلات اساسی کشورهای توسعه‌نیافته ریشه در مشکلات سیاسی آنها دارد. یکی از دلایل مهم موفقیت و کامیابی کشورهای آسیای شرقی همچون ژاپن و کره جنوبی به دلیل ایجاد نهادهای سیاسی قدرتمند در آن کشور می باشد و در واقع موفقیت‌های اقتصادی حاصل شده در آن کشورها هیچ ارتباطی با دین و سایر مسائل از جمله جغرافیا، غفلت سیاسی و ندارد. برای آنکه نظام حکمرانی (نهاد دولت) یک کشور به یک دولت توسعه‌گرا تبدیل شود باید ترتیبات نهادی لازم آن به درستی پی‌ریزی گردد. براساس

نظریه لفت‌ویچ می‌توان اینطور برداشت که دولت‌هایی که توسعه‌گرا شدند توجه ویژه‌ای به اقتصادشان داشته‌اند و از این رو توانستند سریع‌تر نیل به موفقیت گام بردارند. دولت‌هایی چون ژاپن و کره جنوبی ثابت کرده‌اند با وجود کمبود منابع طبیعی هم می‌توان به رشد اقتصادی قابل توجهی دست یافت و این امر مگر با برنامه‌ریزی، مدیریت صحیح، استفاده از نخبگان شایسته، ایجاد بوروکراسی قوی و منسجم و استفاده و ارزش قائل شدن به نیروهای انسان محقق نخواهد شد. امروزه بانک جهانی هم نقش بی‌بدیل دولت‌های توسعه‌گرا صحنه می‌گذارد و اشاره کرده است که اگر دولتی می‌خواهد به دولت توسعه‌گرا تبدیل شود باید پاسخگو و از ظرفیت و توانایی بالایی مدیریتی برخوردار باشد. در ایران، برخلاف ژاپن و کره جنوبی می‌باشد، می‌توان اینطور گفت که هنوز پس از گذشت سال‌ها از شروع فرایند توسعه، افتراقات اساسی میان آن و دولت‌های توسعه‌گرا شرق آسیا وجود دارد و این شکاف توسعه اقتصادی ایجاد شده یک شبه کم نخواهد شد و بسیار زمان برخواهد بود.

فصل سوم:

بررسی مولفه‌های دولت توسعه‌گرا در

ژاپن

3-1 مقدمه

نام ژاپن همواره تداعی‌کننده پیشرفت صنعتی و توسعه اقتصادی می‌باشد. در اواسط قرن نوزدهم و به دلیل افزایش فعالیت‌های استعمارگرایانه کشورهای اروپایی موجب گردید تا ژاپن به طور مستقیم با غرب در تماس قرار بگیرد. آن‌ها متوجه شده بودند که برای رهایی از چنگال استعمار و جلوگیری از دخالت اجنبی‌ها کاری جزء اصلاح نهادهای قدیمی خود ندارند. از این رو ژاپن در نیمه دوم قرن نوزدهم، به رهبری میجی گام‌های بلندی در این زمینه برداشت و موفق گردید به سمت و سوی توسعه و یک پیشرفت همه‌جانبه حرکت کند. این نوشتار کنکاشی پیرامون بررسی نقش دولت در روند توسعه کشور ژاپن است. کشور ژاپن، از حیث رده‌بندی در گروه کشورهای توسعه‌یافته قرار می‌گیرد که با کاربستن صحیح ابزارهای خود، توانست امر توسعه را محقق سازد. اگر خواهان رشد و توسعه هستیم باید بدانیم که توسعه تنها موقعی امکان پذیر خواهد شد که با زمان و محیط هم‌آهنگی و سازگاری داشته باشد (مدنی، 1399: 113). موفقیت یک کشور در کار رشد و توسعه اقتصادی تنها به برتری فرهنگی آن ارتباط ندارد؛ بلکه بیش از همه به توانایی در تطبیق و دوباره‌سازی شرایط فرهنگی مربوط است تا آن فرهنگ بتواند خود را با نیازهای منطقه توسعه دهد و هماهنگ کند. در میان ممالک آسیایی این تنها ژاپن بود که نشان داده، همانند ممالک اروپایی غربی دارای چنین توانایی‌هایی است (مدنی، 1399: 160)

3-2 تاریخچه

سرزمین آفتاب تابان یا مجمع‌الجزایر ژاپن، کشوری است با 378 هزار کیلومتر مربع مساحت و جمعیتی تخمین زده شده در حدود 125 میلیون نفر در سال 2022 در منطقه آسیای شرقی قرار گرفته است. فاصله هوایی شمالی‌ترین نقطه تا جنوبی‌ترین منطقه بالغ بر 3000 کیلومتر است و این جزایر کوچک و بزرگ از همسایگی شرقی‌ترین بخش روسیه شروع شده و تا نزدیک تایوان امتداد یافته و در بخش شمالی اقیانوس آرام و دریای ژاپن، در شرق شبه جزیره کره واقع شده است. اولین نشانه‌های تمدن در ژاپن به ۱۰ تا ۳۰ هزار سال پیش باز می‌گردد که با آن عصر دیرینه سنگی و عصر حجر می‌گویند. تاریخ ژاپن را به طور کلی می‌توان به سه دوران کهن، میانی و نوین تقسیم‌بندی کرد. در دوران کهن، جینمو تنو^۱ نخستین امپراتور ژاپن در سال 661 قبل از میلاد بر تخت نشست. از آن زمان بر طبق قوانین مذهب شینتو، امپراتور دارای قدرت و نماد الهی بود و تصور می‌شد که پسر

¹ Jinmu-tennō

خدا است. در دوره میانی (1868-1603) که به دوران ادو (توکوگاوا) معروف است، سامورایی‌ها بر ژاپن مسلط شدند. دوران نوین ژاپن (1868-1912) مصادف با به تخت نشستن امپراتور موتسوهیتو^۱ می‌باشد. امپراتور جوان در سال 1868 لقب میجی^۲ به معنای حکومت روشن‌بین را برای خود اختیار کرد و به نماد دولت جدید و مدرن ژاپن تبدیل شد. در دوره میجی، اصلاحات بسیاری در ساختار اداری، حکومتی و نظامی صورت گرفت و موجب گردید تا ژاپن به یک قدرت جهانی تبدیل گردد، تا حدی که توانست در جنگ چین-ژاپن و ژاپن-روسیه پیروز میدان باشد. اوج این موفقیت‌ها به حدی بود که توانست جهت کشورگشایی و افزایش تمامیت ارضی با انجام حملات نظامی بر تایوان، کره و شبه جزیره ساخالین سلطه یابد.

ژاپن تا قرن دوازدهم میلادی دارای نوعی حکومت یزدان‌سالاری بود و پادشاه در آن کشور مشروعیت الهی داشت. از اواخر قرن دوازدهم تا قرن هفدهم سامورایی‌ها بر ژاپن حکومت می‌کردند که به آن دوران ادو (توکوگاوا) گفته می‌شود. قبل از دوران توکوگاوا، سیاست ژاپن همواره بی‌ثبات بود. جنگ‌های داخلی و جابجایی قدرت بارها رخ میداد تا در نهایت توکوگاوا پس از نبردی سرنوشت‌ساز در سال 1600 میلادی کشور را متحد کرد. حکومت ادو از لحاظ سیاسی محافظه کار و بسیار دیوان‌سالار بود و نظم اجتماعی شدیدی را برقرار و ارتباط و تجارت خارجی را قดغن کرد. تحت حکومت سختگیر دیوان‌سالار، آرامش بر کشور حکمفرما شد. در دوران انزوای بین‌المللی که بیش از دو قرن طول کشید، بهره‌وری کشاورزی به تدریج افزایش یافت و تجارت، مالیه و صنعت رشد کرد. همچنین فرهنگ منحصر به فرد ژاپن توسعه یافت و شرایط برای صنعتی شدن کشور مهیا شد (اونو، 1394: 17). روحیه انطباق‌پذیری و تعداد مذاهب که در دوره سلسله کاماکورا با تضعیف قدرت استبداد و یزدان‌سالاری حادث شده بود، در دوره سلسله توکوگاوا با برقراری ثبات و آرامش در کشور وسعت و دامنه بیشتری یافت. با داشتن همین خصوصیات ویژه فرهنگی بود که ژاپنی‌ها در دوره امپراتوری میجی موفق شدند به سرعت افکار نو و فناوری پیشرفته غرب را جذب و هضم کنند و به آسانی خود را با آن تطبیق دهند (مدنی، 1399: 21). یکی از اقداماتی که در قرن شانزدهم ژاپن اتفاق افتاد، کنار گذاشتن روحانیت از سیاست و جدا نمودن دین از سیاست بود. این امر موجب گردید تا از قدرت معابد و اعتبار سیاسی آن‌ها کاسته شود و روبه حکمرانی در ژاپن دگرگون شود. از آن زمان بود که با تفکیک قدرت در ژاپن، زمینه رشد و توسعه اقتصادی کشور اندک اندک مهیا

¹ Mutsuhito (1854-1912)

² Meiji

گردید. ژاپن‌شناسان پیشرفت‌های دوره توکوگاوا را پایه‌گذار اصلاحات اساسی دوره امپراتور میجی و سرانجام پیدایش یک جامعه تجاری در ژاپن به حساب می‌آورند. در این دوره بود که ژاپن به تدریج از مرحله فئودالیسم یک نظام سرمایه‌داری مدرن و صنعتی تبدیل شد و متعاقب آن مهندسی رشد سریع اقتصادی ژاپن طراحی شد (مدنی، 1399: 22). کینچی اونو اعتقاد دارد توسعه اقتصادی ژاپن از دوره ادو آغاز گردیده، چراکه پیش شرط‌های صنعتی‌شدن و نوسازی در این دوره ایجاد شدند. این پیش شرط‌ها عبارت بودند از:

- یکپارچگی و ثبات سیاسی
- توسعه کشاورزی از نظر مساحت منطقه زیرکشت
- توسعه حمل و نقل و پیدایش بازارهای ملی یکپارچه
- افزایش تجارت، مالیه و گسترش طبقه بازرگانان مرفه
- گسترش صنعت پیشامدرن (فرآوری غذا، صنایع دستی و سایر موارد)
- ترویج صنعت توسط دولتهای محلی
- سطح بالای تحصیلات (اونو، 1394: 29).

در قرن هفدهم خاندان شوگانی توکوگاوا در سراسر ژاپن تسلط داشتند و تا سال 1867 در انزوای خودخواسته فرو رفته بودند و کمتر با دیگر کشورها ارتباط برقرار می‌کردند. در اواسط قرن نوزدهم آمریکایی‌ها به فرماندهی دریاسالار متیو پری در سواحل ژاپن پیاده شدند و دنبال انعقاد چند قرارداد دروازه‌های ژاپن به روی بیگانگان به ویژه غربی‌ها گشوده شد. دولت ژاپن با ورود دریادار پری در سال ۱۸۵۳ معاهده تحمیلی آمریکا با شرمساری پذیرفت و بعدها از آن به عنوان عامل تکامل پیشرفت خود استفاده کرد. آنها نه تنها نسبت به دشمن غالب خود کینه نشان ندادند، بلکه همه پیشنهادهای آمریکا را پذیرفتند و آن را راهگشای اهداف خود استفاده نمودند. حتی به حقوقدان آمریکایی اجازه دادند تا برای ژاپن قانون اساسی جدید بنویسند. با ورود آمریکا به ژاپن، زندگی آرام ژاپنی‌ها به سمت و سوی صنعت و بازرگانی کشانده شد. از این رو، نظام شوگونی از هر سو تحت فشار قرار گرفت و سرانجام آخرین شوگون در سال ۱۸۶۷ میلادی از حکومت کناره‌گیری کرد.

پس از پایان دوره 260 ساله پادشاهی توکوگاوا، امپراتور موتسوهیتو میجی، در سال 1860 به عنوان ولیعهد ژاپن انتخاب و در سال 1868 رسماً به عنوان یکصدویست و دومین امپراتور ژاپن انتخاب گردید. دوران نوین ژاپن با به تخت نشستن امپراتور موتسوهیتو، یک نوجوان 16 ساله، آغاز و تا سال 1912 ادامه داشت. رشد و توسعه

اقتصادی در هرکشوری نیاز به افراد متعهد، آگاه و وطن پرست دارد تا با نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود توده‌های مردم را آموزش داده و منافع ملی را نشان دهند تا تمام ملت در مسیر تغییر و تحول به حرکت درآیند. در اروپا هم تغییرات و تحولات بزرگ آن قاره نتیجه کار و تلاش متفکران بزرگی مانده ژان ژاک روسو، مونتسکیو، هوگو، کارل ما رکس و دیگران بوده است. در ژاپن، امپراتور نوجوان ۱۶ ساله قادر نبود که کار زیادی انجام بدهد. در واقع، این روشنفکران بودند که با استفاده از قدرت امپراتور به نام او اصلاحات اساسی پایه‌گذار رشد و توسعه اقتصادی ژاپن را شروع کردند. آنها با تجزیه و تحلیل رویدادهای غرب و تشریح وقایع جهان و ترجمه آثار برگزیده نویسندگان اروپایی افکار عمومی مردم ژاپن را برای تغییر و تحول لازم آماده کردند (مدنی، ۱۳۹۹: ۹۲).

3-3- نخبگان توسعه‌خواه

در بازه زمانی ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰، مردان بزرگی از خانواده‌های سامورائی ظهور کردند و اتفاقات چشمگیری را رقم زدند. تا پیش از صدور احکام امپراتور میجی در سال ۱۸۶۸، ژاپن کشوری به شدت عقب مانده بود و لشکرکشی‌های اشراف وطن‌فروش کشور را به چند قسمت تقسیم کرده بودند. ژاپن ارتش ثابت و نظام‌مند نداشت و سیستم فناوری آن بسیار ابتدایی بود. در نتیجه این کشور مجبور به تبعیت از قدرت‌های بزرگ آن عصر شد. کسانی که هوسرانی‌ها و تمایلات فکری آنها ژاپن را به سمت معاهدات تجاری سوق داد که کاملاً با منافع کشور منافات داشت. امپراتور میجی دریافت بود که برای اینکه ژاپن جایگاه قانونی خود را در جامعه ملل به دست آورد و تمامیت ارضی خود را احیاء کند چاره ای ندارد جز اینکه دست به اقدامات مبرم و افراطی بزند (هون، ۱۴۰۱: ۲۰۱). دولت میجی، از طریق بروکرات‌های جدید به جای بروکرات‌های فئودال اداره می‌شد ولی در واقع این دو تفاوت چندانی با یکدیگر نداشتند زیرا هر دو گروه به الیگارش جامعه آن زمان انجام آن تعلق داشتند. عالی‌ترین پست‌های دولت میجی متعلق به سامورائی‌هایی بود که در رژیم قبل توکوگاوا خدمت می‌کردند با این تفاوت که عمدتاً از سامورائی‌های فرودست‌تر بودند.

از این رو می‌توان گفت رابطه مراد و مریدی در زمینه‌های اقتصادی سیاسی فرهنگی و نظامی بدون کوچک‌ترین تغییر باقی ماند و در نتیجه پایداری این روابط بود که تمام تصمیم‌گیری‌های سطح بالا بدون چون و چرا به شکل سلسله مراتب سازمانی از طرف تحقیقات طبقات پایین‌تر به اجرا در می‌آمد. اگرچه موضوع وفاداری جای خود را از خان‌های فئودالی (دایمیو) ابتدا به امپراتور و سپس به مدیران ارشد نظام شرکت و سازمان کار داد با این حال، اصل وفاداری فئودالی کوچک‌ترین تغییری نکرد. در دوران رژیم توکوگاوا اصل وفاداری به عنوان پایه

سیستم اقتصادی و اخلاقی جامعه ژاپن ترویج و تبلیغ شد. در این سیستم اقتصادی- اخلاقی اهمیت فرد، در خدمت به یگانه جامعه فئودالی آن روز خلاصه می‌شد (نقی‌زاده، 1372: 51).

روشنفکران عهد میجی برنامه اصلاحات خود را با برقراری نظام استبدادی به مورد اجرا گذاشتند، چون تصور می‌شد در غیر این صورت تحولات اقتصادی با سرعت لازم انجام پذیر نخواهد بود. اما استبداد نیاز به پشتوانه داشت تا آن را منطقی، مشروع و قانونی جلوه دهد. امپراتور در طول چندین قرن حکومت شوگون‌ها به تدریج ضعیف شد، محبوبیت خود را از دست داد و فاقد قدرت سیاسی لازم شد. مردان میجی به عنوان سخنگویان امپراتور لازم دیدند، دوباره با اعتبار بخشیدن به نقش خدایی و مقدس بودن او مبنای نظری برای استمرار حکومت پیدا کنند. به این طریق، مردان میجی با استفاده از اعتقادات مذهبی موفق شدند، میهن‌دوستی، عشق به وطن را بین مردم توسعه داده با افزایش کار و تلاش آنان به اهداف توسعه صنعتی و نظامی خود برسند (مدنی، 1399: 94).

رهبران دوره میجی در سال ۱۸۶۸ قدرت را از شوگون‌ها گرفتند و امپراتور را ترغیب کردند که از کیوتو به ادو مهاجرت نماید و نام ادو را به توکیو تغییر دادند. از آن تاریخ توکیو مرکز امپراتوری و پایتخت ژاپن شد (برازش و همکاران، ۱۳۸۸: 72). نخبگان ژاپنی به خوبی متوجه شده بودند که ژاپن تنها در سایه نظام دموکراتیک غربی قادر خواهد بود به کشور قوی و ثروتمند تبدیل شود چون نیاز به یک دولت ملی و قانون اساسی در بین مردم به خوبی جا افتاده بود. آنها برنامه‌های ۵ یا ۷ ساله تدوین نکرده بودند اما خوب می‌دانستند که اقتصاد آزاد، آموزش همگانی، اصلاحات در سازمان‌های اداری و قدرت نظامی و دریایی پایه و اساس موفقیت غرب را تشکیل می‌دهد و مهم‌تر از همه باید خود را هرچه زودتر از سنت‌ها و آداب و رسوم مانع توسعه رها سازند. عقیده روشن‌فکران عهد میجی بر این بود که باید در هر موردی بهترین را از ممالک مختلف اخذ نمود و سپس در آن‌ها تغییرات لازم را داد تا قابل استفاده برای ژاپن باشد (مدنی، 1399: 121).

در خلال سال‌های 1871-1873 هیئت رسمی از مقامات ارشد ژاپن حدود دو سال به اروپا و آمریکا فرستاده شد. بین اعضای گروه اعزامی، هیئت اوکویو (ایواکورا) بسیار تحت تأثیر فناوری غرب قرار گرفت و پس از بازگشت به ژاپن وی به عنوان وزیر امور مالی با تمام توان صنعتی‌سازی را ترویج داد. سیاست‌های او شامل استخدام مشاوران خارجی، میزبانی نمایشگاه‌های صنایع داخلی، احداث جاده، خطوط راه‌آهن و مراکز پژوهش‌های کشاورزی بود. بسیاری از کارخانجات دولتی برای تولیدات نظامی، ابریشم‌ریسی، کشتی‌سازی و استخراج معادن تأسیس

شدند. نظام‌های جدید پول و بانکداری و شرکت‌های سهامی معرفی شدند (اونو، 1394: 56 – 57). دولت در سال 1871، اقدام به تاسیس وزارت آموزش و پرورش کرد و به جهت گسترش نظام آموزش و پرورش خود، یکی از کارمندان وزارتخانه مربوطه را به اروپا فرستاد تا به مطالعه و تحقیق نظام‌های آموزشی بپردازد. آموزش در ژاپن به عنوان یکی از کلیدهای اصلی موفقیت محسوب می‌شد. میجی، بعد از دریافت گزارشات واصله از سوی نماینده اعزامی به اروپا در اولین قدم ژاپن را به هشت ناحیه تقسیم کرد و در هر قسمت 200 مدرسه، 30 دبیرستان و یک دانشگاه تاسیس کرد. از این رو، پس از گذشت مدتی در در ابتدای سلطنت میجی، حدود 20 هزار مدرسه در ژاپن تاسیس شده بودند.

نخبگان توسعه خواه در ژاپن در جستجوی جامعه جدید، بدون ترس از تغییر و تحول درونی خود، به بعضی از ارزش‌های غربی روی آوردند و افکار لیبرال و سازمان‌های نوع غربی را به خدمت گرفتند. اما در ایران ما همیشه در طول تاریخ نسبت به افکار و ارزش‌های بیگانه دید منفی داشته‌ایم و تاکید زیادی و تمدن کهن، فرهنگ غنی و افتخار تاریخی خود داشته‌ایم. هر چه با فرهنگ ما در تضاد باشد مبتذل محسوب شده است. زمانی که ژاپن دانشجویان خود را برای آشنایی با افکار و فلسفه جدید به اروپا می‌فرستاد و آثار مهم فلاسفه و روشنفکران غربی را به ژاپنی ترجمه می‌کرد، در ایران به دستور ناصرالدین شاه، کتب فلسفی نویسندگان نظیر دکارت را سوزاندند تا ایرانیان با افکار آزادی‌خواهی و حکومت قانون آشنا نشوند. همین پادشاه موقع افتتاح دارالفنون به رئیس آن دستور داد، محصلان نباید کتاب سیاسی و مطالب راجع به انقلاب فرانسه را بخواند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که ایران و ژاپن از ابتدا پایه‌های فرهنگی متفاوتی داشتند. عدم شناخت کانونی که علوم از آن ساطع می‌شود سبب شده تا همیشه با دید منفی به غرب نگاه کرده، برداشت‌های متفاوت ما از فرهنگ و تمدن غرب سبب شده، الگوهای سیاسی و اقتصادی غرب را با تکیه بر ایدئولوژی و تفکر و عاطفی، یعنی با روش‌های شخصی تقلید کنیم. مخالفان آزادسازی اقتصاد در ایران بر این باورند که تئوری‌های اقتصادی غرب در ایران کاربرد ندارد. ایران می‌خواهد در مسیری گام بردارد که آمادگی‌های لازم را برای ورود به آن پیدا نکرده است. به طور خلاصه باید پذیرفت بدون درک و هضم ارزش‌های نو، مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر و انتخابات آزاد، قادر به رشد نخواهد بود و روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم ایران نظیر طالبوف، میرزا ملکم‌خان، آخوندزاده و مستشارالدوله همانند روشنفکران ژاپن در نوشته‌های خود پیشرفت ایران را در گرو حاکمیت قانون عنوان کردند (مدنی، 1399: 170-169).

نخبگان توسعه‌خواه ژاپنی معتقد بودند مکانیزم بازار برای هدایت سرمایه‌گذاری به طرف صنایعی که بالاترین رشد را برای اقتصاد به ارمغان می‌آورد ناتوان است و بنابراین ساختار انگیزشی طریق مسابقه‌های مبتنی بر رقابت را با مزایای همکاری و تعاون در میان شرکت‌ها و بین دولت و بخش خصوصی تلفیق کردند. تنظیم مسابقات برای هدایت اقتصاد در قیاس با تکیه بر بازار آزاد، راه پیچیده‌تری است و برای موفقیت به سه پیش شرط جوایز مانند دسترسی ترجیحی به اعتبار داخلی و خارجی، قواعد بر عملکرد اقتصادی و عمدتاً تحت صادرات کالاهای غیرسنتی و انواع داوران حکمرانی خوب و نهادهای قوی نیاز دارد. هدایت اعتبار را می‌توان اصلی‌ترین مکانیسم انگیزشی در اقتصاد ژاپن برشمرد که سیستم بانکی و مخصوصاً بانک‌های خصوصی را به پیش خدمت‌هایی مشتاق در راستای اهداف تعیین شده دولت تبدیل کرد که همانند مسابقات دیگر شامل جوایز مانند اعطای مجوز تأسیس شعب جدید، مجازات‌ها مانند قطع کردن سهمیه‌های تنزیل مجدد، ایجاد شرایط نامساعد برای معاملات با سایر بانک‌ها و کاهش سهمیه‌های برنامه دریچه هدایت، قواعد مانند سهمیه‌های وام‌دهی و وام‌دهی به بخش‌های مورد نظر دولت مطابق با سیاست صنعتی و داوران مانند بانک مرکزی ژاپن و وزارت دارایی بود. با این حال دولت‌های ژاپن برای جلوگیری از رقابت مخرب بانک‌ها با یکدیگر، همواره محدودیت‌های جدی برای ورود نهادهای جدید برقرار کرده‌اند. بنابراین ژاپنی‌ها به خوبی فهمیدند که عملیات و اداره جزئیات روزانه اقتصاد بهتر است به دست نامرئی سپرده شود، اما آنها پی‌بردند که این امکان وجود دارد اقتصادی را که 99 درصد آن در چارچوب سرمایه‌داری است، بتوان به اقتصاد کنترل شده‌ای تبدیل کرد، اگر دولت بتواند 1 درصد آن را به درستی کنترل کند و این یک درصد درست تخصیص اعتبار به ویژه در ارقام کلان است.

براساس این، کل اعتبارات سیستم بانکی پس از جنگ جهانی دوم تحت سیاست هدایت اعتبار وام‌دهی شد و سرمایه مستقیم خارجی یا سرمایه‌گذاری مشترک با خارجیان نقش مهمی در توسعه ژاپن نداشته است (احمدیان و مقیسه، 1397: 2-1). کانون‌های تفکر (اتاق فکر) یکی از مهمترین بازیگران سیاست در جوامع دموکراتیک به شمار می‌روند. این کانون‌ها برای جامعه و سیاست در جامعه زیرساخت نرم فکری و دانش بنیان، تکرر، تضارب و تواتر پژوهش‌ها، تصمیم‌سازی‌ها و سنجش‌های سیاستی را تضمین می‌کنند. لذا مشارکت افراد غیردولتی با دولت در سیاست‌سازی عمومی شاخصی مهم محسوب می‌شود. کانون‌های تفکر در تعریف مدرن، تکرر خط مشی‌ها و مشارکت گسترده بازیگران سیاست‌ساز را فراهم می‌آورند و طیف متنوعی از ایده‌ها و طرح‌های سیاستی را ارائه می‌دهند (خوئی، 1393: 1).

لذا، وجود کانون‌های تفکر در جوامع برای پیشبرد اهداف و دستیابی به توسعه و پیشرفت یکی از ارکان مهم محسوب می‌گردد. ژاپن نیز یکی از همان کشورهایی است که با پی‌ریزی و تاسیس شبکه‌ای از کانون‌های تفکر توانست مسیر برانگیختن انگیزه‌های مردمی به سوی رشد و ترقی را فراهم سازد. در کشورهایی که ثبات سیاسی و اقتصادی منجر به استقلال بیشتر این موسسات می‌شود تمایل‌شان به تمرکز روی موضوعات کلان‌تر و دامنه‌های گسترده‌تر قابل مشاهده است. به هر حال موسسات سیاست‌پژوهی فارغ از ساختار و شرایط بنیانگذاری و خواسته‌های آنها به بخش جداناپذیر روند سیاست تبدیل شدند این موسسات در گذر زمان از یک سو به گنجینه رو به گسترش دانش و استعداد تبدیل می‌شوند و از سوی دیگر چالش بهره‌برداری متناسب با روز از دانش تولید شده در این کانون تفکرهای مدیران آنها را محک خواهد زد (خوئی، 1393: 1). کانون‌های تفکر در ژاپن به طور کلی از لحاظ ساختاری و کارکردی متفاوت هستند. یکی از مهمترین و شاخص‌ترین کانون‌های تفکر در ژاپن نیرا¹ می‌باشد. موسسه ملی تحقیقاتی نیرا، نقش اساسی در گردآوری، تحلیل و غربالگری داده بر عهده دارد. از دیگر کانون‌های تفکر در ژاپن می‌توان به بنیاد رند اشاره کرد که در دهه 1960 تاسیس گردید. این بنیاد به عنوان گروه متخصص و استراتژیستی که مطالعات متمرکز روی موضوعات مهم سیاسی بر عهده گرفتند وارد ادبیات جهانی سیاست شد. در آغاز این عبارت معرف سازمان‌های پژوهشی قراردادمحور بود اما در دهه ۱۹۷۰ این مفهوم به موسسات سیاست‌پژوه عمومی گسترش یافت (خوئی، 1393: 7).

عموماً کانون‌های تفکر بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد گردید اما ژاپن از آن دسته کشورهایی بود که قبل از جنگ جهانی هم از مدل کانون تفکر آمریکایی استفاده می‌کرد و تقریباً اولین کشور در آسیای شرقی بود که مفهوم کانون تفکر در آن رواج پیدا کرده بود. کانون‌های تفکر در ژاپن به دو دسته کلی یعنی سازمان‌های انتفاعی و غیرانتفاعی تقسیم می‌شوند. اکثر سازمان‌های غیرانتفاعی توسط دولت و شهرداری‌های محل تاسیس شده‌اند. در مقابل انواع مختلفی از اتاق‌های فکر انتفاعی وجود دارد که توسط شرکت‌ها به وجود آمدند. کانون‌های تفکر غیرانتفاعی در ژاپن و قلمروی قراردادهای تحقیقاتی تامین شده توسط آژانس‌ها موسسات حکومتی شبه‌حکومتی محلی و ملی کار می‌کنند. اما در ژاپن مسیر اصلی کانون‌های تفکر گرایش به سازمان‌های انتفاعی دارد که اغلب بازوی شرکت‌ها هستند و پیش‌بینی‌های تجاری و اقتصادی را هدایت کرده و سرویس‌های مشاوره به مشتریان و مخاطبان خود ارائه می‌دهند (خوئی، 1393: 15).

¹ National Institute for Research Advancement (NIRA)

کانون‌های تفکر در ژاپن علاوه بر سیاست‌پژوهی نقش به‌سزایی در توسعه صنعتی و اقتصادی کشور ژاپن داشته‌اند. نیرا نیز همچون سایر کانون‌های فکری با ارائه پیشنهادهای سیاسی کارآمد سعی نموده تا موضوعات سیاسی نقش پررنگ‌تری داشته باشد و با ایجاد نهادهای سیاسی مناسب، راه را برای بهتر شدن سایر نهادها از جمله نهادهای اقتصادی باز نماید و به حکمرانی ایده‌آل‌تر کمک نمایند. نخبگان ژاپنی در اتاق فکری موجود سال‌ها است که به گردهم آمده‌اند و با بررسی انواع موضوعات مختلف سعی کرده‌اند تا توسعه و پیشرفت کشور و ملت خود را فراهم سازند و این تصمیم‌گیری‌ها و بازنگری‌ها در روندهای قانونی در هر دوره‌ای متناسب با آن زمان شکل خاص خود را داشته است.

3-4 استقلال نسبی دولت

یه‌یاسو(ای‌یاسو)، بنیانگذار خاندان سلطنتی توکوگاوا در سال 1600 با شکست دادن زمینداران غرب ژاپن به نفوذ سراسری دست یافت و در سال 1603 به مقام شوگونی رسید. شوگون‌ها اسماً قائم مقام نظامی امپراتور بودند، اما به مدت چند قرن حکمران غیر رسمی ژاپن به شمار می‌رفتند. در کیوتو، تختگاه امپراتور، شوگون را نایب الحکومه‌ای نمایندگی می‌کرد که از میان بستگان خود وی انتخاب می‌شدند. مقام شوگون هم موروثی و هم استبدادی بود. اما پس از سال 1650 دودمان توکوگاوا کم‌تر حکمران مطلقه‌ای خلق کرد. بیش تر اوقات، تصمیم‌ها را کسانی می‌گرفتند که در دستگاه اداری وی صاحب منصب و به باکوفو معروف بودند. در سراسر کشور اربابان فئودال توکوگاوا رده بندی می‌شدند قاعده این بود که آنهایی که ارتباط خونی با توکوگاوا داشتند از رسیدن به هرگونه مقام محروم بودند اما به سبب ثروت و تبارشان نفوذ بسیار اعمال می‌کردند (بیزلی، 1393: 23-25). در سال 1868 و با به قدرت رسیدن میجی، شرایط مناسبی برای ایجاد یک دولت قوی ایجاد گردید. همین امر باعث شد تا ژاپن گام‌های بلند در این زمینه بردارد و سوی صنعتی شدن بتازد. اهمیت انقلاب میجی در این بود که شگون‌های دوره توکوگاوا را به زیر کشید و انقلابی از بالا را انجام داد. دوره میجی بسیاری از نهادها و موسسات خود را از گذشته به ارث برده بود و همین موضوع باعث شد تا خیلی سریع به فکر تشکیل دولت جدید و مدرن بیافتد. دولت توکوگاوا، میراث لازم برای یک نظام بوروکراتیک را برای دولت میجی به ارث گذاشت که مرتبط با تجارت و صنعت بودند و باعث گذار سریع ژاپن به سرمایه داری شدند (کمپ، 1379: 228).

در ژاپن، از آغاز دوره میجی تا پایان آن، نوسازی در چند محور عمده از جمله اصلاحات ساختاری و ایجاد حکومت نوین به سبک غربی، اصلاحات ارضی و مالیاتی، اصلاحات و نوسازی در زمینه نظامی و ایجاد ارتش نوین،

در زمینه زیرساخت‌ها و گسترش حمل و نقل، توسعه اقتصاد و ایجاد تحول اساسی در زمینه ایجاد صنایع نوین انجام شد. اما سه حوزه اصلی بود که منجر شد به صنعتی شدن ژاپن کمک نماید:

- ایجاد دولت مدرن و بوروکراسی عقلانی-قانونی
 - برچیدن فئودالیسم و الغاء خان خانی
 - تشویق و حمایت از صنایع نوپا با ایفای نقش دولت (Ohno, 2005, p.43)، (رجب زاده، 1396).
- رهبران میجی برای ایجاد یک حکومت جدید به سرعت یک الیگارشسی تشکیل دادند که به هان‌باتسو مشهور شد. در این الیگارشسی خاندان‌های ساتسومو، توسا، هیزن و چوشو دست بالا را داشتند و همین الیگارشسی‌ها تا سال 1885 قدرت را در دست داشت (Kishimoto, 1988, p.12). از مهمترین اهداف میجی برای تشکیل دولت، غربی‌سازی و نوسازی سریع بود. میجی با از بین بردن نظام فئودالیسم در سال 1871 تلاش نمود تا بستر نوسازی و اصلاحات را در ژاپن فراهم سازد. تشکیل دولت در ژاپن برخلاف کشورهای دیگر با انقلاب از بالا رخ داد. دولت زیرساخت‌های موثر ایجاد شده در دوران توکوگاوا را بهبود بخشید و مسئولیت ورود فناوری‌های جدید غربی به کشور را به عهده گرفت. دولت جدید گسترش نیروهای بازار را توسعه داد، از انباشت سرمایه توسط تجار حمایت کرد و آنان را تشویق کرد تا از طریق صنعتی شدن آن را به کار اندازند (کمپ، 1379: 233). به نظر پروفیسور کنیچی اونو می‌توان سه ویژگی برای صنعتی‌سازی ژاپن در دوره میجی برشمرد:

- طرح ایجاد بخش خصوصی بسیار قدرتمند با حمایت و کمک‌های رسمی مناسب
- اجرای موفقیت‌آمیز سیاست جایگزینی واردات در صنعت
- توسعه موازی بخش مدرن و بخش عمومی (Ohno, 2005, p.56).

از مهمترین اقداماتی که میجی در راه تشکیل دولت و صنعتی‌سازی ژاپن انجام داد، تمرکز بر روی صنعت نساجی بود. ابریشم خام از محصولاتی بود که بسیار در صادرات به ژاپن کمک کرد. سپس به فکر بهبود تاسیسات نظامی و جنگی پرداخت. اما دولت مردان میجی دریافته بودند که برای قوی شدن، تنها ایجاد ارتش قوی کافی نیست و نیاز است تا دانش بیشتری در این زمینه فراگیرند. از این رو، گروهی از مقامات رسمی خود تحت عنوان گروه ایواکورا را به مدت دو سال به اروپا و آمریکا فرستادند تا به مطالعه فناوری‌های غربی و نظامی بپردازند. از مهمترین بنیادهایی که در تشکیل دولت در دوره میجی بسیار تاثیرگذار بودند و موجب رشد و ترقی ژاپن شدند زای‌باتسوها بودند که بنیان اصلی آن بنیادها در دوره توکوگاوا شکل گرفته بود. به بعضی از آن زای‌باتسوها می‌توان

به می‌تسویی و سومیموتو اشاره کرد. حکومت میجی با سیاستی که یونیو بوآتسو نامیده می‌شد، اغلب از بخش خصوصی نوظهور برای ساخت صنایع داخلی و بیرون راندن رقبای خارجی حمایت می‌کرد. رهبران این زای‌باتسوها روابط نزدیکی با دولت میجی و بوروکرات‌های آن داشتند و از یارانه‌های دولتی بهره فراوانی می‌بردند و گاهی در فروش کارخانه‌های دولتی از امتیازات ویژه‌ای برخوردار می‌شدند. زای‌باتسوهایی که در دوره میجی تولد یافتند همگی با مساعدت دولت میجی و ایفای نقش دولت ایجاد شدند (Ohno, 2005, p.45-46).

به موجب قانون اساسی ژاپن، حاکمیت از آن مردم است و دارای یک نظام پارلمانی با تفکیک سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه است. قانون اساسی کنونی ژاپن، مربوط به سال 1947 است و اگرچه از نظر فنی و ظاهراً مطابق اصل 73 قانون اساسی سال 1889، اصلاحیه آن قانون تلقی می‌گردد. اما در واقع امر، این سند که تحت نظارت جدی ژنرال داگلاس مک آرتور (فرمانده عالی متفقین و مشخصاً گماشته دولت آمریکا در ژاپن) تهیه شده و حتی گفته می‌شود که بخش‌هایی از آن به قلم او نگارش یافته است. قانونی کاملاً متفاوت با قانون اساسی دوران میجی است که بر پایه سه اصل حاکمیت مردم و نقش تشریفاتی امپراتور، مسالمت‌جویی و نفی جنگ و نظامی‌گری و در نهایت احترام به حقوق بشر قرار داشت. به موجب این قانون ژاپن دارای نظام پارلمانی است و مجلس ملی¹، عالی‌ترین ارگان حکومتی است و هیئت وزیران در اداره کشور، بالا‌جماع در قبال آن مسئولیت دارند. قوه مقننه که عالی‌ترین مرجع قدرت در کشور (از نظر قانونی) و همچنین تنها نهاد قانون‌گذار به حساب می‌آید، متشکل از مجلس نمایندگان و مجلس مشاوران می‌باشد. قوه مجریه به کابینه واگذار گردیده است. کابینه مرکب از نخست‌وزیر و هیئت وزیران است. نخست‌وزیر توسط پارلمان و وزرا توسط نخست‌وزیر منصوب می‌شوند. قوه قضاییه کاملاً از دو قوه مقننه و مجریه مستقل است. وظایف قوه قضاییه توسط دیوان عالی و دادگاه‌های پایین‌تر انجام می‌شود که شامل 8 دادگاه عالی، 51 دادگاه ناحیه‌ای، 51 دادگاه خانواده و 452 دادگاه جزء می‌باشد (مدیریت برنامه‌ریزی و تجهیز منابع، 1390: 8).

مجلس نمایندگان دارای ۵۱۲ کرسی بوده و دوره نمایندگی آن چهار سال است. اعضای این مجلس توسط مردم انتخاب می‌شوند. مجلس مشاوران نیز دارای ۲۵۲ کرسی است که ۱۵۲ کرسی آن توسط مردم و ۱۰۰ کرسی باقی‌مانده به تناسب میزان آرائی که احزاب مختلف در انتخاب سراسری کسب می‌کنند، از میان کاندیداهای معرفی شده احزاب تکمیل می‌شود. دوره این مجلس 6 سال است و هر 3 سال، انتخاب نیمی از اعضای آن تجدید

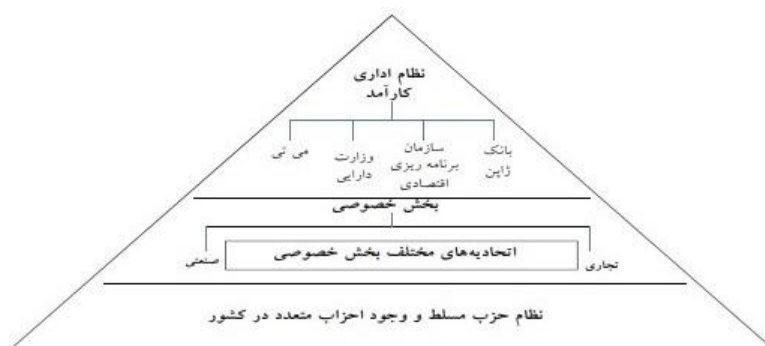
¹ National Diet

می‌شود. کابینه می‌تواند مجلس نمایندگان را منحل کند اما به لحاظ قانونی مجاز به انحلال مجلس مشاوران نیست. قوه مجریه در ژاپن به کابینه واگذار گردیده است. کابینه مرکب از نخست وزیر و هیئت وزیران می‌باشد. نخست وزیر توسط پارلمان و وزرا توسط نخست وزیر منصوب می‌شوند. در مجالس قوه مقننه ژاپن کمیسیون نقش اصلی را دارد. این کمیسیون‌ها در مقایسه با جلسات علنی اهداف و کارهای بیشتر و اصلی‌تری هستند چرا که بحث‌ها مذاکره و تصمیمی را در کمیسیون‌های مربوطه صورت می‌گیرد. مجلس نمایندگان ۱۸ کمیسیون و مجلس مشاوران ۱۶ کمیسیون دارند (ژاپن از دیدگاه آمار، 1377: 77؛ رئیسی‌نیا، ۱۳۷۲: ۱۳؛ عطار، 1388: 129). ساختارهای سیاسی و اقتصادی حال حاضر را به عنوان نشانگر تداوم الگوهای موجود در عرصه‌های مختلف اجتماعی از سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم است (Cox, 2002, p. 109).

نظام بودجه ژاپن از چارچوب قانونی جامعه برخوردار است. اصول بنیادین چارچوب قانونی که برای فرآیندهای بودجه حاکم است قانون اساسی سال ۱۹۴۶، قانون مالیات عمومی سال 1947 و قانون دیت مصوب سال 1974 است. قانون اساسی کلیات مالیه عمومی را بیان می‌کند به موجب قانون مالیات‌ها و هزینه‌های دولت باید و ابلاغ قانون تعیین شوند. همچنین هیئت دولت به عنوان نهادی که بر قانون اساسی استوار است باید پیش‌نویس پروژه را به ارائه نمایند. مجلس نمایندگان در زمینه تصمیمات نهایی بودجه و مجلس مشاوران ارجحیت دارد در نهایت و مبنای قانون اساسی هیئت حسابرسی تشکیل می‌شود که به منظور اطمینان پاسخ به دولت در زمینه مدیریت مالی حساب‌های نهایی سالیانه دولت را بررسی میکند (خاکباز، 1387: 1).

ژاپن کشوری غیر فدرال و پارلمانی است که دارای سه سطح دولت است: دولت مرکزی، دولت منطقه‌ای که عمدتاً دولت‌های استانی و شهرداری‌ها هستند. به موجب قانون اساسی قدرت اجرایی در اختیار هیئت دولت است تنها هیئت دولت می‌تواند پیش‌نویس بودجه را تهیه و در اواسط ژانویه به دیت ارائه دهد. دیت از دو مجلس تشکیل شده است: مجلس نمایندگان و مجلس مشاوران وضع مالیات و تخصیص هزینه‌ها نیازمند مجوز دیده است مذاکرات دید در پیش‌نویس بودجه در مجلس نماینده آغاز می‌شود و پس از تصویب در جلسه علنی مجلس در اوایل مارس به مجلس مشاوران ارسال می‌گردد. البته در زمینه ارسال این پیش‌نویس و از مشاوران الزام قانونی وجود ندارد. دفتر هیئت دولت در ژانویه سال ۲۰۰۱ به موجب قانون ادغام چندین وزارتخانه از جمله دفتر نخست وزیر و سازمان برنامه‌ریزی توسعه ای تشکیل شد این دفتر مسئول برنامه‌ریزی سیاست‌ها و هماهنگی برای پشتیبانی از هیئت دولت در اجرای وظایف راهبرد خود را بر عهده دارد. اصول کلی توسط وزارتخانه‌ها و کمیسیون‌ها و سازمان

در قانون اصلاح شده سازمان ملی مصوب سال ۱۹۴۷ بیان شده است. بدین ترتیب در قانون مصوب سال ۲۰۰۷ توسط وزارت دارایی در نتیجه اصلاح ساختار سازمانی دولت تصویب شد. وزارت دارایی اداره بودجه و اداره مالیات تشکیل شده است مسئول مدیریت مالی دولت مرکزی را بر عهده دارد وزارت دارایی بودجه ملی را تهیه و به تصویب هیئت دولت ارائه می دهد و بر اجرای بودجه در وزارتخانه های صف نظارت دارد (خاکباز، ۱۳۸۷: ۶-۷).



شکل ۳ - الگوی اداری ژاپن، عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۳

۳-۵ دیوان سالاری قدرتمند

اصلاحات بسیاری از سوی میجی، در ساختار اداری، حکومتی و نظامی صورت گرفت و موجب گردید تا ژاپن به یک قدرت جهانی تبدیل شود. در دوران امپراتوری میجی، سیستم آموزش و پرورش غربی ها در ژاپن پیاده شد و این کشور به سرعت به یک کشور صنعتی و یک قدرت نظامی مهم تبدیل گردید (برازش و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۴). دولت میجی ابتدا نظام آموزشی فرانسه را مورد توجه قرار داد؛ اما در ادامه از نظام آموزشی آلمان و آمریکا پیروی کرد. نظام آلمان از آن جهت مورد توجه بود که تمرکز یافته بود. دولت ژاپن همانند آلمان می خواست بر کتب درسی و نحوه تدریس کنترل داشته باشد تا از این طریق اهداف ملی به جوانان انتقال داده شود (مدنی، ۱۳۹۹: ۶۸).

در آن دوران نیروی دریایی ژاپن به جمع قوای دریایی برتر دنیا پیوست به نظام فئودالی ژاپن پایان بخشید و ضمن ممنوع کردن اعمال ستم و بی عدالتی نسبت به طبقات ضعیف جامعه مدارس دولتی را تاسیس کرد. میجی، خدمت نظام وظیفه را اجباری کرد و اقدامات متعددی برای مدرن سازی ژاپن انجام داد و همچنین استفاده از

تقویم غربی را در ژاپن معمولی کرد و در سال ۱۸۸۹ میلادی قانون اساسی جدید را به اجرا گذاشت (برازش و همکاران، ۱۳۸۸: ۸۱).

در ابتدا در دوره میجی سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی توسط دولت صورت گرفت و بنگاه‌های دولتی تأسیس شدند و سپس خصوصی‌سازی با انتخاب تعداد محدودی از تجار و افراد بانفوذ و ثروتمند آغاز شد و کسب و کارهای گروهی و خانوادگی ایجاد شدند. درجه بالایی از هماهنگی و همکاری میان دولت و بخش خصوصی منتخب گروه‌های کسب و کار بزرگ تا زمان تکامل بازارهای کارآمد در اقتصاد پس از جنگ ادامه داشته و دولت با ابزارهای مهمی چون سیاست صنعتی و هدایت اعتبارات بانکی از بخش خصوصی حمایت کرده است. سپس روابط میان بنگاه‌های کوچک و متوسط با بنگاه‌های بزرگ به تدریج توسط بخش خصوصی شکل گرفت و پس از رسیدن ژاپن به مرحله توسعه‌یافتگی حمایت دولت از سوی بنگاه‌های بزرگ به بنگاه‌های کوچک و متوسط و ایجاد محیط مساعد کسب و کار معطوف شده است. اما همانطور که بانک جهانی در سال ۱۹۹۳ اذعان کرد، مکانیسم دخالت در تخصیص اعتبار، عامل اصلی معجزه اقتصادی شرق آسیا بود. درواقع بانک همانند یک کاتالیزور ارزشمند عمل می‌کرد (احمدیان و مقیسه، ۱۳۹۷: ۱). ژاپن تا نیمه قرن دوم نوزدهم خواهان حمایت از تولیدات داخلی به ویژه بخش کشاورزی بودند اما به تدریج به سوی سرمایه‌داری تغییر مسیر دادند.

انقلاب میجی، برخلاف انقلاب‌های قرن نوزدهم اروپا از پایین نجوشید، بلکه با دقت از طرف مقامات بالا طرح‌ریزی شد و به وسیله گروهی نسبتاً کوچک و نیرومند که زمام حکومت را در دست داشتند بر ملت تحمیل شد. اکثر رهبران آن سابقه و منشأ سامورایی واحد داشتند و به دلیل اینکه جوان بودند از جنبه ذهنی و عاطفی بیش از سالخوردگان به اجرای تغییرات در ژاپن علاقه نشان می‌دادند (رایشاور، ۱۳۷۹: ۱۲۰).

رهبران دولت میجی در ابتدا هیچ برنامه روشنی برای عمل نداشتند. اولویت‌های فوری آنان از نگاه دنیس اسمیت ایجاد حکومت مرکزی با کفایت و ارتش ملی بود. مطالعه دقیق اوضاع و احوال اروپا، رهبران میجی را متقاعد ساخت که نوسازی اقتصاد و به خصوص صنعتی ساختن کشور پایه اساسی قدرت نظامی است. دیدگاه‌های سنتی نیز اصلاح آموزش و پرورش را در سرلوحه کار دولت جدید قرار داد. اگرچه در ابتدا اصلاح نظام سیاسی ژاپن اولویت نسبتاً کمی داشت، ولی به هر حال در برنامه‌ها جایی برای آن در نظر گرفته شده بود (اسمیت، ۱۳۷۷: ۲۸). غربی‌سازی و نوسازی ژاپن را هدف روشن و مشخص حکومت میجی بیان کرده‌اند که پس از آگاهی از عقب

ماندگی شدید ژاپن در برابر غرب، انگیزه دستیابی به چنین هدفی ایجاد گردیده بود. این نوسازی شامل صنعتی-سازی، ایجاد قانون اساسی و نوسازی نظامی است که اهداف مشترک تمام سیاستمداران و توده مردم است، اما رهبران میجی کشمکش‌های بسیاری بر سر روش رسیدن به اهداف فوق داشتند (اونو، 1394: 56).

رایشائوئر تأکید دارد که دولت میجی پاره‌ای از خدمات، از قبیل راه‌آهن، تلگراف و سایر امور عام المنفعه را رأساً ایجاد و اداره کرد و به بسیاری از شرکت‌ها و صنایع از طریق اعطای وام یا وسایل گوناگون دیگر کمک کرد. میجی، دستور به احداث کارخانه‌های کاغذسازی، نخ‌ریسی، توسعه ناوگان تجارتي نوین و نیز صنعت کشتی‌سازی دستور دارد. توسعه صنایع ابریشم را مورد تشویق قرار داد و بسیاری از دیگر مؤسسات اقتصادی بخش خصوصی را از مساعدت و راهنمایی خود برخوردار ساخت. کمک مالی به تعداد اندکی از سرمایه‌داران خصوصی اوایل دوره میجی و حمایتش از آنان موجب رشد شگفت انگیز بعضی از مؤسسات مالی و تجارتي شد. سرمایه‌های نسبتاً کوچک افزایشی خارق‌العاده یافت و به صورت امپراتوری‌های بزرگ اقتصادی درآمد که در کلیه زمینه‌ها فعالیت داشتند و شبکه‌ای از کارتل‌ها و شرکت‌های به هم پیوسته را تشکیل میدادند که زمام همگی آنها در دست یک شرکت مادر یا در دست گروه کوچکی از صاحبان سرمایه بود (رایشائوئر، 1379: 135).

ژاپن همانند بسیاری از ممالک صنعتی توسعه اقتصادی را با دگرگونی در کشاورزی آغاز نمود. دولت با واگذاری زمین‌ها به کشاورزان سعی نمود دهقانان مالک زمین‌هایی باشند که بر روی آنها کار می‌کردند. با اعلام به این تصمیم ۳۰۰ مالک فئودال به درخواست دولت به راحتی زمین و قدرت خود را در اختیار امپراتور قرار دادند. دولت بعد از اصلاحات اولیه در کشاورزی با استفاده از پس‌اندازهای مردم به توسعه صنایع پرداخت (مدنی، 1393: 125). یکی از تفاوت‌های عمده بین ژاپن و سایر ممالک آسیایی در نحوه مالکیت آنها به چشم می‌خورد. برقراری فئودالیسم در ژاپن که به کاهش قدرت مرکزی (امپراتور) و تقسیم قدرت بین شوگون (فرمانده نظامی) و دایمیو (لردهای فئودال) انجامید، نقش زیادی در توسعه و پیشرفت ژاپن داشته است. این امر موجب گردید تا عدم تمرکز قدرت در کشور ایجاد گردد. این لردهای فئودال بودند که بعد از انجام اصلاحات ارضی در دوره میجی دارایی‌های خود را از زمین به بخش صنعت جدید التاسیس انتقال دادند و منابع مورد نیاز را برای بسیج نیروهای تولید و صنعتی کردن کشور مهیا کردند. این امر سبب شد نهادهای منطقه و مقامات محلی در روستا با اختیارات بیشتری که پیدا کرده بودند و به وسیله تشکلهای محلی با نظارت دولت مرکزی اداره می‌شدند، سعی بیشتری در عمران و آبادی ناحیه تحت نظر خود داشته باشند (مدنی، 1399: 146-144).

در دوره میجی، صنعت نساجی از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، هرچند این صنعت در دوران توکوگاوا به رشد و شکوفایی قابل توجهی به دلیل اتخاذ سیاست انزوا رسیده بود. بعد از صنعت نساجی، صنایع سنگین، اسلحه سازی، کشتی سازی، توپ ریزی مورد توجه قرار گرفت. دولت ژاپن که به اهمیت ساختمان زیربنایی کشور در توسعه اقتصادی به خوبی واقف بود به کشیدن راه آهن بین شهرهای مهم اقدام نمود. راه آهن یوکوهاما، در سال ۱۸۷۲ با سه میلیون دلار وام از کشور انگلستان کشیده شد و سپس به شهرهای دیگر وصل گردید. در سال ۱۸۹۵ طول خط آهن ژاپن به 2400 کیلومتر رسید که قسمتی از آن در مالکیت بخش خصوصی بود (مدنی، 1399: 126).

در دوره میجی برخلاف کشورهای در حال توسعه امروزی، در عمل هیچ سرمایه گذاری مستقیم خارجی به صورت کل سرمایه های خارجی و سرمایه گذاری مشترک شرکای خارجی و محلی صورت نگرفت. تکنولوژی غربی نیز به سه روش مجزا وارد ژاپن شد و مورد پذیرش قرار گرفت: استخدام مشاوران خارجی، آموزش مهندسان ژاپنی، کپی کردن و مهندسی معکوس (اونو، 1394: 80 و 78). نظام بانکداری مدرن با تأسیس بانک مرکزی ژاپن در سال 1880 در یوکوهاما آغاز به کار کرد. در مقایسه با تغییرات گسترده نظام اقتصادی، اصلاحات نظام سیاسی از عمق چندانی برخوردار نبود. قانون اساسی ژاپن در سال 1889 تصویب شد. نخستین انتخابات در سال 1890 برگزار شد و ژاپن به گروه کشورهای دارای حکومت پارلمانی پیوست (رایشاور، 1379: 131-130). ژاپن تا سال ۱۸۶۰ میلادی، تجربه ای در کار ساخت کشتی های بزرگ اقیانوس پیما نداشت. در سال 1884، در زمان رهبری میجی، دولت به منظور توسعه کار کشتی سازی به صورت صنعتی، تولید کشتی سازی به صورت صنعتی را به شرکت میتسوبیشی واگذار کرد. ممارست و پیگیری مهندسان ژاپنی، از طریق مطالعه و الگوبرداری از صنایع کشورهای اروپایی موجب گردید تا در مدت کوتاهی موفق به طراحی و ساخت کشتی های بزرگ بشوند. اقتصاد ژاپن از دوره میجی تا پایان جنگ جهانی دوم توسط انحصارات بزرگ خانوادگی به نام زای باتسو^۱ که زمینه فعالیت های آنان طیف گسترده ای داشت، کنترل شده است. زای باتسو، یک اصطلاح ژاپنی است که به شرکت های خوشه ای صنعتی و مالی، در امپراتوری ژاپن اشاره دارد، که نفوذ و سیطره آنها، کنترل بخش های قابل توجهی از اقتصاد ژاپن را از دوره میجی تا پایان جنگ جهانی دوم، در اختیار داشت. در هنگام جنگ جهانی دوم چهار زای باتسو بزرگ ژاپن عبارت بودند از: سومیتومو، یاسودا زای باتسو، میتسویی و میتسوبیشی.

¹ Zaibatsu

در آغاز دوره امپراتوری میجی، دولت ژاپن بعد از برقراری رابطه تجاری با ممالک مختلف به علت نیاز به ارز جهت واردات فناوری جدید و احتیاجات دیگر تصمیم به توسعه و افزایش صادرات خود گرفت. در آن موقع ارقام مهم صادراتی ژاپن شامل مواد کانی مانند: زغال سنگ، آهن، ابریشم خام، چای، کاغذ، پنبه و بعضی اقدام دیگر می‌شد که از که ارز مورد نیاز کشور را تامین می‌کرد. دولت برای افزایش درآمدهای ارزی، زای‌باتسوها را به استخراج معادن مختلف تشویق کرد (مدنی، 1399: 50).

از جنگ جهانی دوم بسیاری از زای‌باتسوها پس از مدتی با تغییر خط‌مشی‌هایی از قبیل: تفکیک سرمایه از مدیریت، و برتری دادن به ضوابط در مقابل روابط، به سرعت خود را با واقعیات پس از جنگ تطبیق دادند. بنابراین زای‌باتسوها به تدریج تغییر ماهیت دادند و از طریق همکاری با بانک‌ها توانستند گروه‌های عمده مالی-تجاری را که به کی‌رتسو¹ معروف می‌باشند، به وجود آورند. کی‌رتسو، مجموعه‌ای از شرکت‌هایی است که با مرکزیت یک بانک شکل گرفته‌اند. این شرکت‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند و به صورت متقابل سهام قانونی یکدیگر را به مالکیت در می‌آورند. بانک به شرکت‌های عضو کی‌رتسو وام می‌دهد و از جایگاه صاحبان سهام آن شرکت‌ها برخوردار می‌شود. بانک بر شرکت‌های حاضر در کی‌رتسو نظارت دارد. یکی از اثرات این ساختار، با توجه به اینکه هیچ نهادی نمی‌تواند قدرت بانک‌ها را به چالش بکشد، به حداقل رساندن حضور قدرتهای خصمانه در ژاپن می‌باشد (مدیریت برنامه‌ریزی و تجهیز منابع، 1390: 22).

ریشه و منشأ بسیاری از گروه‌های کسب و کار ژاپن، خصوصی‌سازی انبوه میانه دهه 1880 است. اقدامات آمریکایی‌ها برای انحلال زای‌باتسوها، آنها را تحریک کرد تا یک شبکه دفاعی دایره‌وار از سهام متقابل تشکیل دهند که عملکردی شبیه هلدینگ قبل از جنگ داشت. آنها با ایجاد پیوستگی از طریق سهام متقابل، مبادله مدیران اجرایی، تعاملات تجاری، اعطای وام‌های ترجیحی به شرکت‌های زیرمجموعه یکدیگر و تعاملات هیئت رئیسه در شورای ریاستی شاووکای زمینه‌های ایجاد کی‌رتسوی مدرن را ایجاد کردند. دو نوع اصلی کی‌رتسو عبارتند از: کی‌رتسوی افقی و عمودی. در کی‌رتسوی افقی شرکت‌های عضو، دارای رابطه نزدیک با مؤسسات مالی هستند که هسته آنان یک بانک اصلی است. به طور مثال، شرکت‌های متعلق به گروه میتسویی، شرکت‌هایی هستند که رابطه نزدیکی با مؤسسات مالی بانک میتسویی دارند و معاملات عمده بازرگانی خود را با شرکت‌های بازرگانی دیگر، با همان نام انجام می‌دهند. مرکز اصلی این گروه، بانک میتسویی و شرکت بازرگانی میتسویی و شرکاست. شرکت‌های

¹ Keiretsu

عضو این گروه، سهام خود را به طور دوجانبه در اختیار داشته و دارای عضویت مضاعف در هیئت مدیره خود هستند (احمدیان و مقیسه، 1397: 19).

کی رتسوی افقی یک ساختار حکمرانی رسمی به نام «شاکوکای» یا شورای ریاستی دارد. شورای ریاستی، یک انجمن با گردهمایی فوق العاده منظم و با ثبات رؤسای شرکتهای عضو است که مدیران زای باتسوهای اولیه آن را برای تبادل اطلاعات، نظارت و ایجاد شبکههای حمایتی تشکیل دادند. تا دهه 1990، هیچ اطلاعاتی از محتوای مباحث مطرح شده در شورا افشا نمی شد و تلاش می شد نقش شورا به عنوان ابزار حکمرانی و مدیریت راهبردهای هماهنگ کننده و پایش بنگاههای عضو پنهان شود و صرفاً به عنوان گردهمایی اجتماعی شرکت کنندگان به تصویر کشیده شود، اما پژوهشهایی از جمله لینکلن (2004) نشان می دهد شوراها تأثیرات آشکاری بر عملکرد بنگاههای عضو داشتند (James R. Lincoln, 2010, p. 130).

کی رتسوی عمودی نیز دارای انجمن مشورتی است، اما این سازمان در مقایسه با شاکوکای در کی رتسوی افقی، بسیار سست تر است و قدرت هماهنگی کمتری دارد. تبادل پرسنل در کی رتسوی عمودی وسیع تر از گروههای افقی است. تبادل نیروی کار آموزش دیده و یا مازاد به ایجاد هماهنگی بین شرکتهای گروه و نیز تضمین اشتغال مادام العمر کارکنان کمک می کند (James R. Lincoln, 2010, p. 141).

ساختار صنعتی ژاپن در دوره پس از جنگ تا حدود زیادی الگوی دوگانه متمایزی که مشخصه اقتصاد دوره پیش از جنگ بود را محفوظ داشت. نیروی غالب در اقتصاد، کی رتسو بود که اغلب مجموعه متنوعی از بخشهای مختلف را از طریق ارتباط نزدیک میان بانکها، مؤسسات مالی، شرکتهای کارخانه دار و شرکتهای تجاری، به هم مرتبط می کرد. بخش دیگر اقتصاد، شامل تعداد کثیری بنگاههای متوسط و به خصوص کوچک بود. بسیاری از شرکتهای کوچک یا بنگاههای پیمانکاری فرعی در مالکیت خانوادگی قرار داشته، یا فروشگاههایی با مدیریت خانوادگی بودند. یک چنین ساختار اقتصادی دوگانه فی نفسه به هیچ وجه غیرعادی نیست.

در برهه ای از تاریخ، ژاپن کشوری تندخو با مردمانی بی رحم محسوب می شد. اما بعد از جنگ جهانی دوم کشوری بود که منبع اصلی بسیاری از نیازهای آنها مانند ماشین آلات، تلویزیون، ویدئو و انواع ابزارآلات الکترونیک به حساب می آید (Dwyer, 1990, p.9).

ژاپن، پس از پشت سر نهادن مشکلات جنگ دوم جهانی، با رشد سریع و روندی افزایشی در راستای توسعه پایدار اقتصادی گام نهاد و هم اکنون از منظر تولید ناخالص داخلی سومین کشور جهان بعد از آمریکا و

چین و کشوری بسیار اثرگذار در عرصه جهانی است. در دستیابی به این رتبه و جایگاه اقتصادی و اجتماعی در جهان، دولت آن کشور نقش بسیار پر رنگ و مثبتی بر عهده داشته است. این کشور پس از جنگ دوم جهانی تاکنون، ¹¹ برنامه اقتصادی را تدوین کرده و به مورد اجرا گذاشته است. ابتکارات ژاپنی‌ها در مورد اقتصاد به هیچ وجه در حیطه نظریه‌ها نبوده و بیشتر شامل نهادهای سیاست‌ها و استراتژی اقتصادی هماهنگ با شرایط اجتماعی-اقتصادی آن کشور بوده است و نظریه‌های سرمایه‌داری را با مفاهیم خود تغییر داده و توسط نهادهای آنها را به کار بسته‌اند. به عنوان دومین قدرت اقتصادی جهان از ویژگی‌های خاص برخوردار است و اقتصاد بین‌المللی تحت تأثیر عملکرد تجاری ژاپن قرار دارد.

یکی از ویژگی‌های اقتصاد ژاپن وابستگی شدید در مرتبه اول به واردات و بعد هم به صادرات است. به عبارت دیگر کشور ژاپن به واسطه دارا بودن تکنولوژی بسیار پیشرفته و توان فرآوری و عمل آوری مواد اولیه در سطح بسیار بالا از یک سو و با دارا بودن منابع طبیعی بسیار کم، نیاز شدیدی به ورود مواد اولیه دارد. از سوی دیگر با توجه به حجم تولید بسیار بالا بیش از نیازهای داخلی، گردش چرخ کارخانجات ژاپن وابستگی شدید به صادرات دارد. به این لحاظ رشد و توسعه اقتصاد ژاپن به صورتی غیر قابل انکار در گرو تعامل بسیار نزدیک دولت و بخش خصوصی می باشد و از آنجاییکه حیات و و پویایی اقتصاد ژاپن به مثبت بودن تراز تجاری آن بستگی دارد، اقتصاد ژاپن شدیداً تحت حمایت و کنترل دولت در عرصه داخلی کشور و بازارهای جهانی است و این نقش مهم به عهده وزارتخانه‌های صنایع و بازرگانی بین‌المللی و وزارت دارایی ۱ می‌باشد. این وزارتخانه برای ایفای هر چه بهتر و دقیق‌تر نقش خود سازمان‌های تحقیقاتی و اطلاعاتی مکملی را به صورت شبکه‌های ملی و بین‌المللی به وجود آورد تا با بهره‌گیری از گزارشات و یافته‌های آنها در جریان روز اطلاعات و تحولات اقتصادی، تولیدی و تجاری و سایر اطلاعات مورد نیاز در کشور ژاپن و جهان قرار گیرد (مدیریت برنامه‌ریزی و تجهیز منابع، 1390: 33).

به طور کلی، وزارتخانه‌های صنایع و بازرگانی بین‌المللی و وزارت دارایی دو بازوی مهم دولت و اساسی‌ترین نهاد بروکراتیک این کشور در دوران بازسازی اقتصادی و حتی در حال حاضر محسوب می‌شوند (عطار، 1388: 130). ژاپن ابزارهای دیوان‌سالاری موثری را برای راهبری اقتصاد، به خصوص در زیر نقاب وزارت صنایع بازرگانی به وجود آورده است تا با برقراری و تقویت و روابط صمیمانه موجود در سطوح عالی دولت، سیاست، دستگاه

¹ Ministry of International Trade and Industry (MITI) & Ministry of Finance (MoF)

اداری و تجاری بزرگ، اطلاعات شرکت‌های خصوصی از دستورالعمل اجرای صادر شده توسط وزارت صنایع بزرگ را تضمین کند (اسمیت، 1377: 150).

این وزارتخانه در سال ۱۸۸۱ تحت عنوان وزارت کشاورزی و تجارت آغاز به کار کرد. وزارتخانه مربوطه در سال ۱۹۲۵ با نام وزارت صنعت و تجارت به کار خود ادامه داد. نام وزارتخانه در سال ۱۹۴۹ به وزارت صنایع و تجارت بین الملل تغییر یافت. می‌تی از طریق اتحاد و ائتلاف آژانس بازرگانی با وزارت صنعت معدن و تجارت تأسیس شد و مسئولیت مستقیم فرمانده سیاست‌های اقتصادی و اجرای سیاست‌های بازرگانی خارجی را بر عهده داشت (عباسی، ۱۳۸۵: ۱۱۸-۱۱۷). به باور چالمرز جانسون توسعه ژاپن بدون مطالعه نقش برجسته می‌تی قابل فهم نیست و نام وزارتخانه مذکور از سال ۲۰۰۰ به دنبال برخی اصلاحات و اقدام‌های سازمانی وزارت صنایع و اقتصاد تغییر پیدا کرد (Johnson, 1982, p.13).

به لحاظ تاریخی اولین سازمان موثر در روند توسعه ژاپن ستاد تثبیت اقتصادی بود^۱ که در ۱۲ اوت ۱۹۴۶ تأسیس شد که قدرت فراوان دارد و اعضای آن در حد به وزرای کابینه بودند. از آن جهت شکل گرفت که لازم بود تا تمام و سیاست‌های اضطراری و سیاست‌های مربوط به بازسازی ژاپن در یک سازها ادغام شود و از هرج و مرج‌هایی که معمولاً در پایان هر جنگی نصیب دستگاه دولتی و بخش خصوصی می‌شود جلوگیری به عمل آید (نقی زاده، ۱۳۷۲: ۳۱۲). با کمرنگ شدن شرایط جنگی و پایان یافتن جنگ جهانی دوم، به تدریج وظایف این ستاد کم شده و در نهایت با تأسیس سازمان برنامه‌ریزی اقتصادی^۲ در سال ۱۹۵۵ اختیارات آن کاهش یافت. در این میان نقش بانک ژاپن نیز در هدایت سیاست اقتصادی کشور بسیار قابل توجه است. طول دهه‌های گذشته و به خصوص در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی شرکت‌های ژاپنی بیشتر از سرمایه‌های مورد نیاز خود را از طریق طرح‌های بانکی تأمین می‌کردند. گاهی این مقدار حدود ۸۵ درصد سرمایه را شامل می‌شد (پرویزیان، ۱۳۵۵: ۱۴۴). به طور کلی نظام اداری و نظام حزبی دو نهاد تأثیرگذار در نظام سیاسی ژاپن هستند که به همراه بخش خصوصی مثلث قدرت و ژاپن تشکیل می‌دهند. نظام حزبی ژاپن گرچه از ریشه‌های قوی تاریخی برخوردار نیست اما به دلیل قدرت و توان سازماندهی بالای مهمترین حزب موجود در کشور یعنی حزب لیبرال دموکرات به خصوص در طی سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۵۵ نظام حزبی قوی در این کشور به وجود آمده است (White, 1998, p.41).

^۱ The Headquarter for Economic Stability

^۲ Economic Planning Agency

اغلب صاحب‌نظران پیرامون نظام اقتصادی ژاپن، معتقد به وجود نوع خاصی از نظام سرمایه‌داری در این کشور هستند. لازونیک سرمایه‌داری ژاپن را سرمایه‌گذاری جمعی یعنی گونه‌ای از سرمایه‌داری که در آن دولت از طریق گسترش ائتلاف‌های سازمانی میان نیروی کار و کارفرمایان بخش خصوصی و بسترسازی محیط اقتصادی برای ظهور خلاقیت و تقویت بخش خصوصی، نقش مهمی در عرصه اقتصاد را باز می‌کند، می‌داند (Lazonick, 1993, pp.37-38).

لاک وود سرمایه‌داری ژاپن را سرمایه‌داری جدید می‌نامد که در آن روابط شخصی پیرامنه و گسترده‌ای میان تولیدکنندگان و بازرگانان و رهبران سیاسی وجود دارد (Lockwood, 1970, pp. 659-660). از آغاز رشد سرمایه‌داری ژاپن در اواسط دوران میجی دولت به طرق مختلف در اقتصاد دخالت می‌کرد. در اثر این دخالت‌ها به تدریج نهادهای جدیدی پدید آمدند که عمده‌ترین ویژگی آنها بهره‌برداری از مکانیزم‌های مالی متفاوت بود بدین ترتیب دولت به وسیله برقراری نظام پولی ارشادی و با توسل به سیاست‌های پولی و مالی در اقتصاد کشور دخالت‌هایی نظیر توزیع و یا جمع‌آوری مقادیر هنگفتی پول از جریان اقتصادی کشور می‌کرد. این خصوصیات حتی پس از جنگ جهانی دوم نیز تاکنون ادامه داشته و از آن استفاده می‌شود (نقی‌زاده، 1372: 76).

در ژاپن، روابط میان دولت و بخش خصوصی و نیروها به گونه گسترده در جهت توسعه ملی سازمان گرفته است. در این الگو تحقیقی به اهداف اجتماعی در قالب تحقیق توسعه ملی بر مکانیزم بازار ارجح بوده است. در این کشور ادارات و وزارتخانه دولتی به همراه بخش خصوصی به گونه فعال در جهت خلق ساختار اقتصادی مطلوب حرکت کردند (Beeson, 1999, p.62). دلایل زیادی را می‌توان در ذیل چرایی موفقیت فرایند توسعه در ژاپن نیز کرد اما به طور کلی دو دسته مهم نقش اساسی در این زمینه داشتند: اول اینکه الگوی توسعه اقتصادی ژاپن که به طور آشکار بر خلاف قواعد مربوط به مزیت‌های نسبی مکانیزم بازار آزاد صورت بندی شده است، نتیجه حمایت‌ها و سیاست‌های ارشادی موثر دولت توسعه‌گرا بود که از طریق وزارتخانه‌های قدرتمند می‌تی، وزارت دارایی، وزارت کشاورزی و بانک ژاپن اعمال می‌شد. دلیل دوم که در آن سویه‌های فرهنگی مورد تاکید بر این باور است که رشد اقتصادی ژاپن قبل از آنکه نتیجه بررسی گروه کوچک اقتصاددان باشد نتیجه نرخ بالای پس‌انداز و طی آن تمایل شدید مردم به کار و سخت‌کوشی کارآفرینان ژاپنی است (نقی‌زاده، 1384: 66).

در کنار مولفه‌های فرهنگی، نقش دولت و از همه مهمتر نوع تاثیرگذاری دولت در فرایند توسعه ژاپن بسیار حائز اهمیت و برجسته است. به تشویق گروه‌های متشکل بازرگان، کابینه وقت در سال ۱۹۵۲ موافقت کرد

که مسئولیت برنامه‌ریزی اقتصادی را به عهده بگیرد. فدراسیون سازمان‌های اقتصادی، کمیته توسعه اقتصادی ژاپن، اتاق بازرگانی و صنعت مشترکاً از دولت خواستند تا سیاست اقتصادی کلی و جامع و توسعه کشور اتخاذ کند. کمیته اقتصاد ژاپن که نهاد عمومی و غیردولتی به دولت پیشنهاد نمود تا یک شورای برنامه‌ریزی اقتصادی و تنظیم سیاست مربوط به محدود کردن تورم و تهیه برنامه‌های سالیانه به عنوان راهنمای عملیات وزارتخانه‌ها و محصولات وابسته به دولت ایجاد کند. براین مبنا سازمان برنامه‌ریزی اقتصادی در سال ۱۹۹۵ تاسیس و مسئول برنامه‌ریزی برای توسعه کشور را برعهده گرفت (پرویزیان، ۱۳۵۵: ۲۵۴-۲۵۵).

3-5-1 دوره جنگ جهانی اول (1918-1914)

آغاز جنگ جهانی اول برای ژاپن شروع دوره جدیدی از رشد و تحول اقتصادی محسوب می‌شود. اقتصاد ژاپن که پیش از جنگ جهانی اول با کسری تجاری فزاینده و کمبود ذخایر طلا دست به گریبان بود، در دوره جنگ با افزایش شدید تقاضای خارجی تا حد زیادی به تحرک درآمد. به دلیل انتقال تقاضای جهانی از اروپا به ژاپن و نیز به دلیل توسعه اقتصاد آمریکا، رونق شگرفی در صادرات به وجود آمد. با وجود کیفیت پایین محصولات تولیدی ژاپن، آنها همچنان جایگزین محصولات نایاب اروپایی می‌شدند. در طول جنگ جهانی اول سطح قیمت داخلی بیش از دو برابر شد و تولید ناخالص ملی واقعی افزایش یافت و به رشد سالیانه نزدیک به 10 درصد رسید (اونو، 1394: 127) رونق ناشی از صادرات چنان گسترده بود که تمام صنایع از آن بهره‌مند شدند. از میان این صنایع حمل و نقل دریایی و کشتی سازی بسیار سودآور بود و به سرعت گسترش یافت. بین سال‌های 1913 تا 1919 تولید کل 1/65 برابر شد و صنایع خاصی از جمله ماشین‌آلات (3/1 برابر)، فولاد (1/8 برابر)، مواد شیمیایی (1/6 برابر)، و منسوجات (1/6 برابر) از این افزایش تولید بهره‌مند شدند (اونو، 1394: 128). با پایان جنگ جهانی اول در سال 1918 وقفه کوتاهی در امور تجاری ایجاد شد، اما اقتصاد ژاپن همچنان در سال 1919 عملکرد خوبی داشت. پس از آن در دهه 1920 ژاپن متحمل یکسری رکود اقتصادی و بحران بانکی شد، اما در همین شرایط صنعت در حال رشد بود و صنایع سنگین و شیمیایی با وجود تقاضای کل تا حدودی اندک، گسترش زیادی یافت. رشد صنایع سنگین و شیمیایی شامل صنایع فولاد، مواد شیمیایی، ماشین‌آلات برقی، ماشین‌آلات عمومی و ابریشم مصنوعی می‌شد. سیاست جانشینی واردات در مورد این محصولات به سرعت صورت گرفت و در دهه 1930 ژاپن توانست بیشتر ماشین‌آلات را در داخل تولید کند که این دستاورد بزرگی در مقایسه با دوره میجی بود. دلایل متعددی برای رشد صنایع سنگین و شیمیایی در این دوران وجود دارد:

- جنگ جهانی اول موجب افزایش فعالیت این صنایع با حمایت مصنوعی از آنها در مقابل تولیدات اروپایی شد
- وجود سیاست حمایتی، سیاست مالی فعال از جمله توسعه نظامی توسط دولت، حمایت‌های تعرفه‌ای برای صنایع سنگین نوظهور و نیز ترویج تشکیل کارتل‌های صنعتی به منظور جلوگیری از رقابت
- پیشرفت شبکه برق رسانی با رشد تولید برق هیدرولیک
- جذب فناوری خارجی از طریق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی. شرکت‌های ژاپنی با شرکت‌های عظیم آمریکایی و اروپایی روابط تجاری مختلفی از جمله تأسیس شرکت‌های تابعه ژاپنی، سرمایه‌گذاری مشترک، مشارکت در سرمایه و همکاری فنی برقرار کردند.
- ایجاد ارتباطات صنعتی برای مثال بین صنعت فولاد و کشتی‌سازی یا ماشین‌آلات (اونو، 1394: 130 و 132)

3-5-2 دوره جنگ جهانی دوم (1939-1945)

از سوی دیگر، دوران پس از جنگ جهانی دوم را می‌توان در قالب سه دوره بازسازی یا اصلاحات پس از جنگ (1945-1951) دوره رشد سریع (1952-1973) و دوره رکود و کاهش رشد اقتصادی (1973 تاکنون) تفکیک کرد. پس از شکست سنگین ژاپن در جنگ جهانی دوم این کشور اسماً توسط متفقین و در واقع تنها توسط ایالات متحده آمریکا اشغال شد. برآوردها از خسارات ناشی از جنگ نشان از عدم آسیب جدی ظرفیت اقتصادی و صنعتی این کشور دارد. به عقیده اونو، بمباران اتمی ژاپن موجب کاهش ظرفیت تولید این کشور تا اندازه‌ای که انتظار میرفت نشد، ولی تأثیر روانی شدیدی برجای گذاشت. در نتیجه بلافاصله پس از جنگ در سالهای 1945 و 1946، تولید تا 20 درصد بیشترین مقدار تولید در دوران جنگ و تا 30 درصد مقدار تولید دوران پیش از جنگ کاهش یافت که علت آن فقدان منابع و عوامل تولید مورد نیاز بود نه کمبود ظرفیت تولید (اونو، 1394: 181). ژاپن بعد از بنیانگذاری نهادهای سیاسی و اقتصادی مهم، از میانه دهه 1950 تا 1970 میلادی با طرح‌ریزی برنامه‌های توسعه 5 ساله، خیزش چشمگیری در امور اقتصادی خود حاصل نمود. برنامه‌هایی که بسته به تحولات اقتصادی و خط‌مشی‌های کشور متغیر بود. علی‌رغم هدفگذاری 5 ساله، این برنامه‌ها در بازه زمانی 2 الی 3 ساله به نتیجه می‌رسیدند که در جدول ذیل به شرح اهم برنامه‌های مذکور می‌پردازم:

جدول 1- برنامه‌های توسعه اقتصادی ژاپن

دوره توسعه	هدف برنامه
1956-1960 (طرح خودکفایی)	تعالل و برقراری موازنه مالی بدون وابستگی به کمکه‌های آمریکا برای جبران خسارتهای ناشی از جنگ کره- استفاده از نیروهای کار در حال گسترش
1958-1962 (طرح اقتصادی بلند مدت جدید)	افزایش اشتغال برای جذب نیروی کار در صنعت کشاورزی و کسب و کارهای کوچک- از بین بردن گلوگاه های اقتصادی و افزایش ثابت بخش های پایه از جمله حمل و نقل و انرژی- اجتناب از نوسانات اقتصادی برای ایجاد آینده مطلوب و باثبات
1961-1970 (طرح دوبرابر کردن درآمد ملی)	تنظیم اهداف اصلی بر روی بخش های عمومی از جمله ایجاد زیرساخت لازم، بهبود امنیت و رفاه اجتماعی- توسعه منابع انسانی فراگیر برای تقویت قابلیت های بالقوه افراد در ارتباط با موضوع تحصیلات، آموزش‌های شغلی، علم و فناوری - عدم تمرکز بر روی وضعیت متوسط اقتصاد خرد، توجه و برطرف نمودن نابرابری های میان مردم - توجه به توسعه های منطقه‌ای
1964-1968 (طرح اقتصادی میان-مدت)	سرعت دادن به توسعه اجتماعی نسبت به توسعه اقتصادی
1967-1971 (طرح توسعه اجتماعی و اقتصادی)	تحقق بهره‌وری اقتصادی از طریق اختصاص بهینه نیروی کار و سرمایه برای بهبود رقابت بین المللی و کاهش اختلاف بین صنایع از طریق افزایش بهره‌وری در بخش‌های کم بهره‌ور از جمله کشاورزی، توزیعی و کسب و کارهای کوچک و متوسط- تثبیت قیمت ها - دستیابی به رفاه اجتماعی از طریق ترویج توسعه منطقه ای، تقویت امنیت اجتماعی، بهبود آموزش و ...
1970-1975	برطرف نمودن موضوعات مربوط به ارز بین المللی- افزایش شبکه های ارتباطی و سرعت بالا- نیاز مبرم به افزایش کیفیت نیروی کار

	(طرح توسعه اجتماعی و اقتصادی جدید)
--	--

(منبع: Yoshioka, 2016)

3-5-2 طرح توسعه اقتصادی اول (1956-1960)

قبل از برنامه اول، هدف اصلی برای فرموله کردن سیاست اقتصادی کشور بر مبنای تجمیع و انباشت کالای شخصی و خدمات در سطح اقتصاد خرد بود. اما برنامه اول با هدف تمرکز بر روی تولیدسرانه خالص ملی و تولید ناخالص ملی ارایه گردید. این تغییر ناگهانی در ایجاد روش برای موضوعات اقتصادی کشور، یکی از دلایلی بود که این برنامه به عنوان یک برنامه تمام عیار اقتصادی شناخته شد. از مهمترین اهداف دنبال شده در این طرح می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- افزایش و تقویت پایه های صنعتی
- ترویج تجارت بین الملل
- بهبود نرخ خودکفایی و کاهش هزینه های ارز خارجی
- تشویق به توسعه و حفظ اراضی ملی
- ایجاد انگیزش برای تحقیق در موضوعات علمی و فناوری ها نوین
- توسعه کسب و کارهای کوچک
- افزایش اشتغال و ایجاد سیستم امنیت اجتماعی
- پایبندی به بودجه متوازن و عادی سازی شرایط مالی
- تثبیت قیمت ها
- تثبیت زندگی ملی و صرفه جویی در مصرف (Yoshioka, 2016, p.14).

به طور کلی، برنامه اول توسعه توسط کابینه هاتویاما در سال 1955 تدوین شد. این برنامه با عنوان برنامه خوداتکایی اقتصادی و با هدف استقلال اقتصادی و ایجاد فرصت های شغلی و رسیدن به رشد 3/5٪ به مرحله

اجرا درآمد (عطار، 1395: 3). بنا به گزارش سازمان برنامه‌ریزی اقتصادی ژاپن، اجرای برنامه اول موجب افزایش درآمد ملی به میزان 13.9٪ گردید.

3-5-2 طرح توسعه اقتصادی دوم (1961-1970)

برنامه دوم با هدف دستیابی به حداکثر اشتغال کامل و ارتقای استانداردهای زندگی با رشد اقتصادی سالیانه 6/5 درصد بود. اهداف این برنامه زودتر از موعد مقرر محقق گردید. در نتیجه برنامه توسعه جدیدی در اواخر سال 1960 با هدف دو برابر کردن درآمد ملی در طی 10 سال تدوین گردید. برنامه به عنوان دو برابر کردن درآمد ملی در طی سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ نرخ رشد 7/2 دهم درصدی را پیش‌بینی کرده بود، چراکه دو برابر شدن درآمدهای ملی تنها با این نرخ رشد اقتصادی امکان‌پذیر بود اما در عمل رشد اقتصادی از مرز 10/8 درصد نیز فراتر رفت. این رشد سریع باعث افزایش تورم و هزینه‌های زندگی مردم شد که در نتیجه آن انتقادهای زیادی از برنامه تحت عنوان قربانی کردن رفاه اجتماعی در پای رشد مطرح شد (نقی زاده، 1384: 669). منتقدان بر این باور بودند که به رغم دو برابر شدن درآمدهای ملی، توزیع ثروت به همین میزان بهبود پیدا نکرده بود. اما اهداف این برنامه در خلال سال‌های 1967 تا 1968 به نتیجه رسید و ژاپن به عنوان یکی از کشورهای دارای کمترین شکاف درآمد و ثروت یکی از اقتصادهای بزرگ جهان پس از جنگ جهانی دوم تبدیل شد (Bronfenbrenner, 1970, p.523).

3-5-3 طرح توسعه اقتصادی سوم (1964-1968)

دولت ژاپن به ویژه در برنامه‌های اول تا سوم تلاش می‌کرد تا با اعطای یارانه‌های مختلف و شکل‌گیری سرمایه در این صنایع، موتور محرک برای سریع برای سایر صنایع ایجاد کند (Hollerman, 1960, p. 219). در طرح سوم توسعه، افزایش نرخ رشد 9 درصدی برای 3 سال اول و 7.2 درصد برای 7 سال بعدی تعیین گردید. یکی از مهمترین نکات قابل توجه طرح دوبرابر کردن درآمد ملی شامل یک استراتژی جامع برای نوسازی صنعت و کشاورزی ژاپن بود. در طرح اقتصادی میان مدت رهبران و نخبگان ژاپنی تصمیم گرفتند تا با توجه به توسعه اجتماعی به موازات پیشرفت‌های اقتصادی جان تازه‌ای به برنامه‌های خود بدهند. یکی از دلایلی که به یک طرح جدید بعد از طرح میان مدت احساس شده بود این بود که تفاوت نرخ تورم واقعی و برنامه‌ریزی شده در آن دوران یکسان نبود. بر مبنای مطالعات و نظرسنجی‌هایی که توسط سازمان ملل پیرامون توسعه اجتماعی صورت گرفت، ده مورد که در میان سایر کشورها انجام شده بود نتیجه‌گیری شد که به طور کلی عبارتند از: طرح سلامت، طرح

تغذیه، طرح محیط‌زیست و مسکن، طرح حمایت از مشتری، طرح آموزش، طرح نیروی کار، طرح امنیت اجتماعی، طرح اسکان مجدد و بیمه اجتماعی، طرح کشاورزی و طرح پشتیبانی و حمایت از پناهندگان (Yoshioka, 2016, p.20).

3-5-2-4 طرح توسعه اقتصادی چهارم (1967-1971)

از برنامه سوم به بعد برنامه به سمت و سوی جهت گیری توزیعی پیش رفت. ماهیت دو وجهی برنامه توسعه در ژاپن یعنی ترکیب همزمان با رشد اقتصادی صنعتی شدن و ارتقای وضعیت صنایع دارای اولویت و توزیع برابر طرح درآمدها و ثروت در جامعه از سوی دیگر باعث تا نوعی هم‌زمانی در جهش اقتصادی ژاپن و ارتقای استانداردهای زندگی مردم به وجود آید. ژاپن با این طرح تصمیم گرفته بود تا خلاء و بعضاً شکاف‌های اجتماعی برای یک کشور توسعه یافته‌ای همچون ژاپن که به درآمد ناخالص قابل توجهی رسیده بود را از بین ببرد. طرح توسعه اجتماعی و اقتصادی جدید نیز بر روی زندگی ملی و سیاست قیمت‌گذاری برای رسیدن به 8 درصد رشد اقتصادی و 3 درصد تورم تنظیم شده بود.

3-5-2-5 طرح توسعه اقتصادی پنجم (1970-1975)

ژاپن با اعمال چنین برنامه‌هایی توانست خیلی سریع در بازه زمانی 1950-1970 رشد قابل توجهی داشته باشد و به رتبه دوم بعد از آمریکا در سطح جهان از نظر میزان درآمد ناخالص ملی دست یابد. با برنامه‌ریزی طرح‌های توسعه منجر گردید تا نظام اقتصادی ژاپن قوی‌تر گردد. هرچه نظام اقتصادی قوی‌تر می‌شد، به تبع آن بخش خصوصی نیز قوی‌تر می‌گردید و سطح دخالت دولت نیز تا حدودی کاسته می‌شد. به قدرتمند شدن ژاپن در عرصه اقتصادی گردید، وزارت خارجه نیز به جمع وزارتخانه‌های مذکور اضافه گردید تا در ایجاد فرصت‌های اقتصادی با سایر کشورها هماهنگی لازم را انجام دهد و پلی اقتصادی ایجاد نماید. برنامه‌های تدوین شده عمدتاً تا میانه دهه 1990، مسیر چشم‌انداز گونه‌ای را در زمینه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مشخص کرده بودند. بعد از میانه دهه 1990 و مواجه شدن با بحران‌های مالی، تدوین برنامه‌های توسعه برای بیش از یک دهه به حالت تعلیق درآمد. بعد از سال 2000، برنامه‌هایی به صورت کوتاه مدت و بلند مدت بر حسب موضوعات و چالش‌های پیش آمده تهیه و تدوین کرده‌اند.

ژاپن با ایجاد نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر توانست برآیندی از انگیزش همچون تحصیل، پس انداز و سرمایه‌گذاری و از همه مهم‌تر انگیزه ابداع را شکل دهد و با ایجاد یک وفاق اجتماعی و با توزیع رانت‌های دولتی

مولد و غیرشخصی سازی روابط، با گذشت زمان از نظم دسترسی محدود گذر و به نظم دسترسی باز برسد. همچنین با اتخاذ یک دیپلماسی صلح جویانه با عقد قراردادهای دوجانبه و بعضاً چندجانبه، با تکیه بر نقاط قوت و برطرف نمودن ضعف های خود، سیاست تشویق و حمایت از صنایع داخلی همچون برق، فولاد، کشتی سازی، خودرو، زغال سنگ را چاشنی کار خود ساخت و از این طریق روح تازه ای به اقتصاد خود دمید.

بر مبنای طرح های توسعه اقتصادی که بعد از جنگ جهانی دوم برنامه ریزی عملیاتی گردید، می توان اذعان داشت که موفقیت اقتصادی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم بی نظیر است. پس از نابودی یک سوم زیرساخت های صنعتی این کشور در جنگ جهانی دوم، شاهد افزایش درآمد ناخالص ملی سرانه از ۲۷۶ دلار در سال ۱۹۵۰ به 23,463 دلار در سال ۱۹۸۹ بود. این تحول آن کشور را تبدیل به ثروتمندترین عضو گروه ۷ کرد (امیدی، 1377: 9). کارگزاران دولت ژاپن به جای شرکت های ژاپنی به مذاکره با شرکت های صادر کننده تکنولوژی می پرداختند و حتی المقدور تکنولوژی ها با قیمت ارزان تر و قدرت استفاده وسیع تر در اختیار مشتریان داخلی قرار می گرفت. با توجه به ماهیت انسان و انحصار چند جانبه شرکت های فروشنده تکنولوژی دخالت دولت می توانست بازار مواد تکنولوژی را به نفع مشتری داخلی متعادل سازد. افزون بر این با توجه به نقایص اطلاعاتی در بازار را با آن زمان یعنی عدم انتشار به موقع اطلاعات مداخله دولت قابل توجیه بود زیرا فقط دولت می داند که تکنولوژی از کدام شرکت باید خریداری کرد. سیاست گذاران ژاپنی، برای عقیده بودند که پروسه تغییر که رشد اقتصادی را در خود دارد باید به آرامی پیش برود. رشد می باید زیاد می شود و بهترین ابزار برای این منظور رقابت بود ولی بیشینه کردن رشد می باید هماهنگ با ثبات اجتماعی پیش برود. این بدان معنی بود که گسیختگی در بازار عوامل تولید می باید در پایین ترین حد خود نگه داشته می شد. در عمل این کار لازم می کرد که با محدودسازی رقابت از صنایع انتخابی، اشتغال کامل تضمین می شد. اگر دولت از طریق تدابیری جلوی نیروهای رقابتی را در صنایع اشتغال بر محدود نمی ساخت خطر ناراحتی های سیاسی و اجتماعی می رفت (امیدی، 1377: 12-13). ساختار دوگانه اقتصاد ژاپن به این معنی که در کنار شرکت های کوچک با هزینه بالا شرکتهای بزرگ با کارایی بیشتر قرارداد داشت، بیشتر در قالب توسعه دینامیک می گنجد تا مدل نئوکلاسیک استاتیک. (امیدی، 1377: 16).

بازی ابزار مفهومی برای درک الگوی توسعه اقتصادی از دیدگاه تاریخی به شمار می رود. فاز بخشی از فرآیند توسعه است که خصیصه اساسی آنها یک الگو و مکانیسم معینی تشکیل می دهد. ویژگی همین الگو و مکانیسم است که یک فاز را از سایر فازها جدا می کند در این بررسی فرایند توسعه به دو فاز اصلی تقسیم شده است فاز

مقدماتی (1868-1919) و فاز ثانویه (1920-1975). چارچوب ساده از فازها و توالی انتقال آنها عبارت است از:

- صادرات کالاهای سنتی
 - جایگزینی مقدماتی واردات کالاهای مصرفی بی‌دوام
 - جایگزینی مقدمات صادرات کالای تولیدی به سبک به جای محصولات کشاورزی
 - جایگزینی ثانویه واردات کالاهای بادوام برای تولید و مصرف با توسعه بیشتر تولید داخلی
 - جایگزینی ثانوی صادرات که در آن صادرات اقلام بی‌دوام به جای خود را به صادرات کالای بادوام می‌دهد
- عملکرد فازی یک کشور تولیدکننده نفت همچون کشورهای خاورمیانه ممکن است ارتباط کمی با مدل ژاپنی آن داشته باشند و یا کشورهای غنی در منابع طبیعی کشاورزی ممکن صنعتی توسعه طولانی صادرات کشاورزی فاز سوم یعنی جایگزینی مقدماتی صادرات را با توسعه صنایع سبک پشت سر بگذارند. به هر حال نمونه سازمانی توسعه می‌تواند به عنوان یک چارچوب مرجع در صورتی که تعیین فازها با در نظر گرفتن ملاحظات فوق صورت گرفته باشد برای بسیاری کشورهای در حال توسعه مناسب باشد (سلطانزاده، 1373: 4-3).
- فاز مقدماتی با نقش مهم بخش سنتی در تشویق و پایه‌گذاری فرایند صنعتی شدن نوین مشخص می‌شود. در خلال فاز اول بخش سنتی از طریق استفاده از ذخایر انباشته شدن قبل از ۱۸۶۰ توسعه می‌یابد. این توسعه با فاز صادرات محصولات سنتی متناظر است زیرا فاز دوم صنایع سبک کشاورزی اصلاح شده پایه‌پای هم رشد می‌یابد. این توسعه ویژگی فاز مقدماتی جایگزینی صادرات است. به هر حال برای کشور نظیر ژاپن که منابع طبیعی آن‌ها محدود است رابطه بین پیشرفت تکنولوژی و یک مورد از اهمیت خاصی برخوردار است. ویژگی فاز مقدماتی گرایش به سمت استفاده بهتر از منابع محلی همزمان با صنعتی شدن است (سلطانزاده، 1373: 9).
- فعالیت دولت مستلزم تصمیم‌گیری‌های بلند مدت باید و باید مستمر باشد با این همه سیاست‌های دولت ژاپن بیشتر از روش آزمون و خطا بهره گرفته است. در سال ۱۹۳۰ ممنوعیت برای واردات اتومبیل توسط ژاپن وضع گردید. اما واردات تجهیزات بالا و تولید با کیفیت بالا ضرورت اجتناب‌ناپذیر به عنوان محمل دانش و تکنولوژیک باید با گزینش صورت بگیرد. از این رو واردات ماشین آلات الکتریکی و موتورهای مولد برق سنگین به میزان زیادی صورت گرفته است.

اگر ۱۸۸۵ را سال آغاز توسعه بدانیم (۱۲۶۴ شمسی) پس از ۳۴ سال فاز مقدماتی توسعه به نقطه عطف اول می‌رسد که می‌توان ۳۴ سال را به دو زیر فاز ۱۵ ساله اول (۱۸۸۵-۱۹۰۰) و ۱۹ ساله دوم تقسیم (۱۹۰۰-۱۹۱۹) تقسیم کرد. اگر سال ۱۹۵۰ را برای کره جنوبی سال شروع توسعه بدانیم، فاز مقدماتی کره جنوبی ۱۹ سال (۱۹۳۱-۱۹۵۰) طول کشیده است. زیر فاز اول برای کره جنوبی ۱۱ سال (۱۹۵۰-۱۹۶۱) برای فاز اول و ۸ سال (۱۹۶۱-۱۹۷۲) برای فاز دوم می‌باشد. به هر حال شکاف تکنولوژیک ژاپن در هنگام شروع توسعه با کشور توسعه‌یافته بسیار بیشتر از شکاف بین کشورهای در حال توسعه امروز به کشورهای توسعه‌یافته است.

دخالت دولت در ژاپن موجب اصلاح توالی زمانی فازها گردیده است. اگر جایگزینی مقدماتی واردات موفق باشد به فاز نهایی که ما آن را جایگزین ثانوی صادرات می‌نامیم منجر خواهد شد. تولید داخلی کالاهای سرمایه‌ای و با دوام مصرفی بالاخره از لحاظ بازار بین‌المللی قابل رقابت شده و تولید کالاهای بادوام مصرفی نظیر منسوجات قدرت رقابت خود را از دست می‌دهد، جایگزین صادرات بالاخره با جابجایی مزیت نسبی در این دو مقوله صنعتی امکان‌پذیر می‌گردد. جریان وسیع ورود دانش فنی به ژاپن از خارج، این کشور را قادر می‌سازد تا در دوره پیش از جنگ با کمک سیاست‌های حمایتی دولت وارد مرحله جایگزینی ثانوی واردات گردد. در ژاپن فاز جایگزین ثانویه واردات در اواخر دوره پیش از جنگ تکمیل شد. جایگزین صادرات پس از جنگ و بعد از بازسازی در سال‌های ۱۹۵۰ آغاز گردید. در مورد اقتصادهای در حال توسعه از آن دو عامل مهم وجود دارد: اول امکان پیشرفت تکنولوژی که سازمانی و دوم افزایش دستمزدها در نتیجه تغییرات اساسی در ساختار بازار کار. این دو از نزدیک با هم ارتباط دارند (امیدی، ۱۳۷۷: ۱۰-۱۱).

بعضی از کشورهای پیشرفته شرق آسیا از جمله ژاپن یک قدم از رقابت صرف در اقتصاد جلوتر رفتند و مسابقه‌ای مبتنی بر رقابت را با مزایای همکاری و تعاون در میان شرکت‌ها و بین دولت و بخش خصوصی تلفیق کردند. از مقررات خیلی ساده تخصیص غیربازاری، همانند دسترسی به اعتبار سهمیه‌بندی شده برای صادرکنندگان گرفته تا هماهنگی بسیار پیچیده سرمایه‌گذاری خصوصی در شوراهای مطالعات دولتی ژاپن و کره جنوبی، جزء اینگونه مسابقه‌ها بودند. اما ویژگی اصلی هر مسابقه‌ای این بود که دولت پاداش‌ها که برخورداری از اعتبار یا ارز خارجی است را بر مبنای عملکرد و در تحت نظارت دولت و شرکت‌های رقیب توزیع می‌کرد. مداخله‌های انتخابی برای آنکه موفق از کار درآید باید در چارچوب قوانین رقابت، چه از طریق بازار و چه از طریق مسابقه، عمل کند. مسابقه‌های اقتصادی مانند مسابقه‌های دیگر مستلزم داوران قابل و بی‌طرف یعنی نهادهای قوی است. بنابراین

وجود خدمات عمومی خوب که قابلیت کنترل عملکردها را داشته باشد و از مداخله‌های سیاسی نیز دور باشد، برای رقابت مبتنی بر مسابقه جنبه اساسی دارد (بانک جهانی، 1993: 21-22).

در سال 1932 بانک مرکزی ژاپن که تحت مالکیت خصوصی بود، به یک بانک دولتی به منظور اجرای منافع ملی تبدیل شد. درواقع این بانک برای تأمین مالی، حمایت و ارتقای سیستم اعتباری در راستای سیاست‌های دولت شکل گرفت. انتقال قدرت خلق پول به دولت باعث شد که ژاپنی‌ها بتوانند محصولاتی را زیر قیمت بازاری، صادر کنند و دولت این تفاوت قیمتی را به عنوان یارانه صادراتی در حساب تولیدکنندگان افزایش میداد. درواقع در دهه 1930، هر دو کشور آلمان و ژاپن، به جای قرض گرفتن از بانک‌های بین‌المللی، اقتصادشان را از طریق اعتبار ملی بدون بهره تأمین مالی کردند. بنابراین از تله بدهی آزاد و به قدرت اقتصادی تبدیل شدند. این نوع از اعتبار اجتماعی ژاپن توسط گودسن، رئیس پیشین بانک مرکزی آفریقای جنوبی به خوبی توضیح داده شده است: در طی دهه 1930، درحالی که اکثر کشورهای جهان رفتار رکود شده بودند، ژاپن به سرعت تولیدات صنعتی خود را گسترش داد. تا سال 1941 ژاپن به قدرتی پیشرو در شرق آسیا تبدیل شده بود و صادراتش به آرامی جایگزین صادرات آمریکا و انگلستان می‌شد. بانک مرکزی ژاپن به عنوان مرکز کنترل هدایت اعتبار، عمل کرد. رئیس بانک مرکزی ژاپن، اتحادیه کنترل مالی ملی را که تحت بانک مرکزی ژاپن اقدام می‌کرد و برنامه تخصیص منابع را که توسط هیئت برنامه‌ریزی انجام می‌شد، هدایت می‌کرد.

یکی از اولین اقدامات نیروهای اشغالگر آمریکا در سپتامبر سال 1945، بازسازی سیستم بانکی ژاپن بود تا آن را با هنجارهای بانکداران بین‌المللی همراه سازد. تأمین مالی بدون مانع دولت از طریق بانک مرکزی ژاپن لغو شد. بنابراین دولت ژاپن دیگر نمی‌توانست از بانک مرکزی برای خلق پول و هدایت مستقیم اعتبار استفاده کند. اما در این موقعیت، دولت ژاپن بهترین کار ممکن را انجام داد و از بانک تحت مالکیت خود که پول را به عنوان اعتباری در دفاتر حسابداری‌شان ثبت می‌کردند یعنی پست‌بانک استفاده کرد. استفاده از سیستم پس‌اندازی پست‌بانک ژاپن (JPB) برای سرمایه‌گذاری دولت، بدون مالیات‌گیری از مردم، مشابه با شرکت تأمین مالی بازسازی روزولت در آمریکا بود. اما در نسخه ژاپنی، نهاد تأمین مالی دولت یک بانک دارای قدرت خلق اعتبار بود. هیچ اوراقی لازم نبود تا به خارجیان فروخته شود و تمام عملیات با استفاده از منابع پس‌اندازی مردم ژاپن در داخل انجام شد. این امر مجموعه‌ای از منابع را شکل داد که گاهی به آن بودجه ثانویه ژاپن نیز می‌گفتند. این انباشت عظیم پس‌اندازهای خانوار باعث شد که دولت به هر جایی که پول نیاز بود، آن را هدایت کند. این بودجه بعد از

جنگ جهانی دوم باعث ایجاد طرح وام‌دهی و سرمایه‌گذاری مالی شد که منابع پست‌بانک را برای تأمین مالی دولت‌های محلی، شرکت‌های عمومی وابسته به دولت و نهادهای وام‌دهی تخصصی دولتی به کار گرفت. وام‌دهی توسط وزارت دارایی هدایت میشد و منابع تخصیص داده شده به طرح وام‌دهی و سرمایه‌گذاری مالی هیچ باری را بر دوش مالیات دهندگان قرار نمی‌داد و ملزم به تأیید مجلس نیز نبود (Brown, 2013, p.207-209).

برخلاف اکثر کشورهای دیگر که تلاش کردند از اعتبارات جهت‌دار استفاده کنند تا در مسیر توسعه قرار گیرند، ولی متأسفانه شکست خوردند، ژاپن و کره جنوبی از آن دسته کشورهایی بودند که با ظرفیت نهادی قوی توانستند بر روی پروژه‌هایی که طراحی کرده بودند، ارزیابی و نظارت داشته باشند و درست و صحیح در ریل توسعه‌یافتگی قرار گیرند. به دلیل همین اعتبارات جهت‌دار به طور کلی به طرف پروژه‌هایی رفت که ارزش اعتباری داشت و به لحاظ اقتصادی امکان‌پذیر بود (احمدیان و مقیسه، 1397: 44). دولت‌های شرق آسیا انواع سازمان‌های مالی را برای جبران فاصله در انواع اعتباراتی که توسط سازمان‌های خصوصی تأمین می‌شد، ایجاد کردند. آنها با تأسیس بانک‌های توسعه، به نیازهای اعتباری بلندمدت صنعت جواب داده‌اند. همچنین بیشتر آنها سازمان‌های تخصصی به وجود آورده‌اند که اعتبارات را برای شرکت‌های کوچک و بخش کشاورزی تأمین کند. بانک‌های توسعه صنعتی عمده‌تاً وام‌دهندگان بلندمدت در ژاپن بوده‌اند. در ژاپن بانک‌های توسعه به بانک عمومی توسعه ژاپن (JDB) و بانک خصوصی صنعتی ژاپن (IBJ) تقسیم‌بندی می‌شوند. پرداخت دوسوم وام‌ها را برای سرمایه‌گذاری در زمینه تجهیزات در دهه 1950 و حدود نصف آن را در اوایل دهه 1960 به عهده داشتند. البته سهم آنها در کل وام‌هایی که به صنعت داده شد کوچک بود و کاهش هم یافت. بانک عمومی توسعه ژاپن در اوج فعالیت خود در سال 1953 حدود 18 درصد وام‌های جدید را برعهده داشت. از اواسط دهه 1950 این وام دادن به حدود 1 تا 6 درصد وام‌های جدید کاهش یافت و بقیه را بانک‌های خصوصی انجام دادند (بانک جهانی، 1993: 282-283). کلید موفقیت سیاست‌های اعتباری برای تشویق صنایع و شرکت‌های اولویت‌دار استفاده از معیار عملکرد اقتصادی و نظارت بانک‌ها و بروکرات‌ها بوده است. این ویژگی‌ها در بررسی جامع سیاست وام‌دهی ژاپن در سالهای بلافاصله پس از جنگ مشهود بود. این بررسی نشان داد که یارانه‌های نرخ بهره بیش از 2 تا 3 درصد نبوده و نظارت کارآمد باعث شده که زیان وام‌ها بسیار اندک باشد. این بررسی سه ویژگی وام‌های سیاست‌گذاری شده ژاپن را نشان داد:

- اتکا به بخش خصوصی
- انطباق نزدیک برنامه‌های اقتصادی ملی و اعتبارات جهت‌دار

- احترام به استقلال مدیریتی نهادهای مالی دولتی که عهده‌دار تخصیص منابع به بخشهای مورد نظر بودند و تک‌تک شرکت‌ها را مطابق با معیارهای صرفاً اقتصادی انتخاب میکردند (بانک جهانی، 1993: 340)

پروژه توسعه ژاپن با آغاز جنگ جهانی دوم متوقف گردید، ولی در دوره بازسازی، آهنگ توسعه شتابی بی‌سابقه گرفت. به طوری که تحول اقتصادی ژاپن پس از ۱۹۴۵ و شگفت‌انگیزترین نمونه نوین‌سازی مداوم در دهه‌های اخیر بوده و این کشور در میان رقابت بازرگانان تکنولوژیکی تقریباً تمام کشورهای پیشرفته جلو افتاده و الگویی برای تقلید دیگر کشورها فراهم آورده است. عواملی چون تزریق سرمایه‌های آمریکایی به اقتصاد ژاپن، وجود بازار پررونق آمریکا، انتقال تکنولوژی پیشرفته آمریکا و اروپا به قیمت ارزان، جنگ کره و ویتنام و عوامل عدیده دیگر در شکوفایی اقتصاد پس از جنگ جهانی دوم نقش بارزی داشتند، ولی فرصت‌ها بدون مدیریت درست کلان اقتصادی ره به جایی نخواهد برد. مدیریت کلان صنعتی ژاپن که از آن به عنوان سیاست صنعتی یاد شده است توانست از فرصت‌ها به نحو شایسته‌ای در فرایند توسعه استفاده نموده و این امر کلید اصلی موفقیت ساعت ژاپن تلقی می‌شود. بررسی‌های انجام شده از زمینه علل و اسباب موفقیت شماری از کشورها به ویژه ژاپن به این نتیجه انجامیده است که موفقیت تنها در آن در دسته از کشورها رخ داده که در گزینش و اداره تکنولوژی نیز موفق بوده‌اند. به عبارت دیگر تنها به سخت‌افزار متکی نبودند بلکه بخش نرم‌افزار تکنولوژی را همگام با سخت افزار مورد استفاده قرار داده‌اند.

3-6 بستر بین‌المللی

در دهه 1620 و 1630، حکمرانان توکوگاوا به این نتیجه رسیده بودند که روابط وقت ژاپن با اروپایی‌ها باید قطع شود، بعضاً به این دلیل که به مخالفان ژاپنی امکان اتحاد با یک نیروی خارجی بیرون از کنترل باکوفو را می‌داد و بعضاً به این لحاظ که دروازه‌های ژاپن را به روی مفسده‌ی باورهای مسیحیت می‌گشود. مسیحیان وحشیانه مورد پیگرد و آزار و اذیت قرار گرفتند و آن گاه که سرکوب شدند، مقرراتی وضع شد تا اطمینان حاصل شود که دوباره سربلند نکنند. به زودی تجارت خارجی نیز متوقف شد به جز مواردی که تجارت خرد از طریق ورود کالاهای چینی به ناکازاکی یا از طریق قرارگاه تجاری هلندی‌ها در بخش دشیمای آن بندر انجام می‌شد. این تصمیمات سنگ بنای سیاست کشور بسته را گذاشت، که تا سال 1854 ادامه یافت. تجار هلندی اجازه داشتند در داخل ژاپن فقط با اسکورت و با هدف‌های مورد تایید سفر کنند، ژاپنی‌ها نیز از خروج کشور منع و در صورت سرپیچی محکوم به مرگ می‌شدند (بیزلی، 1393: 46).

این وضع بیش از دو قرن (1854-1639) ادامه داشت و همین امر موجب گردید تا ژاپن در انزوای کامل به سر ببرد و زیرساخت‌های لازم در ژاپن ساخته شود. از اوایل قرن شانزدهم میلادی با روی کار آمدن سلسله توکوگاوا (1603-1867) رهبران مقتدر آن موفق شدند اصلاحات بسیاری را در زمینه های مختلف آغاز کنند. این دوره از تاریخ ژاپن، نقش بسیار مهمی در آماده سازی مردم برای آغاز خیزاقتصادی در عهد میجی، در دهه‌های آخر قرن نوزدهم داشته است. در این دوره بود که ژاپن به تدریج از مرحله فئودالیسم به یک نظام سرمایه داری مدرن و صنعتی تبدیل شد و متعاقب آن مهندسی رشد سریع اقتصاد ژاپن طراحی شد (مدنی، 1399: 22).

در دوران انزوای بین المللی، زمین زراعی و بهره وری کشاورزی به تدریج افزایش یافت و محصولات تجاری، تجارت، مالیه و صنعت رشد کرد. تجار فامیلی به وجود آمدند و هم چنین فرهنگ منحصر به فرد ژاپن توسعه یافت و شرایط برای صنعتی شدن کشور مهیا شد. در نهایت در سال 1853 سربازان آمریکایی تحت فرماندهی پری با چهار کشتی مجهز به جنگ افزارهای قدرتمند وارد کشور شدند تا ژاپن را وادار به بازگشایی بنادر خود کند. حکومت ادو دچار آشوب شد و جنبش ضد خارجی قوی در سراسر کشور پدید آمد. سال بعد، حکومت ژاپن در برابر فشار آمریکا تسلیم شد و پیمان دوستی ژاپن-آمریکا را امضا کرد (اونو، 1397: 21-20).

از اقدامات مهم فرمانرویان سلسله توکوگاوا توجه به صنعت کشاورزی بوده است. اصلاح و توسعه کشاورزی، بالا بردن سطح تولید، احیاء و زیر کشت بردن زمین‌های تازه، استفاده از بذرهای بهتر و کودشیمیایی و به کارگیری از فنون تازه در صنعت کشاورزی منجر گردید تا تغییر و تحول در بخش کشاورزی را به عنوان انقلاب تجاری یاد کنند. اصلاح نظام مالیاتی و اخذ میزان صحیح مالیات از روستاییان بر حسب وسعت زمین از دیگر اقدامات مثبت دوره توکوگاوا بوده است. دولت توکوگاوا با تاسیس بازارهای محلی موجب تشویق هرچه بیشتر کشاورزان به تولید و فروش محصولات شد و باعث گردید تا بازار داخلی رونق بیشتری پیدا کند. این اصلاحات در زمینه کشاورزی منجر گردید تا ژاپن، قبل از جنگ جهانی دوم بیشترین تولید در هرهکتار را در میان کشورهای جهان به خود اختصاص دهد.

از دیگر صنایع قابل توجه در دوران انزوا، صنعت نساجی بود. ژاپنی‌ها ابتدا نخ مورد نیاز و قسمتی از پارچه های مصرفی را از کشورهای چین و کره وارد می کردند اما با افزایش مصرف آن، پنبه طور وسیعی در داخل کشت شد تا نیاز به واردات آن برطرف شد. همزمان بافت پارچه‌های نخی هم رونق پیدا کرد به حدی که قبل از شروع دوره میجی؛ صنعت نساجی، بزرگترین صنعت کشور ژاپن محسوب می شد. تحولات صنعتی در دوره توکوگاوا انجام

گرفت و زمینه را برای رشد سریع صنعت بعد از بازشدن دروازه ها و تماس بیشتر با غرب به سال 1854 آماده کرد و با شروع دوره امپراتور میجی در سال 1867 و انتقال فناوری و روش های جدی تولید از غرب، ژاپن به تدریج دارای صنایع مدرن و سازمان یافته شد (مدنی، 1399: 37-38).

ژاپنی ها در مدت انزوا و در اوایل دوره میجی در تلاش بودند تا به هر نحوی که شده خود را از وابستگی خارج کنند، به همین دلیل به جای ادامه واردات تولیدات نساجی غرب، اقدام به خرید ماشین های نساجی پارچه بافی و نخ ریزی خارجی شدند، به نحوی که در سال های آتی به خودکفایی رسیدند و این در حالی است که دیگر ممالک آسیایی نظیر هند و ایران که آینده نگری کافی نداشتند با ادامه واردات خود، صنایع بومی خود را به نابودی کشاندند. بعد از پایان دوران انزوا و گشایش بنادر، درگیری های سیاسی شدیدی ایجاد شد. ژاپن قبل از گشودن مرزها به روی بیگانگان مرزها به روی بیگانگان در سال 1854 شرایط لازم را برای ایجاد یک جامعه مدرن-صنعتی که با انقلاب میجی تحقق پیدا کرد، دارا شده بود. انقلابی که نتیجه آن توسعه سریع تجارت و صنعت در دوره های بعدی بود.

روند سیاسی ژاپن در اواخر ادو تا اوایل دوره میجی ساختار منعطفی داشت. سال های 1858 (با امضای معاهدات تجاری) تا اوایل دهه 1880 دوره ای بود که ژاپن باید سازماندهی مجدد سیاست ها و بازبینی اهداف ملی را انجام می داد و برای رسیدن به اهدافش در مورد برنامه های واقعی تصمیم گیری می کرد. به رغم خروج باکوفو به عنوان بازدارنده سیاسی در سال های 1867-1868 پویایی انتقال سیاسی خیلی تغییری نکرده بود. انقلاب میجی با سیاست های منعطف (1) پیگیری اهداف تکاملی و چندگانه (2) گروه بندی های مجدد و مدام رهبران (3) انعطاف پذیری در سرپرستی گروه ها، به دست آمد (اونو، 1397: 70).

مهمترین هدف دیپلماتیک دوره میجی، اصلاح معاهده های تجاری نابرابر با غرب بود که در آنها حقوق گمرکی و حق قضاوت در مورد مجرمان خارجی لحاظ نشده بود. این کار برای به دست آوردن مجدد غرور ملی و پیوستن به کشورهای تراز اول لازم بود؛ اما برای کسب و کار موفقیت، غربی سازی جامعه ژاپن ضروری به نظر می رسید. به نشانه غربی سازی، دولت سالن های رقص ساخت و ازدیپلمات ها و بازرگانان برای شرکت در مجالس شب نشینی دعوت به عمل آورد. به مرور زمان و با پیشرفت نوسازی و صنعتی سازی ژاپن، امکان مذاکره دوباره در مورد معاهدات فراهم شد و بازنگری صورت گرفت. تا اینکه حقوق گمرکی تا حدودی در سال 1899 و به طور کامل در سال 1911 اعاده شد. حقوق قضایی نیز به تدریج طی سال های 1894-1899 بازپس گرفته شد.

سرانجام تحقیر ژاپنی‌ها پس از نیم قرن پایان یافت. توسعه طلبی ویژگی دیگر دیپلماسی دوره میجی قلمداد می‌شود. ایجاد منطقه نفوذ پیرامون ژاپن برای حفظ استقلال سیاسی و منافع ملی آن در برابر مداخله‌های غربی‌ها، چینی‌ها و روس‌ها ضروری به نظر می‌رسید (اونو، 1397: 82).

ژاپن به منظور تحقیق و توسعه صنعتی خود، از ترکیب دو راهبرد اصلی جایگزینی واردات و توسعه صادرات به سمت صنعتی شدن در دوره میجی استفاده نمود. میجی با ایجاد الف) بخش خصوصی قدرتمند با حمایت کمک‌های رسمی مناسب ب) اجرای موفقیت آمیز سیاست جایگزینی واردات در صنعت پنبه و ج) توسعه موازی بخش مدرن و بخش بومی تا سال 1912، پیش از آغاز جنگ جهانی اول، صنایع سبک خود را صنعتی و صنایع سنگین و ماشین آلات خود را در ابتدای راه صنعتی شدن قرار داد. ژاپن، در دوره میجی، در صدر صادرکنندگان ابریشم خام قرار داشت و بعد از آن چای، غلات، غذاهای دریایی، مواد معدنی و زغال سنگ در رتبه‌های بعدی قرار داشتند.

با آغاز جنگ جهانی اول، قدرت‌های بزرگ با یکدیگر درگیر شدند و تجارت جهانی آن‌ها به حالت تعلیق درآمد. این موضوع فرصت مناسبی برای ژاپن پدید آورد و باعث شد تا تقاضای کشورهای اروپایی به ژاپن انتقال یابد. اقتصاد کلان ژاپن که پیش از جنگ جهانی اول با کسری تجاری فزاینده و کمبود ذخایر طلا دست به گریبان بود، با افزایش شدید تقاضای خارجی تا حد زیادی به تحرک درآمد. در طول جنگ جهانی اول، سطح قیمت داخلی بیش از دو برابر شد و تولید ناخالص ملی واقعی افزایش یافت و به رشد سالانه نزدیک به 10 درصد رسید. در سمت مخارج، صادرات با افزایش و واردات با اندکی مواجه شد، سرمایه گذاری تا حدی با وقفه افزایش یافت و مصارف بخش خصوصی نیز کاهش یافت. در این وضعیت، افزایش تولید ناشی از تقاضا، بدون افزایش انباشت متناظر صورت گرفت. ماشین آلات موجود به طور کامل به کار گرفته شدند و این امر سبب افزایش کارایی سرمایه شد. تقاضای خارجی جای مصرف داخلی را گرفت. سود تجارت ناگهان افزایش یافت و ذخایر طلا انباشته شد، بدین ترتیب ژاپن از بحران تراز پرداخت‌ها به دلیل افزایش شدید تقاضا در صادرات که ناشی از جنگ خارجی بود، خارج شد (اونو، 1397: 168).

بعد از جنگ جهانی دوم، ژاپن زیر چتر امنیتی ایالات متحده قرار گرفت. به سبب منطق نظامی حاکم بر جنگ سرد، ژاپن در این دوران بازیگری حاشیه‌ای و منفعل در نظام بین‌الملل بود، اما با اضمحلال نظام دوقطبی فضا برای اجرای سیاست خارجی مستقل‌تر توسط ژاپن مهیا گردید. ژاپن در دوران جنگ سرد کشوری استراتژیک

و منفعل بود، اما در دوران پسا جنگ سرد تبدیل به دولتی انطباق پذیر در عرصه بین الملل شد. تعبیر انطباق پذیری ژاپن در آسیای مرکزی حضور کم رنگ در طرح های سیاسی و نظامی و تأکید بیشتر بر ابعاد اقتصادی است. به طور کلی، سیاست خارجی ژاپن در آسیای مرکزی دارای دو بُعد سیاسی و اقتصادی است، اما در طرح های ژاپن، بُعد اقتصادی اولویت بیشتری دارد. ماهیت طرح های ژاپن در آسیای مرکزی این پیام را به همسایگان آن مخابره می کند که توکیو تمایل چندانی به رقابت ژئوپلیتیک در منطقه ندارد و در تلاش است که بر مبنای منافع اقتصادی مشترک عمل کند (سجادپور و آقامحمدی، 1395: 1)

سیاست ژاپن در قرن 19 و نیمه نخست قرن 20 بر اساس راهبرد «کشور قدرتمند، ارتش نیرومند» شکل گرفته بود، اما پس از شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم راهبرد «کشور قدرتمند، اقتصاد نیرومند» جایگزین آن گردید (کولایی و تیشه یار، 1387: 207). به عبارتی در دوران پس از جنگ جهانی دوم، ژاپن به دلیل نگرش نظامی حاکم بر جنگ سرد نقش تعیین کننده ای در سیاست بین الملل نداشت؛ زیرا توکیو بدون قید و شرط در برابر نیروهای متحدین تسلیم شده بود. به همین جهت، بعد از جنگ تا سال 1952 ژاپن در اشغال نیروهای آمریکایی بود (Walton, 2010, p. 261-263). در واقع، شاکله اصلی سیاست خارجی ژاپن در فاصله سال های 1945 تا 1952 شکل گرفت و بر همین اساس ژاپن در نظام دو قطبی پس از جنگ جهانی در بلوک غرب جای گرفت (Potter, 2008, p. 4-5). انزوای ژاپن اشغال شده در آن سال ها، منجر به ظهور کشوری ناشناخته بعد از بازیابی حاکمیت رسمی در سال 1952 شد.

ژاپن جدید پیوندهای عمیقی با ایالات متحده داشت. یوشیدا شیگروئه، نخست وزیر وقت ژاپن (1946-1954) دکترینی را طراحی کرد که تا 30 سال پس از وی نیز همچنان بر روابط خارجی ژاپن حاکم بود (Mendl, 1995, p. 1-2). دکترین یوشیدا در حوزه امنیتی مبتنی بر کاهش هزینه های دفاعی - تسلیحاتی و تامین امنیت کشور از طریق هم پیمانی با ایالات متحده بود که به سه روش (1 قواعد رسمی و قراردادهای (2؛ حوزه های غیررسمی و چانه زنی سیاسی) و (3 تبلیغات برای کسب حمایت افکار عمومی پیگیری می شد (Chai, 1997, p. 395-404). این سیاست منجر به سواری رایگان ژاپن در حوزه امنیت بین الملل گردید، اما نقطه محوری این دکترین تمرکز بر رشد اقتصادی و بازسازی زیرساخت ها از طریق گسترش روابط اقتصادی با جهان خارج بود. البته همان گونه که ذکر شد فعالیت های اقتصادی با سکوت در مورد سیاست بین الملل همراه بود (Miyamoto & Watanabe, 2014, p. 101).

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و جنگ خلیج فارس در 1991 برخی از ژاپنی‌ها اطمینان خود را به ترتیبات امنیتی نیم قرن گذشته با آمریکا از دست دادند، زیرا کمک 13 میلیارد دلاری ژاپن در جنگ خلیج فارس به عنوان دیپلماسی دسته چک تحقیر شد. بعد از جنگ جهانی دوم و در جریان جنگ سرد، آسیاگرایی فروکش کرد، اما با اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی آسیاگرایی نوین در میان نخبگان سیاسی ژاپن مطرح شد. این دیدگاه بر مشترکات ژاپن با کشورهای آسیایی تأکید دارد و همکاری هرچه بیشتر توکیو با کشورهای آسیایی را تجویز می‌کند (Duus, 2013, p. 248; Takeshi, 2007, p. 68).

اولین اقدام در این راستا ایجاد روابط دوجانبه با کشورهای آسیایی بود. استراتژی بعدی توکیو در قبال آسیای مرکزی در سال 1997 توسط ریوتارو هاشموتو با عنوان دیپلماسی راه ابریشم یا عنوان دیپلماسی اوراسیایی مطرح شد (Sadykova, 2013, p. 976). به سه دلیل آسیای مرکزی موقعیت برجسته‌تری در دیپلماسی اوراسیایی دارد؛ نخست نزدیکی جغرافیایی آسیای مرکزی به ژاپن دوم، رقابت ژاپن و چین در حوزه‌های ژئواستراتژیک مانند آسیای مرکزی؛ و سوم، منابع انرژی منطقه (Shahhuseynli, 2013, p. 6). یکی از ارکان نانوشته دیپلماسی اوراسیایی نزدیکی گام به گام به روسیه در عین همکاری با آسیای مرکزی بود (Drife, 2013, p. 265). با این وجود ماهیت اصلی دیپلماسی اوراسیایی، اقتصادی است. ژاپن برخلاف آمریکا توجه کمتری به بازی‌های سیاسی در منطقه خزر و آسیای مرکزی دارد و بیشتر در صدد کسب منافع تجاری است (Arunova & Kochevoi, 2004, p. 119-120).

با توجه به ماهیت اقتصادی رفتار توکیو، برنامه اقدام دیپلماسی اوراسیایی توسط وزارت تجارت و صنعت ژاپن تهیه شده بود (Ismayilzada, 2008, p. 200). این‌ها تقریباً برخی از دکترین‌های برنامه‌ریزی شده جهت ارتباط با سایر کشورها برای برقراری همکاری‌های بیشتر و فراهم ساختن زمینه رشد و توسعه اقتصادی کشور ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم بود. ژاپن نهادهای نسبتاً فاسد و ناکارآمد اجتماعی را مبدل به یک سازمان بسیار استبدادی و با نفوذ نمود که همزمان قادر به کنترل و دگرگون سازی جامعه شده بود (Kohli, 1993, p. 1270).

از سوی دیگر، چالمرزجانسون در مطالعه کلاسیک خود درباره‌ی ژاپن از آن به عنوان یک دولت برنامه‌ریز و ایدئولوژیک یاد کرده و معتقد است که این دولت با مالکیت و تسلط واقعی بر اقتصاد خود تنها به سادگی نکوشید

تا اقتصاد کشورش را هدایت و مدیریت کند بلکه تلاش کرد تا هر حرکت اقتصادی را کنترل نماید (لفت‌ویچ، 1400: 48-49).

3-7 جمع‌بندی

در نهایت می‌توان این‌طور گفت که دلیل موفقیت دولت توسعه‌گرای ژاپن را باید در درجه اول و پیش از همه چیز به لحاظ سیاسی درک کرد، زیرا منشاء آن در اهداف، اساساً سیاسی و کاملاً ملی‌گرایانه بوده است. ژاپن با ایجاد یک دولت مستقل توانست در مواجهه با تهدیدهای خارجی مقاومت کند و به یک دولت مرکزی و اقتصاد صنعتی مدرن تبدیل شود. همچنین، با استفاده از ایجاد یک رابطه صمیمی میان بوروکراسی‌های کلیدی دولتی و عاملان اقتصادی در بخش خصوصی توانست که قابلیت بخش‌های یکپارچه خصوصی-دولتی را برای تحقق اهداف توسعه هرچه قدرتمندتر و مؤثرتر فراهم و بارور سازد.

فصل چهارم:

بررسی مولفه‌های دولت توسعه‌گرا در

کره جنوبی

4-1 مقدمه

بررسی تجربه تاریخی کشورهای توسعه نشان‌دهنده آن است که تکامل نهادهای سیاسی در بهبود اوضاع یک کشور نقش بسیار مهم و به‌سزایی دارد. تاریخ نشان‌دهنده نحوه آشکار شدن ساختار نهادی یک جامعه و نحوه تکامل آن در طی زمان است. این ساختار نهادی، اسکلت‌بندی یک جامعه را تشکیل می‌دهد؛ ساختارهای رسمی و مشهود، و ساختارهای نه خیلی رسمی و تقریباً غیر مشهود. این قوانین واضح و یا ضمنی، محتوایی را فراهم می‌آورد که در آن تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاست‌گذاری شکل می‌گیرد و در نهایت موجب توسعه‌یافتگی و یا توسعه‌نیافتگی آن کشور می‌شود. توسعه مجموعه‌ای از عوامل است که رفاه و رضایت یک ملت را با خود به همراه دارد. به عبارت دیگر زندگی با سعادت که هم رفاه و هم رضایت به همراه دارد. توسعه معجزه‌آسای برخی از کشورهای آسیای شرقی همچون کره جنوبی از دهه 1960 به این سو، نگاه بسیاری از نظریه پردازان را به فرایند توسعه و تبیین آن عوض کرد. در واقع، آنچه بیش از همه در توسعه کره جنوبی نقش داشته است، نقش مثبت دولت در این امر بوده است که موجب گردید کانون توجه به سمت و سوی مداخله دولت و نحوه مدیریت آن در امور متمرکز گردد.

4-2 تاریخچه

کشور کوچک کره جنوبی در منتهی‌الیه شرق آسیا، بین مدار ۳۴ تا ۳۸ درجه و ۳۵ دقیقه شمالی و ۱۲۶ تا ۱۲۹ درجه و ۳۰ دقیقه شرقی واقع شده است. مساحت کره جنوبی 99392 کیلومتر مربع و از نظر وسعت یکصد و هشتادومین (180) کشور جهان می‌باشد. کره جنوبی از شمال به کره شمالی متصل است و این قسمت تنها مرز خشکی این کشور است. از شرق به دریای ژاپن و کشور ژاپن، از جنوب به دریای چین شرقی و تنگه کره و از غرب به دریای زرد و کشور چین محدود شده است. طول سواحل کره جنوبی 2413 کیلومتر است. کره جنوبی تقریباً از همه طرف به آب راه دارد و فقط ناحیه‌ای به وسعت ۲۳۸ کیلومتر از شمال کره جنوبی به کره شمالی محدود می‌شود. این کشور با جمعیتی در حدود 52 میلیون نفر، تقریباً دارای 3400 جزیره کوچک می‌باشد که اغلب آن‌ها غیر مسکونی هستند (برازش، 1390: 10). آغاز تاریخ کره جنوبی به حدود 2333 سال قبل از میلاد باز می‌گردد و در طول این دوران پادشاهی‌های مختلفی همچون گوگوریو^۱، پائکچه^۲، شilla^۳ و حکومت

¹ Goguryeo

² Paekche

³ Shilla

می‌کرده‌اند. در آغاز سده هفدهم چادرنشینان و اقوام صحرایی منچوری توانست بر نواحی شمالی کره و شهر سئول مسلط شود. طی نیمه دوم سده هفدهم و در سرتاسر سده هجدهم، جامعه کره دستخوش تحولات بسیاری شد. مزارع و شالیزارها از هر سو گسترش یافت. بر میزان محصولات کشاورزی افزوده شد و سطح زندگی روستایی به نحو چشمگیری ترقی یافت. تماس مردم اروپا و مبلغان کاتولیک و اجتماعی و باورهای مذهبی مردم را دگرگون کرد. اوضاع اقتصادی و عامل مذهب، دست به دست هم دادند و موجبات ضعف خاندان سلطنتی چوسان را فراهم آوردند. همزمان ژاپنی‌ها کره را تحت فشار قرار داده بودند تا دروازه‌هایش را بر روی کالاهای تجاری ژاپن باز کند و چینی‌ها نیز از سوی دیگر به کارشکنی و جلوگیری از نفوذ ژاپنی‌ها می‌پرداختند. در همین دوران به علت خرابی اوضاع اقتصادی حکومت اعتراض‌های گسترده علیه تبلیغ دین مسیح به راه افتاد که طی آن، بسیاری از مبلغان و معتقدان مسیحیت کشته شدند (برازش، 1390: 79). در سال 1597 میلادی، ژاپن یک بار به کره حمله کرده بود که حمله آن‌ها نه تنها به نتیجه‌ای نرسید بلکه موجب اتحاد و همبستگی هرچه بیشتر اقوام کره‌ای گردید و از سوی دیگر نیز حمایت چین منجر شد تا ژاپن در آن حمله شکست سنگینی بخورد و راهی پیش نبرد.

قرار گرفتن کره بین دو کشور چین و ژاپن تاثیر زیادی بر آن داشته است. آخرین صف‌آرایی قدرت‌های بزرگ جهانی در کره در پایان جنگ جهانی دوم و تقسیم و بخش عمده جهان به دو بلوک شرق و غرب بوده و حاصل آن چیزی نبود جز هزاران کشته، خرابی‌های فراوان و تقسیم شدن کره به دو کشور کره شمالی و کره جنوبی. مردم پرتلاش و متحد کره جنوبی از سال ۱۹۶۰ حرکت پرشتاب خود را برای توسعه آغاز کردند و طی 60 سال کره از کشوری جنگ زده و عقب مانده به کشوری آباد و پیشرفته تبدیل شد. طی سال‌های اخیر کره جنوبی جایگاه ویژه از نظر صنعتی، علمی، سیاسی، فرهنگی و هنری در جهان پیدا کرده است.

در سال 1905 ژاپن جهت کشورگشایی و استعمار مجدد به کره حمله کرد و به دلیل ضعف‌های ایجاد شده در بدنه، ژاپن موفق شد تا کره را تا سال 1910 به تصرف خود درآورد و به پادشاهی خاندان سلطنتی چوسان پایان دهد. از سال 1910 تا 1945 کره را به طور رسمی در استعمار خود درآورد و به مدت 36 سال بر آن حکمرانی کرد و در نهایت این سلطه با شکست ژاپن توسط نیروهای متفقین در سال 1945 به پایان رسید. شکست ژاپن توسط نیروهای متفقین موجب آزاد شدن شبه جزیره کره از استعمار و تولد یک ملت جدید شد. هرچند که این تولد همراه با مشکلاتی بود، اما دیری نپایید که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده با انگیزه ناشی از رقابت بر سر منافع ژئواستراتژیک برای تصاحب شبه جزیره کره که در سال ۱۹۴۵ به آزادی رسیده بود

به این کشور حمله کردند. شوروی کنترل نیمه شمالی و آمریکا نیز کنترل نیمه جنوبی را در دست گرفتند هر یک از دولت‌های کره شمالی و کره جنوبی در زمان اشغال به تدریج باعث با عقاید ایدئولوژیک نیروهای اشغالگر مربوطه هم راستا شدند. هر دو بلوک در نهایت توافق کردند که کره را تحت قیومیت سازمان‌های ملل متحد قرار دهند با این استدلال که کره‌ای‌ها فاقد ظرفیت لازم برای حکومت مستقل هستند اما این طرح پیشنهادی در نیمه جنوبی شبه جزیره به شدت رد شد زیرا آنها می‌ترسیدند این عمل اولین قدم برای اقدام آنها در بلوک کمونیست باشد. پس از مخالفت اولیه، اتحادیه جماهیر شوروی به شمال فشار آورد تا طرح پیشنهاد را تایید کند. کره شمالی برگزاری انتخابات ملی همگانی تحت نظارت سازمان ملل را نپذیرفت، بنابراین سازمان ملل تنها دولت کره جنوبی را قانونی دانسته و آن را به رسمیت شناخت (هون، 1401: 27).

بعد از جنگ جهانی دوم و تقسیم دو کره، سینگمان ری طی سال‌های 1953 تا ۱۹۶۰ در عرصه سیاست کره جنوبی مسلط بود. در دوره حکومت او حکومت شخصی و مبارزه با نفوذ کمونیسم و مخالفان داخلی اولویت بود نه توسعه اقتصادی. اما ری به ویژه با مشاوره آمریکایی‌ها که خواهان دولت متمرکز و قوی در کره بودند نهادهای به ارث رسیده از استعمار ژاپن را حفظ کرد و همین نهادها بود که در دوره ژنرال پارک به ابزار توسعه کشور تبدیل شدند. در مجموع در دوره ری اولویت با توسعه اقتصادی نبود اما دولت وی توانست اولویت کنترل سیاسی و استخراج مالیات‌ها را به خوبی انجام دهد. یکی از دلایل عدم تعقیب نظام‌مند رشد اقتصادی در دوره ری به ماهیت فساد آلود رابطه او با سرمایه‌داران برمی‌گردد. در واقع، وی در ازای دریافت حمایت سیاسی از سرمایه داران به آنها رانت اعطا می‌کرد بی‌آنکه این رانت‌ها در راه‌های تولیدی هزینه شوند (Kohli, 2005, pp. 63-81).

توسعه اقتصادی اساساً ماهیت سیاسی دارد و شاید قبل از آنکه موضوعی مربوط به سیاست‌ها، راهبردها، یا روش‌های اقتصادی باشد موضوعی مربوط به پویای سیاسی، ماهیت دولت، وضعیت نیروهای اجتماعی، رابطه میان دولت و نیروهای اجتماعی و بستر بین‌المللی و نقش قدرت‌های خارجی است. نظریه دولت توسعه‌گرا در چهارچوب رهیافت نهادی گامی در جهت در نظر گرفتن تاثیر بستر سیاسی-اجتماعی بر توسعه اقتصادی است. دولت توسعه‌گرا می‌تواند در مقابل انواع دولت‌های جهان سومی قرارداد که با تعبیری چون پاتریمونیال، نئوپاتریمونیال، متزلزل، ضعیف یا غارتگر توصیف کرد. در واقع همه این دولت‌ها در مقوله دولت غیر توسعه‌گرا جای

می‌گیرند که فاقد ظرفیت لازم برای ایجاد یا هدایت و توسعه اقتصادی هستند (نقیب زاده و دلفروز، 1393: 1016).

از نظر لفت‌ویچ دولت توسعه‌گرا، دولتی است که در آن عرصه سیاست به گونه‌ای است که دستگاه سیاسی در مرکز از عزم، قدرت، استقلال، توانایی و مشروعیت کافی برای شکل‌دهی، تعقیب و تشویق دستیابی به اهداف توسعه‌ای برخوردار است و به این اهداف خواه از طریق ایجاد، ارتقا و حفاظت از شرایط رشد اقتصادی و خواه از طریق سازماندهی مستقیم اقتصاد و خواه از طریق ترکیب متفاوتی از این دو دست پیدا می‌کند (Leftwich, 2006, p.63). دولت‌های توسعه‌گرا اصولاً دارای رژیم‌های لیبرال دموکراتیک نیستند. این دولت‌ها یا به وضوح غیردموکراتیک‌اند که در آن نهادها یا رویه‌های دموکراتیک از عرصه سیاسی حذف شده‌اند یا دارای انواعی از رژیم‌های شبه دموکراتیک یا شبه اقتدارگرایند که حداقل در ظاهر انتخابات به صورت منظم در آنها برگزار می‌شود. دولت کره جنوبی از دهه ۱۹۶۰ در زمره دولت‌های توسعه‌گرای غیردموکراتیک اقتدارگرا جای داشت که نظامیان با روش‌های غیر دموکراتیک به مدت طولانی اداره می‌کردند. عصر دولت توسعه‌گرا در کره جنوبی از سال ۱۹۶۱ شروع می‌شود، زمانی که ژنرال‌ها علیه دولت لیبرال چانگ میون که با بحران سیاسی روبرو شده کودتا کرد و از آن به بعد تا ۱۹۹۲ ژنرال‌ها کنترل حکومت را در دست داشتند (نقیب زاده و دلفروز، 1393: 1019) و به نتایج خیره‌کننده‌ای دست یافتند.

در دوران استعمار کره در آموزش یک توقف اساسی به وجود آمد. بخش اعظم آن مربوط به سیاست‌های استعماری ژاپن بود که به عمد فرصت‌های آموزشی را محدود می‌کرد. از دیگر سیاست‌های استعماری ژاپنی این بود که اجازه نمی‌داد کره‌ای‌ها به مشاغل فنی و مدیریتی در زمینه‌های صنعتی دسترسی داشته باشند. نظام آموزشی علم و فناوری را در فرایند آموزش عالی از یکدیگر جدا کرد. بنابراین از آنجایی که کره‌ای‌ها تعلیم ندیده بودند و فناوری هم نداشتند مجبور بودند در مشاغل یدی مشغول به کار شوند. رژیم استعماری با تقسیم بندی اقتصادی هدفمندی شمال کره را به عنوان منطقه صنعتی و جنوب کره را به عنوان منطقه کشاورزی در نظر گرفته بود و این بدان معنا بود که کره‌ای‌های ساکن جنوب در مقایسه با کره شمالی دسترسی کمی به مشاغل صنعتی داشتند. کره‌ای‌ها هزاران سال تحت یک پادشاهی متمرکز زندگی کرده بودند و همواره برای ادامه حیات خود در برابر تهدیدات چین، مغولستان و قبایل دیگر در منچوری قبل از حکومت استعماری ژاپن از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۵ در حال تنازع بودند. افرادی که مورد استعمار قرار می‌گیرند تمایل به زندگی فرمانبردارانه ندارند و فرآیند روانی

خاص را تحمل می‌کنند که فرانتس قانون آن را به‌عنوان دچار نمودن آنها به نوعی عقده حقارت توصیف می‌کند. کره‌ای‌ها در زمان اشغال توسط ژاپن ملزم شدند خود را به دیده حقارت بنگرند. سیستم آموزشی استعماری مهارت‌های خودباوری را پرورش نمی‌داد بلکه بیشتر در پی آن است که افراد تحت استعمار و افراد فاقد احساسات انسانی و مانند ماشین بارآورد (هون، 1401: 35).

اولین پیش‌نویس قانون اساسی کره در سال 1948 تهیه شد و در سال ۱۹۵۴، طی دوره جمهوری اول و همچنین در سال‌های 1962، 1969، 1972 و 1980 اصلاح شد. نسخه اصلاحیه ۱۹۶۲ را با عنوان قانون اساسی کشور در جمهوری سوم، نسخه ۱۹۷۲ را نسخه جمهوری چهارم و نسخه اصلاحیه ۱۹۸۰ را به عنوان قانون اساسی جمهوری پنجم می‌شناسند. نسخه ۱۹۷۲، به عنوان قانون اساسی، سیستم حکومتی کره جنوبی را به شدت متمرکز ترسیم کرده بود (برازش، 1390: 83).

قبل از اصلاحات ارضی در دهه ۱۹۵۰، مالکیت خصوصی زمین‌ها تقریباً به طور کامل در قبضه اقلیت ممتاز اربابان فئودال بود که مالک بیشتر زمین‌ها بودند و آنها را به کشاورزان اجاره می‌دادند. برای سر و سامان دادن به این تعادل این ارزیابی اصلاحات ارضی در بازه زمانی ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۲ بر اساس اصل زمین برای کشاورزان آغاز و اجرا شد. سقف 3 هکتاری مالکیت زمین به ازای هر خانوار کشاورز به طور قابل توجهی سیستم تصدی زمین در کره را تغییر داد. فرایند اصلاحات ارضی منجر به فروکاست اهمیت طبقه اشراف و جنبش اجتماعی در تمام سرحدات کره شد. در دوران حکومت استعماری بیش از ۹۰ درصد نیروگاه های برق، کارخانه‌های فولاد و متالورژی، کارخانه های شیمیایی فلزی و ماشین‌های مختلف در شمال تاسیس شد زیرا شمال کره به منابع معدنی فراوان دسترسی داشته و هم در مجاور منچوری قرار داشت (هون، 1401: 36).

در دهه 1960، شمال جزیره کره از وضعیت بسیار مطلوب‌تری از جمله دسترسی به سلاح های کالیبره، مهمات، وسایل نقلیه نظامی، تانک و ... بهره‌مند بود و این در حالی بود که جنوب کره در بعضی از نقاط حتی دسترسی به برق و شرایط اولیه زندگی را نداشتند. کره جنوبی در سال ۱۹۴۸ به رهبری بنیانگذار و اولین رئیس-جمهور به نام سینگمان ری^۱ متولد شد. سینگمان ری در اتخاذ تصمیم در مورد سرنوشت مردم کره نقش کلیدی داشت و تمایلات جهانی و سیاست‌های بین‌المللی و پیش‌بینی می‌کرد. ری، با غلبه بر تهدید جدی از سمت چپ، موفق به تأسیس جمهوری دموکراتیک کره مبتنی بر سیستم اقتصادی بازار شد و به عنوان رئیس دولت توسط

¹ Singyeman-Rhee

سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شد. ری، از کره جنوبی در تلاشی برای جلب حمایت عمومی اصلاحات ارضی را در سال ۱۹۴۹ اجرایی نمود. این امر باعث تضعیف پایگاه قدرت او در مجلس ملی شد زیرا طبقه مالکان زمین‌ها قدرت زیادی در مجلس ملی داشتند. ری در سال 1952، با انجام برخی اصلاحات در قانون اساسی و با وضع حکومت نظامی به قدرت رسید و در ادامه کار در سال 1954، با اصلاح مجدد قانون اساسی، موفق به ابقاء در مقام ریاست جمهوری شد. آمریکا از اتفاق حادث شده خیلی خوشنود نبود و ترجیح میداد تا فردی به غیر از ری سر کار باشد تا بتواند آن را راحت‌تر کنترل کند چراکه ری فردی تندرو بود و آمریکایی خیلی از این موضوع احساس خوبی نداشتند و ادامه کار وی را به ضرر خود می‌دیدند.

4-3 نخبگان توسعه‌خواه

پس از انجام اصلاحات دوم در قانون اساسی، در انتخابات سال 1960، حزب حاکم متهم به اعمال امور غیرقانونی شد و این امر خشم و نارضایتی بسیاری از دانشجویان را برانگیخت و منجر گردید تا سینگمان ری استعفاء خود را اعلام دارد. بعد از ری، چانگ میون^۱ به مدت حدوداً یک سال رئیس دولت شد اما صدرات ایشان هم به دلیل شرایط نامساعد و متزلزل سیاسی موجود در کابینه‌اش خیلی دوام نیاورد و بعد از آن ژنرال پارک چون هی^۲ با کودتای نظامی آرام قدرت را در سال 1960 به دست گرفت. ژنرال پارک از آنجاییکه خودش یک افسر نظامی آموزش دیده در ارتش ژاپن بود، به خوبی می‌دانست برای آنکه بخواهد کشور را در دست داشته باشد نباید اعانه‌دهندگان را برآشفته سازد. از این رو، حکومت نظامی اجرا شده را تا مدت حدوداً دو سال و نیم ادامه تا بتواند به امور مسلط گردد.

پارک چونگ هی در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ در گومی واقع در استان جون سانگ شمالی در کره تحت اشغال ژاپنی‌ها دیده به جهان گشود. با اینکه خانواده پرجمعیت و فقیری داشت توانست به مدرسه آموزگاری راه پیدا کند و پس از فارغ التحصیلی به شغل معلمی مشغول شد. پس از در گرفتن جنگ دوم چین و ژاپن در سال ۱۹۳۷ تصمیم گرفت به دانشگاه نظامی چانگ چون متعلق به ارتش امپراتور ژاپن در منچوری وارد شود. وی در سال ۱۹۴۲ فارغ التحصیل شد و به علت نبوغ نظامی‌اش وی را به دانشگاه ارتش امپراتوری در ژاپن فرستادند. پس از پایان تحصیلات پارک با درجه ستوانی به منچوری اعزام شد. او در واپسین سال جنگ جهانی دوم معاون فرماندهی

¹ Chung Myon

² Park Chung Hee

اردوگاه منطقه ارتش ژاپن بود. در خلال این دوره پارک با نام جعلی علیه چریک‌های کره‌ای فعالیت اطلاعاتی می‌کرد. پس از پایان جنگ به میهن بازگشت و در دانشگاه نظامی کره ثبت نام کرد.

پارک در خلال هم این دوره با کیم جائه‌جیو که دوست نزدیک و همکار سیاسی وی بود هم‌دانشگاهی بود. با اتمام دوره دانشگاه پارک به خدمت نیروی شهربانی تحت فرماندهی ارتش ایالات متحده آمریکا در آمد. وی در جمهوری تازه تاسیس کره جنوبی به جرم رهبری واحد‌های کمونیستی در شهربانی دستگیر شد. پارک به اعدام محکوم شد اما توسط رئیس‌جمهور سینگمان ری، مشمول عفو قرار گرفت. در واقع پارک پیش از آن به حزب کمونیستی کارگران کره پیوسته بود، بنابراین از ارتش خارج شد. اما مجدداً موفق به بازگشت به دانشگاه نظامی کره شد تا سطوح عالی آموزش نظامی را طی کند. با آغاز جنگ کره وی توانست با کمک دوستانش مجدداً به ارتش بازگردد و با توجه به خدماتش به درجه سرهنگی در سال ۱۹۵۱ و در پایان جنگ کره در سال ۱۹۵۳ به سرتیپی ارتقاء درجه یا و جهت گذراندن دوره شش ماهه فرماندهی به ایالات متحده آمریکا اعزام شد. پس از بازگشت به کره پاک به سرعت مراتب و ترقی در سلسله مراتب ارتش را طی کرد و تا سال ۱۹۵۸ سرلشکر شده بود و در ۱۹۶۰ ریاست ستاد عملیات ارتش و جانشینی فرمانده لشکر دوم کره منصوب شد. در آن زمان پارک یکی از قدرتمندترین و بانفوذترین چهره‌های نظامی کره بود. در آوریل ۱۹۶۱ دنبال تظاهرات دانشجویی سینگمان ری، ناچار به کناره‌گیری و تبعید خود خواسته شد و حکومت دموکراتیکی که به جمهوری دوم کره شهرت یافت، قدرت را در دست گرفت تا دوره کوتاهی از حکومت پارلمانی در کره آغاز شود. در این دولت، یون بو سئون ریاست جمهوری تشریفاتی و چانگ میون به عنوان نخست وزیر ریاست کابینه را بر عهده دار شدند. حکومت جدید سریعاً خود را غرق در مشکلات سیاسی اقتصادی و اجتماعی دی. چانگ طی ۵ ماه ناچار شد کابینه ائتلافی‌اش را سه بار ترمیم کند. اما اقداماتی که چاره‌ساز نبود و کشور سریعاً وارد دوره‌ای از هرج و مرج سیاسی و اجتماعی شد. از جمله معضلاتی که جمهوری دوم در چارجویی برایش برایش قاصر ماند، ساختار اقتصادی فاجعه به‌جامانده از سوی مدیریت‌های دوران سینگمان ری و فساد گسترده دستگاه دولتی بود. در همین زمان پارک کمیته نظامی انقلاب را تاسیس کرد. هنگامی که وی متوجه شد قرار است به زودی اجباراً بازنشسته شود به طرح‌های کمیته سرعت بخشید و نهایتاً در 16 می ۱۳۶۱ کودتای نظامی را رهبری کرد که به سرنگونی جمهوری دوم کره منجر شد کودتایی که اسماً چانگ تیونگ، رئیس ستاد ارتش، آن را رهبری می‌کرد. در چند ماه پس از کودتا پارک قدرتش را بسط داد و با کنار گذاشتن بسیار همراهان از اولیه همچون تیونگ، رهبر صوری کودتا، رهبر بلامنازع کشور شد

و از همان ابتدا سودای تبدیل کردن کره به کشوری توسعه‌یافته و صنعتی را در سر داشت هرچند عمرش کفاف نداد و توسط یکی از دوستان نزدیکش ترور شد (کیم، 1396: 6-7).

حکومت نظامی ایجاد شده فرصتی مناسب ایجاد گردد تا بررسی‌های لازم را برای ریشه‌کن کردن فقر و برقراری ثبات و امنیت در کشور انجام دهد. به دیگر سخن، راه برای اجرای برنامه‌های موثر توسعه اقتصادی و سیاسی هموار ساخت. بدین منظور سازمان اطلاعات و جاسوسی کره در سال 1962 تأسیس شد و قدرت نظارت گسترده‌ای به جاسوسان اداره کشور اهدا کرد. شورا به پشتوانه حکومت نظامی مجلس ملی را منحل کرده و آن را به کمیته عالی بازسازی ملی جایگزین کرد. به دنبال تصویب قانون پاک‌سازی فعالیت سیاسی در سال ۱۹۶۲ کمپینی برای پاک‌سازی سیاسی به راه افتاد (هون، 1401: 43). ژنرال پارک پیش از آنکه مبارزه تمام و کمال خود علیه فقر را آغاز کند اولین هدفی که در دستور کار قرار داد استحکام بخشیدن به قدرت خود از طریق تمرکز قدرت‌های مهم در قوه مجریه بود او با اختصاص عنوان فرمانده کل به خود می‌توانست به صورت نامحدود دستور-های اضطراری ریاست جمهوری را صادر کند، بدون اینکه در مسیر پر پیچ و خم و تصمیم‌گیری‌های پارلمان به دام افتد. این قدرت همچنین به او اجازه می‌داد تا پیش از زمان اجرای قانون خودمختاری محلی فرمانداران منطقه و شهرداران شهرهای خود منصوب کند. او در مدت ۱۸ سالی که بر سر کار بود، به طور متوسط سالانه ۱۱۹ روز را در سفر بود و در این سفرها مجموع حدود 15039 کیلومتر را برای بررسی کشور طی می‌کرد. رئیس‌جمهور پارک تقریباً ۲۰ درصد از زمان خود را صرف آماده‌سازی سیاست‌های توسعه و باقی ۸۰ درصد را صرف نظارت و اجرا می‌نمود (هون، 1401: 47). ژنرال پارک پس از به قدرت رسیدن بر توسعه اقتصادی تمرکز داشت و بر این اساس دو راهبرد مهم را برای رسیدن به اهداف تعیین شده خود اعلام کرد: 1) ایجاد یک دولت توسعه محور جامع برای هدایت روند توسعه اقتصادی 2) تغییر روابط دولت و کسب و کارها از فساد و روابط شخصی به همکاری شغل با روابط رسمی.

ژنرال پارک همچنین برای جلوگیری از فساد و برقراری شفافیت، ژنرال پارک هیئت حسابرسی^۱ را در سال 1963 تأسیس کرد. این هیئت با تعامل بسیار نزدیکی که با سازمان اطلاعات جاسوسی کشور داشت، تمامی کارمندان را تحت نظر داشتند و هرگونه مورد مشکوکی را سریعاً پیگیری می‌کردند. در واقع این تشکیلات مامور خنثی‌سازی مخفیانه‌ی مخالفان بود. جانشین ژنرال پارک، چون دو هوان بود که با پشتیبانی ارتش از طریق کودتای

¹ The Board of Audit (BOA)

شبه‌نظامی در سال ۱۹۸۰ به قدرت رسید. در دوره حکومت وی اقتصاد کره با بحران اقتصادی و کاهش شدید رشد اقتصادی مواجه شده بود. از این رو، به اطلاعات گسترده دست زد. اصلاحات بنیادین ریاضت‌کشانه و شدید بود و به موفقیت‌های بزرگی دست یافت. در واقع وی نیز تعهد قوی خود را به تداوم و توسعه اقتصادی نشان داد (چونگ و یونگ، ۱۳۸۲: ۲۰۱-۲۰۰). در مجموع حاکمیت نظامی بسیار اقتدارگرایانه ۲۶ ساله این دو رهبر توسعه‌گرا در کره جنوبی عامل مهمی در تبدیل این کشور به اقتصاد صنعتی توسعه‌یافته شد. البته، پس از چون دو هوان به تدریج فشارهای اجتماعی برای باز شدن فضای سیاسی آغاز شد و نظام به سمت دموکراتیک شدن حرکت کرد.

4-4 استقلال نسبی دولت

دموکراسی اجرای پارک یا دموکراسی کره‌ای شده عنوانی بود که عموماً برای کابینه نظامی به کار می‌رفت. در پروسه نوسازی پارک بروکراسی نوینی را پایه نهاد که علیرغم تناقضات درونی آن رویکرد این نتیجه‌محور را همراه با انضباط نظامی‌وار و بهره‌وری در دستور کار قرار داد. پارک برای برقراری مشروطه حکومتی که راه انداخته بود شعار از میان بردن فساد و ریشه‌کن کردن سایر پلیدی‌های اجتماعی و فروکردن اخلاق تازه و سالم و طرز رفتار عقلانی در سر مردم کره است. اهداف کودتا مبارزه با کمونیسم، تقویت روابط خارجی، مبارزه با فساد نوسازی، اقتصاد وحدت و بازگرداندن قدرت به حکومت غیر نظامی مطرح شده بود. جلب رضایت عموم ملت و پذیرش جامعه جهانی از مهمترین اقداماتی بود که ژنرال پارک در سر داشت به ویژه تجدید اطمینان ایالات متحده آمریکا از اهمیت بالایی برخوردار بود که چرا که بیش از ۵۰ درصد بودجه ملی و ۷۲/۴ درصد از بودجه دفاعی کشور را تامین می‌کرد. این تعهدات آنقدر اهمیت داشت که اعلان استراتژی‌های بلندمدت جهت رفع مشکلات ملی را درجه بعدی اولویت قرار دهد. ابراز رضایت ایالات متحده آمریکا، پارک را هرچه بیشتر به طرح‌ریزی سیاست‌های بلند مدت پروازانه آتی تشویق کرد، به خصوص اینکه وی خود را در جایگاه متولی جنگ سرد و تحت آموزش‌های ایالات متحده می‌دید. در هر صورت پارک ضدیت با کمونیسم و توسعه اقتصادی را به عنوان ملزومات اولیه و لاینفک نوسازی ملی در اولویت قرار داد و کودتای نظامی‌اش را در قامت تنها ابزار حفظ ملی و مردمی به تصویر کشید (کیم، ۱۳۹۶: ۸-۹).

فراخوان پارک برای اصلاحات کلی در کره در وهله اول با هدف زیرکشیدن سیاستمداران کهنه‌کار و تحکیم قدرت سیاسی است به پشتوانه نخبگان جدید از نسل جوان‌تر بود. در سال ۱۹۶۲ براساس قانون پاکسازی،

کسیا آژانس مرکزی اطلاعات کره فعالیت سیاسی بیش از ۴ هزار نفر از سیاستمداران سابق را ۶ سال ممنوع اعلام کرد. پارک این روند را انقلاب انسانی نامید (کیم، 1396: 10). پارک این تجدید ساختار را جهت تقویت دولت حیاتی می‌دانست تا بتواند اصلاحات را به منظور سیستماتیک کردن بهره‌وری و مدیریت اجرایی به پیش ببرد و مانع از شخصی‌سازی مناسب دولت شود (کیم، 1396: 11).

از همان ابتدا برنامه پارک پیشبرد توسعه اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری در شرکت‌های صنعتی تحت هدایت دولت بود سرمایه‌داری هدایت شده نوعی سیستم مدیریت اقتصادی بود که هدف خلق نوعی نظم اقتصادی بود تا برابری درآمدها و انتفاع عمومی از اقتصاد را تضمین کند (کیم، 1396: 14). پارک سرمایه‌داری هدایتی خود را در خلال برنامه پنج ساله اول توسعه اقتصادی معرفی کرد که طبق گفته وی جهت اطمینان از عدم خیانت تجار ممتاز چاپ اول به اصول دموکراتیک اجرایی طراحی شده بود. در اولین گام جهت تدوین برنامه پنج ساله یک هفته پس از کودتا پارک اقتصاددان جوان را مامور کرد تا ۳۸۰ روز پیش‌نویس برنامه را تکمیل کنند. پیش‌نویس برنامه در مدت ۶۰ روز آماده شد و مطابق آن مقرر بود تولید ناخالص و درآمد در مدت ۱۰ سال به واسطه حفظ رشد متوسط 7/1 درصدی سالانه دو برابر شود. پارک نوعی مرید و مرادی نظامی‌وار میان دولت و جامعه کسب و کار برقرار کرد. برنامه نخست زمینه را برای پارک مهیا کرد تا سیاستی را که وی کنترل‌های اداری می‌نامید، به عنوان لازمه آن وضع کند، کنترل‌هایی که تمام گروه‌های کسب و کار را در بر می‌گرفت و سپر محافظ وی در برابر هر چالش ناخواسته از جانب جامعه کسب و کار بود (هیونگ ای، 1396: 15).

سرمایه‌داری هدایت‌شده پارک تدابیر گسترده‌ای در حمایت از صنایع ارائه می‌کرد؛ مانند پشتیبانی و واگذاری امتیازات بی‌سابقه شامل ضمانت و دریافت وام خارجی، یارانه‌های ملی، حمایت درباره اتحادیه مستقل و سیستم تثبیت حداقل دستمزد. این تدابیر به ویژه در جهت تاسیس شرکت‌های عظیم بر پایه قبول موجود بود. اجرای برنامه توسعه صنعتی به واسطه طرحی برای شش صنعت کلیدی بود: سیمان، الیاف مصنوعی، برق، کود شیمیایی، فولاد و پالایشگاه. تصمیم کمیته ترویج بر این شد که این صنایع به جز پالایشگاه که باید مستقیماً توسط حکومت مدیریت می‌شد میان ۱۳ عضو تسلیم تقسیم شوند. براین اساس صنایع مذکور بدین ترتیب واگذار شدند: سیمان به شرکت منسوجات کومسونگ (در حال حاضر سانگ‌یانگ)، کود شیمیایی به شرکت‌های سامسونگ و منسوجات سامهو؛ برق شرکت ماشین‌کاری تائه‌هان؛ فولاد به شرکت‌های سیمان تائه‌هان، دریانوردی

کوک‌دونگ، صنایع تائه‌هان و سیمان و تانگ‌یانگ و الیاف مصنوعی به شرکت‌های هواسین، کارخانه ابریشم چوسون و شیشه هان‌گوک (کیم، 1396: 16).

پارک معتقد بود که آینده کره باید بر اساس دو رجحان الف) تقدم کره و تقدم اقتصاد بنا گردد. این دو رجحان مشابه همان دستور کاری بود که روشنفکران ممتاز کره‌ای در دوران پیش از ۱۹۶۱ برای نوسازی ملت تنظیم کرده بودند. تا پایان سال ۱۹۶۱ ذخیره ارزی کره جنوبی بالغ بر 205 میلیون دلار بود اما تا پایان سال ۱۹۶۲، این عدد به ۱۶۷ میلیون دلار کاهش پیدا کرد و علی‌رغم ادامه برنامه‌ریزی‌های توسعه در سال ۱۹۶۳ به ۹۴ میلیون دلار رسید (هیونگ ای، 1396: 21). پس از برگزاری انتخابات و انتخاب پارک به عنوان ریاست جمهوری سوم، وی وقت را تلف نکرد و به دو چالش عمده یعنی برقراری روابط میان ژاپن و کره و بست امنیت دفاعی کره پرداخت و پس از جمهوری سوم کره که اصلاحات اقتدارگرایانه یوسین اعلام شد، پارک تغییرات بنیادینی را در استراتژی داخل و خارج کشور ایجاد کرد (هیونگ ای، 1396: 23).

کمک‌های مالی آمریکا در زمان کابین کندی از 216 میلیون دلار در سال ۱۹۶۳ به ۱۴۹ میلیون دلار در سال ۱۹۶۴ کاهش یافت و همین امر موجب شد تا کره جنوبی به دنبال تامین منبع دیگری بیفتد از این رو پس از برقراری عادی سازی روابط میان ژاپن و کره، ژاپن ۶۶ میلیون دلار به دی آر پی کمک مالی کرد که خود معادل دو سوم از کل بودجه حزب کره بود در واقع موضوع سیاست آمریکا بود تا ژاپن را مبدل به قدرت اقتصادی در شرق آسیا کند (هیونگ ای، 1396: 24). پارک در زمان ریاست جمهوری خود قویاً دستگاه بروکراسی را تشویق کرد تا بر بخش صادرات متمرکز شود. از این رو پارک چون یون کیم با پیشرانه اهداف صادراتی وزارت بازرگانی باسن تا پایان وام ۱۹۶۴، ۱۰۰ میلیون دلار عاید کشور کردند با مدیریت همین تیم تا پایان سال ۱۹۶۷ شدن ۳۰۰ میلیون دلار کره توانست به دومین هدف‌گذاری صادراتی خود برسد و از 1968 تا 1971 رکورد متوسط ۳۷.۶ درصدی در افزایش سالانه صادرات را به ثبت رساند (هیونگ ای، 1396: 30).

مهمترین نیروهای اجتماعی لازم برای استقلال دولت از آنها در کشورهای در حال توسعه به منظور برای تدوین و اجرای موثر سیاست‌های توسعه عبارت است از طبقات کارگر، زمین‌دار و سرمایه‌دار. تاثیرگذاری هر یک از این طبقات بر سیاست‌های دولت به عناوین مختلف فرآیند توسعه را با انحراف و یا اختلال مواجه می‌کند. ژنرال پارک به خوبی متوجه شده بود برای اینکه کشور بخواهد در ریل توسعه قرار گیرد باید با سرمایه‌داران رابطه دوطرفه ایجاد نماید و یک نظام دیوان‌سالاری کارآمد برقرار سازد.

با استقلال کره در ۱۹۴۵ جنبش کارگری قدرتمندی به وجود آمد که اعتصابات زیادی را سازماندهی می‌کرد. اما این جنبش به سرعت با واکنش نیروهای محافظه‌کار و آمریکایی سرکوب شد (کو، ۱۳۸۹: ۹۴). با شروع جنگ کره سینگمان ری به عنوان اولین رئیس جمهور کره جنوبی که طبقه تجار یا سرمایه‌داران را نمایندگی میکرد با وضع قانون امنیت ملی جدید در ۱۹۵۸ به سرکوب انواع فرایندهای جناح چپ از جمله اقدامهای اتحادیه‌های کارگری پرداخت (Seung-Ho & Michael O, 1999, p.275-6).

در دوره رژیم اقتدارگرای پارک به جهت همراه کردن کارگران با فرآیند صنعتی شدن، سرکوب کارگران تداوم یافت و قوانین کارگری مختلف در راستای همراه کردن فعالیت‌های اتحادیه کارگری وضع شد. همچنین برای جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ۱۹۷۰ قانون موقت اتحادیه کارگری و قانون تعدیل اعتصابات در محیط-های کاری شرکت‌های دارای سرمایه خارجی تصویب شد تا محیطی عاری از اعتصابات برای دارایی‌های صنعتی خارجی ایجاد کند. در دهه ۱۹۷۰ که فرایند صنعتی شدن صورت گرفته بود حکومت پارک نقش مداخله‌جویانه‌تری در منازعات صنعتی کارگری ایفا کرد. قانون ویژه امنیت ملی مصوب ۱۳۷۰ یکی از ابزارهای اصلی حکومت برای سرکوب نیروی کار بود و به نهادهای امنیتی نظیر پلیس و سازمان اطلاعات مرکزی کره اجازه می‌داد در سرکوب منازعات صنعتی وارد عمل شوند. چنین سرکوبی فعالیت‌های اتحادیه کارگری مستقل را تا حد زیادی محدود کرد (Seung-Ho & Michael O, 1999, p.277).

طبقه دیگری که استقلال دولت از آن برای پیشبرد سیاست توسعه لازم است طبقه زمین‌دار است. کریستوبال کی استدلال می‌کند که کشورها برای برای دستیابی به توسعه صنعتی ابتدا به مشکلات مربوط به تولید، انتقال و استفاده از مازاد کشاورزی را حل کنند. این امر به ویژه در مراحل اولیه توسعه صنعتی مهم است. در مراحل بعدی توسعه اقتصادی این جریان غالب معکوس می‌شود و این مازاد و توسعه صنعتی است که در خدمت تأمین مالی بخش کشاورزی قرار می‌گیرد (کی، ۱۳۸۹: ۴۶-۴۷). دولت‌ها معمولاً دو هدف را در اجرای اصلاحات ارضی به دنبال کرده‌اند. هدف سیاسی-اجتماعی عبارت بود از توزیع عادلانه زمین بین کشاورزان و ممانعت از ایجاد نارضایتی‌ها و شورش‌های دهقانی. هدف دوم عبارت بود از افزایش بهره‌وری در این بخش، شکل-گیری انباشت، انتقال منابع مالی بزرگ مالکانی که زمین‌هایشان تقسیم شده به بخش صنعت و رها شدن بخش از نیروهای کار کشاورزی برای به کارگیری در بخش صنعت. این در حالی است که در بسیاری کشورها طبقه زمین‌دار محافظه‌کار از قدرت سیاسی خود برای جلوگیری از اصلاحات ارضی و اقتصادی استفاده می‌کند. دولت

کره جنوبی برای از میان برداشتن تهدید انقلابی دهقانی به اصلاحات روستایی، به ویژه اصلاحات ارضی دست زد. اما تنها به توزیع زمین پرداخت بلکه با منابع مالی محدود خود سعی کرد سطح سواد، آموزش و بهره‌وری کشاورزان را بالا ببرد و بدین ترتیب مواد غذایی ارزان قیمت برای اقشار فقیرتر جامعه تولید کند (Doner & Ritchie, 2005, p. 342).

در کره طبقه مالکان با انجام اصلاحات ارضی به زیر کشیده شدند. نکته بسیار مهم این است که در کره دولت به ایجاد شبکه کورپوراتیستی میان بخش خصوصی و دولتی و تاسیس سازمان‌های تحت کنترل غیر مستقیم دولت اقدام کرد که وام‌های سوبسیدی را برای افزایش معلومات فنی و بهره‌وری اختصاص داد. در واقع، در این کشور ها وام ها و سوبسیدها به صورت کاملاً هدفمند و موثر توزیع می‌شد و جنبه توزیعی صرف نداشت (Doner & Ritchie, 2005, p. 344). برنامه اصلاحات ارضی انجام شده در کره جنوبی موجب شد تا همه مستاجران، مالک زمین مزروعی خود شوند. در واقع انگیزه اساسی این اصلاحات نیاز مبرم به خنثی کردن نفوذ کمونیسم و کاهش منازعات طبقاتی بود. این اصلاحات با کاهش تفاوت‌های طبقاتی منازعات را کاهش داد و ثبات سیاسی را در مناطق روستایی ایجاد کرد. همچنین این اصلاحات نیروی کار روستایی را برای بکارگیری در بخش شهری و حوزه صنعت آزاد کرد (کی، 1389: 53-54).

مهمترین طبقه دیگر که استقلال دولت از آن برای موفقیت فرایند توسعه ضروری است طبقه سرمایه‌دار است. در حالیکه طبقه صنعتی و کشاورزی فقط از نیروی کار برخوردار است و طبقه زمین دار نیروی نسبتاً ایستا و غیره پیشرو تلقی می‌شود، طبقه سرمایه دار و سرمایه‌گذاران چه داخلی و چه خارجی نیروی پویا با برخورداری از منابع مالی است که نقش بسیار حیاتی در فرایند توسعه سرمایه‌دارانه در جوامع تلقی می‌شود. ارتباط دولت و طبقه سرمایه‌دار برای تبادل اطلاعات بین طرفین ضروری است. اما دولت باید این رابطه را با حفظ فاصله ظریف با سرمایه داران انجام دهد تا بتواند سیاست‌ها را به صورت عقلانی و مستقیم و به دور از نفوذهای رانت‌جویانه و ضد توسعه‌ای آنها تدوین و اجرا کند (نقیب زاده و دلفروز، 1393: 1025).

اتول کولی نیز استدلال می‌کند که حداکثر قدرت برای پیشبرد فرایند صنعتی شدن هنگام تولید می‌شود که دولت‌های توسعه‌خواه و منسجم همکاری نزدیک با طبقات مولد به عمل می‌آورند (Kohli, 2005, p. 20-21). در اکثر دولت‌های توسعه‌خواه اینکه ائتلافی بین دولت و سرمایه‌داران وجود داشت، در این ائتلاف این دولت بود که دست برتر را داشت و قادر بود با استقلال نسبی سرمایه داخلی و خارجی را به سمت اهداف خود سوق دهد.

به نظر لفت‌ویچ، یکی از دلایل مهم این امر این بود که در دولت‌های توسعه‌گرا، قدرت و استقلال دولت پیش از آنکه سرمایه ملی یا خارجی از قدرت و نفوذ برخوردار شود، تثبیت شده بود (لفت‌ویچ، 1385: 259-258).

در کره جنوبی رابطه دولت با سرمایه‌داران طی دوره‌های مختلف متفاوت بود. در دوره سینگمان ری، که از پایگاه اجتماعی واقعی در جامعه برخوردار نبود، برای جلب نخبگان داخلی نوع رابطه فسادآلود با طبقه تجاری و سرمایه‌دار برقرار کرد. بنابراین، این طبقه که در قبال دریافت رانت از حکومت پشتیبانی مالی به عمل می‌آورد به جای انجام سرمایه‌گذاری‌های راهبردی در بخش‌های مولد به کارهای واسطه‌گری در بازار روی آورد. این وضعیت در دوره پارک تغییر کرد. او نوع رابطه دولت با طبقه سرمایه‌دار را به چالش کشید و راه‌های فساد و سودجویی را مسدود کرد در این راستا وی به بازداشت و تهدید به زندانی کردن بزرگترین صاحبان صنایع و توقیف اموال آنها اقدام کرد و تنها پس از اخذ تعهد از آنها برای حرکت در راستای پروژه توسعه دولت آزادشان کرد (Chibber, 1999, p.315-316).

البته پارک به زودی دریافت که بدون ارتباط با سرمایه‌داران نمی‌تواند اهداف توسعه خود را محقق کند. برای ایجاد تحول صنعتی به عنوان پایه مشروعیتش به چابول‌ها متکی بود. از این رو به زودی ارتباط گسترده و تنگاتنگ با بزرگترین چابول‌های کره برقرار کرد. اما این برقراری رابطه از موضع بالا بود. به عبارت دیگر، دولت با استفاده از کنترل بر نظام بانکی به نحوه وام دهی به شرکت‌ها در دورانی که به شدت با آنها نیاز داشتند دستورات خود را به آنها دیکته می‌کرد. این وضع وابستگی متقابل چابول‌ها و دولت منتهی شد. مشورت رژیم پارک به شدت با نتایج سیاست اقتصادی پیوند خورده و سرنوشت اقتصاد نحوه فزاینده‌ای به عملکرد چابول‌ها وابسته شده بود. از طرف دیگر، چابول‌ها دریافته بودند که سیاست دولت در سرکوب نیروی کار و تخصیص پاداش‌های مالی به ارتقا دهندگان صادرات به نفع بخش خصوصی است. در هر صورت، در این رابطه دوطرفه دولت نقش مسلط را داشت (سیلوا، 1389: 141-139).

دولت کره شرکت‌های کره را به ادغام در یکدیگر مجبور کرد و آنها را به سمت بخش‌هایی هدایت که از لحاظ ایجاد خودکفایی و افزایش توان رقابتی کره در اقتصاد جهانی برای اقتصاد ملی اهمیت راهبردی داشت (کاستلز، 1385: 300). رابطه دولت و بخش تجاری ایستا نبود و هرچه روند توسعه اقتصادی رو به جلو رفت، این روابط به نفع بخش خصوصی تغییر کرد، به طوری که در دهه ۱۹۸۰ دیگر چابول‌ها به حمایت‌های مالی دولت و بانک‌های دولتی وابسته نبودند و به سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های چند ملیتی اقدام کردند. از این رو،

استقلال‌شان نیز افزایش یافت. دولت‌های توسعه‌گرا با تقویت رابطه تجاری که از لحاظ اقتصادی و سیاسی از عامل مهم در عرصه بین‌المللی محسوب می‌شد، جایگاه مناسبی برای خود رقم زدند.

4-5 دیوان‌سالاری قدرتمند

بررسی فرآیند توسعه کشور کره جنوبی به عنوان کشوری که دومین رشد سریع اقتصادی را طی شش دهه اخیر تجربه کرده است، حکایت از آن دارد که یکی از مهمترین دلایل بروز این پدیده، وجود نهاد برنامه‌ریزی فراقوه‌ای به عنوان هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی¹ بوده است. براساس بررسی‌های انجام شده، دولت کره جنوبی در گام نخست برای دستیابی به اهداف اقتصادی خود هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی را ایجاد کرد. هیئت مذکور با هماهنگ کردن سیاست‌های اقتصادی باعث رشد چشمگیر این کشور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ گردید. در واقع هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی در عملکرد و برنامه‌ریزی خود بسیار موفق بود و توانست با پشتیبانی نهاد ریاست جمهوری و از طریق مشارکت تصمیم‌گیرندگان فعال اقتصادی زمینه مناسبی در جهت آماده‌سازی و اجرای طرح‌های توسعه‌ای به وجود آورد. این نهاد توانست کنترل و هماهنگی تصمیمات وزارتخانه‌های مختلف اقتصادی را به دست گیرد و همه زیرساخت‌های اقتصادی کشور را در جهت توسعه اقتصادی بسیج کند.

هماهنگی سیاست‌های اقتصادی و اقدامات اجرایی در بخش‌های مختلف صنعتی منجر به عبور گام به گام این کشور به سمت یک کشور توسعه‌یافته از طریق شش برنامه توسعه اقتصادی پنج ساله شد که هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی در طراحی و تحقق آنها نقش پررنگی ایفا کرد. هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی به دلیل حمایت و اعتماد روسای جمهور در دوره‌های مختلف و همچنین با ایجاد سازوکار قانونی برای اجرای اهداف خود توانست وظیفه هماهنگ‌سازی سیاست‌های اقتصادی کره جنوبی را به خوبی انجام داد و با استقلال از گروه‌های ذی‌نفع رانت‌جو و منافع شخصی مقامات عالی رتبه در پیشرفت اقتصادی کره جنوبی موفقیت چشمگیری دست یابد. هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی دارای یک سری ابزارهای سیاستی و اجرایی قوی بود که از آن جمله می‌توان به اختیار و قدرت لازم در مورد برنامه‌ریزی و تخصیص بودجه اشاره کرد (ذاکری، ۱۳۹۹: ۱).

لازم به توضیح است که محدوده فعالیت‌های هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی، تنها به تنظیم و اجرای برنامه اقتصادی ختم نمی‌شد، بلکه وظیفه نظارت بر اجرای آنها و هماهنگ کردن سیاست‌های اقتصادی مربوط به وزارتخانه‌های مختلف نیز بر عهده داشت. عبارت دیگر دومین وظیفه هیئت نظارت و اجرای برنامه‌ها و هماهنگ

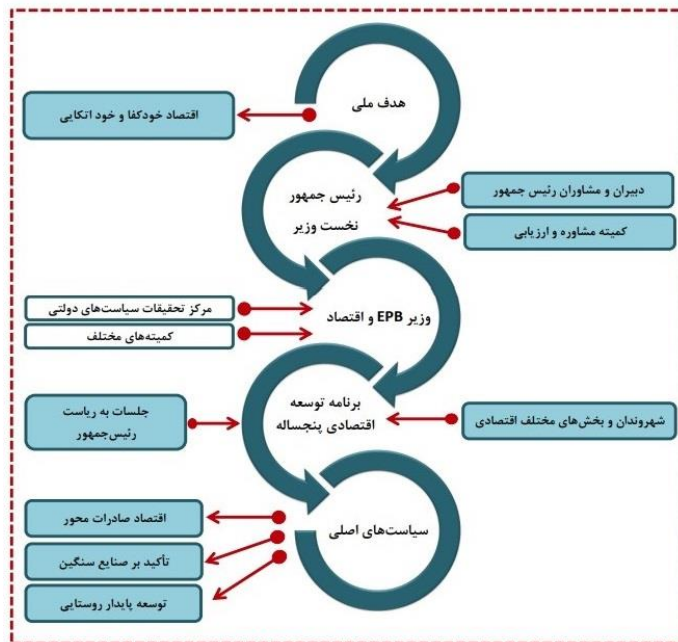
¹ Economic Planning Board

کردن سیاست‌های اقتصادی بوده است. علاوه بر موارد یاد شده این هیئت وظیفه نظارت بر بودجه را نیز به عهده دار بود که این امر باعث افزایش عملکرد و هماهنگی نظارت و اجرای برنامه ها می‌شد. سومین وظیفه هیئت مذکور تهیه و بسیج منابع لازم برای توسعه اقتصادی و همچنین همکاری خارجی و هماهنگی برای ایجاد و مدیریت سرمایه خارجی بود. در نهایت وظیفه چهارم آن انجام تحقیقات و جمع آوری آمار برای توسعه اقتصادی بوده است (ذاکری، 1399: 12).



شکل 4- وظائف EPB در کره جنوبی، منبع کیم و جئونگ، 2017

این وظایف تنها شامل قاعده‌های ساده برنامه‌های کوتاه مدت و بلند مدت اقتصادی نمی‌شد بلکه ایجاد اقدامات مناسب سیاسی برای حل مسائل اقتصادی جاری در صورت نیاز را نیز در برمی‌گرفت. طبیعی است که اجرای اقدامات یاد شده به این معنی بود که این هیئت در مورد موضوعاتی که تحت نظارت سایر وزارتخانه‌ها بود نیز مداخله می‌کرد. در واقع مشاوره و هماهنگی با سایر وزارتخانه‌ها، یک تکلیف ضروری برای هیئت بود (ذاکری، 1399: 13). خلاصه عملکرد این سازمان برای دستیابی به اهداف ملی به شرح ذیل در نمودار شماره ذیل نشان داده شده است.



شکل 5- رویکرد سازمانی EPB به منظور دستیابی به اهداف ملی توسعه، موسسه توسعه کره، 2014

از سال ۱۹۶۵ یعنی از زمانی که روند برنامه‌ریزی در حال نوسان بود، کارشناسان خارجی بسیاری به منظور کمک به توسعه ابزارهای مختلف سیاستی که امکان دستیابی به برنامه توسعه اقتصادی بزرگ را فراهم می‌کردند به کار گرفته شدند و با گذشت زمان و افزایش تجربه توسعه مشارکت ذی‌نفعان کلیدی شماره متخصصان شرکت‌ها و مراکز تحقیقاتی سیاست ملی مانند موسسه توسعه کره جنوبی گسترش یافت و دانش برنامه‌ریزی توسعه بومی سازی شد. طی برنامه‌ریزی برای برنامه چهارم توسعه ۱۲ نفر از ۱۷ و عضو کمیته برگزاری از صنایع و شیمیایی بودند، همچنین متخصصان موسسه تحقیقاتی رهبران سیاسی و مدیران شرکت‌های خصوصی اعضای دیگر کمیته را تشکیل می‌دادند. همچنین هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی با توجه به تغییر و تحولات در شرایط داخلی و بین‌المللی، تغییرات در برنامه توسعه اقتصادی خود با کمک موسسه توسعه کره و سایر کارشناسان انجام داده و پس از بررسی توسط گروه‌های مختلف مشاوره، طرح پیش‌نویس توسط شورای کابینه را به تصویب می‌رساندند (ذاکری، 1399: 23-24).

دولت با ارائه کمک‌های مالی مجدد و یا پرداخت وام به بنگاه‌های اقتصادی کارآمد این بنگاه‌ها را از سایر پروژه‌ها متمایز می‌کرد تا سایر بنگاه نیز با بهبود عملکرد خود مشمول این مشوق‌ها شوند. در حقیقت عملکرد روبه پیشرفت و تولید محور این بنگاه‌ها سبب استفاده از این مشوق‌ها می‌شد و عملکرد ثابت و کاهش عملکرد مشمول

مجازات از طریق کاهش حمایت‌های دولتی و کاهش کمک‌های مالی و پرداخت وام یا حتی قطع این پرداخت‌ها می‌شد. بررسی تجربه توسعه کره جنوبی نشان می‌دهد، پس از سال ۱۹۹۴ و با ادغام هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی و وزارت دارایی این کشور هیئتی به نام هیئت مالی و اقتصادی^۱ تشکیل شد که مسئول سه سال آخر برنامه پنج‌ساله ششم اقتصادی کره جنوبی را تا سال ۱۹۹۶ برعهده گرفت که با تکامل اقتصاد ملی کره جنوبی، این هیئت ادغامی نیز پس از چهار سال منحل شد و از سال ۱۹۹۸ نظام هماهنگی و برنامه‌ریزی اقتصادی در کشور کره جنوبی ایجاد شده است. نظام هماهنگ برنامه‌ریزی اقتصادی کره شامل شوراهای مختلف نظیر شورای دولتی، شورای هماهنگی سیاست‌های ملی، شورای وزیران اقتصادی، شورای وزیران اقتصادی بین‌المللی و سایر شوراهای کم‌اهمیت‌تر می‌باشد (ذاکری، ۱۳۹۹: ۳-۴). از اقدامات انجام شده در آن زمان می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که کره کانون‌های اصلی بحران را شناسایی کرده بود و با تاسیس هیئت‌های مربوطه سعی در کنترل و اصلاح مشکلات موجود برآمدند.

به جهت افزایش بیشتر استقلال دولت و به دست گرفتن امور برای توسعه هرچه بیشتر، اصلاحات دیوان-سالاری در دستور کار قرار گرفت و موسسه علم و فناوری کره^۲ و موسسه توسعه کره^۳ به ترتیب در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۷۱ به عنوان اتاق‌های فکر تاسیس شدند تا با تحقیقاتی جامع و کامل در راستای حمایت از سیاست‌های توسعه‌ی دولت انجام دهند. آن‌ها نقشی اساسی در مراحل اولیه فرایند توسعه ایفا کردند. با گذشت زمان و با پایه‌گذاری مراکز و موسسات تحقیقاتی خصوصی توسط شرکت‌های بزرگ و ذی‌نفوذ نقش سلطه‌گرانه این موسسه در خدمات آهسته‌آهسته کمرنگ شد.

در این چارچوب اولین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی (۱۹۶۶-۱۹۶۲) بر احیای اقتصاد از طریق توسعه صادرات و افزایش تولید مواد غذایی تمرکز داشت. دومین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی (۱۹۷۱-۱۹۶۷) بر اساس حرکت سال‌های گذشته نوشته شد و الهام‌بخش نسل‌های آینده برنامه‌ریزان اقتصادی نیز شد. برنامه سوم (۱۹۷۶-۱۹۷۲) بر گسترش صنایع سنگین و شیمیایی با هدف ایجاد کشوری با صنعت پیشرفته تمرکز داشت. طرح چهارم (۱۹۸۱-۱۹۷۷) به جای محوریت رشد همزمان و رشد اقتصادی تساوی حقوق بهره‌وری تاکید داشت که تحول چشمگیری در برنامه توسعه محسوب می‌شد. برنامه چهارم طرح توسعه اجتماعی را برای اولین بار در

^۱ Board of Finance and Economy (BOFE)

^۲ Korea Institute of Science and Technology (KIST)

^۳ Korea Development Institute (KDI)

میان مولفه‌های اصلی برنامه توسعه ملی گنجاند. برنامه پنجم (1982-1986) نیز در راستای پیگیری همزمان توسعه اقتصادی و اجتماعی تحول چشمگیر ایجاد کرد. عنوان برنامه پنجم نیز از طرح توسعه اقتصادی به طرح توسعه اجتماعی و تغییر کرد تا منعکس‌کننده هر دوی این مفاهیم باشد. برنامه ششم (1987-1991) نیز همین مفاهیم را در ادامه برنامه پنجم دنبال کرد. با معرفی چشم‌انداز جدید با عنوان برنامه پنج ساله‌ی است اقتصاد نوین از سال ۱۹۹۲، دوران برنامه‌های توسعه به پایان رسید.

دولت برای اجرای برنامه‌های توسعه خود و برای آنکه بتواند سیستم نقل و انتقالات مالی را به صورت مستقیم تحت نظر داشته باشد، اقدام به تاسیس بانک‌های ویژه‌ای به نام بانک توسعه کره^۱ نمود. بانک‌های تاسیس شده نقش به‌سزایی در تامین اعتبارات بلند مدت به بنگاه‌های اقتصادی کوچک و متوسط داشتند. با تاسیس نهاد خدمات ملی مالیات در سال 1966 توجهات به تقویت ظرفیت بودجه‌ی کشور معطوف شد. تا آن زمان فعالیت‌های مربوط به بودجه در حیطه اختیارات وزارت دارایی بود. اما با آغاز کار نهاد خدمات ملی مالیات به عنوان تشکل مستقل و تفویضی، این روند تغییر یافت. هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی حساب ویژه برای تامین مالی توسعه اقتصادی دایر کرد و بخش قابل توجهی از منابع مالی به غیر از مقدار ناچیز هزینه‌های دفاع و حقوق کارمندان در این حساب پس‌انداز می‌نمود. ذخیره پولی این حساب به صورت متمرکز برای تامین مالی سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی و تقویت صنعت و صادرات مورد استفاده قرار می‌گرفت (هون، 1401: 55-56).

تعامل‌پذیری بین‌المللی، فرهنگ سخت‌کوشی و انضباط، نگرش استراتژیک (انتخاب بخش بسیار محدودی از صنایع به عنوان صنایع پیشران)، ایجاد اجماع ملی، جلب اعتماد عمیق ملی توسط حاکمیت و همگام سازی ملت از جمله خصوصیات است که می‌توان برای کره‌ای‌ها برشمرد که در توسعه آن کشور بسیار دخیل بوده‌اند. برنامه‌های طرح توسعه اقتصادی صرفاً یکی از ابزارهایی بوده است که منجر به پیشرفت و ترقی کره جنوبی گردیده است. این طرح برای افزایش ثروت در داخل کره جنوبی و تقویت ثبات سیاسی طراحی شده بودند. تغییر در سیاست از صنعتی‌سازی جایگزین واردات به رشد صادرات محور در طول این برنامه‌های پنج ساله رخ داد. جهت درک بهتر موضوع، در قالب جدول ذیل به شرح برنامه‌ها می‌پردازیم:

جدول 2- برنامه‌های توسعه اقتصادی کره جنوبی

دوره توسعه	هدف برنامه
------------	------------

¹ The Korea Development Bank (KDB)

1962-1966	توسعه صنایع پایه - ترویج و ارایه مشوق‌های صادراتی
1967-1971	خودکفایی در تامین غذا- تاسیس صنایع فولاد، پتروشیمی و ماشین‌سازی
1972-1976	توسعه روستایی - ترویج و ارایه مشوق‌های صادراتی
1977-1981	افزایش خودکفایی در سرمایه‌گذاری - توسعه اجتماعی - توسعه فناوری
1982-1986	تثبیت قیمت - افزایش بهره‌وری و رقابت از طریق اصلاحات نهادی
1987-1991	افزایش رفاه از طریق رشد متوازن
1992-1996	اصلاحات آموزشی - نوآوری فناوری - ترویج کسب و کارهای کوچک و متوسط - توسعه متعادل و متوازن - تسريع جهانی شدن

(منبع: Kim, 2011)

4-5-1 دوره اول توسعه اقتصادی (1962-1966)

برنامه اول به دنبال گسترش صنعت انرژی الکتریکی/ زغال سنگ با تأکید بر اهمیت زیرساخت‌ها برای ایجاد پایه‌های محکم در بخش‌های صنعتی، ارتقای بهره‌وری بخش کشاورزی، توسعه صنایع کاربر نظیر منسوجات، توسعه صادرات، جبران پرداخت‌های معوقه دولت و پیشرفت‌های فناورانه بود. در دوران اجرای برنامه اول، ژنرال پارک سفری به آلمان غربی انجام داد. در زمان سفر انجام شده، پارک از زیرساخت‌های موجود در کشور بازدید کرد و پس از بازگشت به کره جنوبی، به فکر احداث بزرگراه به عنوان مجرای برای فعالیت‌های اقتصادی افتاد. از این رو، مطالعه احداث بزرگراه توسط تیم بانک جهانی در سال 1965 شروع و با وجود مشکلات فراوان طرح احداث بزرگراه سئول - بوسان با طول 428 کیلومتر در سال 1968 کید خورد و در سال 1970 بزرگراه به بهره‌برداری رسید. هرچند بانک جهانی امکان احداث بزرگراه را رد کرده بود و از تامین مالی آن خودداری کرده بود اما پس از اتمام کار و پافشاری پارک در انجام این کار، در نهایت از موضع عقب‌نشینی و در پروژه‌های بعدی همکاری بیشتری با کره ای‌ها کردند. با بهره‌برداری بزرگراه، تبادلات میان منطقه‌ای کالاها، گردشگری و امور لجستیکی بیشتری برای مردم امکان‌پذیر شد.

4-5-2 دوره دوم توسعه اقتصادی (1967-1971)

برنامه دوم، حرکت به سمت توسعه صنایع سنگین بود که این کار نیازمند پذیرش فضای رقابتی در بازار جهانی بود که در تمام برنامه‌های آینده پنج‌ساله گنجانده شد. محور این استراتژی توسعه صنعتی براساس صنعت فولاد و پتروشیمی بنیان گذاشته شد که در این راستا ساخت بزرگراه‌ها و بهبود زیرساخت‌های حمل و نقل مورد توجه قرار گرفت. گشایش روابط میان ایالات متحده آمریکا و چین در سال 1972 منجر به شدیدتر شدن رقابت در بازارهای کالاها و خدمات کره جنوبی شد. از طرف دیگر، عدم حمایت نظامی آمریکا از کره جنوبی پس از دیدار و مذاکره با چین سبب شد تا احتمال درگیری نظامی بین کره جنوبی و چین افزایش یابد.

در خلال اجرای برنامه‌های اول و دوم توسعه، ژنرال پارک طرح ساخت سومین و چهارمین کارخانه کود شیمیایی با سرمایه‌گذاری مشترک داخلی و خارجی و یک وام خارجی را برنامه‌ریزی کرد. دولت‌های کره جنوبی و ایالات متحده آمریکا توافق کردند که 45 درصد از سرمایه مورد نیاز رقمی معادل 20 میلیون دلار به صورت مساوی توسط هر دو دولت تامین شود و الباقی مبلغ باقیمانده به رقم 24/2 میلیون دلار دهم میلیون دلار را آمریکا در قالب وام کمکی پرداخت کند. سرمایه‌گذاران آمریکایی خواستار آن شدند که مدیریت این کارخانه‌ها به مدت 15 سال به آنها سپرده شود تا 150 درصد سرمایه‌گذاری‌های خود را جبران کنند. سرمایه‌گذاران همچنین خواستار تادیه کامل مبلغ سرمایه‌گذاری در مدت 5 سال بودند (هون، 1400: 64).

از این رو ژنرال پارک به دلیل موارد و شروط ناعادلانه مطرح شده در قرارداد ساخت کارخانه در شرایط بدی‌گیری قرار گرفت و تصمیم نهایی خود را علی‌رغم میل باطنی گرفت و شروع به تولید کارخانه کود شیمیایی کرد. از این رو، قیمت کود شیمیایی برای اینکه بتواند اصل و سود وام اعطاء شده را در مدت کوتاهی پس دهد، گران تمام می‌شد. لذا، کشاورزان از عهده خرید آن برنمی‌آمدند به همین دولت مجبور شد به آن‌ها وام و کمک هزینه‌های مالی بدهد. سرانجام با حمایت دولت و همراهی و قبول شرایط سخت ایجاد شده توسط کشاورزان، تولید کود از 175,000 تن در سال 1966 به 500,000 تن در سال 1971 رسید و طرح ساخت کارخانه کود شیمیایی با موفقیت انجام شد.

4-5-3 دوره سوم توسعه اقتصادی (1972-1976)

در برنامه سوم و چهارم علاوه بر صنایع ارجح اشاره شده در برنامه دوم، فلزات غیرآهنی، کشتی‌سازی و صنایع الکترونیک و در برنامه‌های پنجم و ششم صنایع ساخت ماشین‌آلات، الکترونیک، مواد شیمیایی، کشتی‌سازی

و انواع صنایع پیشرفته (نیمه‌هادی، مواد جدید، فناوری زیستی) مورد حمایت نظام قانونگذاری قرار گرفتند (Kohli, 2010, p. 23).

4-5-4 دوره چهارم توسعه اقتصادی (1977-1981)

دولت کره جنوبی به صنایع ارجح وام‌های یارانه می‌داد. یکی از مهم‌ترین ابزارهای قانونی دولت ارایه وام‌های سیاستی (وام‌های با نرخ بهره یارانه‌ای) و اولویت در جیره‌بندی اعتباری بودند. آن وام‌ها در طی سال‌های 1962 تا 1985، معادل 57/9 درصد کل وام‌های بانک را به خود اختصاص دادند (چانگ، 1392: 149). در زمان آغاز اجرای برنامه چهارم توسعه در سال 1977، درآمد ناخالص ملی به ازای هر فرد، به 1000 دلار افزایش یافته بود. یکی از محورهای اصلی تمام برنامه توسعه کره، تقدم رشد اقتصادی بر کاهش عدم تعادل در توزیع درآمد و نابرابر جغرافیایی در توزیع صنایع مهم بود (Kim, 2013, p. 14). این امر باعث شد تا کره جنوبی یکی از نابرابرترین کشورهای تازه صنعتی شده محسوب شود.

4-5-5 دوره پنجم توسعه اقتصادی (1982-1986)

برنامه پنجم توسعه با هدفگذاری در صنایع سنگین و شیمیایی به سمت صنایع با فناوری بالا مانند ماشین‌آلات دقیق، صنایع الکترونیک مانند تلویزیون، ضبط، ویدئو و نیمه هادی‌ها و فناوری اطلاعات در دستور کار قرار گرفت. برنامه ششم توسعه تا حد زیادی به اهداف برنامه قبلی توسعه یعنی برنامه پنجم تأکید داشت. دولت قصد داشت با آزادسازی تجاری، واردات را تسریع کند و انواع مختلف محدودیت‌ها و موانع غیرتعرفه‌ای را در واردات حذف کند. این اقدام‌ها برای کاهش تأثیرات نامطلوبی مانند افزایش تورم و تأخیر در تعدیل ساختار صنعتی که به علت مازاد تراز سرمایه و حجم بالای نقدینگی امکان رخ دادن آن وجود داشت، طراحی شد. مقامات کره جنوبی متعهد شدند که کمک‌های مستقیم به صنایع خاص را به طور محسوسی کاهش دهند و به جای آن به گسترش آموزش و تحقیق و توسعه نیروی انسانی در همه صنایع، به ویژه شرکت‌های کوچک و متوسط که قبلاً توجه زیادی به آن نشده بود، بپردازند. هدف برنامه پنج ساله هفتم توسعه فناوری‌های پیشرفته مانند میکروالکترونیک‌ها، مواد جدید، مواد شیمیایی آلی، مهندسی محیط‌زیست، اپتیک و هوافضا بود.

4-5-6 دوره ششم توسعه اقتصادی (1987-1991)

دوره ششم اقتصادی موسوم به دوره اقتصاد پیشرفته، کارآمدی و ایجاد برابری می‌باشد. در این دوره دولت با برنامه ریزی جهت افزایش بهره‌وری اقتصاد، بهبود تکنولوژی، توزیع مجدد درآمد و ایجاد توازن توسعه منطقه‌ای کار خود را آغاز کرد.

4-5-7 دوره هفتم توسعه اقتصادی (1992-1996)

ایجاد یکپارچه‌سازی و رشد اقتصادی و اجتماعی از مهمترین اهداف برنامه‌ای این دوره می‌باشد. در این برنامه انجام اصلاحات آموزشی، نوآوری تکنولوژی، بهبود و تقویت شرکت‌هایی با سائز کوچک، توسعه پایدار و شتاب جهت پیوست بازارهای جهان برای جهانی شدن در دستور کار قرار گرفت. به طور کلی در مورد دو برنامه اقتصادی آخر می‌توان اینطور گفت که برنامه ششم توسعه، تمرکز بر روی بهبود نهادها و برطرف نمودن مشکلات ساختاری داشت و برنامه هفتم بر اساس ارزیابی تمامی برنامه‌های قبلی، یافتن سیستم ناعادلانه و اصلاح شیوه‌ها تدوین گردید. دولت و صنایع با یکدیگر همکاری کردند تا امکانات و تسهیلات فناوری پیشرفته در هفت استان کره جنوبی به طور متوازن توزیع شود تا توازن جغرافیایی صنعتی در سراسر کره جنوبی به وجود بیاید (ذاکری، 1399: 8-10).

همانطور که در جدول شماره 2 ملاحظه می‌شود، روند برنامه‌ریزی از یک رویکرد بالا به پایین به یک رویکرد پایین به بالا تغییر کرده است و دولت، شروع به احترام گذاشتن به ابتکارات و خلاقیت بخش خصوصی برای اجرای موفقیت‌آمیز طرح‌ها نموده است. به عبارت دیگر، توسعه اقتصادی در کره جنوبی بدون بازسازی ساختارهای سیاسی اتفاق افتاد، اما بعد از گذر زمان و بالا رفتن سطح آگاهی‌های اجتماعی، به دلیل مواجه شدن با بحران مشروعیت، رهبران این کشور را مجبور به اعمال و انجام برخی اصلاحات سیاسی در ساختار دولت کرد. عجم اغلو و رابینسون، مستعمره بودن کره جنوبی را موجب ایجاد نهادهای اقتصادی فراگیر و بعد نهادهای سیاسی فراگیر در آنجا می‌دانند و معتقدند نهادهای سیاسی فراگیر هستند که امکان مشارکت در بازار سیاسی و اقتصادی را در کره جنوبی فراهم آورده‌اند. مقامات کره جنوبی، با تدوین هفت برنامه توسعه با تغییر در روابط میان دولت-ملت و کسب کارهای موجود، فساد و روابط شخصی را از بین بردند و با غیرشخصی کردن آنها و ایجاد نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر به جای نهادهای استثماری و از همه مهمتر برقراری یک دیپلماسی قوی با ابرقدرت‌های جهان

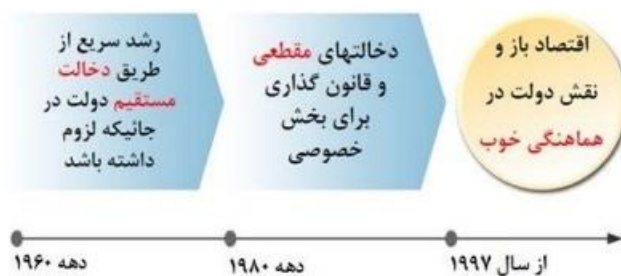
توانستند مسیر کشور را به سمت و سوی توسعه و پیشرفت هدایت کنند. خلاصه‌ای از اقدامات طرح‌های اقتصادی انجام شده به شرح شکل ذیل ارائه می‌گردد:



شکل 6- خلاصه اقدام‌های انجام شده در برنامه‌های توسعه 5 ساله کره جنوبی، کیم، 2011

اگر سیاست‌های بخش دولتی نتواند اقتصاد را در مسیر پیشرفت قرار دهد، حتی سیاست‌های کارآمد و سازگار بخش خصوصی نیز بی‌اثر می‌شود و در پاره‌ای از مواقع می‌تواند رشد اقتصادی را به خطر بیاندازد. بنابراین سیاست‌های دولت نه تنها باید در راستای به دست آوردن اعتماد عمومی باشد بلکه باید با انعطاف پذیری بالا تدوین شود تا بتواند به شکلی اثرگذار در محیط‌هایی که به سرعت در حال تغییر هستند نیز عمل کنند. به همین علت هماهنگی سیاست‌ها بین وزارتخانه‌های مختلف یک پیش شرط لازم برای انطباق و انعطاف‌پذیری در سیاست‌های عمومی است (کیم و جئونگ، 2017).

بدین ترتیب بررسی تجربه برنامه‌های توسعه در کره جنوبی حکایت از ورود مقتدرانه دولت، مبتنی بر راهبرد منسجم توسعه و تعامل خردمندانه و تصمیم‌سازی مشترک با نخبگان دارد. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد نظام حاکمیت کره جنوبی به طور مشترک با تصمیم‌سازی نخبگان در نهاد هیئت برنامه اقتصادی، در مراحل مختلف توسعه ورود و نقش خود را اعمال کرده و پس از تعالی و تکامل مراحل پیشرفت، در هر مقطع و به ترتیب تدریج نقش‌های متفاوت به خود گرفته و با واگذاری مسئولیت‌های اجرایی و فعالان بخش خصوصی، با حفظ وظیفه نظارت، نقش تاریخی خود را به سرانجام رسانده است (ذاکری، 1399: 11).



شکل 7- فرایند تحول دخالت دولت در توسعه اقتصادی کره جنوبی، بحرینیان، 1391

از دیگر اقدامات دولت در حمایت کشاورزان و آموزش آنها در زمینه بکارگیری شیوه‌های نوین کشاورزی، انتخاب بذره‌های مناسب در کشت بود. دولت به روستاییان کمک می‌کرد تا سقف خانه‌هایشان را بازسازی و از طریق مصالح ساخته شده از سیمان به مقاوم و ایمن‌سازی بام‌های کاه‌گلی خود بپردازند و همچنین برای آنها جاده‌های آسفالت‌ه جهت سهولت در رفت و آمد آنها احداث کرد. دولت با این اقدامات سعی در ایجاد دولت-ملت سازی قوی بود و ملت کره متوجه شده بودند که با پشتکار و عظمتی راسخ می‌توانند در پیشرفت کشور خود سهمیم باشند. حتی در بازه‌ای از زمان که کره جنوبی با بحران مالی مواجه شد، یک جنبش جمع آوری طلا به وجود آمد که و همه مردم در این جنبش نقش اساسی ایفا کردند و این اتفاق نشان داد که مردم کره چطور حاضر به از خودگذشتگی برای میهن خود هستند. یکی از شیوه‌های منحصر به فردی که در کره برای کاهش نرخ بیکاری به کار گرفته شد تاکید بر به اشتراک گذاشتن کارها بود و این شیوه در کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا نیز به کار گرفته شده بود، اما در کره جنوبی از آن به عنوان ابزار جهت کاهش هزینه‌ها بدون آنکه شرکت‌ها مجبور به اخراج نیروی کار خود بهره گرفته شد. در واقع نام برنامه به کار گرفته شده JUMP، مخفف عبارت برنامه ارتقای

شغلی و به حد کمال رسانیدن افراد بود. دولت نیز با ارائه تسهیلات مالی و دیگر مشوق‌های مالی از شرکت‌هایی که اینگونه برنامه‌ها را به مورد اجرا گذاشتن حمایت به عمل می‌آورد (کیم و جافی، 1396: 99).

4-6 بستر بین‌المللی

بستر بین‌المللی یکی از مهمترین مولفه‌های دولت‌های توسعه‌گرا که در توسعه کشورها نقش بسیار اساسی داشته است. کره جنوبی نیز از این موضوع مستثنی نیست. یکی از دلایلی که در واقع موجب گردید تا کره به کشور توسعه‌یافته را تبدیل گردد همکاری آن با کشورهای ژاپن و ایالات متحده آمریکا بود. کره‌ای‌ها طی بررسی‌های متعددی که داشتند به این نتیجه رسیدند که باید خصومت‌ها و دشمنی‌های دیرین خود را با کشورهای مذکور کنار بگذارند تا بتوانند پیشرفت کنند، در غیر این صورت وارد شدن به عرصه جهانی امکان پذیر نخواهند بود. هرچند کره‌ای‌ها دل‌خوشی از ژاپنی‌ها به دلیل استعمار 36 ساله نداشتند، اما کره جنوبی و ژاپن هر دو انگیزه‌های اقتصادی موجهی برای این همکاری و عادی سازی روابط دیپلماتیک داشتند. از این حیث، کره‌ای‌ها با اعلام سه شرط این موضوع را پذیرفتند:

- یک عذرخواهی رسمی از سوی ژاپن بابت استعمار 36 ساله
 - پرداخت غرامت بابت آسیب‌های وارده از سوی ژاپن به کره جنوبی
 - ممنوع اعلام کردن هرگونه ادعای شخصی علیه دولت ژاپن
- درنهایت موارد مطرح شده از سوی کره جنوبی مورد قبول ژاپن واقع شد و مقرر گردید تا 300 میلیون دلار کمک نقدی و 200 میلیون دلار کمک غیرنقدی از سوی ژاپن در بازه زمانی سال‌های 1966 تا 1975 پرداخت گردد. کره وجوه به دست آمده را برای توسعه ملی سرمایه‌گذاری کرد. دولت کره جنوبی جهت استفاده از کمک‌های غیرنقدی ژاپن متعهد شد تا کالاهایی را برای مصرف تولید کنندگان کشور خود وارد سازد. از این رو از بودجه اختصاص یافته به واردات کالا برای تولیدکنندگان، 4.4 درصد به ساخت سد رودخانه سویانگ، 23/9 درصد به ساخت یک مجتمع فولاد، به شرکت فولاد پوهانگ اختصاص یافت. عادی‌سازی ایجاد شده چیزی بسیار ارزشمندتر و فراتر از پرداخت غرامت برای هر دو کشور ارزش داشت و همین امر موجب گردید تا راه اقتصادی و سیاسی برای نسل‌های بعدی فراهم گردد. از سوی دیگر، آمریکا تنها کشور خارجی بوده که با اسلحه وارد کره جنوبی شد اما هیچ گاه قصد تصرف این سرزمین را نداشته است. علی‌رغم برخی اعتراضات مردمی نسبت به حضور آمریکایی در کره؛ اما همواره کره‌ای‌ها آمریکا را به عنوان کشوری قدرتمند از لحاظ اقتصادی و سیاسی باور داشتند. از این رو،

کره‌ای‌ها از مذاکرات دوجانبه‌ای که با آمریکا داشتند، قبول کردند تا بازار خود را بر روی برخی مواد غذایی از جمله ذرت و سویای آمریکایی باز کنند. در بخش مربوط به واردات اتومبیل، کره موافقت کرد تا میزان تعرفه وضع شده در زمینه واردات خودروهای آمریکایی را به مقدار زیادی کاهش دهد تا اتومبیل سازان آمریکایی وارد بازار کره بشوند و عرصه رقابت جهانی مهیا گردد. شرکت هیوندا و تویوتا توانسته بودند در اندک زمان با بهبود شرایط تولید خود، سهم قابل توجهی از بازار را به خود اختصاص دهند. فارغ از روابط اقتصادی و دیپلماسی، بازی بیسبال، علاقه مشترک هر دو کشور می باشد و همین موارد باعث گردید تا یک روابط صمیمانه میان دو کشور ایجاد و زمینه را برای فعالیت‌های نظامی فراهم کند.

کره جنوبی پس از آن که توانست استقلال خود را در پایان جنگ جهانی دوم از اشغالگران ژاپنی بازپس گیرد، در سال ۱۹۵۹ رئیس جمهور پارک معاهده‌ی به رسمیت شناختن استقلال کره را با ژاپنی‌ها به امضا رسانید و فرصت‌هایی در این خصوص فراهم گردید. علاوه بر اعطای وام به ارزش ۵ میلیارد دلار، ژاپنی‌ها در قالب این معاهده موافقت کرده بودند تا امکان دسترسی شرکت‌های کره‌ای به دانش فنی صنایع ژاپنی را نیز فراهم کنند. بسیاری از شرکت‌هایی که به سرعت در حال تبدیل شدن به غول‌های اقتصادی در کره بودند، مهندسين و دانشمندان ژاپنی را فراتر از نرخ‌های معمول در بازار به استخدام خود در می‌آوردند. گاهی اوقات دانشمندان ژاپنی به عنوان کارمند به استخدام شرکت‌های کره‌ای در می‌آوردند و در برخی مواقع نیز از آنان در روزهای پایانی هفته و تعطیلات به عنوان مشاور بهره گرفته می‌شد. جمعه شب‌ها متخصصین ژاپنی به صورت مخفیانه با هم هواپیما عازم مسئول می‌شدند و یکشنبه‌ها دیر وقت به توکیو باز می‌گشتند تا مجدداً طی هفته کار عادی خود را در ژاپن را از سرگیرند.

به لطف دانش فنی شرکت‌های ژاپنی شرکت‌های کره‌ای همچون سامسونگ، هیوندا، و فولادسازی پوسکو توانستند تا در حوزه فعالیت خود به رهبرانی در بازار تبدیل شوند. رشد اقتصادی کره طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با پیشرفت‌های فناوری در جهان توأم بود. در دهه ۱۹۸۰، صنایع مخابراتی کره پس از آنکه که موفق شد تا در سراسر کشور سوئیچ‌های دیجیتالی را برای ارائه خدمات مخابراتی مورد بهره‌برداری قرار دهد، کره را به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین کشور در جهان در این حوزه مطرح کرد. ورود اینترنت به عرصه فعالیت‌ها طی دهه ۱۹۹۰، کره جنوبی متوجه اهمیت آن شد.

دولت کره جنوبی تصمیم گرفت تا با برداشتن گامی بلند در جهت رسیدن به مرحله بعدی توسعه یافتگی در این زمینه به صورت رسمی با پرداخت یارانه و فراهم کردن پهنای باند وسیع امکان دسترسی همه خانه‌ها در کره را به اینترنت فراهم کند. دولت با بهره‌گیری از فناوری خطوط ارتباطی دیجیتالی در سراسر کشور این امکان را برای همگان فراهم کرد. در اواخر دهه ۱۹۹۰ دولت گامی اساسی در این زمینه برداشت و این در حالی بود که دیگر کشورها نیز دسترسی به پهنای باند وسیع را مورد هدف قرار داده بودند و کره در این زمینه از مزیت ویژه‌ای برخوردار بود. این روند به گونه‌ای پیش رفت که در سال ۲۰۰۰ پیش از ۹۰ درصد خانه‌های مردم در کره از امکانات اینترنت با پهنای باند وسیع برخوردار بودند و در سال ۲۰۰۴ این میزان نزدیک به ۱۰۰ درصد رسیده بود و این درحالی بود که در اروپا و آمریکا این عدد به ۵۰ درصد نزدیک شده بود (کیم و جافی، ۱۳۹۶: ۲۱۸).

۴-۷ جمع‌بندی

همانطور که ملاحظه شد دولت نقشی راهبردی در توسعه یا توسعه نیافتگی اقتصادی در کشور دارد. برای اینکه یک دولت بخواهد توسعه یافته شود، آن دولت باید کارآمد و توسعه‌گرا باشد تا بتواند کارگزار موفقی در عرصه توسعه باشد. علاوه بر این بستر سیاسی داخلی و نوع رابطه‌ای که میان دولت و نیروهای اجتماعی وجود دارد برای موفقیت یا شکست آن حداقل در ابتدای راه بسیار اهمیت ویژه‌ای دارد. البته این نوع رابطه به سادگی محقق نخواهد شد و باید برای رسیدن به یک رابطه مناسب یک مهندسی خوب و جامع اتفاق افتاد. همچنین در بحث توسعه یافتگی و یا توسعه نیافتگی یک کشور نباید مولفه بستر بین‌المللی را فراموش کرد چراکه این موضوع بسیار حائز اهمیت و تاثیر پذیر است. همانطور که ملاحظه گردید کره جنوبی از آن دسته کشورهای آسیای شرقی بود که توانست با ایجاد یک رابطه مناسب میان دولت و نیروهای اجتماعی و همچنین برقراری یک بروکراسی قدرتمند و ایجاد یک شرایط مناسب بین‌المللی راه را برای توسعه و پیشرفت باز نماید.

فصل پنجم:

بررسی مولفه‌های دولت توسعه‌گرا در

ایران

5-1 مقدمه

توسعه اقتصادی در ایران، در مقایسه با ژاپن و کره جنوبی دارای همزمانی‌های خاصی بوده است. ایران با ژاپن در نیمه دوم قرن نوزدهم و در نیمه دوم قرن بیستم، توسعه با کشور کره جنوبی را تجربه کرده است. ایران از معدود کشورهایی است که در سال 1327 (1948) دارای سنت تدوین برنامه‌نویسی توسعه بوده و این درحالی است که ژاپن و کره جنوبی اولین برنامه توسعه خود را به ترتیب در سال‌های 1956 و 1962 گردآوری و تدوین نمودند. با اینکه فرایند برنامه‌ریزی و توسعه در ایران نسبت به ژاپن و کره جنوبی زودتر آغاز شده است اما نتایج حاصله برای ایران و هر کدام از آن دو کشور، در پایان دوره‌های تاریخی مورد بررسی بسیار متفاوت بوده است. ژاپن و کره جنوبی به دلیل داشتن آمادگی‌های قبلی، موفق شدند خیلی سریع خود را با افکار و ایده‌های نو و تمدن غربی وقف دهند اما ایران به دلیل وجود شرایط تاریخی و ویژگی‌های فرهنگی ضد توسعه نتوانست آمادگی لازم را برای پیشرفت و توسعه به دست آورد.

5-2 تاریخچه

منظور از برنامه‌ریزی برای توسعه، ایجاد فضا و شرایطی است تا به توان با بهره‌گیری از نظریه‌های علمی و تخصصی به توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور پرداخت. از این رو است که قابلیت و توانمندی‌های دولت‌ها از طریق توفیق آن‌ها در دستیابی به مفاهیم توسعه و ارزش‌گذاری به خواست‌ها و آرمان‌های ملی و تامین نیازهای شهروندان ارزیابی می‌شود. برنامه‌ریزی توسعه معمولاً میان مدت پنج ساله و یا دراز مدت ۲۰ ساله (چشم انداز) تعریف می‌شود و نتایج کلی آن با شاخص‌های مهم رشد اقتصادی، درآمد سرانه، نرخ تورم، نرخ بیکاری، میزان صادرات، کیفیت سلامت و بهداشت جامعه، ترقی سطح رفاه اجتماعی، نرخ بی‌سوادی و اندازه‌گیری می‌شود. ایران از قدیمی‌ترین کشورهایی است که از سال ۱۳۰۵ (96 سال پیش) با اجرای طرح‌های عمرانی و از سال ۱۳۲۷ (74 سال پیش) که البته پیش‌تر هم ذکر شد با اجرای برنامه‌های میان‌مدت، وارد فرایند برنامه‌ریزی توسعه شد، ولی تجارب و مستندات موجود نشان می‌دهد که پیشرفت مطلوب و شایسته‌ای از نظر کمی و کیفی تاکنون در کشور حاصل نشده است (آل یاسین، 1393: 19). پس از جنگ جهانی دوم و از سال ۱۹۴۵ میلادی (سال 1324) کشورهای مستعمره به تدریج از قید ممالک اروپایی آزاد شدند و رفته‌رفته شکاف وسیع اقتصادی آنها با کشورهای صنعتی پدیدار شد. هواداران توسعه در این کشورها، بهترین راه ترمیم شکاف اقتصادی و بهبود زندگی اجتماعی را برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی از سوی دولت‌ها دانستند. آن‌ها بر این باور بودند که با ایجاد

نهادهای تفکر و رایزنی می‌توانند از نظر علمی دانشمندان اقتصاد و کارشناسان خبره استفاده کنند، تا برای اصلاحات، رشد اقتصادی و ترقی سطح رفاه جامعه، راه مناسبی اختیار و با اجرای طرح‌های توسعه و برنامه‌ریزی شده حرکت به سوی جامعه آرمانی مرفه آغاز شود (آل یاسین، 1393: 24).

سرعت و دامنه تغییرات توسعه اقتصادی بسیار زیاد و حتی در برخی موارد غیرمنتظره است. اصول اقتصاد توسعه برای طراحی سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه موفق نیز بسیار ضروری هستند. شاخه اقتصاد توسعه، بسیار گسترده بوده و قابلیت توضیح سناریوهای مختلف وجود دارد. تعداد اندکی از کشورها که بالاخره موفق شده‌اند گذار خود به توسعه‌یافتگی را با موفقیت به انجام برسانند نیز به عنوان الگوهای بالقوه برای پیروی سایر کشورهای در حال توسعه معرفی شده‌اند (تودارو و اسمیت: 1).

پیشرفت اقتصادی یکی از اجزای اساسی توسعه است، ولی همه آن نیست. توسعه یک پدیده صرفاً اقتصادی نیست و به معنای کامل کلمه باید شامل چیزی بیش از بعد مادی و زندگی مردم بوده، آزادی‌های افراد را نیز بسط دهد. بنابراین، توسعه را باید یک فرایند چند بعدی دانست که شامل سازماندهی مجدد و جهت‌گیری دوباره کل نظام‌های اقتصادی و اجتماعی است. توسعه علاوه بر بهبود درآمد و تولید، معمولاً مشتمل بر تغییرات در ساختارهای نهادی، اجتماعی و اجرایی و نیز تغییر در نگرش عمومی و حتی در آداب و رسوم و باورهاست. درنهایت باید گفت علی‌رغم اینکه توسعه معمولاً در سطح ملی تعریف می‌شود، برای تحقق آن، اصلاح نظام‌های اقتصادی و اجتماعی در کل دنیا نیاز است (تودارو و اسمیت: 159).

ایران در قرن هفدهم میلادی، دوره‌ای برخوردار از شکوفایی اقتصادی را تجربه کرد. این وضعیت به ویژه در دوره‌ای سلطنت شاه عباس اول صفوی (1629-1587) به صورت کم نظیری به رونق تولید صنعتی و توسعه تجارت انجامید. قدرت اقتصادی ایران در اوج اقتدار خود در همین دوره نه تنها به کشورهای بزرگ اروپایی پلو می‌زده بلکه حتی از آنها نیز برتر بوده است. اما دستاوردهای اروپائیان در سده هفدهم میلادی و پس از آن بسیار بیش از ایران بود و کشور ما پس از این دوران وارد شرایطی از رکود و از هم گسیختگی اقتصادی شد که موقعیت گذشته خود را از دست داد. در واقع جامعه ما نتوانست مراحل تکامل نهادی برای گذار به ساختارهای جدید تولید را بر اساس تجارب تاریخی خود طی کند. این عدم تکامل به معنای ناتوانی در ساختاردهی مجدد برای بهره‌برداری بهتر از عوامل انسانی و مادی تولید است (سینائی، 1399: 18-17). تجارب جوامع توسعه‌یافته در بسترهای نهادی در زمینه ساختارهای صنعتی نشان می‌دهد که این کشورها برای تامین منابع مورد نیاز خود در نظام تولید

نظام صنعتی جدید به صورت متوالی در چند جهت اقدام نهادسازی کردند اما ایران از این قافله عقب ماند و نتوانست نهادهای مناسب و کارآمد برای خود ایجاد سازد.

5-3 نخبگان توسعه خواه

بدون شک قرن نوزدهم را می توان شروع اصلاحات و توسعه در ایران دانست. حافظه تاریخی از شکایت درد آلود عباس میرزا (1790-1833) از توسعه نیافتگی و عقب ماندگی حکایت می کند. عباس میرزا هنگامی به ولیعهدی رسید که فرانسه انقلاب کبیر (1799-1789) را پشت سر گذاشته بود. در دیداری که در سال 1806 میلادی با یکی از دیپلمات های فرانسوی که سوی از ناپلئون بناپارت به ایران فرستاده شده بود، داشت در خصوص نحوه توسعه و پیشرفت سولاتی را مطرح و از وی توصیه و پیشنهادهایی برای بهتر شدن اوضاع کشور ایران خواسته بود. پس از عباس میرزا جدی ترین تفکر اصلاحات و توسعه به دوران ناصرالدین شاه و زمان صدرات امیر کبیر (1851-1848) برمی گردد. امیر کبیر را در تدبیر و خردمندی همپایه خواجه نظام الملک و خواجه رشید الدین فضل الله دانسته اند. پدرش کربلایی قربان، آشپز میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بود. به واسطه همین موضوع، امیر کبیر در دستگاه قائم مقام رشد کرد و دبیری آموخت. پس از آن به خدمت میرزا محمد خان زنگنه درآمد و به مقام معاونت رسید و پس از آن به وزیر نظام ملقب گردید. وی تا زمان مرگ محمد شاه در دستگاه ولیعهد اشتغال داشت و با دست با کفایت او بود که سلطنت ناصرالدین شاه استقرار یافت. آنگاه که چشمان محمدشاه قاجار بر این جهان بسته شد، ناصرالدین میرزا پسر ۱۶ ساله او که سمت ولیعهدی داشت در تبریز زندگی می کرد.

پس از مرگ محمد شاه بیشتر رجال قاجاری و درباریان که از میرزا آقاسی دل خوشی نداشتند از دستورات او سرپیچی کرده و چوب لای چرخ امورات گذاشتند. به دنبال آمدن ناصرالدین میرزا به تهران، میرزا آقاسی که به خوبی می دانست از پس این همه دشمن و دسیسه گر بر نمی آید به آستان حضرت عبدالعظیم رفت و بست نشست و جان خویش را نجات داد و رهسپار کربلا شد. در ایام ولیعهدی ناصرالدین شاه، میرزا تقی خان امیر کبیر، پیشکار او بود و رابطه عاطفی شاه و با ایشان نوعی مرید و مرادی بود. در دوران صدارت امیر کبیر و آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، بعضی از مخالفان در برخی نقاط ایران سر به شورش برداشتند. امیر کبیر با سیاست و درایت خود دریافت که این آتش از جانب انگلیسی ها برمی خیزد و اگر در صدد رفع آن برمی آید بنیان مملکت سوخت خواهد شد. بسیاری از مورخین، اصلاحات سیاسی و اداری و نیز تأسیس دارالفنون را از اقدامات اساسی امیر کبیر دانستند. تأسیس دارالفنون در سال 1851 میلادی (1230 شمسی)، یکی از فرازهای تاریخ ایران در عرصه علم و دانش در ایران

بوده است. این مدرسه نخستین مرکز آموزشی به سبک اروپایی و گونه‌ای دروازه‌های مدرنیسم بود که به روی ایران عصر قاجار شد.

امیرکبیر از مطبوعات و روزنامه‌ها حمایت می‌کرد و وقایع اتفاقیه را به صورت مستمر و روزانه منتشر کرد. امیرکبیر در همان دوران کوتاه صدارت خود بین سال‌های 1248 تا 1251 هجری قمری گام‌های استواری برای توسعه اقتصادی و صنعتی کشور و نیز رشد اقتصاد تجاری کشور برداشت و برای مثبت شدن تراز بازرگانی خارجی ایران تلاش‌های فراوانی انجام داد. اصلاحات امیرکبیر اندکی وی پس از رسیدن به صدارت آغاز گشت و تا پایان صدارت کوتاه او دنبال شد. در این میان نباید فراموش کرد که امیرکبیر با کمبود کارشناس و متخصص داخلی مواجه بوده و سیاست‌های اقتصادی خود را بر دو محور، نخست، استفاده از متخصصان خارجی و دوم، دانش شخصی و برداشت‌های غیر تخصصی از تحولات پیش می‌برد. در افتادن با سفیران روس و انگلیس و بی‌اعتنایی به آنها بود که زمینه‌ساز سقوط و در نهایت قتل وی را فراهم ساخت. همین ثبات قدم و ایستادگی بر نظرات و آراء و کوتاه کردن دست شاهزادگان و آقازاده‌ها از امکانات دولتی و همچنین حذف القاب و عناوین در مکاتبات و منع کردن اخذ رشوه و ستاندن مالیات قانونی از بزرگان و وابستگان به دربار و نیز قطع حقوق و مستمری‌های ناروا در جیب شاهزادگان را موجب حذف امیرکبیر و در نهایت راه را برای قتل او گشود. از ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ناخشنودی دیرینه مردم از بی‌عدالتی، عقب‌ماندگی و ظلم حکومت استبدادی که در آن شاه مردم را شهروند نشناخته و رعیت می‌پنداشت رو به افزایش گذاشت.

آشنایی تدریجی متفکران ایرانی با رویدادها و پیشرفت‌های توسعه در کشورهای اروپایی، بذر عدالت‌خواهی را در دل مردم کاشت و موجب گردید تا حرکت اصلی مردم با خواست عدالت‌خانه و عدالت‌خواهی شروع گردد. سپس اندیشه لزوم تغییر و تحول پایان دادن به حکومت استبدادی و برقراری حکومت قانونی رو بخشید تا تا مردم در پناه قانون زمان دست یافتن به حقوق اجتماعی و مشارکت در تعیین سرنوشت بتوانند برای توسعه و پیشرفت های اجتماعی اقتصادی و سیاسی کشور نیز تصمیم‌گیری کنند (آل‌یاسین، 1393: 36). امیرکبیر از آن دسته اندیشمندان و روشنفکرانی بود که همواره در فکر توسعه و پیشرفت ایران بود و در طول زندگی کوتاه خود بانی و آغازگر اصلاحات بزرگی شد. تحولات انجام شده از سوی امیرکبیر مقارن با شروع انجام اصلاحات در ژاپن در زمان به قدرت رسیدن امپراتور میجی (1860 میلادی) می‌باشد.

درستی و راست‌کرداری از مظاهر اخلاقی ایشان بود، همین موجب نظر فساد ناپذیری ایشان شده بود. تلاش‌های امیرکبیر در مسیر دولت‌سازی نیز چندان با استقبال برخی نیروهای سنتی همراه نبود. امیرکبیر برای رهایی از مشکلات آن دوره و بهبود اوضاع اقتصادی، راه تقویت اقتصادی داخلی را پیش گرفت. از این رو، تنظیم امور مالی، بهبود اوضاع کشاورزی، بازرگانی و کوتاه نمودن دستان اجنبی‌ها را سرلوحه کاری خود قرارداد. امیرکبیر با تکیه و تشویق صنعتگران داخلی به ایجاد صنایع جدید و انتقال تکنولوژی به داخل کشور و با جلوگیری از خروج طلا و پول از کشور سعی نمود تا به حمایت از تولیدات داخلی بپردازد و تلاش کرد تا از ظرفیت‌های بومی ایجاد شده به توسعه برنامه‌های عمرانی بپردازد. از عوامل دیگر تاثیرگذار بر شکل‌گیری اندیشه اصلاحی امیرکبیر را باید سفرهای وی به روسیه و عثمانی دانست.

امیرکبیر در سفر روسیه از کارخانجات فلزکاری، بالون‌سازی، اتاق تجارت و رصدخانه مسکو بازدید کرد (افشار، 1349: 236-248) و همین امر موجب گردید تا بعد از بازگشت جرعه توسعه اقتصادی در ذهن وی زده شود و به تاسیس و راه‌اندازی نهادهای اقتصادی اقدام نماید. از نخستین اقدامات اقتصادی امیرکبیر می‌توان به ایجاد تعادل میان هزینه‌ها و درآمدهای دولت و رفع کسری بودجه دولت اشاره نمود. امیرکبیر با کاهش مستمری شاهزادگان، شاه و اطرافیان وی و از سوی دیگر وصول کامل مالیات درصدد آمدن تا از مبالغ هنگفت جمع شده به سرمایه‌گذاری در داخل کشور بپردازد. به دستور امیرکبیر، سازمان نوینی برای امور مالی و حفظ تمرکز خزانه و وصول مالیات ایجاد و حوزه‌های مالیاتی در سرتاسر کشور به وجود آمدند (افشارآرا، 1380: 529).

از مهمترین اقدامات و تحولات اقتصادی انجام شده در آن دوران می‌توان به تاسیس کارخانه‌های متعدد از جمله بلورسازی در قم، شال‌بافی در کرمان و شکرسازی، ساخت و تقویت تسلیحات نظامی در تبریز و اصفهان، کاشت نیشکر در خوزستان و مازندران برای جلوگیری از وابستگی به کشورهای همسایه، احداث سد و بند در شوشتر و هویزه و برقراری امنیت در راه‌های تجاری و کاروان‌سراها برای افزایش مراودات تجاری داخلی اشاره نمود. در دوره صدرات امیرکبیر، رابرت استفن‌سون¹، سرمایه‌گذار انگلیسی، طرح راه‌آهن سرتاسری شرق-غرب را پیشنهاد داد که از وین شروع و بعد از عبور از بغداد، خوزستان، فارس و بلوچستان به سِند متصل می‌شد که به دلیل مخالفت جاستین شیل از سوی دولت بریتانیا به دلیل اینکه این موضوع عوایدی برای دولت انگلستان نخواهد داشت و هم موجب ترقی و پیشرفت ایران می‌گردد، ملغی گردید (آدمیت: 1384: 418).

¹ Robert Stephenson

از آنجاییکه فضای حاکم در دربار حضور نخبه‌ای همچون امیرکبیر را بر نمی‌تابید، سرانجام به دستور ناصرالدین شاه به قتل رسید. این چنین بود که آفتاب تازه طلوع کرده توسعه، نیمروز نشده از دیار ایران رخت بر بست. جامعه‌ای که از انسان‌های توسعه یافته برخوردار است، آراسته به مضامین توسعه خواهد شد. انسان توسعه یافته انسانی است که به حقوق و تکالیف مدنی خود آگاه است، وظایف خود را عمل می‌کند و حقوق خود را مطالبه می‌کند.

5-4 استقلال نسبی دولت

بر اساس شواهد و قرائن تاریخی موجود وضعیت اجتماعی و اقتصادی توده مردم ایران در قرون گذشته تا پایان دوره قاجار رونق آنچنانی نداشته است و عموم مردم از زندگی سطح بسیار معمولی همراه با تهیدستی و آزمندی برخوردار بوده‌اند. لذا به دلیل وجود انواع محرومیت‌های فرهنگی، بهداشتی، آموزشی، رفاه عمومی، دولت-های بی‌کفایت و ناکارآمد باعث شد تا مردم و نخبگان اجتماعی وقت با پایان گرفتن دوره قاجاریه سعی در ایجاد تحولات اساسی توسعه در تاریخ معاصر ایران شوند. اواخر نیمه دوم قرن نوزده، نوید بخش روزهایی بهتر در زمینه توسعه کشور بود. هرچند هنوز خیلی از پیروزی مشروطه خواهان نگذشته بود، جنگ جهانی اول شروع و تبعات آن، علی‌رغم اعلام بی‌طرفی ایران، به آن وارد شد. هرج و مرج به وجود آمده موجب ایجاد ناآرامی در کشور شد و زمام اداره کشور به طور کامل از هم گسیخت و شرایط سقوط دولت‌ها را فراهم می‌آورد تا در نهایت رضاخان، با حمایت انگلیسی‌ها قدرت را با کودتای نظامی به دست گرفت. تأسیس دولت مدرن با توجه به بی‌نظمی‌های سیاسی ناشی از ضعف قدرت دولت، مورد توجه رضاشاه و نخبگان دیوان‌سالار با حمایت برخی نیروهای اجتماعی مانند تجار، روشنفکران، روحانیون و غیره همراه بود. رضاشاه با حمایت اکثریت نیروهای اجتماعی توانست مخالفان خود را سرکوب و مناطق مختلف کشور را تحت کنترل دولت مرکزی درآورد (آتابکی، 1385: 163-164). از این رو فرایند توسعه ایران را می‌توان به سه دوره حکومتی به شرح ذیل تقسیم نمود:

• 1305-1320: دوره اول توسعه (15 سال)

• 1320-1357: دوره دوم توسعه (37 سال)

• 1357-تاکنون: دوره سوم توسعه (44 سال)

در اسفند ۱۲۵۶ رضا پهلوی، بنیانگذار سلسله پهلوی در آلاشت مازندران به دنیا آمد. پس از وارد شدن به تشکیلاتی نظام و کسب تجربه، در سال ۱۲۹۴ به فرماندهی نیروهای شمال کشور گماشته شد و پس از سرکوبی یاغیان و

شورشیان آن منطقه در اسفند ۱۲۹۹ با شماری قزاق راهی تهران شد. سپس به نام سردار سپه فرماندهی کل قوا را برعهده گرفت و تا سال ۱۳۰۲ در سمت‌های وزارت جنگ و فرمانده کل قوا خدمات قابل توجهی انجام داد. در آبان ۱۳۰۲ به نخست‌وزیری برگزیده شد و در همان روز نیز احمدشاه قاجار به اروپا رفت و پس از گذشت دوسال و عدم بازگشت احمدشاه، در آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی ایران پایان حکومت قاجار را اعلام و احمد شاه قاجار را از پادشاه ایران خلع و حکومت موقت را به رضا پهلوی واگذار کرد.

در ۲۱ آذر ماه ۱۳۰۴ مجلس موسسان برپا و پادشاهی ایران را به رضاشاه واگذار گردید و در ۲۸ آذر همان سال، نخستین کابینه رضا پهلوی تشکیل و در اردیبهشت ۱۳۰۵ آیین تاجگذاری به صورت رسمی انجام گردید. رضا شاه از همان ابتدای سلطنت و پس از دریافت قدرت به صورت موقت در سال ۱۳۰۴ به فکر توسعه افتاد. پس از به دست‌گرفتن قدرت، قراردادهای ۱۹۱۹ و وثوق الدوله و قرارداد کاپیتولاسیون لغو گردید. دولت و ارکان نوین دولتی با نسخه‌برداری از مدل‌های اروپایی سازماندهی شد و کم‌کم زمینه محدود توسعه و پیشرفت کشور فراهم گردید. هرچند دوره اول توسعه تا حد زیادی بدون برنامه‌ریزی سپری شد، اما در همان مدت کوتاه وضعیت ایران تا حد زیادی دگرگون شد. برخی از کارهای انجام شده در زمینه توسعه در دوره کوتاه مدت رضاشاه به شرح ذیل عبارتند از:

- تغییرات ساختاری عمده از قبیل سازمان‌دهی ارتش، ژاندارمری و شهربانی برای حفظ استقلال و تمامیت کشور و تامین امنیت عمومی و ایجاد نیروی هوایی و سازماندهی نیروی دریایی در آب‌های خلیج فارس و دریای عمان و خزر
- تاسیس دبیرستان نظام و دانشکده افسری
- اعزام دانشجوی نظامی به کشورهای اروپایی مانند فرانسه و ایتالیا برای تحصیلات نظامی
- تدوین و اجرای قانون نظام‌وظیفه و تمام نقاط کشور
- نوسازی ساختار اداری کشور مانند ایجاد دادگستری و تدوین قوانین کیفری و مدنی و آیین دادرسی
- تاسیس اداره کل آمار و ثبت احوال و اجباری کردن شناسنامه برای عموم اهالی کشور
- تاسیس اداره ثبت اسناد و املاک
- تاسیس دفاتر اسناد رسمی
- تاسیس دفاتر ازدواج و طلاق به منظور تثبیت حقوق اشخاص و تضمین صحت معاملات

- اصلاح امور مالیاتی و بودجه عمومی
- تنظیم امور مالی ارزی و پولی کشور
- ساماندهی و توسعه گمرکات کشور
- منسوخ کردن اوزان و اندازه‌های قدیمی و جایگزینی آن با سیستم متریک و اوزان استاندارد
- اصلاح امور شهرداری‌ها، احداث خیابان‌ها و میادین، توسعه معابر قدیمی و نظارت جدی برای درختکاری خیابان‌ها، نظافت و جمع‌آوری زباله‌های شهری، احداث ساختمان‌های شهرداری و تامین بودجه آن‌ها
- برخوردار شدن اقلیت‌های دینی و مذهبی از آزادی در انجام فرایض و شعارهای مذهبی و رسیدن آن‌ها به حقوق اجتماعی برابر با سایر شهروندان ایرانی
- ایجاد صنایع گوناگون مانند کارخانه تولید قند، پارچه‌بافی، گونی‌بافی، پنبه، فولاد و سیمان
- ایجاد راه‌آهن سراسری و احداث راه‌های شوسه بین شهری و نظایر آن‌ها

5-5 دیوان‌سالاری قدرتمند

در دوره رضاشاه به موازات گسترش فضای توسعه برای کارکنان دولت و کارگران به جامعه زنان با تأسیس هنرسرا، هنرستان، مدارس مدرسه دخترانه و تأمین حقوق اجتماعی بانوان و اشتغال آنها در ادارات و موسسات توجه شد. پیش از رضاشاه بانک ایرانی وجود نداشت و داد و ستد پول به وسیله بعضی تجارتخانه‌ها از قبیل تجارتخانه تومانیانس انجام می‌شد. چند بانک خارجی هم از قبول بانک‌شاهی انگلیس، بانک استقراضی روس و بانک عثمانی مشغول فعالیت بودند (آل یاسین، 1393: 45).

تشکیل کمیسیون اقتصادیات، در سال 1303 در مجلس شورای ملی، تأسیس بانک سپه در سال 1304 برای تنظیم امور مالی ارتش، تأسیس بانک ملی ایران در سال 1307 و چاپ نخستین سری اسکناس‌های ایران در سال ۱۳۱۱، تأسیس بانک کشاورزی در سال ۱۳۱۱ و بانک رهنی در سال ۱۳۱۷ را می‌توان از اقدامات رسمی در زمان پیدایش تفکر برنامه‌ریزی و توجه به توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور دانست. در اقتصاد دوره پهلوی اول، تحول عمده‌ای در سهم هر یک از مناسبات تولید نسبت به دوره قاجار پدید آمد. تولید ناخالص ملی ایران در سال ۱۳۱۹ نسبت به سال ۱۳۰۴ دو برابر شده بود. بر اساس ثبات و امنیت و سامان یافتن وضع آشفته کشور خصوصاً پایه‌پای پروژه اقتصادی و صنعتی و مدرنیزاسیون و نیز مقداری خدمات بهداشتی و درمانی و رفاه نسبی بود که جمعیت ایران رو به رشد گذاشت. از سوی دیگر بر اساس صنعتی شدن کشور در دهه ۱۳۲۰، تعداد کارگران

تا 260 هزار نفر رسید که در بخش‌های مختلف کشور کار می‌کردند. تحول دیگر اجتماعی در دوره پهلوی اول، گسترش دیوان‌سالاری دولتی و نیز دستگاه ارتش بود که حکومتی تجدیدگرا و در عین حال اقتدارگرا، این هر دو را طلب می‌کرد. ۹۰ هزار کارمند در نظام اداری و 126 هزار پرسنل تمام وقت ارتشی اشتغال داشتند (فرستخواه، 1388: 169-170).

ایجاد دانشگاه تهران و اعزام دانشجو به اروپا از مهمترین اقدامات توسعه فرهنگی در دوره رضاشاه به حساب می‌آید کلیات طرح تاسیس دانشگاه تهران از سال ۱۳۰۷ توسط دکتر محمود حسابی به وزیر فرهنگ وقت پیشنهاد شد و طرح تفصیلی دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۰ تهیه و به وزیر وثت تقدیم شد و با تلاش‌های دکتر حسابی این در سال 1312 به مجلس شورای ملی رفت و در سال ۱۳۱۳ از تصویب مجلس گذشت (آل‌یاسین، 1393: 47). با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین در سال 1320 (1941 میلادی)، رضاشاه پس از اولتیماتوم بریتانیا مجبور به استعفاء و حکومت را به ولیعهد خود واگذار کرد.

پس از تبعید رضاشاه به جزیره موریس در آفریقای جنوبی، نظم عمومی گسیخته و کشور دچار بی‌نظمی و هرج و مرج گردید و فقر عمومی، قحطی و گرسنگی کشور را فرا گرفت. در خلال جنگ ایجاد شده، خرابی‌های بسیاری بر ایران ناخواسته تحمیل شد که موجب از هم‌پاشیدگی شیرازه امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گردید. سربازان هندی، انگلیسی، آمریکایی در کشور پراکنده شده بودند و کشور همان کارایی نیم بند خود را که بر اساس اقدامات رضاشاه به دست آورده بود از دست داد. به علت نارضایتی‌های حاصل شده، دولت به این فکر افتاد تا گامی اساسی در این راستا بردارد و از این حیث، در سال 1325، اقدام به تاسیس بانک صنعتی و معدنی ایران برای تعمیر، اصلاح و سرپرستی بنگاه‌های اقتصادی و اداره کل برنامه و سازمان موقت برنامه در سال 1327 نمود. بعد از تاسیس سازمان برنامه، 5 طرح اقتصادی با هدف توسعه و پیشرفت ایران در قالب اینکه دو برنامه اول به صورت 7 و سه برنامه بعدی به صورت 5 ساله تهیه و تدوین شدند.

جدول 3. برنامه توسعه ایران قبل از انقلاب اسلامی

دوره توسعه	شرح برنامه
1327-1334	رشد و توسعه کشاورزی، صنایع و معادن، بالابردن سطح زندگی و معیشت، آموزش و پرورش و بهداشت مردم، توسعه راه‌ها و ارتباطات، بنادر و فرودگاه‌ها، پست و تلگراف اجتماعی و شهری، صادرات محصولات داخلی

1334-1341	افزایش تولید و بهبود تکثیر صادرات، تهیه مایحتاج مردم در داخل کشور، ترقی کشاورزی و صنایع، اکتشاف و بهره برداری از معادن، بالا بردن از معادن، احداث کارخانه کود شیمیایی، ساخت سد ساوه، تاسیس کارخانه ذوب آهن، تکمیل راه آهن میانه-تبریز و شاهرود- توسعه ساختمان فرودگاه مهرآباد- اصلاح و تکمیل وسایل ارتباط، اصلاح امور بهداشت عمومی، بالا بردن سطح فرهنگ و زندگی افراد
1342-1346	تمرکز بر روی صنعت ذوب آهن، صنعت کاغذ، صنعت الیاف مصنوعی، صنایع پتروشیمی
1347-1351	افزایش نرخ رشد اقتصادی و بهبود درآمد ملی از راه افزایش قدرت تولید و توسعه، توزیع عادلانه درآمد، تامین شغل، گسترش خدمات اجتماعی، رفاهی، آموزشی، بهداشتی و درمانی، توسعه صادرات غیرنفتی، جایگزینی واردات، تقویت بنیه دفاعی کشور، بهبود خدمات اداری از طریق ایجاد تحول اساسی در نظام اداری
1352-1357	تعیین رشد اقتصادی 11.2 درصدی، برنامه ریزی جامع اقتصادی در بخش دولتی و خصوصی، ایجاد شرکت های دولتی، استراتژی برنامه، افزایش سرمایه گذاری و رشد تولید ملی، جایگزینی واردات، پی ریزی صنایع سنگین
1357-1361 (تصویب نشد)	مشارکت افراد جامعه در امور مملکتی، گسترش مشارکت و نظارت مردم در مساله برنامه ریزی و تصمیم گیری، واگذاری اختیارات لازم به استان ها، شهرستان ها، بخش ها و روستاها، گسترش امکان تشکل اجتماعی و تقویت انجمن های دموکراتیک

قبل از انقلاب اسلامی، 6 برنامه توسعه تدوین که به غیر از برنامه ششم به دلیل اعتراضات و اعتصابات مردمی، الباقی به اجرا درآمدند. برنامه های اول و دوم مجموعه ای از طرح ها بودند که به دلیل درگیری در جنگ جهانی دوم و تبعات ناشی از آن تا سال های بعد و همچنین درگیری دولت دکترومصدق با انگلیسی ها در خصوص ملی کردن صنعت نفت و روی کار آمدن آمریکایی ها خیلی به نتیجه زیادی نرسید.

5-1 برنامه عمرانی اول (1327-1334)

برنامه عمرانی اول از سال 1328 عملیاتی شد اما این روند خیلی طولی نکشید و در سال 1330 به علت بحران نفت و قطع درآمد حاصل از آن، دولت را با مضيقه مالی دچار ساخت. در طول برنامه اول دولت های کوتاه مدت بر سر کار آمدند و عمر متوسط هر کدام از آنها کمتر از یک سال بود که خود این یکی از دلایلی بود که

باعث عدم دستیابی به برنامه اول گردید. به دلیل وارد شدن به جنگ جهانی دوم، درآمد فروش نفت در اختیار ایران قرار نمی‌گرفت و واردات هم به سختی و یا اصلاً انجام نمی‌شد. در آن دوران بخش کشاورزی تقریباً از رونق بهتری برخوردار بود و سایر بخش‌ها آنچنان تعریفی نداشتند. در سال‌های 1334-1327، تولید گندم از 1/9 به بیش از 2/7 میلیون تن رسید، تولید جو از 694 هزار تن به یک میلیون تن افزایش یافت و تولید برنج شلتوک از 574 به 695 هزار تن در سال 1332 رسید (موسوی، 1400، 139).

از مهمترین اقدامات اقتصادی دوران برنامه اول می‌توان به ملی شدن صنعت نفت و دیگری سیاست اقتصادی موازنه منفی دکتر مصدق و تیم اقتصادی ایشان اشاره کرد. بر خلاف سیاست اقتصادی موازنه مثبت، که منظور دادن امتیازهای مساوی و مشابه به دول استعمارگر در زمان قاجار بود، در آن دوره ارایه چنین امتیازاتی تقریباً کوتاه شد و تلاش شد تا اقتصاد ملی بر ظرفیت‌های بومی و اتکا بر صنعت کشاورزی متکی گردد. این امر باعث گردید تا تراز بازرگانی کشور که در سال 1328، 750 میلیون تومان منفی بود، در اواخر دوره نخست وزیر دکتر مصدق، به 270 میلیون تومان مثبت برسد (موسوی، 1400: 142). در نهایت علی‌رغم برخی اقدامات انجام در دوره اول، به دلیل جنگ جهانی دوم و تقابل دولت انگلستان با دولت دکتر مصدق، کودتای سال 1332 رقم خورد و امور مربوطه متوقف شد و منجر گردید تا فضای کمتری برای پرداختن به طرح‌های عمرانی وجود داشته باشد.

5-2 برنامه عمرانی دوم (1334-1341)

در برنامه دوم، در سال 1335، درآمد نفتی کشور از 189 میلیون بشکه در سال 1341 به 475 میلیون بشکه در سال 1341 افزایش یافت. همین موضوع باعث گردید تا درآمد کشور از 11٪ در سال 1333 به 50٪ در سال 1342 افزایش پیدا کند و دولت بر اساس یکی از مفاد برنامه دوم موظف شده بود تا 80٪ از درآمد حاصل از فروش نفت را برای کارهای عمرانی کند که البته این امر محقق نشد و به درگیری و مناقشه میان دولت و سازمان برنامه تبدیل شد (موسوی، 1400: 171). در طول اجرای برنامه دوم، مخارج نظامی، تقویت و توسعه ارتش و خرید تجهیزات برای آن، یکی از مواردی بود که مانع از تخصیص کامل درآمدهای نفتی به پروژه‌های عمرانی می‌شد؛ به ویژه اینکه شخص شاه نظارت مستقیم داشت و خارج از حیطه دولت، امور را مدیریت می‌کرد (موسوی، 1400: 172). از اقدامات مهم برنامه عمرانی دوم می‌توان به توسعه خوزستان، سیستان و بلوچستان و قسمت جنوب استان کرمان (منطقه جیرفت) اشاره کرد. برای پیشبرد اهداف برنامه توسعه استان‌های جنوب

شرقی ایران، قراردادی با شرکت ایتالیایی ایتال کنسولت در سال 1336 منعقد گردید که به موجب آن قرارداد و انجام مطالعات توسط شرکت مذکور، زمینه بهبود و رشد اقتصادی-اجتماعی منطقه جنوب شرق ایران فراهم گردید. از دیگر اقدامات اقتصادی مهم می‌توان به تاسیس بانک مرکزی در سال 1339 و بهره‌برداری سد کرج در سال 1340، سد دز در خوزستان در سال 1341، فرودگاه مهرآباد به عنوان اولین فرودگاه بین‌المللی ایران با برخورداری از کمک‌های آمریکا و سوئد در سال 1337، کارخانه‌های سیمان تهران در سال 1335، لوشان، اصفهان در سال 1337، و اشاره نمود. در مدت اجرای برنامه دوم عمرانی، بودجه عادی دولت، از حیث درآمد و هزینه، سریعاً افزایش یافت، به طوری که بودجه کشور در سال 1341، تقریباً به چهار برابر بودجه سال 1334 بالغ شد. مهمترین عامل افزایش سریع درآمد حاصله از صادرات نفت در برنامه دوم است. هزینه بودجه عادی دولت، به جز هزینه بودجه‌های عمرانی هم در هم در این سال‌ها به شدت افزایش یافت و از 14/8 میلیارد ریال در سال 1334، به 59/1 میلیارد ریال در سال 1341 رسید. افزایش سریع هزینه‌های عادی دولت، محدود منابع مالی درآمد عمومی و ادامه کسری بودجه در چند سال متوالی، موجب بروز مشکلات مالی جدید و تقلیل بودجه عمرانی کشور شد و هم موجب افزایش هزینه زندگی گردید (موسوی، 1400: 189).

از این جهت به دلیل عدم برنامه‌ریزی صحیح میان عواید دریافتی و هزینه و همچنین سایر مشکلات برنامه دوم عمرانی هم خیلی با موفقیت روبه‌رو نشد. از مهمترین معضلات آن دوره می‌توان به (1) تداوم عدم برنامه‌ریزی جامع و هماهنگ در دوره اول و دوم (2) عدم هماهنگی و پراکندگی مسئولیت بین دستگاه‌های مختلف، دریافت اعتبارات از سوی سایر دستگاه‌های اجرایی جهت انجام موازی‌کاری در برنامه‌های عمرانی (3) ناهماهنگی بین سیاست‌های بازرگانی و مالی با عملیات عمرانی دولت به دلیل تعهدات ارزی کنترل نشده (4) عدم تثبیت سهم سازمان برنامه از درآمد نفت به دلیل تعهدات دولت و سهم سازمان برنامه از یک طرف و افزایش بودجه عادی برنامه‌های دوم از طرف دیگر (5) عدم آمادگی دستگاه‌های اجراکننده طرح‌ها از نظر تشکیلات، کادر ورزیده، ثبات سیاسی، خط‌مشی و مداومت خدمت مسئولین اشاره کرد که جملگی از مواردی بودند که موجب گردید تا برنامه دوم هم به سرانجام قابل قبولی دست پیدا نکند. علی‌رغم فراز و نشیب‌هایی که در اجرای برنامه عمرانی اول و دوم به وجود آمده بود، محمدرضا پهلوی، به فرایند برنامه‌ریزی و توسعه علاقه‌مند شده بود و درصدد آمده بود تا بیشتر بر امور دخالت کند و کارها را بر حسب نظر و سلیقه شخصی خود پیش برد. از این رو، به سازمان برنامه بیشتر رفت و آمد می‌کرد تا بیشتر در جریان امور قرار گیرد.

5-3 برنامه عمرانی سوم (1341-1346)

برنامه سوم، اولین برنامه‌ای بود که به صورت جامع و به هم پیوسته بر اساس ارزیابی عملکرد برنامه اول و دوم تنظیم شده بود. از ویژگی‌های برنامه سوم، مشخص بودن اهداف و جامعیت برنامه در پیش بینی سرمایه‌گذاری بخش عمومی و خصوصی، هماهنگ‌سازی سیاست‌های مختلف مملکتی با سیاست‌های عمرانی بود. این برنامه، به ساخت زیربناها ادامه داد ولی علاوه بر آن، با دید جامع‌تری به شالوده اجتماعی، خصوصاً در تعلیم و تربیت نگریش و همه سطوح آموزش و پرورش را مشمول نظام برنامه‌ریزی نمود. از مهمترین اهداف اصلی برنامه سوم می‌توان (1) دستیابی به رشد اقتصادی شش درصدی در سال (2) ایجاد فرصت‌های اشتغال (3) توزیع عادلانه‌تر درآمد (4) حفظ ثبات نسبی قیمت‌ها و موازنه پرداخت‌های خارجی اشاره نمود. در ابتدای برنامه سوم چند واحد صنعتی از جمله کارخانه لاستیک‌سازی، کارخانجات مونتاژ اتومبیل، صنایع تولید دارو، شیر پاستوریزه و مواد شوینده، چرم، رادیو و بخاری که احداث آنها به اتمام نرسیده بود به بهره‌برداری رسید و کارخانجاتی همچون ایران ناسیونال، موتورهای دیزلی تبریز، قند چغندر ری، شیشه‌سازی قزوین، نورد اهواز از مواردی بودند که تا انتهای برنامه سوم نیز به لیست کارخانه‌های بهره‌برداری شده اضافه شدند.

در برنامه سوم، نحوه تخصیص درآمدهای نفتی به سازمان، جهت برنامه‌ریزی برای اجرای طرح‌های عمرانی برنامه به این شکل مشخص شده بود که سهمی از درآمد نفتی به محض وصول به حساب مخصوصی به نام حساب درآمد در بانک مرکزی سپرده شود (موسوی، 1400: 251-245). علی‌رغم اینکه توسعه صنعت ذوب‌آهن، صنعت کاغذ، صنعت الیاف مصنوعی و صنایع شیمیایی هم در دستور کار قرار گرفته بود، اما سهم به‌سزایی از اعتبارات در برنامه سوم به بخش کشاورزی، آبیاری، راه‌سازی و مخابرات تخصیص یافت. در طول اجرای برنامه سوم، تولید نفت خام از 472 میلیون و 500 هزار بشکه در سال 1341، به 985 میلیون و 500 هزار بشکه در سال 1347 افزایش یافت که حدود 12 درصد تولید ناخالص داخلی بود و در هر سال، حداقل رشدی 10 درصدی داشت (موسوی، 1400: 257). هنوز چند ماهی از اجرای برنامه عمرانی سوم نگذشته بود که محمدرضا پهلوی ناگهان دستور انقلاب سفید و اجرای طرح اصلاحات ارضی را مطرح ساخت و این موضوع شوک بسیار بدی به کارشناسان و مدیران سازمان برنامه وارد ساخت چراکه تمهیدات و هزینه‌های لازم از طرح در برنامه سوم گنجانده نشده بود و کشور را با یک بی‌نظمی و هرج و مرج شدید مواجه ساخت. انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم (۶ بهمن سال ۱۳۴۱ش)، رفراندومی بود که توسط محمدرضا شاه پهلوی به بهانه ایجاد اصلاحاتی با هدف تحول در ساختار

سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران، در شش بهمن سال ۱۳۴۱ هجری شمسی برگزار شد و آنرا انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم نام نهاد. اساس انقلاب سفید، اصلاحاتی در شش اصل بود. این همه‌پرسی که از طرف آمریکا و توسط محمدرضا شاه در ایران برگزار شد. دولت علی امینی، اصلاحات ارضی را در سال ۱۳۴۰ اجرا کرد، اما اجرای آن، منافع و خواسته‌های شاه را تامین نمی‌کرد و او را به حاشیه تحولات می‌راند، از این‌رو شاه به طور مستقیم، وارد عمل شد و اصلاحات مورد نظر آمریکا را اجرا کرد. شاه، چند ماه پس از سقوط امینی، طرح خود را در قالب لوایح شش‌گانه و با عنوان «انقلاب سفید» و یا «انقلاب شاه و مردم» اعلام کرد. اصول شش‌گانه انقلاب سفید، طرح و برنامه‌ای ریشه‌دار و عمیق بود که با هدف تحول در ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران در زمان رضاشاه پایه‌گذاری شد. وی که ماموریت تغییر ساختار ایران را در ابعاد مختلف، وظیفه خود می‌پنداشت، ضربات سنگینی بر نهاد مذهب وارد کرد (خلجی، ۱۳۸۱: ۱۴۰).

کندی از حزب دموکرات در همین سال (۱۳۴۰) به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شده بود. وی قصد داشت در کشورهای دوست آمریکا که در آنها دیکتاتوری، حاکم بود، اصلاحاتی انجام دهد. به همین منظور، علی امینی، سفیر سابق ایران در آمریکا با دستور کندی به جای شریف امامی به نخست‌وزیری منصوب شد، تا اصلاحات مورد نظر آمریکا را انجام دهد (کدی، ۱۳۹۸: ۳۳۸) اما بعدها شاه که افزایش قدرت و نفوذ امینی و حمایت آمریکا از او را به ضرر خود می‌دید، تصمیم گرفت خود، نقش امینی را برای آمریکا بازی کند؛ به همین دلیل در فروردین ۱۳۴۱ طی مسافرتی به آمریکا، نظرشان را به سوی خود جلب کرد و انقلاب سفید در همین مسافرت طراحی شد (مدنی (الف)، ۱۳۹۳: ۲۵۳). شاه در ظاهر، تامین رفاه اجتماعی را یکی از هدف‌های اصلی خود اعلام و چنین وانمود کرد که رژیمش برای مردم ایران؛ فرهنگ، بهداشت، رفاه و امنیت به ارمغان آورده است (سولیوان و پاسونز، ۱۳۹۹: ۳۱۳).

انقلاب سفید، شاه را رهبری مقتدر، نیک‌خواه، مترقی و روشنفکر به جهانیان معرفی می‌کرد. همچنین، کشاورزان ساده‌دل و حق‌شناس را برای چند سال به پشتیبانی از وی برمی‌انگیخت و مالکان و محافظه‌کاران منتقد را از سر راه برمی‌داشت و قشرهای متوسط جامعه، بازاریان، کسبه به‌ویژه پیشوایان مذهبی، و نیروهای مخالف رژیم را سر جای‌شان می‌نشاند (نجاتی، ۱۳۹۸: ۲۰۲). پیش از اصلاحات ارضی، ۵۰ درصد زمین‌های کشاورزی در دست مالکان بزرگ، ۲۰ درصد موقوفه، ۱۰ درصد زمین‌های دولتی و یا متعلق به محمدرضا شاه و ۲۰ درصد اراضی به کشاورزان تعلق داشت. اصلاحات ارضی در سه مرحله انجام شد. در مرحله نخست تعیین شد که هیچ مالکی بیش

از یک ده نداشته باشد. مازاد زمین‌ها و روستاها باید به کشاورزانی که در آن زمین‌ها مشغول به کار بودن فروخته شود. با فروش سهام کارخانجات دولتی ترتیب بازپرداخت بهای زمین‌ها به مالکان فراهم شد. در مرحله دوم صاحبان زمین‌های استیجاری می‌باید یا به تقسیم زمین بین خود و زارعین به نسبت درآمد حاصل از اجاره بپردازند و یا بر اساس قراردادهای اجاره، زمین‌ها را به کشاورزان بفروشند. به عبارت دیگر مالکان موظف شدند که یا ملک خود را برای سی سال به کشاورزان اجاره نقدی دهند و یا آن را با توافق آنها بفروشند. در مرحله سوم مالکانی که ملک خود را اجاره داده بودند، بر اساس قانون اصلاحات ارضی مجبور به فروش آن به کشاورزان شدند. در طی تقسیم اراضی نه تنها کشاورزان صاحب زمین‌هایی شدند که در آن کار می‌کردند، بلکه در هر دهکده‌ای که تقسیم انجام می‌شد یک شرکت تعاونی برای حفر چاه عمیق و تامین آب، بذر، کود و دیگر احتیاجات مورد نیاز کشاورزان به وجود می‌آمد. این شرکت‌های تعاونی، روستانشینان مستعد را برای آشنایی با اصول جدید کشاورزی و طرز کار با ماشین‌ها و تجهیزات نوین زراعی به خارج اعزام کردند انجام اصلاحات ارضی در دهه ۱۳۴۰ زمینه تاریخی برای تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی را فراهم نمود (آل یاسین، ۱۳۹۳: ۱۳۱-۱۳۰).

جنگل‌ها و مراتع کشور ملی شد و نزدیک به ۱۲۰ میلیون هکتار از جنگل‌ها و مراتع کشور برای بهره‌برداری در اختیار دولت قرار گرفت برنامه‌هایی مفصلی برای ایجاد هزاران هکتار جنگل مصنوعی و پارک‌های سبز پیرامون شهرهای بزرگ تدوین شد. برنامه‌های مفصلی نیز برای حفاظت خاک و مهار شن‌های روان، جلوگیری از پر شدن مخازن سدها، جلوگیری از پیشرفت کویر، پس‌راندن آن از راه نهال کاری کویری و مالچ پاشی در نظر گرفته شد. قانون ملی شدن جنگل‌ها کشور در سال ۱۳۴۰ به تصویب هیئت وزیران رسید و قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع در سال ۱۳۴۶ از تصویب مجلس شورای ملی وقت گذشت. بر طبق این قانون حفظ، احیاء، اصلاح، توسعه و بهره‌برداری جنگل‌ها، مراتع بیشه‌های طبیعی و اراضی جنگلی ملی شده متعلق به دولت به عهده سازمان جنگلبانی ایران قرار گرفت (مرکز پژوهش‌ها، ۱۳۹۰).

برنامه اصلاحات ارضی مد نظر محمدرضا پهلوی باعث فقیر شدن دهقانان شد و آنان را به مهاجرت به مناطق شهری وادار کرد یعنی عواملی که علل جنبی بروز انقلاب ۱۳۵۷ به حساب می‌آید. در واقع، اصلاحات ارضی شاه اصلاحات از بالا بود که زیر فشار بیگانگان اجرا شد تا مانع از وقوع انقلاب از پایین بشود. اصلاحات ارضی شاه به دگرگونی‌های بنیادی ساختار اجتماعی و مناسبات طبقاتی انجامید. طبقه زمین دار قدیمی را از میان برداشت و در هر دو بخش دولتی و خصوصی رشد کشاورزی تجاری و تغییر کرد و در عین حال خرده مالکی خانوادگی را

نیز گسترش داد. از این رو اصلاحات ارضی شاه یک انقلاب حکومتی بورژوازی واقعی از بالا و بدون مشارکت فی‌نفسه بورژوازی و دهقانان بود (اشرف، 1393: 256-257). فلذا، همین امر موجب مخالفت شدید علما و روحانیون به ویژه امام خمینی (ره) گردید و امام طی سخنرانی و اعلامیه‌ای مردم را از اشکالات این طرح آگاه نمود و این حرکت امام آغازی برای مبارزه با حکومت پهلوی شد. دوران انقلاب سفید و وضع لوایح شش‌گانه توسط محمدرضا پهلوی، مقارن با به قدرت رسیدن ژنرال پارک (1960) در کره جنوبی بود. بررسی و مشاهدات انجام شده از برنامه‌های سوم تا پنجم، به ویژه برنامه چهارم با وارد شدن درآمد‌های نفتی، این‌طور نمایان می‌گردد که حجم قابل قبولی از زیرساخت‌های توسعه در زمینه‌های گوناگون اقتصادی در این سال‌ها اجرا، بسط و گسترش یافتند.

5-4-5 برنامه عمرانی چهارم (1351-1346)

برنامه چهارم، از آن دسته برنامه‌هایی بود که شروع سال مالی آن مقارن با سال جدید کشور شده بود. در طول اجرای برنامه چهارم، تولید ناخالص ملی از 520 میلیارد ریال در پایان برنامه سوم به 815 میلیارد ریال، رشد اقتصادی به میزان 57 درصد رشد سرمایه‌گذاری ثابت تا مبلغ 810 میلیارد ریال، افزایش صادرات کالا و خدمات کشور شامل نفت از 152 میلیارد ریال به حدود 314 میلیارد ریال اشاره نمود. در آن دوره، تولید نفت ایران از 2/13 میلیون بشکه در روز در سال 1347 به 3/82 میلیون بشکه در روز در سال 1351 افزایش یافت و باعث شد تا عواید نفت ایران به 5/6 میلیارد دلار در سال 1351 برسد. رشد تولید ناخالص ملی به رقم بی‌سابقه 13% در سال رسید که 3% از پیش‌بینی برنامه هم بیشتر بود. پالایشگاه تهران که ساخت آن از سال 1344 آغاز شده بود با ظرفیت 85 هزار بشکه در روز در این دوره به بهره‌برداری رسید؛ ضمن اینکه عملیات توسعه آن هم در اواخر برنامه شروع شد. در طول برنامه چهارم ظرفیت اسمی نیروگاه‌های برق کشور از 1008 مگاوات در سال 1347، به 2094 مگاوات در سال 1350 افزایش و همچنین تعداد روستاهای دارای برق در سال 1347، به 171 روستا در کل کشور محدود می‌شد، در سال 1351 به 491 روستا افزایش یافت. در عرصه ساخت سد نیز اقداماتی انجام گردید. از آن جمله که شد وشمگیر گرگان در سال 1349، سد زاینده‌رود در سال 1349، سد مهاباد در سال 1349، سد ارس در سال 1350 و سد بوکان در سال 1353 با ظرفیت اسمی نیروگاهی 10 مگاوات برق در سال 1351 به بهره‌برداری رسیدند. از سوی دیگر، سهم بخش کشاورزی از تولید ناخالص داخلی با حدود 30 درصد کاهش روبرو شده بود و از 11/8 درصد تولید ناخالص داخلی به 8/3 درصد در سال پایانی برنامه رسید. به نظر

می‌رسد که اولین بازتاب‌های اصلاحات ارضی و نحوه اجرایی شدن آن در سراسر کشور، در طول این دوره بروز پیدا کرده بود (موسوی، 1400: 299-293).

احداث کارخانه ذوب‌آهن اصفهان، علی‌رغم ممارست و تلاش‌های افرادی همچون حاج محمدحسن امین-الضرب در سال 1266، مسیو هارتمان در سال 1306، مسیو مارتن در سال 1308، رضاشاه در سال 1312- به علت کمبود آب در شهری و همچنین مصادف شدن با جنگ جهانی دوم و عدم اجازه ورود تجهیزات و ماشین‌آلات خریداری شده کارخانه ذوب‌آهن از آلمان به ایران از سوی متفقین و انتقال آن‌ها به حبشه- که ناکام مانده‌بودند، سرانجام در سال 1346، مجدد توسط محمدرضا پهلوی آغاز و در سال 1350 نخستین کارخانه ذوب‌آهن ایران نصب گردید و رسماً از سال 1351 تولید خود را شروع کرد. بسیاری از صاحب‌نظران برنامه چهارم را یکی از موفق‌ترین برنامه‌های عمرانی کشور می‌دانند که سبب‌ساز تحولات مهم اقتصادی و اجتماعی در ایران شد. یکی از دستاوردهای مهم برنامه چهارم، نهادهای در حوزه‌های مختلف اقتصادی و صنعتی بود که به خوبی با کمک مشاوران خارجی انجام شده بود.

5-5-5 برنامه عمرانی پنجم (1351-1356)

برنامه پنجم با هدف اصلی موارد مندرج که در جدول شماره 3 به آنها اشاره گردید تدوین و در سال 1353 مورد تجدید نظر گرفت و مبلغ اعتبارات آن به 2626 میلیارد ریال افزایش و میزان رشد اقتصادی 25/9 تعیین گردید. یکی از موارد قابل توجه برنامه پنجم، افزایش تعداد شرکت‌های مشاوره‌ای و پیمانکار خارجی در ایران بود. پروژه‌های عمرانی بسیاری با همکاری مشاوران خارجی انجام گرفت که از جمله آن طرح‌ها می‌توان به سازمان آب و برق خوزستان در سال 1356 اشاره نمود. طرح آبرسانی بندر شاپور که در آن موقع بزرگترین طرح آبرسانی به حساب می‌آمد، یکی دیگر از پروژه‌های عمرانی بود که در سال 1352 کلید خورد و در سال 1357 به بهره‌برداری رسید. طرح آبیاری گتوند، طرح آبیاری دز، سد رضاشاه (کارون)، نیروگاه دوم سد رضاشاه (کارن)، طرح مطالعاتی سدهای 2 و 3 کارون و شبکه آبیاری مربوط به آن، طرح مطالعاتی فاز دوم آبیاری اراضی حمیدیه و فرح آباد، طرح جامع حوزه رودخانه کرخه و سدهای مخزنی، نیروگاه سد دز، نیروگاه سد رضاشاه و از جمله طرح‌های عمرانی و اقتصادی بودند که در برنامه پنجم اتفاق افتادند. ایران، در فاصله سال‌های 1342 تا 1355 شاهد انقلاب صنعتی کوچکی بود به نحوی که شماره کارخانه‌های کوچک از 1502 واحد به بیش از 7000، کارخانه‌های متوسط از 295 به 830 و کارخانه‌های بزرگ از 5 به 159 واحد رسید. کارخانه‌های بزرگ، نه تنها

کارخانه‌های بافندگی قدیمی و تاسیسات نفتی دهه 1310، کارخانه‌های نساجی جدید در اصفهان، کاشان، تهران و کرمانشاه، کارخانه فولاد اصفهان و اهواز، پالایشگاه‌های نفت شیراز، تبریز، قم، تهران و کرمانشاه، کارخانه‌های پتروشیمی آبادان، بندر شاپور و جزیره خارک، ماشین‌سازی تبریز و اراک، آلومینیوم‌سازی‌های ساوه، اهواز و اراک، کارخانه کودشیمیایی آبادان و مرو دشت، خودروسازی، تراکتورسازی، کامیون‌سازی تهران و تبریز را نیز در بر می‌گرفت. در طول برنامه پنجم با اضافه شدن کارخانه‌های سیمان آبیگ با ظرفیت تولید ۳۵۰۰ تولید در روز در سال ۱۳۵۳، کارخانه سیمان سپاهان با ظرفیت تولید ۳۳۰۰ تن در روز در سال ۱۳۵۷، کارخانه سیمان غرب با ظرفیت تولید ۲۲۰۹ سیمان در روز در سال ۱۳۵۶، مجموعه تولید کارخانه‌های سیمان کشور از 3375 هزار تن در سال ۱۳۵۲ به ۶۲۷۳ هزار تن در سال 1356 افزایش یافت. تولید فولاد خام ایران از 240 هزار تن در سال ۱۳۵۲ به 650 هزار تن و در سال 1357 به 1300 هزار تن افزایش یافت. ظرفیت اسمی نیروگاه‌های تولید برق هم نیز در طول برنامه پنجم افزایش یافت و از ۲۷۹۴ مگاوات در سال ۱۳۵۲ به ۵۵۷۱ مگاوات در سال ۱۳۵۶ و ۷۲۰۴ مگاوات در سال ۱۳۵۷ رسید. تولید ناخالص داخلی ایران از سال ۱۳۳۸ تا پایان سال ۱۳۵۵ در یک روند صعودی از ۴۴ هزار میلیارد به ۲۴۲ هزار میلیارد ریال رسید. در واقع اندازه اقتصاد ایران طی ۱۷ سال و 5/5 برابر شد. از سال ۱۳۳۹ تا اواسط ۱۳۵۶ اقتصاد ایران نرخ رشد بالایی را تجربه کرد در این دوره ۱۷ ساله نوع نرخ رشد اقتصادی بین ۵ تا ۱۷ درصد در نوسان بود که میانگین رشد اقتصادی در این دوره رقم 10/5 درصدی را نشان می‌داد. البته در این روند سهم بخش کشاورزی سیر نزولی پیدا کرد و از 27/4 درصد در سال 1341، به 9/2 درصد در سال 1356 کاهش یافت. حتی در برنامه پنجم، از 7 درصد رشد پیش‌بینی شده برای بخش کشاورزی، تنها 4 درصد تحقق یافت و از سهم این بخش در ایجاد اشتغال هم کاسته شد؛ ۵۵.۱ درصد در سال 1342 به 32/2 درصد در سال ۱۳۵۷ رسید. عامل اصلی در اجرای طرح‌های برنامه توسعه صادرات در کشور همچنان درآمدهای نفتی بود. درآمد نفتی ایران در این دوران، روند صعودی شدیدی را هم تجربه کرد به شکلی که از ۵.۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ به مرز 20/7 میلیارد دلار در سال 1356 رسید و سهم نفت در تولید ناخالص داخلی را به ۴۶ درصد رساند (موسوی، 1400: 399-401).

هرچند برنامه‌های عمرانی طرح‌ریزی شده پیشرفت‌های قابل توجهی در کشور داشت و باعث گردید تا ایران به سمت و سوی صنعتی شدن پیش رود اما یکی از دلایل اصلی و مهم عدم تداوم برنامه‌های عمرانی، ورود درآمدهای هنگفت نفتی به چرخه اقتصادی کشور و عدم مشارکت و همزیستی سیاسی میان دولت و ملت بود. به

عبارت دیگر، ساختار سیاسی ایران، به سمت استبداد و شخصی شدن حرکت کرد و آنها مجبور شدند برنامه را نه با مشارکت مردم، بلکه با سرمایه‌گذاری فیزیکی و روش‌های فنی پیش ببرند. مردم، حاشیه‌نشین برنامه‌ریزی شدند و برنامه‌ریزی، به بدنه و پیکر اجتماعی ایران پیوند نخورد. این اشتباه نیز در ایران بر جای ماند و به جای درک کلیت برنامه توسعه و نهادهای آن، برنامه‌ریزی بیشتر به مفهوم زیربناسازی و سرمایه‌گذاری فیزیکی در نظر گرفته شد (موسوی، 1400: 407) برخلاف اقدام و تحولاتی که ژاپن و کره جنوبی انجام دادند.

از این رو باورهای توسعه‌گرا در بدنه جامعه سنتی و پیکره بروکراتیک دولت نهادینه نشد. تحولات بین‌المللی و افزایش قیمت نفت سبب شد در فضای فرمایشی نظرات و توصیه‌های خردمندان کارشناسان راه به جایی نبرد و مقهور نظام فرمایشی و تصمیمات شخصی شود و سرنوشت برنامه پنجم به شکست و ناکامی بیانجامد (آل‌یاسین، 1393: 173). اصولاً کشورهای درحال توسعه‌یافته‌ای که به درآمدهای به غیر از مالیات مردم متکی باشند درنهایت گرایش غیردموکراتیک پیدا می‌کنند و این اتفاقی بود که در ایران پیش از انقلاب افتاد و منجر گردید تا چندپارگی میان مردم و همچنین شکاف عظیم میان مردم و دولت ایجاد گردد.

بعد از خروج شاه و پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن 1357، فصلی جدیدی در ایران به وقوع پیوست. شور و هیجان نیروهای انقلابی، فضای حاکم بر انقلاب و اندیشه پیروزمندانه بر رژیم شاهنشاهی همه بر آن ادعا بودند تا بتوانند عدالت اجتماعی و اقتصادی را کشور برپا سازند. به دلیل انقلاب حادث شده، کشور مجدد در یک بی‌ثباتی قرار گرفت به نوعی که بسیاری از کارخانه‌ها و شرکت‌های مشاوره‌ایی که پیش از انقلاب فعالیت می‌کردند دست از کار کشیدند و برخی از سرمداران آنها از کشور متواری و برخی دیگر محاکمه شدند. به هر حال، تا برقراری نظم و ثبات سیاسی اولیه نیاز به زمان بود تا این امر محقق شود (موسوی، 1400: 37). شورای انقلاب و متعاقب آن دولت موقت تشکیل شد. غلبه هیجانات عمومی و فضای ملتهب ادارات و سازمان‌های دولتی، سازمان برنامه و بودجه یا کانون تفکر و برنامه‌ریزی را هم در بر گرفت. شرایط برای فعالیت سازمان برنامه به نیت تدوین برنامه‌های توسعه و هدایت اقتصاد کشور متزلزل بود (آل‌یاسین، 1393: 185).

به همین علت، تا حدود یک دهه بعد از انقلاب هیچگونه برنامه توسعه‌ای تدوین نشد و بیشتر به مصادره اموال افرادی که با رژیم شاهنشاهی وابستگی داشتند و ملی کردن برخی از صنایع پرداخته شد. تفکر بعد از انقلاب به اینگونه بود که ترجیحاً از مهندسان و پیمانکاران ایرانی که توانایی و علاقه به انجام کار دارند استفاده شود. در ابتدای انقلاب به نظر نمی‌رسید که اصلاً فلسفه و ضرورت برنامه‌ریزی در مجموعه مدیریت کشور پذیرفته شده و

مسئولان کشور برای ساماندهی و وضعیت اقتصادی عزم راسخ داشته باشند (قائم الصباحی، 1377: 43). در حالیکه مسئولان وقت تلاش می‌کردند فضای آرام و با ثبات سیاسی در کشور برقرار کنند، جنگ ناخواسته‌ای در سال 1359، بر ایران تحمیل شد و شکل نوینی به حیات اقتصادی ایران داد. از سوی دیگر، در ابتدای سال 1360، علاوه بر موضوع جنگ (1368-1359) و محدود بودن کشور از لحاظ منابع مالی، شوک دیگری به سازمان برنامه وارد شد و مهندس موسی خیر که به جای مهندس عزت‌الله سحابی رئیس سازمان شده بود، به منظور پاکسازی سازمان از افراد ناکارآمد و نامطلوب دستور داد تا سازمان برای مدتی موقت تعطیل گردد. خود همین موجب گردید تا ضربه‌ای به دولت وارد سازد و یک توقف کوتاه مدت در برنامه های کشور در بحبوحه جنگ تحمیلی ایجاد نماید. بعد از تعطیلی سازمان برنامه، در دولت محمد جواد باهنر، دکتر محمد تقی بانکی جایگزین موسی خیر شد و بعد از تقریباً دو سال وقفه در برنامه‌های دولت، اقدام به تدوین اولین برنامه توسعه 5 ساله (1366-1362) نمود. اما متأسفانه برنامه طرح شده به تصویب مجلس نرسید و کار نیمه تمام باقی ماند. در دی ماه 1363، سازمان برنامه به وزارت برنامه و بودجه تغییر نام داد و آقای روغنی زنجانی در دولت مهندس موسوی به سمت قائم مقام نخست وزیر منصوب و بعد از هشت ماه به سمت وزیر برنامه و بودجه انتخاب گردید. بر اساس اقدامات آقای روغنی، اوضاع و احوال اقتصادی تا حدودی بهبود یافته بود و زمینه را برای خیزش در دولت بعدی تا حد زیادی فراهم ساخت. از این حیث، در سال 1368، وزارت برنامه و بودجه به سازمان برنامه و بودجه تغییر نام داد و آقای روغنی زنجانی مجدداً به ریاست سازمان منصوب گردید و تا سال 1376 به مدت 13 سال در سمت ریاست آن سازمان باقی ماند. ده سال اول انقلاب تقریباً بدون برنامه سپری شد. بعد از پایان جنگ تحمیلی به دلیل جلوگیری از رکود و رخوت اقتصادی تهیه و تدوین برنامه‌های توسعه ایران در قالب 5 برنامه کلید خورد.

جدول 4- برنامه توسعه ایران بعد از انقلاب اسلامی

دوره توسعه	شرح برنامه
1368-1372	پذیرش قطعنامه 598، بازسازی و دفاعی و تأمین نیازهای ضروری آن بر مبنای اهداف دفاعی تعیین شده، بازسازی و نوسازی ظرفیت‌های تولیدی و زیربنایی و مراکز جمعیتی خسارت‌دیده در طول جنگ تحمیلی در چهارچوب اولویت‌های برنامه، گسترش کمی و ارتقاء کیفی فرهنگ عمومی تعلیم و تربیت و علوم و فنون در جامعه با توجه خاص نسبت به نسل جوان، تلاش در جهت تأمین عدالت اجتماعی اسلامی، اصلاح سازمان و

مدیریت اجرایی و قضایی کشور در ابعاد مختلف، تلاش در جهت ایجاد امنیت قضایی و تحکیم مبانی نظری و عملی تساوی عموم در برابر قانون و اجرای عدالت و حمایت از آزادی‌های مشروع فردی و اجتماعی، آغاز خصوصی‌سازی	
آزادسازی اقتصادی و خصوصی سازی، تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی، رشد فضائل بر اساس اخلاق اسلامی و ارتقاء کمی و کیفی و فرهنگ عمومی جامعه، افزایش بهره‌وری، رشد و توسعه پایدار اقتصادی با محوریت بخش کشاورزی، حفظ محیط زیستی و استفاده بهینه از منابع طبیعی کشور، ایجاد تعادل در بخش‌های اقتصادی (تعاونی، خصوصی و دولتی)	1374-1378
اصلاح ساختار کشور با رویکرد داخلی، نگاه اقتصادی اجتماعی به امور اقتصادی، اولویت عدالت اجتماعی، مشارکت مردم، اهمیت و فوریت امر اشتغال، امکان دسترسی همگان به فرصت ها و امکان عمومی و اقتصادی، ایجاد امنیت و اطمینان سرمایه گذاری، عملیات بانکی بدون ربا	1379-1383
برنامه توسعه چهارم در واقع 25٪ سند چشم انداز بیست ساله (1384-1404) بود که در دوره اصلاحات تدوین شده بود، رشد مستمر و پایدار، توسعه مبتنی بر دانایی، تعامل با اقتصاد جهانی، رقابت پذیری اقتصادی، امنیت ملی، ارتقای سلامت و بهبود کیفیت زندگی، توسعه پایدار، و توسعه مدیریت دولتی، امنیت توسعه قضایی،	1384-1388
دومین برنامه درچارچوب سند چشم انداز بیست ساله، مدیریت بیشتر درآمدهای نفتی از طریق ایجاد صندوق توسعه ملی، مسئله محور بودن برنامه و تدوین بسته های اجرایی، ایجاد تنوع در منابع مالی اجرای طرح های توسعه، افزایش مشارکت بخش غیر دولتی در اجرای طرح های عمرانی، انضباط مالی دولت و عدم امکان استقراض از بانک مرکزی	1390-1394

داستان توسعه در ایران چه قبل و یا حتی چه بعد از انقلاب، قصه‌ای پرغصه و دردمند بوده است. فضای بعد از انقلاب، سرشار از یک روحیه مبارز و اندیشه پیروزمندانه بر رژیم شاهنشاهی استوار بود و همه کسانی که در

دوره‌های اول به دولت وارد شده بودند همه به دنبال جاری ساختن عدالت اقتصادی و ضدیت با ماهیت سرمایه‌داری بودند. در همان ابتدای کار، قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران در سال 1358 به تصویب رسید و بر مبنای حکم صادر شده، صنایع موجود کشور به چهار دسته تقسیم شدند:

- صنایع ملی
 - صناعی که سهام آنها به تملک دولت در می‌آید
 - صنایع بدهکار به موسسات مالی و بانکی
 - صناعی که متعلق به بخش خصوصی بودند و وضع اقتصادی مساعدی داشتند (موسوی، 1399: 32)
- بر مبنای قانون حفاظت تصویب شده، نفت، گاز، راه‌آهن، برق، شیلات و فلزانی که در صنعت مصرف عمده داشتند همچون فولاد، مس، آلومینیوم و ... جزء صنایع ملی اعلام شدند. مدیریت و اداره بیش از 600 کارخانه، از کفش ملی و ایران ناسیونال گرفته تا کارگاه‌های صنعتی کوچک همه به دست دولت افتاد. دولت کم‌کم روبه بزرگ شدن رفت و اوضاع و احوال بسیار وخیمی را به وجود آورد.

5-5-6 برنامه اول توسعه اقتصادی (1372-1368)

پذیرش قطعنامه 598، مهمترین اقدامی بود که راه را برای تدوین برنامه اول توسعه گشود. برنامه اول بعد از انقلاب، با انتخاب راهبرد آزادسازی اقتصادی با هدف سرمایه‌گذاری دولت برای بازسازی خسارت جنگ و بهره‌برداری حداکثری از ظرفیت موجود شروع شد. در این راستا، دستیابی به رشد اقتصادی سال 8/1 درصد از اساسی‌ترین نیازهای توسعه ملی به حساب آمد. سیاست‌های اقتصادی موثر بر افزایش تولیدات داخلی و کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی در اولویت قرار گرفت (سازمان برنامه و بودجه، 1376). دولت سازندگی در حالی عهده‌دار برنامه اول توسعه اقتصادی شد که بودجه کشور به میزان 51 درصد کسری داشت و کشور در یک وضعیت نابه‌سامان سیاسی و اقتصادی بعد از جنگ قرار داشت. دولت سازندگی تفکر و برنامه اقتصادی خود را بر طرح‌های چون خصوصی‌سازی، راه‌اندازی موسسات مالی و اعتباری، یکسان‌سازی نرخ ارز، بازگشایی بازار بورس و فعالیت‌های از این نوع استوار کرده بود. این دولت با استفاده از فضای عمومی جامعه و مردم که اولین خواسته خود را سازندگی و خروج کشور از وضعیت نابه‌سامان دوران جنگ می‌دانستند، با اعلام توسعه و پیشرفت به عنوان اصلی‌ترین هدف دولت، دیگر مسائل کشور را در پیرامون اهداف دسته‌بندی کرد (موسوی، 1399: 133). هدف از خصوصی‌سازی در واقع کاهش دخالت‌های دولت در اقتصاد، ارتقای کارایی فعالیت‌ها، ایجاد درآمد برای دولت و کاهش زیان‌دهی

شرکت‌های دولتی عنوان شده بود. پس از تصمیم به چنین اقدامی، شرکت‌های خصوصی بسیاری فعال شدند و جای خالی بسیاری از شرکت‌هایی که در دوره بعد از انقلاب فعالیت‌های خود را ترک کرده بودند را پر کرد. اما جالب است بدانیم بودجه شرکت‌های دولتی از 52/5 درصد در سال 1363 به حدود 67 درصد در سال 1375 افزایش یافت (موسوی، 1399: 139). در سه سال اول اجرای برنامه، یعنی در سال‌های ۱۳۶۸، ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ رشد اقتصادی به ترتیب 5/5، 13/6 و 12/5 درصد بود ولی در دو سال آخر برنامه به ترتیب 4/7 و 1/8 درصد تنزل پیدا کرد (توفیق، 1385: 68).

علی‌رغم رشد اقتصادی نامطلوب، برخی از دستاوردهای دوره اول را می‌توان افزایش تولید محصولات پتروشیمی از 430 هزار تن در سال 1367 به 5400 هزار تن در سال 1372، افزایش تولید فولاد در سال 1367 از 1/3 میلیون تن به 3/9 میلیون تن در سال 1372، ایجاد 354 هزار هکتار شبکه اصلی آبیاری و زهکشی، تامین 1/3 میلیارد متر مکعب برای مصارف شرب و صنعتی برای آبرسانی، افزایش ظرفیت پالایشگاه‌های داخلی، تولید فراورده‌های نفتی از 100 هزار مترمکعب در سال 1367 به 175 هزار متر مکعب در سال 1372، افزایش ظرفیت نیروگاه‌های کشور از 14 هزار مگاوات در سال 1368 به حدود 20 هزار مگاوات در سال 1372، افزایش فرودگاه‌های عملیاتی کشور از 27 فرودگاه در سال 1367 به 29 فرودگاه در سال 1372، برشمرد (موسوی، 1399: 161-162).

اما سیاست‌های تثبیت به معنای قیمت‌گذاری، تنبیه و تعزیر، ساز و کارهایی است که هیچگاه نتوانست کاربرد داشته باشد و موجب سامان دادن به اقتصاد جامعه شود. در برنامه اول، انحراف جدی و تعیین‌کننده‌ای در عمل نسبت به برنامه به وجود آمد، از جمله خروج از برنامه و پس از لحاظ کردن تعدیل اقتصادی، به ویژه که در متن برنامه هم عناصر تعدیل وجود داشت، ولی برنامه گونه دیگری کنار گذاشته شد. حجم واردات با اعتبارات آسان، رشد تورم، بی‌اعتباری سیستم بانکی کشور در خارج و رشد واردات به کشور ۲۸ تا ۳۰ میلیارد دلار در سال‌های 1369 تا 1372 نتیجه برخورد غیر تعدیلی با جریان ارز بود (مشایخی، 1377: 61).

هدف اقدامات آن دوره کوچک کردن دولت و کاهش هزینه‌های دولت متورم و حجیم بود، هرچند موازی-کاری در طرح‌های کشوری به کرات به چشم می‌خورد. اما متأسفانه نه تنها شاهد و ناظر بر خصوصی‌سازی به معنای واقعی و انتقال بار از دوش دولت و بخش خصوصی نبودیم، بلکه شاهد ظهور طبقه نوکیسه رانت‌باز، واسطه

و دلال نیز بودیم. از این رو، در پایان برنامه‌های اول، دولت از سیاست تعدیل روی برگرداند و به سیاست تثبیت قیمت روی آورد. هرچند که این موضوع هم تا به این امروز خیلی موفق نبوده است.

5-5-7 برنامه دوم توسعه اقتصادی (1374-1378)

برنامه دوم با یک سال تاخیر در سال 1374 شروع شد. الگوی برنامه دوم نیز برنامه‌ریزی جامع اقتصادی استراتژی برنامه رشد و توسعه پایدار، حمایت از صنایع داخلی و کاهش وابستگی به درآمد نفت تعیین شد. برنامه دوم آنچنان با برنامه اول توسعه تفاوتی نداشت و از لحاظ ساختار و ماهیت تقریباً یکسان بود. جهت‌گیری اصلی برنامه دوم، حول مسئله عدالت اجتماعی بود که مجلس روی آن مانور زیادی داده بود. در زمان تهیه برنامه دوم، سازمان برنامه در خدمت توسعه و سازندگی کشور قرار داشت و با کمبود منابع هم مواجه نبود در آن زمان، منابع بیشتر صرف پروژه‌های عمرانی و توسعه می‌شد. در حقیقت، صنعتی شدن و توسعه اولویت زیادی داشت (موسوی، 1399: 182).

مطابق با اهداف و سیاست‌های اعلام شده در سند برنامه دوم مبتنی و آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی بود. رشد تولید ناخالص داخلی $3/2$ درصد در سال بوده که با اهداف برنامه فاصله دارد (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، 1383: 37). درآمدهای دولت در سال ۱۳۷۴ معادل 45,432 میلیارد ریال بود که در سال ۱۳۷۶ به 45,429 میلیارد ریال کاهش یافت و در حالی که رشد درآمدهای دولت $15/2$ درصد پیش‌بینی شده بود متوسط رشد نقدینگی طی سال‌های 1374 تا 1376 معادل ۳۰ درصد بوده، در حالی که پیش‌بینی برای برنامه $12/5$ درصد بوده است. در سه سال اول برنامه، رشد پایه پولی $30/8$ درصد بوده، که از پیش‌بینی برنامه ($12/5$ درصد) بیشتر بوده است. به این ترتیب شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری که رشد متوسط سالیانه بر اساس پیش‌بینی قانون برادر مورد ۱۲ تا ۲۴ درصد معرفی شده بود طی سه سال اول برنامه به طور متوسط سالیانه آن بر اساس پیش‌بینی قانون برنامه دوم معادل $12/4$ درصد فرض شده بود. متوسط نرخ رشد واقعی سایر متغیرهای پولی نظیر خالص بدهی دولت به بانک مرکزی و بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی نیز به همین ترتیب تفاوت فاحشی با ارقام پیش‌بینی شده در قانون برنامه دوم دارد، که لزوم بازنگری در سیاست موجود را ایجاب می‌نماید (تجلی، 1381: 207).

علی‌رغم تلاش‌های بسیار تیم اقتصادی خیلی در برنامه اول و دوم موفقیت محسوسی حاصل نگردید. در قانون برنامه دوم همانند برنامه اول به واحدهای اجرایی نیروهای مسلح، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح

اجازه داده شد با توجه به تخصص‌ها و ظرفیت نیروهای تحت نظر خود برای اجرای طرح‌ها و پروژه‌های عمرانی با دستگاه‌های اجرایی قرارداد پیمانکاری منعقد کنند و از این طریق حضور نیروهای نظامی در عرصه صنعت پیمانکاری کشور با تشکیل نهادهای همچون قرارگاه خاتم الانبیا گسترده‌تر شد و مشکلاتی را برای شرکت‌های کوچک بخش خصوصی فعال در عرصه خدمات مهندسی به وجود آورد. این مشکلات بیشتر از آنجا ناشی می‌شود که به دلیل توان مالی و تدارکاتی بالای قرارگاه خاتم، شرکت‌های کوچک پیمانکاری بخش خصوصی توان رقابت با این پیمانکار بزرگ را نداشتند و اکثر قریب به اتفاق پروژه‌های بزرگ عمرانی به این قرارگاه واگذار می‌شد و شرکت‌های پیمانکار بخش خصوصی فقط به دنبال این بودند که بخشی از پروژه را به عنوان پیمانکار دست دوم یا سوم از قرارگاه خاتم بگیرند و اجرا کند که ضمن این‌که فرآیند دشوار و زمانبری را ایجاد می‌کرد از نظر مالی هم، با توجه به سهمی از اعتبارات که به این دست از پیمانکاران اختصاص داده می‌شد، مشکلات زیادی برای آنها ایجاد می‌کرد. هرچند تولید ناخالص ملی به قیمت ثابت سال 1361 از 13800 میلیارد ریال در سال 1373 به حدود 17600 میلیارد ریال در سال 1376 (28 درصد رشد) و تولید ناخالص داخلی سرانه به رقمی بین 256 تا 262 هزار ریال رسید (موسوی، 1399: 189-188). اما برنامه دوم به علت فقدان انضباط مالی دولت، گسترش بدنه دولت و سازمان‌های موازی، فشارهای تورم، کاهش درآمدهای نفتی طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۷ خیلی خوب پیش نرفت و اهداف پیشنهادی خود نرسید.

5-5-8 برنامه سوم توسعه اقتصادی (1379-1383)

شروع برنامه سوم مقارن با روی کار آمدن دولت اصلاحات در ایران می‌باشد. علی‌رغم برخی از مشکلات سیاسی که در دولت سازندگی وجود آمده بود، روابط دیپلماتیک میان ایران و برخی از کشورها به حداقل رسیده بود و به سبب همان موضوعات آن کشورها سفرای خود را از ایران خارج کرده بودند. از این حیث، رئیس دولت اصلاحات با هدف حل مشکلات موجود و عادی‌سازی روابط گذشته کار را به دست گرفتند و در کنار آن مسئله به تدوین برنامه سوم نیز گام برداشتند. پس از انجام مذاکرات متعدد در جوامع بین‌المللی و استفاده از سیاست تنش‌زدایی، فضای سیاسی تا حدودی بهبود پیدا کرد و زمینه فعالیت اقتصادی و تجاری به سمت رونق شدن پیش رفت. دولت

اصلاحات کوشید تا در کنار فعالیتهای سیاسی و فرهنگی، شرایط اقتصادی مناسبی را فراهم آورد. یکی از مهمترین تکالیف قانون برنامه سوم برای دولت تشکیل حساب ذخیره ارزی بود و دولت مکلف شد تا این موضوع را پیگیری نماید. مورد دیگر تشکیل شورای برنامه ریزی و توسعه استان ها بود که قانونگذار وظایف متعددی از جمله بررسی و تایید برنامه های بلند مدت و میان مدت توسعه استان، تصویب طرح های توسعه و عمران و سلسله مراتب و خدمات شهری و روستایی، بررسی و تایید بودجه پیشنهادی سالانه استان شامل منابع مالی لازم از محل درآمدهای استان، بررسی و توزیع اعتبارات عمرانی استانی مصوب بین فصول و برنامه ها و طرح های عمرانی، ساماندهی کمک ها و توسعه مشارکت های مردمی در اقدامات عمرانی و بررسی راه های تجهیز و جذب پس اندازهای مردم و به کارگیری آنها در امور توسعه استان در چارچوب سیاست ها و خط مشی های پولی کشور را بر شورای مذکور محول ساخت. یکی دیگر مصوبات بسیار مهم قانون برنامه سوم اجازه تاسیس بانک در بخش غیردولتی بود. در ابتدای انقلاب کلیه بانک های کشور ملی اعلام شدند و بانک های خصوصی با خلع ید از مالکان یا تعطیل شدند یا در یکدیگر ادغام شدند و چند بانک دولتی را تشکیل دادند. در برنامه سوم بنا به اقتضائات سیاست های اقتصادی دولت و نیاز به سرمایه گذاری بخش خصوصی در حوزه های مختلف از جمله موسسات و پولی و بانکی احساس شد بحث اعطای مجوز تاسیس بانک به بخش غیردولتی مطرح شد. از اقدامات اقتصادی برجسته ای که در طول برنامه سوم در گزارش رئیس جمهور دولت وقت آن اشاره شده است به شرح ذیل عبارتند از:

- رشد سالانه ارزش افزوده بخش صنعت و معدن حدود ۱۱ درصد
- افزایش تولید محصولات فولادی از پنج میلیون و 445 هزار تن در سال ۱۳۷۸ به ۹ میلیون تن در سال ۱۳۸۳
- رشد تولید سیمان از 22 میلیون تن در سال 1378 به 32 میلیون تن در سال 1383
- افزایش تولید شمش آلومینیوم از 137 هزار تن در سال 1378 به 312 هزار تن در سال 1383
- افزایش صادرات محصولات پتروشیمی از ۳۳۹ میلیون دلار به ۱۷۳۰ میلیون دلار در سال 1383
- افزایش صادرات بخش صنعت و معدن از 1/9 میلیارد دلار به 4/6 میلیارد دلار
- افزایش ظرفیت اسمی تولید فولاد خام و محصولات فولادی از 6/7 و 7/1 میلیون تن در سال 1378 به 11 و 13/5 میلیون تن در سال 1383
- تحقق ۱۵۵ درصدی هدف برنامه در جهت اکتشاف نفت و گاز

- رشد سالانه طول آزادراه‌ها به میزان حدود ۹ درصد، بزرگراه‌ها به میزان ۸ درصد، و راه‌های اصلی به میزان ۲ درصد

- بهره‌برداری از ۲۲ طرح معدنی و ۲۶ طرح اکتشافی

- بهره‌برداری MTBE در حوزه صنعت پتروشیمی بندرامام با ارزش تولید سالانه ۱۶۵ میلیون دلار، متانول با ظرفیت اسمی ۱۰۰۰ تن سالانه، پلیمرهای مهندسی با ظرفیت ۳۵ هزار تن و آروماتیک با ظرفیت اسمی ۱۷۴۰ هزارتن سالانه

- رشد ۱۴/۵ درصدی سالانه ضریب نفوذ تلفن، ۱۶ درصدی سالانه دایری تلفن ثابت و ۱۴ درصدی تعداد روستاهای دارای ارتباط (موسوی، ۱۳۹۹: ۳۰۷-۲۶۱).

برنامه سوم تحت عنوان ساماندهی اقتصادی کشور نسبت به برنامه اول و دوم از انسجام بالاتری برخوردار بود و بیشتر به یک برنامه جامع و کامل شباهت داشت، هرچند با ناکامی‌های اقتصادی هم روبه‌رو بود. یکی از ناکامی‌هایی که می‌توان به آن اشاره کرد شکست در رعایت اکید انضباط مالی علی‌رغم سیاست‌های اعلام شده دولت در برنامه سوم و قوانین بودجه بود. این شکست منجر به رشد نرخ تورم و کاهش ارزش ریال گردید. دولت به علت طولانی‌شدن دوره بهره‌برداری طرح‌ها و پروژه‌های عمرانی از منابع سرمایه‌گذاری شده بخش عمومی در آنها به طور کامل بهره نرفت و در هدفمند کردن یارانه‌ها به ویژه در حوزه یارانه‌های انرژی توفیق چندانی کسب نکرد (موسوی، ۱۳۹۹: ۲۹۲). میانگین رشد سالانه تولید ناخالص داخلی در برنامه سوم حدود ۵/۴ درصد بود که از میانگین رشد سالانه پیش‌بینی شده در برنامه ۰/۶ درصد پایین‌تر بود. از سوی دیگر، میانگین رشد تولید ناخالص داخلی بدون نفت نیز در برنامه سوم ماده ۵/۸ درصد بوده که از میانگین مورد نظر برنامه حدود ۱ درصد کمتر بود (سازمان مدیریت و برنامه ریزی، ۱۳۸۴: ۲۷۶). از نقدهایی که در اجرای برنامه سوم وارد شده است این بود که دولت نه تنها در آن دوره کوچکتر نشده بود، بلکه بزرگتر هم شده بود و بحث خصوصی‌سازی و روند واگذاری شرکت‌های دولتی به خوبی انجام نگرفت و از سوی دیگر هم در آن دوران مریدپروری بسیار زیادی به جای شایسته‌سالاری رواج پیدا کرده بود.

۵-۹ برنامه چهارم توسعه اقتصادی (۱۳۸۸-۱۳۸۴)

برنامه چهارم، برخلاف برنامه سوم که اصلاح ساختار کشور را بر رویکرد داخلی مد نظر قرار داده بود، با رویکردی جهانی و در قالب و ترسیم افق بلندمدت و چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور تهیه و تدوین شد. برنامه چهارم

درواقع ۲۵ درصد از مسیر سند چشم انداز بود که در دوره اصلاحات تهیه شده و به تایید رهبر جمهوری اسلامی رسیده بود. دوازده هدف مشخص این برنامه عبارتند از:

- رشد مستمر و پایدار
- توسعه مبتنی بر دانایی
- تعامل و اقتصاد جهانی
- رقابت پذیری اقتصادی
- امنیت انسانی
- عدالت اجتماعی
- امنیت ملی
- ارتقای سلامت
- بهبود کیفیت زندگی
- توسعه پایدار و توسعه مدیریت دولتی
- امنیت و توسعه قضایی
- تعادل و توازن منطقه‌ای بر اساس موازین آمایش سرزمین (موسوی، ۱۳۹۹: ۳۴۱).

برنامه چهارم، در حوزه اقتصادی بر تحقق رشد اقتصادی پیوسته، ایجاد اشتغال مولد و کاهش نرخ بیکاری تاکید فراوان داشت. همچنین توجه و توانمندسازی به بخش خصوصی و تعاونی‌ها یکی دیگر از مواردی بود که به عنوان محرک‌های اصلی رشد اقتصادی بر آن‌ها تاکید شده بود. برای هم‌افزایی در فعالیت‌های اقتصادی با تاکید بر مزیت‌های نسبی و رقابتی به ویژه در صنعت نفت، گاز و پتروشیمی و صنایع و خدمات مهندسی پشتیبان آن‌ها، صنایع انرژی‌بر و زنجیره پایین‌دستی آن‌ها در چارچوب موازین طرح ملی آمایش سرزمین، در طول سال‌های برنامه چهارم، مقرر گردید هر سال ۳۵ درصد بهره مالکانه گاز طبیعی را منحصراً به مصرف اجرای طرح‌های زیربنایی و آماده‌سازی سواحل و جزایر ایرانی خلیج فارس و حوزه نفوذ مستقیم آن‌ها برساند (موسوی، ۱۳۹۹: ۳۴۲).

در برنامه چهارم به دولت اجازه داده شد با هدف رشد اقتصادی، ارتقای فناوری، ارتقا کیفیت تولیدات، افزایش فرصت‌های شغلی و افزایش صادرات قلمرو فعالیت تولیدی اعم از صنعتی، معدنی، کشاورزی، زیربنایی، خدمات و فناوری اطلاعات و به منظور جلب سرمایه‌گذاری خارجی زمینه‌های لازم را فراهم کند. در حوزه واگذاری برخی از

فعالیت‌های غیر حاکمیتی دولت به بخش خصوصی دولت موظف شد، با حفظ مالکیت خود، حداقل ۱۰ درصد ظرفیت انجام فعالیت‌های مربوط به اکتشاف، استخراج و تولید نفت و گاز پالایش و پخش و حمل و نقل مواد نفتی و گازی و همچنین حداقل ۱۰ درصد انجام فعالیت‌های مربوط به تولید و توزیع برق را با حفظ مسئولیت دولت در تامین برق به اشخاص حقیقی و حقوقی داخلی واگذار کند. یکی از ویژگی‌های مهم برنامه‌های عمرانی چهارم، تمرکززدایی در توزیع و تامین منابع و توجه به استان‌ها، در قالب تفکیک بودجه‌های استانی و طرح‌ها و پروژه‌های عمرانی در استان‌ها، متناسب با ویژگی‌ها و مقررات اقتصادی اجتماعی آن‌ها و سند ملی آمایش سرزمین، بود از دیگر ویژگی‌های مهم برنامه چهارم تفکیک نقش و وظایف دولت به امور حکومتی، امور تصدی‌های اجتماعی، فرهنگی و خدماتی، امور زیربنایی و و امور تصدی‌های اقتصادی بود (موسوی، ۱۳۹۹: ۳۴۳-۳۴۲).

میزان تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۱۳۸۴ حضور ۴۳۸ هزار و ۹۰۰ میلیارد ریال به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۷۶ بود. این رقم در سال ۱۳۸۶ به حدود ۵۱۱ هزار و ۳۰۰ میلیارد ریال افزایش یافت. متوسط نرخ رشد سالانه اقتصادی دوران برنامه چهارم ۴/۴۶ درصد شد. در قانون برنامه چهارم، متوسط رشد سالانه اقتصادی برای رسیدن به اهداف برنامه ۸ درصد هدف‌گذاری شده بود که با توجه به عملکرد ۴/۴۶ درصدی رشد اقتصادی در طی این برنامه می‌توان گفت که حدود ۵۶ درصد از اهداف برنامه برای این شاخص محقق شد. بدترین سال در این برنامه از نظر رشد اقتصادی سال ۱۳۸۷ بود. در این سال، اقتصاد از رشد ناچیز ۰/۶ درصد برخوردار شد. از مهمترین علل کاهش شدید رشد اقتصادی در سال ۱۳۸۰ می‌توان به افزایش قابل توجه به نرخ تورم، اعمال سیاست‌های پولی و مالی انقباضی در راستای مهار تورم، کاهش قدرت رقابتی تولیدکنندگان داخلی و خارجی در بازارهای داخلی و خارجی به دنبال کاهش نرخ واقعی ارز و افزایش واردات و در نهایت بروز بحران مالی و اقتصادی جهان جهانی و اثرات رکودی در اقتصاد ایران اشاره کرد. عملکرد ضعیف‌تر اقتصاد ایران در برنامه چهارم، به رغم وفور درآمدهای نفتی، بیانگر سوءمدیریت در آن دوره است. ضریب جینی از ۰/۴۲۴۸ در سال ۱۳۸۴ به ۰/۴۱۱۱ در سال ۱۳۸۸ رسد. از دیدگاه گروهی از کارشناسان اقتصادی، عامل اصلی در کاهش ضریب جینی در دولت نهم، توزیع یارانه‌ها و توزیع بخشی از منابع درآمد مالی بین گروه‌های مختلف جامعه بود و نه اصلاح ساختار اقتصادی و یا بهبود امکانات شغلی و درآمدهای گروه‌های کم درآمد جامعه (موسوی، ۱۳۹۹: ۳۴۵).

امور اقتصادی در برنامه چهارم به طور کلی از ۷ فصل ۵۰ برنامه و ۶۸۸ طرح عمرانی تشکیل شده بود. فصل اول مربوط به فصل منابع آب با ۶ برنامه و ۳۶۹ طرح عمرانی، فصل دوم، فصل صنعت و معدن با ۷ برنامه و ۴۵

طرح عمرانی، فصل سوم، فصل انرژی با ۱۰ برنامه و ۸۲ طرح عمرانی، فصل چهارم فصل حمل و نقل با ۷ برنامه و ۸۹ طرح عمرانی، فصل پنجم فصل ارتباطات و فناوری اطلاعات با ۶ برنامه ۱۵ طرح عمرانی، فصل ششم فصل کشاورزی و منابع طبیعی با ۱۰ برنامه و ۶۳ طرح عمرانی و فصل هفتم مربوط به امور بازرگانی و تعاونی با ۴ برنامه ۲۵ طرح عمرانی می‌شد. طی سال‌های برنامه چهارم به طور متوسط ۶۱ درصد پروژه‌های عمرانی ملی از برنامه زمانی عقب بودند. علت اصلی تأخیر زمانی پروژه‌ها نامتوازن بودن حجم عملیات عمرانی در دست اجرا با حجم اعتبارات عمرانی قابل تامین بود که این پدیده نارسایی اعتبارات نام گرفت. علل دیگری که برای تأخیر پروژه‌های عمرانی در طول برنامه چهارم بود ذکر شده بود، ضعف دستگاه‌های اجرایی و پیمانکاران در مدیریت امور بود (موسوی، ۱۳۹۹: ۳۶۳).

5-10 برنامه پنجم توسعه اقتصادی (۱۳۹۴-۱۳۹۰)

برنامه پنجم در واقع تکمیل کننده برنامه چهارم در راستای سند چشم انداز بیست ساله ایران (۱۳۸۴-۱۴۰۴) برای توسعه و پیشرفت کشور بود. در این برنامه، دولت به دنبال تهیه و تدوین یک الگوی توسعه به نام توسعه ایرانی بود. از این حیث، برنامه پنجم از ۲۳۵ ماده تشکیل گردید که ۱۰۹ ماده از آن حول محورهای اقتصادی بود. اهم سیاست‌های اقتصادی مذکور در برنامه پنجم عبارتند بودند از:

- حمایت از برند تجاری
- تسهیل صدور مجوز شروع کسب و کار
- بیمه نوسانات نرخ ارز و قیمت‌ها
- اصلاح قانون کار
- شفافیت شرکت‌ها در زمان واگذاری
- تشکیل شورای گفتگوی دولت و بخش خصوصی
- اولویت خرید دلار از تامین کنندگان داخلی
- تشکیل سازمان بهره‌وری و تدوین برنامه جامع بهره‌وری
- اجازه تصاحب سهام عدالت با پرداخت بهای کامل سهام
- ادغام شرکت‌ها
- تنظیم بازار غیرمتشکل پولی

- ایجاد صندوق توسعه ملی
- تسهیل ورود مشارکت خارجی و تاسیس بانک مشترک
- اعطای وجوه اداره شده بخش خصوصی از مسیر تملک دارایی‌های سرمایه‌ای
- ممنوعیت استقراض دولت از بانک مرکزی و سیستم بانکی (موسوی، 1399: 370).

از ویژگی‌های مثبت برنامه پنجم می‌توان به ساده بودن و شکل تجمیعی آن، توجه به مشکلات اساسی کشور، هماهنگی روش‌شناختی برخی موضوع‌ها در برنامه و تطابق با سیاست‌های کلی ابلاغی و از ویژگی‌های منفی آن می‌توان فقدان ارقام و جداول کمی در مورد اهداف، منابع و مصارف، اصلاح قوانین دائمی، شفاف نبودن واژه‌ها، مفاهیم و عبارات، ایجاد هزینه‌های عمدتاً غیر قابل سنجش، گسترش تشکیلات و بی‌انضباطی‌های مالی، سازوکار نظارتی ضعیف‌تر برنامه پنجم نسبت به برنامه چهارم و سوم اشاره کرد. دو سال اول برنامه پنجم با هدفمند کردن یارانه‌ها، تشدید تحریم‌های خارجی بر سر مساله اتمی، اختلاس‌های کلان و به طور کلی بدون عزم پیگیری مأموریت‌های برنامه پنجم گذشت. با اینکه در سند چشم‌انداز و برنامه چهارم توسعه رشد اقتصادی ۸ درصد در سال پیش‌بینی شده بود ولی رشد اقتصادی سال‌های 1386، 1387، 1388، 1389، 1390 و 1391 به ترتیب 5، 0.8، 3، 5/8 و 3 و صفر اعلام شد که حکایت از وخامت اقتصادی کشور بود (آل یاسین، 1393: 226).

نرخ تورم 9/9 پیشنهاد شده بود، در سال‌های 1389 و 1390 به 12/4 و 20/6 درصد و در اواخر سال 1391 از 30 درصد هم تجاوز کرد. کاهش ارزش ریال و افزایش 3 برابری ارزش دلار موجب گردید تا ضربه شدیدی به صنعت و اقتصاد داخلی کشور وارد گردد تا حدی که موجب ایجاد یک لجام گیسختگی و هرج و مرج در سطح کشور شد. سیاست‌های انبساطی نادرست و توزیع رایانه موجب گردید تا یک تورم شدید در جامعه جاری گردد که تبعات آن باعث شد تا کشور در سال 1391 رشد تولید ناخالص داخلی منفی 5/8 درصد را تجربه کند. در دولت مهرورزی مجموع درآمدهای ارزی رقمی معادل 830 میلیارد دلار برآورده شده است که این عدد بالاترین رقم از زمان پیدایش و استخراج نفت در ایران می‌باشد. علی‌رغم درآمد ارزی بسیار خوب، طرح‌های عمرانی در سال‌های دولت‌های نهم و دهم حدود ۶۲ درصد از آنها مربوط به پروژه‌های عمرانی ملی و ۲۵ درصد مربوط به پروژه عمرانی استانی بود نسبت به برنامه زمانی تاخیر زیادی داشتند و به کندی پیش می‌رفتند. اجرای تحریم‌های ظالمانه آمریکا در خصوص پرونده هسته‌ای ایران، موجب گردید تا ضربه سنگینی به اقتصاد کشور وارد شود و

بسیاری از شرکت های خدمات مهندسی و عمرانی از آثار منفی تحریم ها به شدت آسیب دیدند. به طور کلی می توان عمده ترین مشکلات اجرای طرح های عمرانی در این سال ها را به صورت ذیل خلاصه کرد:

- حجم انبوه طرح های عمرانی نیمه تمام، بعضاً فاقد ارزش اقتصادی و عدم اولویت اجرا
- طولانی شدن مدت اجرای طرح ها و زایل شدن ارزش اقتصادی آن
- حجم زیاد تعداد طرح های جدید از سال های مختلف
- حجم پایین تعداد طرح های خاتمه یافته
- بدهی زیاد دولت به پیمانکاران مجری طرح ها
- سهم اندک اعتبارات عمرانی از بودجه عمومی
- تحریم های بین المللی
- سیاست های اداری و دستوری و کاملاً دولتی رئیس جمهور
- طرد شدن بخش خصوصی و تولید و ایجاد تورم شدید
- کاهش ارزش پولی به میزان یک سوم

5-6 بستر بین المللی

ورود ایران به نظام جهانی به معنای واقعی از قرن نوزدهم اتفاق افتاد با این تفاوت که کشورهای نظیر روسیه و انگلستان تسلط بر ایران داشتند و دخالت های شدید آن ها موجب ایجاد اوضاع سختی در ایران شده بود. شکل ادغام ایران در نظام جهانی به صورت کاملاً سیاسی بود. ایران در قرن 19 چندین عهدنامه با ایران و روسیه امضاء کرد که موجب دادن امتیازات بسیاری به بیگانگان و عقب افتادن از عرصه توسعه شد. عهدنامه گلستان در سال 1813 و ترکمن چای در سال 1828 منجر به ایجاد شرایط تجاری خاصی در ایران شد که البته بیشتر منافع به سود روس ها بود. برای مثال در عهدنامه ترکمن چای مقرر شده بود در ازای کالاهای وارد شده تجار خارجی 5 درصد ارزش کالا گمرکی دریافت شود و این در حالی بود که از تجار ایرانی 3 درصد گمرکی دریافت می شد و در شهرهای مختلف عبوری، گاه تا 10 بار عوارض دریافت می شد. این امر باعث خسارت تجار ایرانی و ورشکستگی آن می شد (اشرف، 1359: 94-95).

تا سال 1850، انگلیس و از سال 1880 به بعد روسیه نقش برجسته ای در تجارت ایران بازی می کردند به نحوی که در آن دوران میزان واردت بر صادرات پیشی گرفت و ایران با کسری بودجه شدید مواجه شد و باعث

شد تا مبلغ 3 میلیون پوند استرلینگ از بیگانگان وام بگیرد. این امر باعث کاهش ارزش پول ایران شد به نحوی که پیامد آن ارایه امتیازات بیشتر به خارجی‌ان گردید. چنین شرایطی موجب گردید تا ایران به سوی وابستگی و حاشیه رانده شود. طبق قرارداد 1907 هم ایران به دو قسمت جنوب و شمال به ترتیب میان انگلستان و روسیه تقسیم گردید (آبراهمیان، 1383: 24). از لحاظ اقتصادی نه تنها وضع ایران بهتر نشده بود بلکه باعث شده بود تا ایران روز به روز فقیرتر و بدهی اش نسبت به گذشته به اجنبی‌ها بیشتر گردد. با بررسی تاریخ ایران، می‌توان این‌طور گفت که این وضعیت همیشه در ایران به نحوی وجود داشته است و ایران هیچگاه از نفوذ خارجی‌ها نه تنها سود نبرده بلکه بسیار هم از دخالت‌های آن‌ها در امور سیاسی و اقتصادی کشور متضرر شده است و اگر هم روزی قرار بود تا ایران خود را از دخالت‌های آن‌ها رهایی بخشد به گونه‌ی دیگری سنگ اندازی کرده‌اند.

در دوران پهلوی اول، حضور انگلیس و در دوره دوم پهلوی حضور آمریکا پررنگ‌تر شده بود. در دوران پهلوی اول و دوم، اگرچه از لحاظ نوسازی اتفاقات خوشایندی در ایران افتاد اما دخالت‌های شدید انگلیس و آمریکا همیشه مانعی اساسی بر سر راه ایران بوده است. حتی زمانی که محمدرضا پهلوی اعلام کرد که دیگر به آمریکایی باج نخواهم داد، عداوت و توطئه‌های آمریکایی از گذشته بیشتر شد و این کینه‌توزی‌ها تا الان یعنی بعد از گذشت 44 سال از انقلاب اسلامی هنوز پا برجاست و آمریکا با وضع تحریم‌های ظالمانه مسیر اقتصادی ایران را با سختی مواجه ساخته است. هرچند باید متذکر شد که تحریم‌های اعمال شده تنها عامل عقب‌ماندگی ایران نیست و دلیل اصلی موضوع دیگری است، اما در نوبه خود به عنوان یک مولفه‌ی مهم در توسعه‌یافتگی و نیافتگی یک کشور می‌تواند تاثیرگذار باشد.

5-7 مقایسه برخی از دستاوردهای توسعه اقتصادی در ایران، ژاپن و کره جنوبی (1860-2010)

در این بخش قصد دارم تا جهت درک بهتر و تسهیل در سنجش سطح توسعه‌یافتگی کشورهای مورد مطالعه به بررسی تعدادی از دستاوردهای عمرانی و اقتصادی که در دوره‌های زمانی مطرح شده انجام شده است بپردازم. ژاپن با شتابی برق‌آسا شروع به پرکردن شکافی کرد که آن را از بسیاری از کشورهای صنعتی جدا ساخت. تا قرن 19 تقریباً در بیشتر کشورهای دنیا حتی در اروپا تحصیل مختص طبقات خاص بود اما در ژاپن، از 300 سال پیش تحصیل و سایر فعالیت‌های روشنفکرانه برای بیشتر افراد جامعه چه در شهرها و چه در روستاها همگانی شد. در اوایل قرن 19، تنها در کیوتو 17 کتابخانه عمومی تاسیس شده بود (مدنی، 1399: 66) و در نیمه دوم قرن، در زمان امپراتور میجی، بین 7500 تا 11,000 مدرسه روستایی و بیش از 1,000 مدرسه معمولی وجود

داشت (مدنی، 1399: 64) و این در حالی است که در ایران در اوایل قرن 19، مردم در بی‌سوادی به سر می‌بردند و اولین مدرسه رسمی کشور به نام دارالفنون، در زمان صدرات امیرکبیر در سال 1851 تأسیس گردید. هرچند احداث مدرسه در ایران حدود 17 سال زودتر از امپراتوری میجی شروع شد اما متأسفانه این امر خیلی با استقبال روبرو نشد و بعد از برکناری امیرکبیر این پروژه به حالت تعلیق درآمد.

یکی دیگر از پارامترهایی که می‌توان به آن اشاره داشت، بحث تولید فولاد و استفاده آن در سایر صنایع می‌باشد. از میانه دوره میجی تا اواخر آن، تولید فولاد ژاپن فقط 20 درصد تقاضای داخلی آن را پوشش می‌داد و بقیه از طریق واردات تأمین می‌شد که این امر بیانگر عقب‌ماندگی فناوری فولاد در ژاپن بود (اونو، 1398: 132) لذا همین امر موجب شد تا کارخانه فولاد یاواتا در سال 1901 تأسیس و پس از اقدامات فراوان و جبران کاستی‌ها در سال 1905 به بهره‌برداری بدون اشکال دست یابد. اما علی‌رغم اینکه صنعت فولادسازی در ایران به زمان صدرات امیرکبیر یعنی حدود 50 سال زودتر از ژاپن بازمی‌گردد و تکنولوژی آن هم از فرانسه به ایران وارد شده بود اما متأسفانه با قتل امیرکبیر و ایجاد یک وقفه طولانی در فرایند توسعه، بعد از گذشت حدوداً 150 سال، تولید فولاد و آهن ایران حدود میلیون تن در سال است و این در حالی است که ژاپن از این نظر هم‌اکنون مقام دوم در جهان را دارا می‌باشد (مدنی، 1399: 112).

از دیگر اقدامات مهم ژاپن توجه به اصلاح و توسعه صنعت کشاورزی بود که جرقه کار از زمان سلسله توکوگاوا زده شد و در سال‌های 1878-1971 به اوج خود رسید به نحوی رشد و بازدهی کشاورزی را در سال‌های مذکور به ترتیب 2/3 و 2/6 برآورده شده بود (مدنی، 1399: 26) و از آن به عنوان انقلاب تجاری ژاپن یاد می‌کنند که موجب گردید تا ژاپن قبل از جنگ جهانی دوم بیشترین تولید را در میان سایر کشورها داشته باشد و همین امر بعدها ورود راحت ژاپن به بازارهای جهانی را فراهم ساخت و این در حالی است که در ایران در آن زمان توجه زیادی به صنعت کشاورزی نمی‌شد و حتی در دوره‌ای به دستور انگلیسی‌ها در دوره قاجار از زمین‌های کشاورزی برای کشت تریاک و صادرات آن محصول استفاده می‌شد و همین امر موجب گردید تا ایران برای مدتی با قحطی شدیدی مواجه و بسیاری از افراد تلف شوند.

بهره‌برداری راه‌آهن توکیو به یوکوهاما در سال 1872، از دیگر رخداد‌های توسعه‌ای در زمان رهبری میجی است که تا سال 1880 سالانه بیش از 2 میلیون مسافر را جابه‌جا می‌کرد و ادامه برنامه‌های عملیاتی موجب گردید تا ژاپن تا سال 1881، دارای حدود 122 کیلومتر راه‌آهن قابل استفاده داشته باشد که البته این رقم در سال

1885 به 563 و در سال 1895 به رقم حیرت‌انگیز 3346 کیلومتر افزایش یافت (ناردو، 1385: 27) مضاف بر آن، در دهه اول قرن بیستم، بعضی از شهرهای ژاپن دارای خطوط آهن برقی شهری شده بودند و قسمتی از مترو توکیو هم ساخته شده بود (مدنی، 1399: 126) و بهره‌برداری نهایی آن در سال 1927 انجام گردید ولی نخستین خط راه‌آهن ایران در سال 1848 بین بندرانزلی و پیرباز رشت ساخته شد که بعداً جمع‌آوری شد و خط راه‌آهن بعدی در سال 1886 توسط بلژیکی‌ها بین محمودآباد و آمل احداث گردید که اما پروژه هم با مشکلاتی روبرو شد و کار متوقف گردید. خط راه‌آهن بعدی در دوره ناصرالدین شاه بر اساس امتیازاتی که در قالب عهدنامه‌های مختلف همچون رویترز و فالکن هاگن در سال 1872 و 1874 و غیره داده شد منجر گردید تا یک راه‌آهن 8700 متری میان تهران و حرم شاه عبدالعظیم حسنی (ع) به دست بلژیکی‌ها در سال 1888 کشیده و مورد استفاده قرار گیرد (موسوی، 1400: 27) و از سوی دیگر اینکه بهره‌برداری اولین خط متروی ایران در سال 1377 ه. ش (1998) در شهر تهران یعنی چیزی حدود 70 سال بعد انجام گردید.

ژاپن از همان ابتدا به صنعت نساجی توجه ویژه‌ای داشت. افزایش تعداد دوک‌های پارچه‌بافی در کارخانه‌های نساجی مدرن نیز به همان اندازه چشمگیر بود. در سال 1877 تنها 8000 دوک وجود داشت، اما این رقم تا سال 1893 به بیش از 382 هزار افزایش یافت (ناردو، 1385: 28). تا اواخر دوره میجی، اندکی پیش از آغاز جنگ جهانی اول، صنایع سبک ژاپن به ویژه نساجی که اشاره شد، با موفقیت صنعتی شده بود؛ اما صنایع سنگین و ماشین‌آلات در ابتدای راه خود قرار داشتند (اونو، 1398: 93). در ایران ماشین‌آلات صنعت نساجی آنچنان رواجی نداشت و عموم مردم در روستاها به کارهای حصیربافی و بافندگی مشغول بودند. اولین کارخانه سبک اروپایی در ایران در دهه ۱۸۵۰ تأسیس شد و جزء اولین موسسات این کشور بودند که از فناوری‌های نوین استفاده کردند. در قرن نوزدهم بیشتر تقاضای ایران برای منسوجات از طریق واردات به طور عمده از هند، که انواع زیادی از پارچه‌های پنبه‌ای تولید می‌کرد، بود. در سال ۱۸۵۰، کارخانه نخ‌ریسی و بافندگی به ترتیب در کاشان و تهران ساخته شد؛ و کمبود تکنسین‌ها و یک زیر ساخت فنی، ایران وابسته به واردات این منابع بود که به هزینه‌های سرمایه‌گذاری می‌افزودند. کارخانه‌های نساجی اولیه به دلیل معاهده ترکمنچای (۱۸۲۸) نمی‌توانستند از حمایت دولت بهره‌مند شوند. این قرارداد تعرفه واردات یکنواخت ۵ درصد را اعمال کرد و بدین ترتیب به طور موثر مانع از حمایت ایران از صنایع در حال پیدایش خود از طریق موانع بالای تعرفه وارداتی شد. در نهایت، در دهه ۱۹۲۰ میلادی، ایران با شرکای تجاری خود، توافقنامه‌های اقتصادی جدیدی را مورد بررسی قرار داد و کارخانجات نساجی

و دیگر شرکت‌های دولتی بلافاصله از طریق تعرفه‌های گمرکی و موانع غیر تعرفه‌ای از حمایت دولت برخوردار شدند. اولین کارخانه نساجی به معنی امروزی در ایران در سال 1304 (1925) با همکاری دولت و بخش خصوصی تأسیس شد و به فاصله زمانی اندکی شاهد احداث کارخانجات متعدد دیگری در استان‌های مختلف اعم از یزد، کرمان، کاشان و آذربایجان بودیم. این کارخانجات در رشته‌های مختلفی اعم از پنبه، پشم، ابریشم و کف در استان‌های ایران تأسیس شده و محصولات خود را به بازار ایران وارد می‌نمودند. اوج دوران صنعت نساجی در ایران به سال‌های 1320 تا 1332 (1941-1953) باز می‌گردد. زمانی که دولت با هدف صنعتی کردن نساجی در ایران دست به احداث کارخانجاتی پیشرفته و مدرن زد و از این زمان صنعت نساجی ایران به عنوان یک صنعت برتر در جهان شناخته شد.

از دیگر برنامه‌های توسعه ژاپن می‌توان به برنامه گسترش یابی نظامی آن کشور اشاره کرد. ژاپن تا سال 1860 هیچگونه تجربه‌ای در کار ساخت کشتی‌های بزرگ اقیانوس پیما نداشت و در سال 1884، دولت به منظور توسعه کار کشتی‌سازی، این مهم را به شرکت میتسوبیشی واگذار کرد و توانست در مدت کوتاهی فاصله بین آمریکا و ژاپن که قبلاً در تسلط شرکت‌های غربی بود را طی نماید و در سال 1872، وقتی که دولت میجی وزارت دریایی را تأسیس کرد، کشور تنها 17 کشتی جنگی داشت که اکثر آن‌ها چوبی بودند اما پس از دو دهه توسعه ژاپن دارای ناوگانی مرکب از 28 کشتی جنگی زره‌پوش به اضافه 24 ناوچه اژدرافکن کوچک اما خطرناک بودند (ناردو، 1385: 36) و این در شرایطی است که ایران در دوران بعد از انقلاب اسلامی با سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری به صورت جدی وارد این صنعت گردید اما به علت بی‌توجهی و عدم بهره‌برداری کار به جایی نبرد تا در نهایت در دوران دولت اصلاحات ساخت 5 فروند کشتی به شرکت‌های چینی واگذار شد، هرچند قبل از آن هم از کشورهای کره جنوبی، ژاپن و لهستان خریدهایی انجام شده بود (مدنی، 1399: 49).

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و نیز خاتمه سلطه ژاپن بر کشور کره، هم کره و هم ژاپن وارد مرحله نوینی شدند. ژاپن، وارد فاز دوم توسعه و گره با طرح و برنامه‌ریزی برنامه‌های متعدد در دهه 1960 وارد مرحله توسعه‌یافتگی گردید به نحوی که در مدت زمان کوتاهی در کنار ژاپن و چین به سومین اقتصاد مهم آسیا مبدل گردید و از بسیاری از کشورهای آسیایی از جمله ایران که مدتی از آن‌ها عقب بود جلو افتاد. از آنجاییکه کره جنوبی همچون ژاپن، بازارهای داخلی پررونقی نداشت، از همان ابتدا برنامه تولید و صادرات را در دستور کار خود قرار داد. همزمان با پیشرفت و نوسازی صنعتی، تقاضا برای فولاد ناگهان افزایش یافت.

تقاضای داخلی فولاد در سال 1961 حداکثر 116 هزارتن متریک بود که آن هم از کره شمالی تامین می شد. به همین علت، توسعه فولاد داخلی در دستور کار دومین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی قرار گرفت و بعد از کلی ضرر وارد شده به مبلغ 12 میلیون دلار در سال 1985 به 3.4 میلیون دلار سود خالص در سال 1986 و 15 میلیون دلار سود خالص در سال 1987 رسید (هون، 1401: 214) که این خود اتفاق بسیار ارزشمندی برای کره‌ای‌ها بود. از سوی دیگر، و البته همانطور که در بالا هم اشاره شد در زمان امیرکبیر هم اقداماتی انجام شد اما بی نتیجه ماند. همچنین، علی رغم ممارست و تلاش‌های افرادی همچون حاج محمدحسن امین‌الضرب در سال 1266 (1887)، مسیو هارتمان در سال 1306 (1927) و مسیو مارتن در سال 1308 (1929) جهت احداث کارخانه ذوب آهن اصفهان بی نتیجه ماند و در شرایطی دیگر که رضاشاه در سال 1312 (1933) حتی سنگ بنای یک واحد تولید آهن و فولاد را نیز در امین آباد شهری قرار داده بود به علت کمبود آب در آن محل متوقف ماند. در آبان 1316 (1937) قراردادی بین دولت ایران و آلمان برای احداث یک واحد فولادسازی در کرج به ظرفیت حدود 100 هزار تن در سال امضاء و پس از چندی، تاسیسات آن در سال‌های 1318 و 1319 (1939) و 1940 بنا شد. آغاز جنگ جهانی دوم و خروج رضاشاه و از همه مهمتر، اشغال ایران به دست متفقین، باعث شد تا برخی از ماشین آلات در راه انتقال از آلمان به ایران به حبشه برده شود و پس از اتمام جنگ، بخشی مفقود گردید و الباقی نابود شده به ایران رسیدند (موسوی، 1400: 312). عاقبت در سال 1346 (1967)، مجدد توسط محمدرضا پهلوی آغاز و در سال 1350 نخستین کارخانه ذوب آهن ایران نصب گردید و رسماً از سال 1351 (1972) تولید خود را شروع کرد.

رئیس جمهور پارک، پس از ملاقات با صدراعظم آلمان غربی متوجه شد که وجود بزرگراه در سطح کشور برای رشد و توسعه اقتصادی از اهمیت بالایی برخوردار است. از این رو، اقدام به احداث بزرگراهی به طول 428 کیلومتر میان سئول-بوسان نمود که پروژه بعد از کلی سختی و مشقت در تامین بودجه آن در سال 1970 به بهره‌برداری رسید (هون، 1401: 123). در دوره پهلوی دوم، همزمان با گسترش و رشد جمعیت در تهران، شهرداری وقت به فکر احداث خیابان‌های جدید به سبب ارتباط چهارگوشه تهران افتاد و با الهام از معماری غربی، احداث خیابان‌ها، میادین و بزرگراه‌ها را آغاز کرد. در دهه ۴۰، پس از اصلاحات ارضی، شمار کارخانه‌های مونتاژ در ایران افزایش پیدا کرد؛ از این جهت، شهرداری با کمک اداره راهنمایی برای حل مشکل ترافیک متوسل به ساخت بزرگراه‌ها در تهران شدند. از مهم‌ترین بزرگراه‌های آن دوره، بزرگراه شاهنشاهی (بزرگراه مدرس)، بزرگراه

ایوبی (شیخ فضل الله نوری)، بزرگراه پارک وی (چمران) و چندین بزرگراه دیگر بودند که مصادف با سال ۱۳۵۷ و آغاز انقلاب اسلامی پروژه‌های احداث آن‌ها متوقف شد و تنها بزرگراهی که در آن زمان به بهره‌برداری رسید، بزرگراه شاهنشاهی بود که حد فاصل میان پارک وی و میدان هفت‌تیر فعلی است که در سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰) به طول ۹ کیلومتر به بهره‌برداری رسید. مقایسه نشان می‌دهد که طول بزرگراه ایجاد شده در کره جنوبی بسیار بیشتر از ایران بوده است.

صنعت خودروسازی کشور کره جنوبی همزمان با شکلگیری صنعت خودروسازی در ایران، شروع به فعالیت کرد و براساس آمار انجمن جهانی خودروسازان در سال ۲۰۱۴ میلادی، کره جنوبی با تولید ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار دستگاه خودرو در رتبه ۵ قرار گرفت و این درحالی است که ایران با تولید حدود یک میلیون و نود هزار دستگاه خودرو در رتبه ۱۸ دنیا قرار گرفته بود (متین و میرجلیلی، ۱۳۹۴: ۲۱) هرچند که اولین خودروها در زمان مظفرالدین شاه و پس از بازگشت ایشان از فرانسه به ایران آورده شده بود اما صنعت خودروسازی به معنای واقعی در زمان پهلوی دوم شروع به کار کرد که به دلیل وجود مشکلات ساختاری و نهادی در اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی کشور باعث گردید تا یک فاصله با اختلاف بسیار زیاد میان صنعت خودروسازی ایران و کره جنوبی ایجاد گردد.

از دیگر شاخص‌های مهم صنعتی و اقتصادی که می‌توان به آن اشاره کرد، صنعت پتروشیمی است. در ایران بحث ملی شدن صنعت نفت به معنای واقعی در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) اتفاق افتاد. هرچند که از هنگام اعطای امتیاز نفتی به دارسی در سال ۱۲۸۰ و آغاز استخراج نفت در سال ۱۲۹۲ تا ۱۳۵۷ (۱۹۷۸-۱۹۱۳)، عملاً بیگانگان در صنعت نفت ایران سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند (التجائی، ۱۳۹۵: ۷۴). از سوی دیگر، اولین پالایشگاه نفت کره، در سال ۱۹۶۲ در مجمع صنعتی اولسان و با مشارکت ۵۰ درصدی شرکت خلیج تاسیس شد و این در حالی است که ژاپن در آن زمان یعنی در سال ۱۹۶۵ برنامه‌های توسعه کارخانه‌های پتروشیمی خود با استانداردهای بین‌المللی را در دست اقدام داشت (هون، ۱۴۰۱: ۲۱۵). علی‌رغم اینکه ژاپن و کره جنوبی، از داشتن منابع نفتی نسبت به ایران محروم هستند و از واردکنندگان انرژی محسوب می‌شوند، اما مشاهده می‌شود که بعد از گذشت سال‌ها تلاش و ممارست در این زمینه توانسته‌اند به بهترین بازیگران صنعت پتروشیمی در دنیا تبدیل شوند.

از دیگر مواردی که می‌توان در مقام مقایسه طرح‌های توسعه‌ای میان کره جنوبی و ایران قرار داد، موضوع تسلیحات و تجهیزات نظامی است. همانطور که ذکر شد، کره جنوبی در دهه 1970 به بعد برنامه توسعه تسلیحاتی و موشکی خود را آغاز کرد و این درحالی است که پیشینه‌ی تمایل ایران برای ساخت و توسعه‌ی موشک به جنگ ایران و عراق (1980-1988) برمی‌گردد، زمانی که ایران توسط موشک‌های عراقی هدف قرار می‌گرفت و در مقابل ایران به دلیل کمبود تجهیزات در نیروی هوایی و پدافند هوایی توانایی چندانی در هدف قرار دادن شهرهای عراق نداشت و از طرفی هم تحریم‌های تسلیحاتی، ایران را برای خرید تسلیحات محدود می‌کرد. تلاش‌های ایران برای رفع مشکلات موجود در خرید و تعمیرات تجهیزات نظامی و جبران محدودیت و ضعف نیروهای متعارف و به ویژه در قدرت هوایی باعث شد که ایران حداکثر تلاش خود را برای تجهیز موشکی و به دست آوردن فناوری ساخت آن و بومی‌سازی موشک در دهه 1990 میلادی به اوج برساند (Taylor, 2009, p.6). از این رو، در یکی دو دهه اخیر است که برنامه تولید و توسعه موشکی ایران پس از واردات اولیه آن‌ها در زمان جنگ تحمیلی به اوج خود رسیده و قابل بهره‌برداری در سطحی بسیار وسیع می‌باشد.

5-8 جمع‌بندی

ساخت قدرت و حکمرانی در ایران تحت یک الیگارش‌ی ایلپاتی ساخته شده است و این امر با مشاهده نهادهای قدیمی و تداوم آن‌ها در بدنه دولت به خوبی قابل مشاهده است. هیچ برنامه‌ای به سرانجام نخواهد رسید مگر اینکه یک همدلی، همراهی و مشارکت میان مردم و دولت وجود داشته باشد. سیاست‌های اجرا شده از قبل و حتی بعد انقلاب، آسیب جدی به سطح اعتماد مردم زده است و همین امر کار را با مشکلات عدیده روبه‌رو می‌سازد. تهیه و تدوین برنامه‌ها به گونه‌ای باید انجام پذیرد که موجب ایجاد همگرایی میان نخبگان کشوری گردد و خطی‌مشی سیاسی به گونه‌ای باید باشد هر سازمان کارهای مربوط به خود را به نحو احسن انجام دهد و موازی کاری اجتناب و از نفوذ فساد و رانت در آن جلوگیری گردد. در ایران، مدیران هنوز به این برداشت نرسیده‌اند که سازمان برنامه، یک سازمان تخصصی است و رئیس سازمان برنامه نباید تصمیم‌گیر باشد. هیچ دستگاهی در هیچ کشوری توان تهیه برنامه با محتوای علمی را ندارد، برای اینکه یک برنامه نیازمند همه تخصص‌هاست. در تجربه کشورهای موفق سازمان برنامه خود را دبیرخانه تهیه برنامه می‌داند و نه تهیه‌کننده برنامه (موسوی، 1399: 165). اگر در برنامه عمرانی پنجم قبل از انقلاب، محمدرضا پهلوی دخالت نمی‌کرد و با خویشتن‌داری اجازه می‌داد تا طرح عمرانی نوشته شده مسیر خود را پیش رود و یا اگر رویکردهای متفاوت گروه‌های سیاسی بعد از

انقلاب، تحریم‌های خارجی، جنگ تحمیلی و بی‌اطلاعی و بیگانگی دولتمردان با مفهوم توسعه که منجر به رکود و تعطیلی 10 ساله برنامه‌های اقتصادی گردید، نبود به احتمال زیاد اوضاع اقتصادی ایران به گونه دیگر رقم می‌خورد. توسعه زمانی محقق می‌گردد که در درجه اول آگاهی و شناخت از مفهوم توسعه در کشور بین دولت و ملت فراگیر شده باشد و همه خواهان برقراری فرهنگ توسعه باشند. خردجمعی، هماهنگی، هم‌گرایی بین دولت پاسخ‌گو و مردم به وجود آمده باشد و ارتباط با جهان بین الملل نیز در دستور کار قرار گیرد. برآمد 74 سال برنامه‌ریزی در ایران اینطور نشان می‌دهد که تاکنون 11 برنامه توسعه (پیش و پس از انقلاب) نوشته شده است و هم اکنون به دنبال دوازدهمین برنامه می‌باشیم اما متأسفانه هنوز هیچ اتفاق چشمگیری برای ایران حاصل نشده است و در یک دور باطل توسعه‌نیافتگی قرار گرفته‌ایم و تا چرخه فضیلت اصلی راه زیادی در پیش داریم.

فصل ششم:

مطالعه موردی مولفه‌های دولت‌های
توسعه‌گرا در ایران، انگلستان و
دانمارک

این مقاله بر مبنای مدل بوراس و لاندوال، به مطالعه اقدامات و مداخلات دولتی برای نوسازی صنعتی در ایران، بر پایه ایجاد صنایع نظامی در آغاز قرن نوزدهم میلادی می‌پردازد.

در این مورد مؤلفه‌های وضعیت نیاز؛ مزیت‌های نسبی؛ انتشار فناوریانه و سیاست مأموریت‌گرای دولتی یا نوآوری اجتماعی و فنی، انتشار فناوری و ترکیب مداخله‌ها و اقدامات دولتی و غیردولتی و ابزار سیاستی، در خصوص سیاست فناوری صنعت توپ، تفنگ در قرن شانزدهم انگلستان و صنعت گره در قرن نوزدهم دانمارک، با اقدامات و مداخلات دولتی برای نوسازی و رشد صنعتی در ایران، در قرن نوزدهم مقایسه و در قالب نظریه‌های نظام نوآوری بررسی شده است.

هدف این پژوهش کشف ابعاد تازه‌تری از دلایل ناکامی اولین برنامه نوسازی صنعتی ایران در قرن نوزدهم است. همچنین تلاش شده است به این پرسش پاسخ داده شود که چرا علیرغم اقدامات و مداخلات دولتی و با وجود سطحی از عوامل نظام نوآوری، برنامه نوسازی صنعتی ایران به موفقیت نیانجامید؟

این مقاله از نظر هدف توسعه‌ای و از نظر روش نهادی، تطبیقی تاریخی است و داده‌های آن با روش کتابخانه‌ای گردآوری و به نوعی تحلیل محتوای کیفی شده است.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که با ملاحظه تجارب مشابه در انگلستان و دانمارک، عدم تکامل نهادی و شکل نگرفتن رابطه تعاملی نظام‌مند میان سطحی از عناصر نوآوری، موجب شد نظام نوآوری در کشور شکل نگرفته و برنامه نوسازی صنعتی و سیاست فناوری ایران در قرن نوزدهم میلادی، به موفقیت نیانجامد.

واژه‌های کلیدی: فناوری دولت، نظام نوآوری، نوسازی و رشد صنعتی، نهاد، ایران، انگلستان، دانمارک های نوین هوشمند ارتباطی، شهر هوشمند، مولفه‌های شهر هوشمند، توسعه مدیریت شهری.

1- مقدمه

شناسایی عملکرد و روابط میان نهادهای اصلی اثرگذار در بسترسازی رشد صنعتی کشورها موضوع رویکردهای نظام نوآوری است. این رویکردهای تحلیلی، به شناسایی و تحلیل تعاملات عناصر شبکه‌های نوآوری در سطوح افقی و عمودی در پهنه‌های جغرافیایی در قالب نظام‌های محلی، منطقه‌ای، ملی و یا جهانی نوآوری می‌پردازند.

مطالعه تاریخ توسعه نشان می‌دهد که دولت‌ها، نهادها و مؤسسات علمی و تحقیقاتی و بنگاه‌های اقتصادی عناصر اصلی تحقق پدیده‌ای هستند که خود را در قالب رشد شاخص‌های توسعه نشان می‌دهد. این نهادها زیرساخت‌های اشکال مختلف رشد اقتصادی در دوره‌هایی هستند که به بروز انقلاب صنعتی و پدیدارشدن نظام سرمایه‌داری انجامید. چنان‌که پس از انقلاب صنعتی و از اواسط قرن نوزدهم، تسلط دولت‌های اروپایی بر جهان عموماً بر دوش مجتمع‌های نظامی، صنعتی و علمی، و قدرت جادویی فناوری‌های جدید قرار داشت و در بستری از دستاوردهای نوآورانه پیش رفته است. رشد اکتشافات، استقرار دولت‌های مقتدر و باثبات و پدیدآمدن چشم‌اندازهای مطمئن و شوق انگیزه سودجویی، نیروهای محرک براه افتادن جنبش عظیم سرمایه‌داری به مثابه توسعه، شدند. ظهور دولت‌های مدرن، گسترش نهادها و پیدایش اشکال گوناگون ساختارهای شرکتی و نظام‌های حکمروایی بنگاهی و سر برآوردن کمپانی‌ها، محصول چنین تحولاتی است. دولت‌های اروپایی، به صورت نظام‌مند از گسترش این سازوکارها در دسترسی به بازارها و تأمین و تضمین حقوق مالکیت سهام‌داران و مدیران شرکت‌ها حمایت می‌کردند. چنان‌که در قرون هیجدهم و نوزدهم، امپراتوری‌های بریتانیا و هلند، عمدتاً بر پایه نظام حکمرانی بنگاه‌های اقتصادی و شرکت‌های سهامی فعالیت می‌کردند و کمپانی‌های هند شرقی هلند و بریتانیا قادر بودند قلمروهای عظیمی در شبه‌قاره هندوستان و شرق آسیا را تحت تصرف و اداره خود در آوردند (نوح هراری، 1397: 37).

مقارن همین زمان، وضعیت ایران نشان‌دهنده ناکامی سیاست فناوری و اقدامات صنعتی کشور است. برنامه صنعتی ایران در طول قرن نوزدهم، نه تنها به گذار از جامعه دامپروری و کشاورزی و شکل‌گیری یک اقتصاد صنعتی نیانجامید، بلکه نظام سنتی تولید دستی و کارگاهی ایران فروپاشید، تا جایی که در دوران اصلاحات ارضی دهه

40 شمسی، ساختار تولید معیشتی نیز فروپاشید. استمرار این شرایط و لانه گزیدن الزامات آن در ساختارهای نهادی کشور موجب بروز شکلی از آنومی نهادی، به معنای وضعیتی از بهم‌ریختگی و آشوب پیشامدرن و مدرن عناصر نهادی گردید (فیض‌اللهی و معیدفر، 1398: 163). با ورود متغیرهای تعیین‌کننده و تأثیرگذار سیاسی و اقتصادی جدید، در بیش از دو قرن گذشته ایران در مصاف صنعتی با غرب و شرق، نه‌تنها صنعت را بومی نکرده، بلکه نتوانسته بازار خود را حفظ نماید. این، دقیقاً سوالی است که از دویست سال گذشته توسط عباس میرزا تاکنون روی میز بوده و همچنان برغم پاسخهای مختلف، بنوعی بدون پاسخ مانده است.

غرب و شرق در دوره‌های متفاوتی با توجه به انباشت ثروت و انقلاب صنعتی، یورش‌های مهیبی را با ارسال کالاهای ارزان و متنوع به بازارها ایران آغاز کرده‌اند؛ و ناتوانی سیاست و اقتصاد ایرانی برای سازماندهی نهادی، تأمین و تجهیز منابع، استقرار خط‌مشی‌های بازرگانی و صنعتی متناسب و بالاخص طراحی ساختارهای نهادی کارآمد برای بسترسازی و پشتیبانی از نوآوری، نتوانست خطوط دفاعی مورد نیاز را مهیا سازد. بنابراین اقتصاد معیشتی ایران به‌صورت پیوسته‌ای در حال عقب‌نشینی و تبدیل‌شدن به زائده اقتصادهای صنعتی و تأمین‌کننده نیاز مواد خام ارزان برای اقتصادهای روبه‌رشد شرق آسیا و هند و چین شده است. چالش‌ها امروزه حتی بازار خام‌فروشی کشور را نیز زیر فشارهای سخت قرار داده است و عملاً کل بازار صادراتی کشور را از کار انداخته است.

پرسش اصلی: چرا وجود عوامل نظام نوآوری در تجربه نوسازی صنعتی ایران در آغاز قرن نوزدهم، در مقایسه با تجارب انگلستان در آغاز قرن شانزدهم و دانمارک در قرن نوزدهم، نتوانست در طول یک قرن زمینه ساز موفقیت برنامه نوسازی صنعتی ایران شود؟

فرضیه اصلی: عدم تکامل نهادی و شکل‌نگرفتن رابطه تعاملی نظام‌مند میان سطحی از عناصر نوآوری، مطابق شرایط خاص تاریخی، موجب شد برنامه نوسازی صنعتی و سیاست فناوری ایران، به موفقیت نیانجامد.

روش تحقیق: این مقاله از نظر هدف توسعه‌ای و از نظر روش نهادی، تطبیقی- تاریخی است. برای دستیابی به ادبیات نظری موضوع، از مطالعات کتابخانه‌ای با لحاظ اصالت و اعتبار اسناد بهره گرفته شده و به‌منظور استخراج دیدگاه‌ها و تدوین پایه‌های تئوری از تحلیل و تطبیق محتوای کیفی متون استفاده شده است.

نظام نوآوری بگونه‌ای که از نامش پیداست سیستم پیچیده و گسترده‌ای است که دارای زیرنظامهای فراوانی بوده و لازمه کارایی و عملکرد منتج به بهره‌وری، مدیریت هماهنگ و یکپارچه و بنوعی نهادگرایی است. نهادگرایی یکی از ستون‌های اساسی رشته سیاست است. این رهیافت بر قواعد، رویه‌ها و سازمان‌های رسمی تمرکز دارد. روش تطبیقی- تاریخی از جمله روش‌های نهادگرایی است که با استفاده از تکنیک‌های تاریخ‌دانان و حقوق‌دانان به توضیح رابطه میان ساختارهای نهادی و موفقیت، یا شکست سیاست‌ها می‌پردازد (مارش و استوکر، 1399: 101-102).

رهیافت تطبیقی تاریخی بیانگر منطق اجتماعی تصمیمات و عمل فردی است. تحلیل تطبیقی از تفاوت‌های بستر آغاز می‌شود و آنگاه قانونمندی‌های اساسی را هدف قرار می‌دهد. آنچه سنت تطبیقی ارائه می‌دهد تبیین برخی نقش‌هاست که دولت‌ها برای پیش برد فرایند اقتصادی باید انجام دهند. در واقع این رهیافت پژوهشی، اشاره به تحلیل‌هایی دارد که زمینه‌های تجربی لازم را از طریق مطالعات تاریخی فراهم می‌سازد تا بگوییم نقش فعال و مثبت دولت‌ها در هماهنگ‌سازی عناصر مختلف درگیر در رشد سریع صنعت عامل تعیین‌کننده‌ای است (اونز، 1398: 72). نهادگرایی، به‌ویژه نهادگرایی جدید بر مطالعه نهادها، شامل سازمان‌های دیوان‌سالاری، خط‌مشی‌ها، قوانین، نظام‌های مالی و پولی، نهادهای سیاسی، بنگاه‌ها، حتی نظام‌های اوزان و مقادیر و مشابه آن، به‌عنوان عوامل ایجاد انگیزی و تعیین‌کننده ترجیحات کنشگر اجتماعی، برای فهم عملکرد اقتصادی جوامع تأکید دارند. براین‌اساس موفقیت در اقتصاد، همانند توسعه سیاسی در درجه اول به بهبود نهادها بستگی دارد (نورث، والیس و دیگران، 1396: 23).

2- ضرورت و اهمیت

مروری بر مسیر طی شده و مقایسه آن با تجارب مشابه در موارد برگزیده نشان می‌دهد که بسیاری از ابزارهای سیاستگذاری مورد استفاده همچنان کارآمد عمل می‌کنند و موانع ایجاد شده بر راه موفقیت سیاست نوآوری نیز همچنان بازتولید می‌شود. تجربه دومین جنگ طولانی تاریخی ایران و استمرار وضعیت پرمخاطره و تهدید استقلال سیاسی کشور که در بیش از چهار دهه گذشته برقرار بوده است و بنابراین ضرورت فعال‌سازی ظرفیت‌های نو برای رهانیدن کشور از بحران‌های مهیب و حفظ استقلال و تمامیت ارضی، در سده‌های نوزدهم، بیستم و یکم شباهت‌های بسیار دارد؛ بنابراین تمرکز روی صنایع نظامی و توسعه آتشبارها و از جمله روی آوردن به سیاست موشکی و یا فناوری‌های هسته‌ای، باهدف ایجاد بازدارندگی و یا حتی فناوری‌های پیشرفته‌ای چون نانوفناوری‌ها،

در دهه‌های اخیر و موارد مشابه ویژگی‌های مشترک بسیار زیادی با سیاست توپ و تفنگ و نوسازی صنعتی در قرن نوزدهم دارد. نقطه مشترک در تمامی این دویست سال گذشته، نگرش و مدیریتی غیر سیستمی و نهادی به ورود صنایع گرفته تا تولید و سرمایه گذاری بر استارت آپها و شرکتهای دانش بنیان دارد. در این میان با کمترین سرمایه گذاری و توجه به صنایع تکمیلی و صناعی که مرتبط با نظام تولید و رفاه عموم مردم بوده است، روبرویم. سیاست نوآوری سیستمی یکی از انواع سیاست‌های نوآوری است که تعامل میان بخش‌های گوناگون یک نظام را در کانون توجه خود قرار داده است.

اساس برنامه صنعتی مأموریت‌گرای دولتی، در تجربه سیاست فناوری انگلستان در قرن شانزدهم، بر مزیت‌های نسبی این کشور استوار بوده است. در تجربه دانمارک در میانه قرن نوزدهم، ظرفیت‌سازی اجتماعی برای گذار به وضعیت نیاز، علاوه بر وجود یک پروژه مأموریت‌گرای دولتی الگوی متفاوتی از سیاست فناوری را نشان داده است. درحالیکه طبق مطالعات صورت گرفته در مشور طی این دوره، حاکی از تمرکز دولت بر صنایع نظامی فارغ از مزیت نسبی در سایر حوزه ها بوده است¹.

شکل‌گیری توافق عمومی و فعال‌سازی ظرفیت‌های اجتماعی، در سطح وسیع، برای بروز خلاقیت، عنصر بسیار با اهمیتی برای گذار اقتصادی دانمارک به شمار می‌آید. شرایط اجتماعی پدیدآمده، نتیجه حمایت و نتیجه‌بخشی سیاست فناوری بوده است.

زمینه‌های انتشار فناوری برای ایران، چنان که در قرن نوزدهم، از ظرفیت‌های انتقال نیروی کار ماهر و مهندسان، از کشورهای توسعه‌یافته به‌خوبی بهره‌مند نمی‌کرده است، در شرایط قرن بیست و یکم دچار پیچیدگی‌ها و محدودیت‌های بیشتری شده است. چالش‌های موجود در سیاست بین‌الملل، همانند قرن نوزدهم استمرار داشته‌اند.

این پژوهش با استخراج مدلی از برنامه پژوهشی بوراس و لاندوال از عملکرد سیاست صنعتی انگلستان و دانمارک و مقایسه آن با عملکرد سیاست صنعتی ایران در آغاز قرن نوزدهم به بررسی نقش نظام نوآوری و عوامل نهادی در عدم تحقق سیاست صنعتی ایران در قرن نوزدهم می‌پردازد.

1. این تحلیل به آن معنا نیست که سرمایه گذاری و تمرکز بر صنایع نظامی اشتباه بوده، بلکه بغیر از این موقعیت استراتژیک، لازم بوده در سایر حوزه ها جهت ساخت جامعه و فربه شدن طبقه متوسط نیز جاری بوده باشد.

3- پیشینه تحقیق

سال‌هاست که طیف گسترده‌ای از مطالعات ابعاد و زوایای گوناگونی از مسئله توسعه در ایران را واکاوی می‌کنند. در آنچه مربوط به ایران دوره قاجار و از جمله تحولات تاریخی اوایل قرن نوزدهم میلادی است، این مطالعات عمدتاً اثر متغیرهایی چون: ساخت نظام سیاسی و دولت در ایران؛ ساختار اجتماعی و فرهنگی ایران؛ اقلیم و ساخت طبیعی و جغرافیای ایران؛ نظام جهانی و دولت‌های استعماری را مورد تحلیل قرار داده‌اند. برخی پژوهش‌های انجام شده در این خصوص عبارت‌اند از: اشرف، 1359؛ علمداری، 1380؛ زیباکلام، 1374؛ توحید لو، 1394؛ هالیدی، 1358؛ سید جواد طباطبایی، 1395؛ رسول‌زاده اقدم و طاهری، 1393؛ اما به طور نسبی تحلیل توسعه صنعتی بر اساس رویکردهای اقتصاد تکاملی و نهادگرایی و نیز بالاخص تحلیل و تطبیق وضعیت رشد صنعتی با اصول نظام ملی نوآوری رویکردهای جدیدی را می‌طلبد. تحلیل تحولات توسعه در ایران با نگاه نهادگرایی، رویکردی جدید است؛ بنابراین خلأ مطالعاتی بررسی موضوع در چارچوب رویکردهای نهادی جدید، از منظر تطبیق اصول نظام ملی نوآوری بر وضعیت صنعتی ایران در آغاز قرن نوزدهم میلادی و مقایسه با کشورهای منتخب و بررسی موضوع فقدان سیاست صنعتی مبتنی بر پیشبرد تحولات فناورانه در چارچوب اقتضائات نظام ملی نوآوری، متناسب با شرایط خاص تاریخی، برای تجمیع و هماهنگ‌سازی منابع، وجود دارد.

این پژوهش تلاش می‌کند در قالب رویکرد نهادگرایی تکاملی و بر مبنای صورت‌بندی مفهومی تجربه تاریخی در انگلستان در قرن شانزدهم و دانمارک در نیمه قرن نوزدهم میلادی، در چارچوب مدل تحلیل بوراس و لاندوال و تطبیق آن بر سیاست صنعتی و وضعیت عناصر نظام ملی نوآوری ایران در آغاز قرن نوزدهم میلادی، به مدل مفهومی تبیین گر در خصوص وضعیت صنعتی ایران در قرن نوزدهم میلادی دست یابد.

4- مبانی نظری

تحلیل نهادی: این که دلایل عملکرد متفاوت اقتصادها در جوامع مختلف چیست، یکی از بزرگ‌ترین ذهن مشغولی‌های تحلیلگران است. فهم فرایند تحول اقتصادی می‌تواند نقشه‌ راهی برای بهبود عملکرد اقتصادها در زمان حال و آینده جوامع انسانی به دست دهد. امکان پیش‌بینی در این شرایط مستلزم طراحی مدل‌هایی علمی برای تبیین فرایندهای تحول اقتصادی در جهانی است که پیوسته در حال تغییر است و سرشار است از عدم اطمینان و هم‌زمان به شیوه‌های نوآورانه‌ای در حال تجدید و تکامل تدریجی خود است. اقتصاددانان نهادگرا بر اهمیت تحلیل فرایندی، پویا و نظام‌مند تغییرات، تأکید می‌کنند (نورث، 1396: 25). بخش مهمی از این ادبیات از درون مطالعات و مدل‌های روش‌شناسی اقتصاددانان تکاملی و نیز شاخه‌های نهادگرایی اقتصادی بیرون آمد که پویایی اقتصادی را از طریق مطالعات تاریخی و تحلیل داده‌ها بررسی می‌کنند (ردزیک، 1386: 110). براین‌اساس چارچوب‌های نهادی ساختار انگیزشی عامدانه و هدفمند جامعه را معین می‌کند (نورث، 1396: 32). آنان نهادها را به‌عنوان قواعد بازی، ابزار تسهیل و کاهش هزینه مبادلات اجتماعی و در رادیکال‌ترین شکل به‌عنوان عوامل قالب‌ریزی ترجیحات فردی تعریف می‌شوند (نصراللهی آذر و دیگران، 1397: 5-6 و مشهدی احمد، 1392: 55). نهادها از طریق اعتمادسازی، پایدارسازی رفتار فردی، مفهوم‌سازی، نگهداشت و انباشت دانش و آگاهی و نظم‌سازی، هزینه مبادلات را کاهش می‌دهند (مشهدی احمد، 1392: 68-68).

نهادگرایان فهم رخداد اقتصادی را در بستر شبکه‌ای فراتر از تحول اقتصادی صرف قرار می‌دهند و این تحولات را نتیجه تغییر در انواع کمیّات و کیفیّات، ذخیره دانش و چارچوب‌های نهادی بشری می‌دانند که ساختار انگیزشی عامدانه و هدفمند جامعه را معین می‌کند. فرضیه نهادگرایان بر این زنجیره استدلالی استوار است که: 1. جوامع مختلف نوعاً نهادهای متفاوت دارند. 2. این نهادهای متفاوت انواع مختلفی از انگیزه‌ها را می‌آفرینند. 3. انگیزه‌ها به تعیین میزان انباشت عوامل تولید و میزان نوآوری در به‌کارگیری فناوری‌ها توسط جوامع کمک می‌کند. (عجم اوغلو، لیبسون و دیگران، 1397: 931). در واقع موضوع بااهمیت در رویکرد نهادی توسعه عبارت است از فهم الگوی عملکرد محیط‌های نهادی به‌مثابه بسترهای کنش فردی است. نهادگرایی قائل به کنش متقابل فرد و محیط است که به‌صورت شبکه نهادی عمل می‌کند. این رویکرد با الگوهای تحلیل علت‌العللی که رویدادها را تابع اثر خطی عامل یا عوامل مشخصی برمی‌شمارد نیز متفاوت خواهد بود.

رویکردهای نظام‌های نوآوری: نوآوری به‌منزله معرفی راه‌حل‌های جدید در مواجهه با شرایط نیاز، مشکلات و چالش‌ها و حتی فرصت‌های فراهم شده در محیط اجتماعی و اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. سیاست نوآوری سیستمی یکی از انواع سیاست‌های نوآوری است که تعامل میان بخش‌های گوناگون یک نظام را در کانون توجه خود قرار داده است. توسعه این سیاست‌ها به ظهور رویکرد نظام ملی نوآوری NIS انجامیده است. در واقع مفهوم سیاست نوآوری و وجوه تکامل یافته‌تر آن تحت عناوین نظام‌های نوآوری، در گذشته تحت نام‌های سیاست صنعتی، سیاست علم، سیاست پژوهش و یا سیاست فناوری بوده‌اند و می‌توانند به طور هم‌زمان مورد استفاده باشند (ادلر و برگ، 1397: 71-72). چنان‌که در این پژوهش نیز مفهوم نظام نوآوری به‌عنوان جانشینی برای مفاهیم مشابه بکار گرفته شده است. رویکردهای نظام‌های نوآوری از الگوهای تحلیلی سیستمی هستند که توضیح می‌دهند که چگونه عملکرد نظام‌مند سازوکارهای نهادی علمی و فنی موجب پیشرفت اقتصادی کشور می‌شود.

اگرچه رویکردهای تحلیلی نظام نوآوری به‌عنوان موضوعاتی جدید در دهه‌های میانی و به‌ویژه پایانی قرن بیستم میلادی در ادبیات آکادمیک به ظهور رسیدند، لیکن به لحاظ عملی و حتی در سطح اجرا چنین تحلیل‌هایی برای قرن‌ها مطرح بوده‌اند و مفهوم نوآوری ملازم همیشگی حیات بشر بوده است. عناصر نظام‌های نوآوری شامل بنگاه‌ها، دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی و نظام‌های سیاست‌گذاری، نهادهای همیشه رو به تکامل بوده‌اند. وجود چنین نظامی از سیاست‌های علم و فناوری کمک می‌کرده است که مبادلات گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کم‌هزینه و روان‌تر گردد و در وضعیت هم‌افزایی که پدید می‌آید بسترها و باند رشد اقتصادی به‌گونه‌ای مهیا شود که در فضای بیرون از چنین ظرفیت‌های نهادی تحقق‌پذیر نیست؛ بنابراین امروزه این فرضیه معتبری است که مادامی که جوامع نتوانند فضای مناسبی برای رشد نوآوری فراهم آورند، قادر به پیشرفت رقابت‌پذیر در محیط‌هایی که به‌صورت پیش‌فرض در بستر جهانی عمل می‌کند، نخواهند بود. ارتباط قوی میان بنگاه‌های اقتصادی و مؤسسات دانشگاهی، در بستر ساختارهای سیاستی و نهادی، جایی که کنشگران در آن عرضه اندام می‌کنند، عاملی است که از نظر تحلیلگران، در سطح یک متغیر مستقل در خصوص رشد و توسعه فناوری و صنعت تأثیرگذار است.

دغدغه تحلیلگران نظام نوآوری آن است که به این سؤال اصلی پاسخ دهند که چه عوامل، انگیزه‌ها و شرایطی، باعث بروز نوآوری می‌شود؟ در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، پژوهشگران می‌خواهند بدانند که، «میزان و جهت قوه خلاقیت چگونه به کار می‌افتد؟» و اینکه، «چرا در برخی جوامع این قوه خلاقیت و نوآوری

بارور می‌شود و در جاهای دیگر این امر تحقق نمی‌یابد؟» در واقع چه شبکه‌ها و محیط‌های نهادی فکری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اقلیمی به‌عنوان بستر کلان، تسهیلات و یا موانعی بر راه نوآوری پدید می‌آورد؟ چرا و چگونه بسترهای ساختاری و نهادی برای چه نوع از نوآوری‌ها تسهیلات می‌دهد و چه مقاومتی در برابر نوآوری ایجاد می‌کند؟ پاسخ این سؤالات و پرسش‌های بسیاری دیگر می‌تواند، در یک گفتمان علمی متناسب، پاسخگوی ابعاد تحلیل مسئله‌ای همچون «تطبیق اصول نظام نوآوری بر وضعیت صنعت ایران در قرن نوزدهم میلادی» باشد.



شکل 8. مدل تعاملی فرایند نوآوری، میرعمادی، 1398: 138

مفهوم نوآوری در ذات خود با اقتصاد و صنعت پیوند خورده است. شومپتر (1961) نوآوری را «کاربرد تجاری یا صنعتی چیزی جدید، محصول، فرآیند یا روش تولید؛ یک بازار یا منبع تأمین جدید؛ یک شکل جدید از سازماندهی تجاری، کسب و کار یا تأمین مالی جدید» تعریف می‌کند. این تعریف رابطه بین نوآوری و توانایی بنگاه‌ها را برای توسعه فرآیندهای مناسب در بستر سرمایه‌داری نشان می‌دهد. از نظر گلدسمیت (2017) انگیزه اصلی مطالعه نوآوری توسط شومپتر در سال 1912 این است که: «نوآوری در رشد اقتصادی نقش دارد». اما مطالعه این پدیده توسط اقتصاددانان از جمله فریمن (1987) از اواخر دهه 80 میلادی به طور جدی شروع شد. دو جریان نظریه رشد جدید (درون‌زا) و مطالعات نظام نوآوری، همزمان این مطالعات را آغاز کردند. این دو جریان، تفاوت‌های کاملاً اساسی با یکدیگر دارند. اولی بر نقش نوآوری (فناوری) در رشد اقتصاد کلان تمرکز دارد و فناوری را به صورت جعبه سیاهی در فرایند تولید می‌بیند و دومی اشاره به محتوای اقتصاد خرد دارد (Carlsson, 2007). اما هیچ کدام، مسائل اجتماعی را مدنظر ندارند. سازمان توسعه و همکاری اقتصادی اروپا در گزارش 2005 خود معتقد است، نوآوری، مفهومی چندوجهی است که فرایند و خروجی این فرایندها را شامل

می‌شود. فرایندهای نوآوری شامل چهار فعالیت پذیرش (استفاده از نوآوری‌ها)؛ انطباق (بهبود نوآوری‌ها)؛ انتشار (به اشتراک گذاری یا انتقال نوآوری‌ها) و اختراع (ایجاد نوآوری‌های جدید) و چهار نوع اصلی خروجی‌های این فعالیت‌ها نوآوری محصول (کالا و خدمات)؛ نوآوری فرایند؛ استراتژی‌های بازاریابی؛ آرایش سازمانی^۱ است. از سوی دیگر با پذیرش تأثیر عوامل گسترده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر رفتار نوآوری، مطالعات مقایسه‌ای و تطبیقی بین کشورها که با در نظر گرفتن تعداد محدودی ورودی (عمدتاً اقتصادی) به نظام نوآوری کشورها و بررسی و مقایسه خروجی‌های آنها صورت می‌گیرند، نمی‌توانند نتایج معتبری داشته باشند. چرا که عوامل کنترل نشده بسیاری در این مطالعات وجود دارند که به ناچار نادیده گرفته شده‌اند و در نتیجه این مطالعات فقط برای تعیین وضعیت نسبی کشورها در مقطع زمانی خاص مناسب هستند و از آنجا که قادر به شناسایی جزئیات مسیر پیموده شده و فرآیندهای عبور از مسیر و عوامل تأثیرگذار بر چگونگی آن نمی‌باشند، ایده چندانی در خصوص طراحی مسیر و راهبردهای مناسب طی کردن آن ارائه نمی‌دهند (اشتری، 1401: 36).

نگاه سیستمی به نوآوری و مباحث گسترده‌ای که در مورد انواع سیستم‌های نوآوری نظیر سیستم ملی نوآوری، سیستم بخشی یا منطقه‌ای نوآوری، خوشه‌های نوآوری و نظایر آن صورت گرفته است نیز با وجود آنکه نوآوری را فرایندی اجتماعی و در تعامل با دیگران دانسته و لذا نظام نوآوری را نظامی اجتماعی معرفی می‌کنند، الزاماً توسعه را از منظر توسعه انسانی نگاه نمی‌کنند بلکه عمدتاً به انسان و جامعه به عنوان سرمایه‌هایی ارزشمند توجه می‌کنند. البته در بین نظریه‌پردازان سیستم‌های نوآوری تفاوت رأی‌هایی وجود دارد. به عنوان مثال زمانی که فریمن در سال 1987 اولین بار عبارت "سیستم ملی نوآوری" را استفاده کرد، آن را به صورت زیر بکار برد: "شبکه‌ای از سازمان‌ها در بخش دولتی و خصوصی که فعالیت‌ها و تعاملات آنها فناوری‌های جدید را پایه‌ریزی و کسب کرده و انتشار می‌دهد".

نلسون و روزنبرگ^۲ نیز مانند فریمن بر سازمان‌های پشتیبانی کننده از R&D تأکید کردند، یعنی سازمان‌هایی که از خلق و انتشار دانش به عنوان منبع اصلی نوآوری حمایت می‌کنند. اما نگاه لاندوال^۳ و فریمن به سیستم نوآوری از منظر گسترده‌تری است. آنها عقیده دارند

سازمان‌ها در بستر سیستم اجتماعی- اقتصادی وسیع‌تری قرار گرفته‌اند که بر آنها از لحاظ سیاسی (بیشتر

1. Organizational Arrangements

2. Nelson & Rozenberg

3. Bengt-Ake Lundvall

اقتصاد سیاسی) و فرهنگی (بیشتر مناسبات اجتماعی - فرهنگی) تأثیر گذارند. سیاست‌های اقتصادی (بخوانید اقتصاد سیاسی) به تعیین گستره، جهت و موفقیت نسبی فعالیت‌های نوآورانه کمک می‌کنند. سیستم ملی نوآوری بر مفهوم اقتصادی تکاملی بنا شده است و بحث علم، فناوری و توسعه را از طریق شبکه‌های بازیگران و روابط میان آنها دنبال می‌کند. در این شبکه انواع بازیگران می‌توانند فعال باشند. تأکید لاندوال بر تعامل و یادگیری بازیگران است، لذا رویکرد سیستم نوآوری را به خوبی با رویکرد قابلیت و توسعه انسانی، آن طور که آمارتیا سن مطرح کرده است، منطبق می‌داند. لاندوال عقیده دارد یادگیری از مهم‌ترین قابلیت‌های انسانی است که مشروط به شکل‌دهی و سازماندهی توسط نهادهای ملی (بخوانید ساختارها) است. نهادها فقط نقش ابزاری در توسعه ندارند بلکه تحت شرایط خاص، ارزش اساسی^۱ دارند. یادگیری، توانمندی فردی و جمعی را بهبود می‌دهد تا بتوانند از محیط استفاده کرده و با آن هم زیستی داشته باشند. ساختارهای سیستم‌های نوآوری (در قالب مناسبات اقتصاد سیاسی) بر گروه‌های مختلف اجتماعی به طور یکسان تأثیر نمی‌گذارد و برای برخی گروه‌ها امکانات بیشتری نسبت به بقیه فراهم می‌کند^۲.

این سیستم‌ها عملاً طوری سازماندهی شده‌اند که نابرابری‌ها را بین افراد و گروه‌ها ایجاد و تقویت می‌کنند. به عنوان مثال اسمیت عقیده دارد نظریه‌های سیستم ملی نوآوری فقط به بخش‌ها و فعالیت‌های فناوری پیشرفته توجه دارند در حالی که نوآوری در تمام بخش‌های اقتصادی از جمله صنایع استفاده کننده از فناوری‌های متوسط و پایین نیز شایع است. فعالیت‌های به اصطلاح IT نسبت بزرگی از بنگاه‌های نوآور و سطح وسیعی از فروش محصولات جدید و تغییر یافته را ایجاد می‌کنند. در حالی که ورودی‌های نوآوری توزیعی به شدت نامتقارن دارند (اشتری، 1402: 7-9).

لاندوال ساخت شایستگی را در کنار نوآوری برای رسیدن به رشد اقتصادی و توسعه با اهمیت می‌داند و آنقدر بر اهمیت یادگیری اصرار دارد که ترجیح می‌دهد به جای عبارت اقتصاد دانش‌بنیان، اقتصاد یادگیری را مطرح کند. ارتقاء قابلیت و توانمندسازی، نتیجه تنظیمات نهادی ست که عوامل^۳ توسعه در آن می‌کند. آنچه در اقتصاد یادگیری بیش از هر چیز اهمیت دارد، آن است که تنظیمات نهادی امکان دستیابی و پیشبرد بازسازی و ارتقاء

1. Substantive

2. به طوری که در ادامه بیشتر بدان خواهیم پرداخت، دقیقاً مناسبات اقتصاد سیاسی و عدم فهم سیاستگذار از مفهوم عدالت و توسعه، باعث ایجاد فاصله و شکاف بیشتر گروه اقلیت باهوش و نخبه با گروه اکثریت میان هوش که بار دیوانسالاری جامعه و دستیابی به جامعه مدنی را بدوش می‌کشد، شده است.

3. Agent

شایستگی‌های عاملان را فراهم کند. افراد و نهادها هر دو نیاز به بازسازی دارند. قادر بودن به مشارکت در یادگیری و نوآوری "چیز خوبی" است که احساس تعلق و مفید بودن را در انسان‌ها به وجود می‌آورد. با وجود تأکید فراوان لاندوال بر رویکرد قابلیت، در عمل آنچه کارکردهای سیستم نوآوری را، آنگونه که وی برشمرده، از دیگران متمایز می‌کند دو نکته است: یکی تأکید وی بر وجود دو حالت از نوآوری (حالت‌های STI و DUI)^۲ و دیگری به حساب آوردن نظام ملی رفاه اجتماعی و بازارهای کار که در فرایندها و فرم‌های سازمانی، خود را انعکاس می‌دهند. در نوشته‌های لاندوال نوآوری منحصر به صنایع دارای فناوری بالا نبوده و دولت موظف است از سایر فناوری‌های پایین و متوسط نیز با توجه به ساختار تولید کشور و کمک به دستیابی جامعه مدنی، حمایت کند. این در حالی است که فریمن، نظریه‌پرداز سیستم ملی نوآوری نابرابری ناشی از موج‌های فناوری را ناشی از توزیع نابرابر هزینه‌ها و فواید اجتماعی فناوری می‌داند. موج جدید تغییر فناوری، مزایای اجتماعی به شکل مشاغل و تخصص‌های جدید و استاندارد زندگی بالاتر برای مردم را به دلیل رشد صنایع و خدمات جدید به همراه دارد. اما هر موج می‌تواند هزینه‌های اجتماعی بالایی نیز به شکل کم ارزش شدن مهارت‌ها و مشاغل قدیمی، افول برخی صنایع، خدمات و نواحی صنعتی قدیمی به همراه داشته باشد (همان منبع: 48).

لاندوال سیستم ملی نوآوری را مجموعه عناصر و روابطی می‌داند که در تعامل با یکدیگر دانش جدید و سودمند را خلق و نشر می‌دهند. از دیدگاه نیوسی سیستم ملی نوآوری مجموعه‌ای از بنگاه‌ها، دانشگاه‌ها و کارگزاری‌های دولتی است که در کنش متقابل هدف خلق علم و فناوری را تعقیب می‌کنند. پاتل و پویت سیستم ملی نوآوری را مجموعه‌ای از نهادهای ملی، ساختارهای انگیزشی و ظرفیت‌های آن‌ها تعریف کرده‌اند. لاندوال مفهوم نوآوری را بر مبنای تولید، یادگیری و انباشت دانش تعریف و دانش را اساسی‌ترین منبع نوآوری و یادگیری را فرایندی بسیار مهم در این خصوص برمی‌شمارد. از این نظر عناصر اصلی در نظام نوآوری عبارت‌اند از: دانشگاه‌ها، نهادهای تحقیقاتی، نهادهای تکنولوژیکی، و آزمایشگاه‌های تحقیق و توسعه. رویکرد لاندوال بر خلاف رویکردهای خطی، نوآوری را حاصل تعامل پیچیده میان بازیگران و نهادهای مختلف می‌پندارد که از طریق حلقه‌های بازخورد و طی

1. حالتی از نوآوری که در آن راهبردهای نوآوری تأکید بر پیشبرد تحقیق و توسعه و دستیابی به دانش صریح دارند (نوآوری علم بنیان)
 2. حالتی از نوآوری که در آن راهبردهای نوآوری تأکید بر یادگیری در اثر انجام، کاربرد و تعامل دارند. این گونه از نوآوری نوعاً در چارچوب سازمانی و روابط بین کارکنان و دستیابی به دانش ضمنی و پیشبرد یادگیری تعاملی اتفاق می‌افتد (نوآوری تجربه بنیان) لاندوال 2005.

فرایند یادگیری میسر می‌شود. در مرکز این نظام بنگاه‌ها قرار دارند که روش‌هایی را برای سازماندهی تولید و نوآوری به کار می‌گیرند (مهدی، شفیعی و سینائی، 1399: 71)

5- عوامل سازنده نظام ملی نوآوری

گزارش آنکتاد¹، سه موج توسعه سیاست‌های علم، فناوری و نوآوری در ایران را از ابتدای دهه 1370 شناسایی کرده است. اولین موج که از سال 1369 و تا سال 1379 طول کشید بر توسعه آموزش عالی متمرکز بوده، موج دوم از سال 1379 تا 1389 بر توسعه پژوهش و فناوری از جمله فناوری‌های نوظهور و زیرساخت‌های مورد نیاز آنها و موج سوم از سال 1389 آغاز و بر اقتصاد دانش بنیان و مبتنی بر نوآوری، تمرکز داشته است. فرایند موج سوم با تأسیس مجموعه‌هایی که شامل معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری (در سال 1386) و 16 ستاد توسعه وابسته به آن، صندوق نوآوری و شکوفایی (در سال 1390)، مراکز رشد، پارک‌های علم و فناوری، مناطق ویژه علمی و فناوری در دانشگاه‌ها، صندوق‌های پژوهش و فناوری و همچنین صندوق‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر تقویت شد. بر همین اساس به شناسایی بازیگران نظام نوآوری در کشور می‌پردازیم.

یک اکوسیستم نوآوری² از افراد و استارت آپ‌های در مراحل مختلف رشد (در چه دوره‌ای از عمرشان و رشدشان هستند) و سازمان‌های گوناگون در یک محل و موقعیت فیزیکی یا مجازی که مانند یک سیستم با هم در تعامل هستند تشکیل شده است. در این تعریف سازمان‌های گوناگون شامل دانشگاه‌ها، سازمان‌های کمک دهنده مالی و حمایتی مانند شتاب‌دهنده‌ها و انکوباتورها، دارک‌های علم و فناوری، سازمان‌های تحقیقاتی و سازمان‌های فراهم کننده خدمات و شرکت‌های بزرگ نیز حلقه واسط این مجموعه به حساب می‌آیند. در همین راستا یکی از مدل‌های معروف برای تشریح اجزای یک اکوسیستم استارت آپی، مدلی است که توسط شرکت‌های "استارت آپ کامنس"³

1. سیاست‌های علم و فناوری ایران، تهیه شده توسط مرکز آنکتاد سازمان ملل در سال 1395، ص 13.

کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل (UNCTAD: United Nations Conference on Trade and Development)

2. در حوزه علوم اجتماعی، شاید لازم باشد بجای کلمه اکوسیستم از اصطلاح زیست بوم استفاده کنیم.

Startup Commons 3

و "گرو ادوایزر" که عضو گروه "گرو وی سی گروپ"^۲ می‌باشند ارائه شده است. در همین رابطه آیزنبرگ (2011) اکوسیستم استارت آپی را چنین تعریف می‌کند:

مجموعه‌ای از اجزاء مشخص نظیر رهبری، فرهنگ، منابع مالی و سرمایه که به نحو پیچیده‌ای به یکدیگر تنیده شده‌اند؛ هر یک از این اجزاء برای فعالیت‌های کارآفرینانه لازم است و بدون هر یک از آن‌ها پایداری اکوسیستم استارت آپی ممکن نیست». در مورد اهمیت اکوسیستم کارآفرینی، میسون و براون (2014) و شین^۳ (2009)، سیاست‌های تک بعدی حمایت از کسب و کارهای نوپا را به تنهایی مناسب ندانسته و معتقدند، اتخاذ نوعی رویکرد اکوسیستم کارآفرینی که بر ایجاد محیط حمایتی خاصی دلالت دارد، ممکن است راهگشا باشد.

نظام نوآوری، ابزاری کلیدی و اساسی که نیازمند بازار (به مثابه بازار سنتی و وجود مکان) و تبادل پول نقد نبوده و امکانی جهت تغییر ساختار جامعه به حساب آمده که طی دو دهه اخیر، زمینه ایجاد موقعیتهای شغلی، تحرک اجتماعی، انعطاف‌پذیری اقتصادی و ترویج نوآوری را موجب می‌شود (Robbie Richards, 2020). همچنین از آن به عنوان مرحله‌ای حساس و مهم جهت گذار توسعه یاد می‌شود.

ایران در شاخص جهانی نوآوری توانسته است از میان 231 کشور مورد بررسی به جایگاه 33 جهانی دست یابد که بهترین رتبه کسب شده تاکنون است. این رتبه به معنی قرار گرفتن در جایگاه 1 از میان 21 کشور آسیای مرکزی و شرقی و کسب جایگاه 3 در میان 33 اقتصاد جهان با درآمد سرانه متوسط به پایین است. در سال قبل (2021) رتبه 31 و دو سال قبل (2020) رتبه 36 جهانی را کسب کرده بود که نشان از بهبود جایگاه ایران دارد.

در سطح شاخص‌ها، بهترین عملکرد ایران در شاخص ارزش علائم تجاری ثبت شده با رتبه 1، در شاخص‌های دانش آموختگان فنی مهندسی و تشکیل سرمایه، با رتبه 2، در شاخص ارزش بازار با رتبه 3 و در شاخص ارزش طراحیهای صنعتی ثبت شده با رتبه 3 جهان بوده است. در سطح شاخص‌ها، بدترین جایگاه ایران در شاخص‌های کیفیت تنظیم‌گری، ارزش اتحادهای راهبردی و سرمایه‌گذاری‌های مشترک، و صادرات خدمات فناوری اطلاعات و ارتباطات به ترتیب با رتبه‌های 131، 129 و 127 از میان 132 کشور جهان بوده است (GII, 2022).

به طور سنتی مدل‌های نوآوری غالباً به صورت خطی و به عنوان یک فرایند مدل‌سازی می‌شده‌اند که توالی خطی تحقیق، توسعه، تولید و بازاریابی را طی می‌کند. با این حال، در سال‌های اخیر، نوآوری به عنوان نتیجه تعاملات پیچیده بین بازیگران متعدد فرایندهای اقتصادی و اجتماعی از قبیل بنگاه‌ها، مؤسسات دانشگاهی، آزمایشگاه‌ها و مصرف‌کنندگان و همچنین بازخورد بین علم، مهندسی، توسعه محصول، تولید و بازاریابی مفهوم‌سازی می‌شود (Nawaz & Koç, 2020: 1).

اما از زمان طرح مفهوم نوآوری و فناوری توسط شومپیتر در دهه 1940 تاکنون، مدل‌های گوناگونی برای تحلیل و تبیین نظام نوآوری و سیاستگذاری توسعه فناوری، ارائه شده است. در این مدل‌ها سیستم نوآوری به عنوان یک نظام متناسب بر پایه تعاملات کاربران و تولیدکنندگان مانند دانشگاه و صنعت معرفی شده است. نظام ملی نوآوری از دیدگاه شومپیتر شامل ارتباطات دانشگاه، صنعت و دولت، انجمن‌های حرفه‌ای، مراکز تحقیقاتی مستقل، شرکت‌های خدمات تخصصی و زیر نظام‌های پشتیبان در یک کشور است. نظام ملی نوآوری نیازمند همگرایی فرابخشی در سطح ملی است و توجه به ایجاد ارتباط میان دانشگاه، صنعت و دولت در طراحی آن از اهمیت فراوانی برخوردار است تحقیق و توسعه از طریق تعاملات دانشگاه، صنعت و دولت نقشی کلیدی را در ایجاد نظام ملی نوآوری هر کشوری ایفاء می‌کند. ارتباط علم و فناوری و به‌واقع کنش متقابل و پیوند دانشگاه و صنعت، توسعه علم و فناوری را شتاب بخشیده و این شتاب موجب تسریع در رشد و توسعه اقتصادی و صنعتی می‌شود که توسعه صنعتی نیز مستلزم پیشرفت و توسعه فناوری است. به عبارتی رشد فناوری تنها به عملکرد بخش صنعت وابسته نبوده و شدیداً متأثر از کنش متقابل با مراکز تحقیقاتی و سازمان‌های مرتبط است (جوکار و مروتی، 1395: 72-71).

سیستم‌های ملی نوآوری در کشورهای مختلف، متفاوت است. ولی به‌طور کلی هر نظام ملی متشکل از دو گروه مؤلفه‌های اصلی شامل نهادها و سازمان و نیز روابط میان آنهاست. نهادها، شامل مجموعه‌ای از قوانین و قواعد، هنجارها، رویه‌ها و عاداتی است که روابط و تعاملات میان اشخاص، گروه‌ها و سازمان‌ها را تنظیم می‌کنند. این عناصر نهادی به‌منزله قواعد بازی نظام ملی نوآوری به حساب می‌آیند و سازمان‌ها، ساختارهای رسمی هستند که آگاهانه ایجاد شده‌اند و شامل بنگاه‌های اقتصادی، سازمان‌های سرمایه‌گذاری، مؤسسات مالی و بیمه؛ دانشگاه‌ها و

مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی؛ و سازمان‌های دولتی سیاستگذار هستند (قاضی نوری و قاضی نوری، 1396: 228).

هسته اصلی نظام ملی نوآوری نهادهایی هستند که دانش فنی جدید را خلق، انتشار و یا بکار می‌گیرند و این نهادها عبارت‌اند از شرکت‌های صنعتی، مؤسسات علمی و سازمان‌های دولتی. ارتباطات میان این نهادها به‌صورت جریان‌های مختلف دانشی، مالی، انسانی، قانونی برقرار است و بنابراین ستون‌های اصلی نظام‌های نوآوری نهادها و سیستم‌های ارتباطی آنها محسوب می‌شود (حاجی حسینی، 1396: 48). بوراس و لاندوال نیز عناصر نظام نوآوری را که عموماً شامل این موارد است: دانشگاه‌ها، نهادهای پژوهش و فناوری و آزمایشگاه‌های تحقیق و توسعه می‌دانند (لاندوال و بوراس، 1391: 98). جریان‌های ارتباطی میان نهادها، از جمله مجموعه‌هایی از ابزارهای قانونی و سیاستی را در بر دارد که از سوی سازمان‌های حکومتی به سمت سازمان‌های نوآور و فناوری و بخش‌های صنعتی در حرکت است. این سیاست‌ها طیف‌های وسیع و متنوعی از سیاست‌های تشویقی و حمایتی، تنظیم‌کننده و تعدیلگر است که از جمله شامل استانداردها و سیاست‌های فناورانه می‌شود که به پرسش‌های گوناگون در این خصوص که کدام سیاست‌های گمرکی لازم است؟ چه مرحله‌ای از فناوری مورد حمایت قرار گیرد؟ سیاست‌های رقابتی کدام هستند؟ سیاست‌های سرمایه‌گذاری و نیز نظام تأمین مالی و سیاست‌های مالیاتی چگونه رشد صنعت و فناوری و نیز پیشرفت سیاست‌های نوآوری را ساماندهی می‌کند، در مرکز نظریه نظام‌های نوآوری قرار دارند.

تجارب مبتنی بر رویکرد دولت‌های توسعه‌گرا نیز بر هماهنگ‌سازی فعالیت‌های اقتصادی و تحقق اهداف سیاست‌های توسعه، و نیز بر نهادینه کردن سیاست‌ها، در شبکه ارتباطی متراکمی از روابط با شرکت‌ها و دیگر فعالان غیردولتی متکی هستند. بعلاوه، تغییر در بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا به سمت اقتصادهای دانش‌بنیان و مبتنی بر نوآوری برای تأکید بر اهمیت خودگردانی نسبی دولت‌ها در تضمین رشد و توسعه در این دیدگاه جدید اقتصادی نقش داشته است. یکی از مظاهر این وضعیت، استقرار فزاینده شرکت‌ها، مراکز و لابراتوارهای تحقیقاتی دولتی و خصوصی در «فضاهای عمومی مشترک» است. با توجه به اهمیت روزافزون انتقال فناوری و ایجاد قابلیت برای رقابت جهانی، سازمان‌های راهبری دولتی، از این طریق توانسته‌اند واحدهای تحقیقاتی و دانشگاهی و بنگاه‌های اقتصادی را در قالب نظام‌های نوآوری در مسیر تسهیل اشتراک‌گذاری فناوری‌ها و ایده‌های جدید در میان عناصر و افراد قرار دهند (WOO, 2019: 24-25).

از تلفیق و دسته‌بندی تجارب تاریخی اشاره شده در برنامه پژوهشی لاندوال و بوراس، به‌ویژه باتوجه‌به موارد ذکر شده در خصوص تحولات مذکور در انگلستان و دانمارک، مراحل زیر را می‌توان صورت‌بندی کرد:

(1) وضعیت نیاز

(2) مزیت‌های نسبی

(3) انتشار فناوریانه و سیاست مأموریت‌گرای دولتی یا نوآوری اجتماعی و فنی، انتشار فناوری و ترکیب مداخله‌ها و اقدامات دولتی و غیردولتی

(4) ابزار سیاستی

6- سیاست نوآوری در انگلستان و دانمارک

ابتکار هنری هشتم (1547-1509 م) در انگلستان، در خصوص تولید رقابتی توپ‌های آهنی، به‌جای توپ برنزی، یکی از نمونه‌های سیاست فناوری است. این تصمیم در یک موقعیت نیاز فوری، حاصل از فشار ضرورت مقابله با فرانسوی‌ها و نیز کمبود و گرانی برنز در انگلستان اخذ شد. نتیجهٔ چنین سیاستی گسترش فضای تولید رقابتی توپ‌های آهنی و اشاعهٔ فناوری ذوب فلزات در بخش‌های دیگر، در آغاز قرن شانزدهم میلادی است.

تجربهٔ دانمارک نیز نشان‌دهندهٔ وابستگی شدید اقتصادی این کشور در میانهٔ قرن نوزدهم به صادرات نوعی غله به انگلستان است که مصرف دامی داشت. گسترش شبکه‌های حمل‌ونقل موجب کاهش شدید قیمت این نوع غله، غیررقابتی شدن و ازدست‌رفتن فرصت‌های صادراتی دانمارک شده بود. این وضعیت آسیب‌های سختی به اقتصاد کشاورزی دانمارک زد و آن را وارد دوره‌ای از شرایط بحرانی کرد (بوراس و لاندوال، 1391: 96).

در آغاز قرن نوزدهم میلادی (1218 ه - ق/ 1803 م) ایران مواجه با تهاجم ارتش روسیه شد. این جنگ‌ها که دو دوره و مجموعاً 25 سال طول کشید، به تن‌دادن ایران به دو عهدنامهٔ گلستان و ترکمانچای انجامید. این رخدادها که طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ ایران نیز هست، برای کشور نتایج فاجعه‌باری داشت. شکست ایران در هر دو جنگ موجب شکل‌گیری جغرافیای جدید ایران شد و موقعیت کشور را در غرب آسیا به‌شدت تضعیف کرد. از آغاز تهاجمات و شکست‌های سخت و پیاپی، ازدست‌دادن پنج ایالت بسیار بااهمیت، تصرف تبریز و تهدید پایتخت ایران، و احتمالاً آگاهی که هیئت حاکمه قاجار از سیاست روس برای اشغال ایران، از جمله باهدف حمله به عثمانی

از ناحیه مرزهای ایران و نیز زیر فشار قراردادن بریتانیا و حمله به هندوستان و دسترسی به آب‌های گرم (نجمی، 1336: 51-54)؛ وحشت سختی در ایران پدید آورد.

بنابراین از آغاز قرن نوزدهم ایران در یک وضعیت مخاطره‌آمیز بی‌سابقه‌ای قرار گرفت. پیامد این جنگ‌ها و زیر فشار قراردادهای خفت‌بار حاصل از شکست از روس‌ها و تن‌دادن به عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای و همچنین تسلط سیاست انگلستان، این شرایط را استمرار یافت و در تمام طول قرن، نیاز شدید به نوسازی صنایع نظامی و ارتش برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور درک می‌شده است.

وضعیت نیاز: موقعیت مخاطره‌آمیز انگلستان در آغاز قرن شانزدهم و ضرورت مقابله با فرانسوی‌ها و نیز محدودیت‌هایی که در خصوص تولید توپ‌های آتشبار داشته‌اند، از میان رفتن ظرفیت‌های تجاری برای صدور غلات به انگلستان در وضعیت کشور دانمارک در میانه قرن نوزدهم؛

مزیت‌های نسبی: دسترسی به معادن سنگ‌آهن و نیز در اختیار داشتن جنگل برای تهیه سوخت در انگلستان؛

ظرفیت‌های طبیعی تولید خوراک و پرورش دام و وجود سوابقی از تولید و صدور فراورده‌های لبنی از جمله کره، در اقتصاد کشاورزی دانمارک، از مزیت‌های نسبی استقرار نوآوری فنی در این دو کشور بوده‌اند (بوراس و لاندوال، 1391: 96).

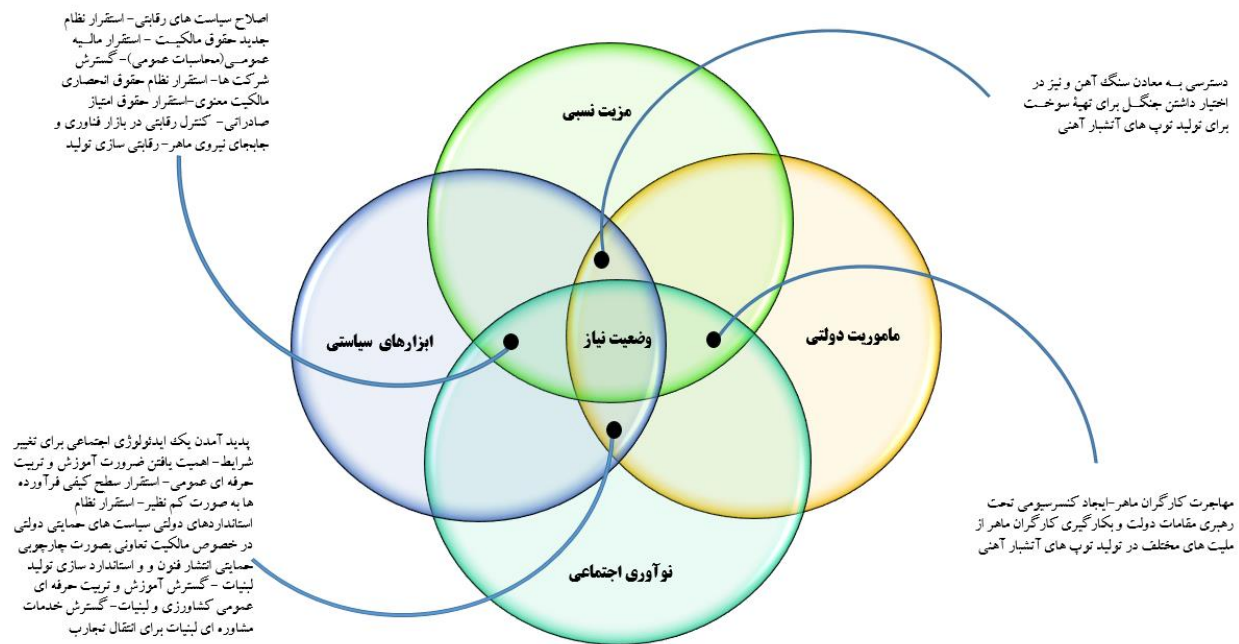
در تجربه ایران، در واکنش به شرایط نیاز پیش‌آمده، در دهه اول قرن نوزدهم، با روی آوردن به ایجاد صنایع نظامی توپ و تفنگ در دو شهر تبریز و اصفهان آغاز شد. هر دوی این شهرها، کمابیش، از اشکالی از مزیت‌های نسبی لازم برخوردار بودند. منابع طبیعی جنگلی و معادن مس و دیگر فلزات در آذربایجان از اوایل قرن شناسایی شده بود (جمال‌زاده، 1335: 71-76). صنعت ذوب فلز و ساخت توپ در اصفهان بر اساس وجود سوابقی از کوره‌های ذوب فلز که پیش‌تر توسط انگلیسی‌ها ساخته شده بود، زمینه‌هایی ایجاد کرد که مهندسین فرانسوی با تغییراتی آن را مورد بهره‌برداری قرار دهند (نفیسی، 1383: 251-256). برخی منابع نیز احداث صنعت توپ‌ریزی در تهران گزارش داده‌اند (نفیسی، 1383: 137). از این جهت تجربه‌ای مشابه نمونه سیاست نوآوری دانمارک در پیش گرفته شده است.

انتشار فناوریانه و سیاست مأموریت‌گرای دولتی یا نوآوری اجتماعی و فنی و ترکیب مداخله‌های دولتی و غیردولتی: اساس الگوی سیاست فناوری در انگلستان در تولید توپ‌های آتشبار آهنی، عبارت از ایجاد یک سازمان دولتی تخصصی بنام «اداره تولیدات آهنی پادشاهی» بود. ولی پیش‌تر از آن، در آغاز قرن نوزدهم، تحولات مذهبی و سیاسی موجب مهاجرت گروه‌های جمعیتی از کارگران ماهر در حرفه آهنگری و تولید محصولات آهنی به انگلستان شده بود. این رخداد زمینه انتشار فناوری را ممکن می‌ساخته است.

نمونه دانمارک نشانگر وضعیتی است که در آن نه سیاست دولتی و نه حتی بازار، زمینه‌ساز نوآوری را فراهم نکرده‌اند؛ بلکه این نوآوری اجتماعی است که فضا را برای جذب راه‌حل‌های فناوریانه مهیا می‌کند. موفقیت این سیاست فناوری مرهون توانایی جذب محیط اجتماعی است. جنبش اجتماعی که توسط «گروندیک پرلیت» فیلسوف ملی‌گرا براه افتاد، در سراسر کشور بر آموزش و تربیت نیروی انسانی تأکید می‌کرد و از مردم می‌خواست که عهده‌دار تغییر سرنوشت و بهبود شرایط زندگی خویش باشند. با الهام از این ایدئولوژی و تحت تأثیر فشارهای اقتصادی و وضعیت نیاز، زمینه‌های دگرگونی‌های اساسی در اقتصاد کشاورزی دانمارک فراهم شد. در واقع یک وضعیت ترکیبی که از جمله شامل فعالیت یک جنبش اجتماعی و اقدامات دولتی برای سیاستگذاری و نهادسازی

متناسب، برای استقرار نظام مالکیت تعاونی، استانداردسازی، آموزش و تربیت حرفه‌ای عمومی و گسترش خدمات مشاوره‌ای لبنیات برای انتقال تجارب بود، زمینه‌های انتشار فناوری را مهیا نمود (بوراس و لاندوال، 1391: 96).

شکل 9. شماتیک چرخه‌ای از مدل تعاملی سیاست نوآوری بوراس - لاندوال، منبع: نگارنده



7- مقایسه سیاست نوآوری در ایران

ایران در قرن 19 جامعه‌ای عمدتاً روستایی و قبیله‌ای است و مشخصه‌ی مهمی که وجود دارد این است که در این دوره اغلب روستاها، شهرها، و قبایل کاملاً جدا افتاده و از لحاظ اقتصادی مستقل هستند (آبراهامیان، 1388: 17). این جدایی و استقلال نسبی اقتصادی با تفاوت‌های اجتماعی نیز تشدید می‌شد. علاوه بر وجود نظام ایلی و قبیله‌ای، نظامی از تقسیم بندی‌های عقیدتی، که گویا منشا و تفاوت‌هایشان هم چندان برای پیروانشان روشن نبود، جامعه‌را شکل می‌داد. این تقسیم‌بندی‌ها به لحاظ فضایی، در ساختار محله‌ای شهرها یا روستاها نمود داشت. در

شهرها و روستاها و ایل‌ها، سمت‌ها و منزلت‌هایی چون خوانین، اعیان، تیولداران، مالکان، علما، روسای ایلات، کدخداها، کلانترها، لوطی‌ها و ... نظامی از سلسله مراتب را سامان می‌دادند. این سمت‌ها و مقام‌ها در محدود بودن سازمان‌های دولتی به اداره امور جامعه می‌پرداختند. آبراهامیان درباره ساختار طبقاتی ایران در اوایل قرن نوزدهم می‌نویسد: «در کل، مردم به چهار طبقه عمده تقسیم میشدند:

یکم، طبقه ملوک الطوائف شامل نخبگان مرکزی و محلی. نخبگان مرکزی عبارت بود از سلسله قاجار، شاهزادگان، درباریان، تیولداران، مستوفیان، وزرا، فرمانفرمایان و مقامات لقب دار، مثل السلطنه‌ها، الدوله‌ها، المملک‌ها و الممالک‌ها. نخبگان محلی متشکل بود از اعیان، اشراف، خوانین و میرزاهای موروثی لقب‌دار و معمولاً متمول. افراد نزدیک به طبقه بالا هم عبارت بودند از اندک مقامات مذهبی منصوب دولت مانند امام جمعه، شیخ الاسلام‌ها و قضات دادگاه‌های محلی. این نخبگان مرکزی و محلی بعدها به آریستوکراسی، بزرگان، هیئت حاکمه و طبقه حاکمه معروف شدند.

دومین طبقه عمده، طبقه متوسط مرفه متشکل از تجار و پیشه‌وران بود. از آنجا که نیازهای مالی مساجد، بازار، مکتب‌ها، مدارس و تکایا و سایر موقوفات را بسیاری از بازاریان، بازرگانان و پیشه‌وران تأمین می‌کردند، این طبقه متوسط تجاری پیوندهای محکمی با علما و عاظم، آخوندها، طلاب، ملاها و حتی مجتهدان داشت. این همبستگی اغلب از طریق ازدواج تقویت میشد و بیشتر سادات، حجج اسلام و حتی آیت‌الله‌ها با تجار بازار پیوند فامیلی داشتند. سومین طبقه نیز مزدبگیران شهری، به ویژه صنعت‌گران اجیر، شاگردان، کارگران مزدور، باربران، عمله‌ها و کارگران ساختمانی را در بر می‌گرفت. چهارمین طبقه عمده هم از رعایا، ایلات و دهقانان تشکیل می‌شد» (همان: 44 - 43).

اما در مقایسه با دو کشور فوق، در ایران، شکلی از مهاجرت نیروی کار ماهر، به صورتی که در مورد انگلستان رخ داد و یا نمونه‌های مشابه، پدید نیامد. با این وجود اهمیت چنین زمینه‌ای از انتشار فناوری در آغاز قرن نوزدهم در ایران درک می‌شده است. توجه به نقشی که نیروی کار مهاجر می‌توانسته‌اند داشته باشند، چنان بود که عباس میرزا نایب‌السلطنه آذربایجان و سپهسالار، سیاست‌های تشویقی و حمایتی مهمی را اعلام کرده است. در سال 1242 ه - ق/ 1824م، به دستور وی، در مطبوعات انگلستان اعلامیه‌هایی انتشار یافت که زمینه را برای جلب مهاجران فراهم می‌کرد (الگار، 1369: 132). اعلامیه‌های مذکور وعده می‌داد داوطلبان مهاجرت به ایران افزون

بر امنیت جانی و مالی از تسهیلاتی همچون زمین مجانی برای خانه‌سازی و کشاورزی و معافیت از هرگونه مالیات برخوردار خواهند شد (قاسمی، 1390: 14).

در واقع اشکالی از انتشار فناوریانه و هم‌زمان سیاست مأموریت‌گرایی دولتی در خصوص سیاست نوآوری صنعتی در آغاز قرن نوزدهم در ایران در جریان بوده است. گسترش ارتباط با اروپایی‌ها پایه اصلی سیاست مأموریت دولتی فناوریانه در این دوره بوده است. دریافت اخبار و اطلاعات سیاسی و فنی از اروپا، استخدام معلمان و مهندسان فرنگی، اقدام برای اتحاد با فرانسه و پس از آن با انگلستان و عقد قراردادهای متعدد در این خصوص و ورود هیئت‌های اروپایی، به‌کارگیری مهندسان و معلمان و نیز اعزام محصلان به فرهنگ برای حرفه‌آموزی، (مفتون دنبلی، 1389: 207-211 و ژوبر، 1322، 98-78 و نفیسی، 1383: 111-153). انعقاد قرارداد فین کن اشتاین و ورود هیئت فرانسوی به ریاست ژنرال گاردان شامل یک گروه 24 نفره شامل مهندسان، افسران توپخانه، مهندس جغرافی‌دان، مترجمان، افسر سواره نظام، پزشکان، درجه‌داران و وابستگان سیاسی ایشان (مفتون دنبلی، 1389: 278-277). بخش مهمی از این سیاست فناوری است.

گسترش ارتباطات با دولت‌های اروپایی و ایجاد فضای مساعد برای آمدن فرانسویان، انگلیسی‌ها، هندی‌ها، لهستانی‌ها، روس‌ها و اتریشی‌ها، گسترش آشنایی درباریان و مقامات حکومتی با فرنگ و فرنگی‌ها، زمینه‌سازی برای آشنایی و سازگاری مردم ایران با فرنگی‌های، اعزام مهندسان و طبیبان و زیرکان اهل تعلیم از آموختن و ریختن توپ و ساختن تفنگ و چخماق و اظهار تصنعات دیگر، از آتش‌کاری و سوهان و صیقل‌گری و ابراز و اظهار هنروری، به لندن؛ (مفتون دنبلی، 1389: 218-207). هم از این جمله‌اند.

هم‌زمان رگه‌هایی از یک سیاست ترکیبی و تلاش برای به میدان آوردن ظرفیت‌های اجتماعی برای تقویت سیاست‌های دولتی در آغاز قرن نوزدهم وجود داشته است. نویسندگان معاصر از شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی نیز سخن می‌گویند که در چارچوب آن دانایان و صاحب‌سواران از جانب علما و مجتهدین به هر قریه و بلد رفته و عوام را از رسوم جهاد و قواعد صلات و صیام و در میان یکدیگر رسم عدالت و مروت می‌آموختند. اما گزارش‌هایی از آثار این جنبش اجتماعی در پیش‌بردن سیاست نوآوری جاری در اختیار نیست. در عین حال اثر آن در بسیج اجتماعی برای حرکت‌های نظامی مورد توجه بوده است. آموزش زبان‌های فرنگی، آموزش استاد شاگردی، صنایع جدید که استادان فن در فرنگ آموخته بودند، ایجاد چاپخانه و ترجمه و چاپ برخی آثار فرنگی و حتی بومی‌سازی

شیوه کار دستگاه‌های چاپ، باهدف تأمین نیاز کیفی خطوط فارسی از اقداماتی است که در جهت انتشار فناوری با مداخلات دولتی در آغاز قرن نوزدهم در ایران رخ داده است (مفتون دنبلی، 1389: 218-207).

در این میان و در مجموع، کارگزاران اجتماعی و رویه‌هایی که به انتقال علم و تکنولوژی مدرن به ایران نقش داشته به شرح ذیل است:

✓ 1750-1850 اعزام دانشجویه اروپا جهت آموختن علم و تکنولوژی و زبان خارجی، تاسیس مدارس فنی و ترجمه کتابهای خارجی (لازم به ذکر است دانشجویان دوره‌های اول و دوم اعزام حتی مدارج اولیه مدارس در ایران را نیز طی نکرده بودند. بعبارتی برخی تنها دارای سواد خواندن و نوشتن بودند و نه چیز دیگری)

✓ 1851-1900 تاسیس دبیرستان‌های غیر نظامی، مسافرت‌های آموزشی خارجی، اعزام مجدد دانشجو، چاپ کتاب و روزنامه، ایجاد نهادهای علمی و شبه دانشگاهی نظیر مدارس عالی.

✓ 1900-1945 پیدایش اندیشه‌های مرتبط با علوم اجتماعی و برنامه‌ریزی (از جمله ایجاد سازمان برنامه)، شکلگیری هسته‌های تخصصی تکنوکرات و بوروکرات، رشد توده‌ای آموزش عمومی و عالی

✓ تاسیس مدارس نوین با پذیرش هیات‌های تبلیغی مسیحی کاتولیک فرانسوی-اسپانیایی-ایتالیایی و پروتستان-های آمریکایی و ارتدوکس‌های روسی و یهودیان شرقی

✓ اصلاح ارتش و نظام اداری با تاسیس مدارس جدید و با هدف تقویت کشور در برابر قدرتهای اروپایی و تربیت متصدی برای مشاغل اداری حکومت.

✓ آموزش زبان‌های غربی و تکیه بر فراگیری آنان در نهادهای آموزش عالی

✓ تربیت معلمان، وکلا، پزشکان، مهندسان و کارمندان دولتی جهت اشتغال در دستگاه‌های دولتی

✓ تدوین اولین قانون آموزش‌های رسمی بصورت ارایه تعلیمات نظامی علمی و حرفه‌ای فنی در اواخر 1800

✓ پیدایش طبقه اجتماعی روشنفکران و تحصیلکردگان جدید که مدعی توانایی حق و اداره امور کشور بودند

✓ شهرنشین شدن بیش از اندازه و رشد سواد در شهرها به موازات عقب ماندگی روستاییان و رواج بیسوادی در روستا و شهرهای کوچک (این درحالیست که بیش از 90 درصد در اوایل 1900 در ایران روستانشین و کوچ نشین بودند)

✓ پیدایش نهادهای جدید در کنار نهادهای سنتی و نزاع علم و دین بر سر امور اداره جامعه

- ✓ رضایت بخش نبودن عملکرد نهادهای آموزشی به دلیل فدا کردن کیفیت در قبال کمیت، اندک بودن معلمان و افراد کارآموده، قلت نهادهای علمی، تکیه بر حافظه بجای یادگیری،
 - ✓ کنترل بیش از اندازه حکومت بر نهادهای علمی و استفاده ابزاری از آنها جهت پیشبرد اهداف نظامی و القای رسمی ارزشها و همجارهای دولتی و دیوانسالاری
 - ✓ ضعف بنیه علمی دانش آموختگان به دلیل تدریس به زبانهای غیر بومی و عدم تناسب آموخته ها با موقعیت اجتماعی، اقتصادی و صنعتی کشور
 - ✓ نداشتن رابطه پویا و ارگانیک میان نهادهای علمی با اقتصاد و سیاست و فرهنگی
- ابزار سیاستی:** در تجربه انگلستان، مجموعه متنوعی از ابزارهای سیاستی مورد بهره‌برداری قرار گرفتند تا زمینه‌های ارتقاء علم و فناوری فراهم شود. ایجاد کنسرسیوم، حقوق مالکانه، نظام محاسبات عمومی، حقوق انحصاری، نظام گمرکی، نظام تدارک مالی عمومی (Public Procurement). در دانمارک نیز ابزارهای سیاستی چون: مالکیت تعاونی، نظام‌های آموزشی، استاندارد و نظام مشاوره بکار گرفته شدند.
- مجموعه‌ای از اقدامات، در چارچوب این سیاست‌ها، در دو کشور به اجرا درآمدند: اصلاح سیاست‌های رقابتی، استقرار نظام جدید حقوق مالکیت، استقرار مالیه عمومی (محاسبات عمومی)، گسترش شرکت‌ها، استقرار نظام حقوق انحصاری مالکیت معنوی، استقرار حقوق امتیاز صادراتی، کنترل رقابتی در بازار فناوری و جابه‌جای نیروی ماهر، بعد از یک دوره به چند شرکت رقابتی اجازه تولید توپ آهنی داده شد. گسترش مالکیت‌های شرکت تعاونی بر محور ماشین‌آلات لبنیاتی، گسترش دبیرستان‌های مردمی محلی در مدت‌زمان کوتاه، تأسیس دانشگاه کشاورزی کپنهاگ، تأسیس آزمایشگاه تحقیقات کشاورزی با گرایش لبنیات و گسترش خدمات مشاوره‌ای لبنیات.
- در ایران، سیاست خارجی فعال و متوازن محلی در تبریز، سیاست صنعتی مبتنی بر استراتژی جایگزینی واردات، عقد قرارداد فین کن اشتاین، عقد عهدنامه‌های مجمل و مفصل، ترجمه و انتشار آثار فرنگی، ایجاد دفاتر نمایندگی دائمی در پاریس و لندن، تأسیس ضرابخانه واحد در تهران، قرارداد اکتشاف و بهره‌برداری معادن آذربایجان، ابزار سیاستی و اقدامات بکار گرفته شده هستند.

جدول 11. تطبیق تاریخی تحولات توسعه بر مبنای مدل بوراس و لاندوال تجربه انگلستان و دانمارک

کشورها	انگلستان	دانمارک
مؤلفه‌ها	شرایط و اقدامات	
موقعیت بحرانی و وضعیت نیاز	کمبود برنز و گرانی آن برای تولید توپ در جنگ با فرانسه (1509-1547)	بحران اقتصادی ناشی از کاهش شدید صادرات غله و ازدست‌رفتن منابع مالی حاصل از صادرات (1850-1900)
مزیت‌های نسبی	دسترسی به معادن سنگ‌آهن و نیز در اختیار داشتن جنگل برای تهیه سوخت برای تولید توپ‌های آتشبار آهنی	وجود سوابقی از تولید و صدور فراورده‌های لبنی از جمله کره
انتشار فناوریانه و سیاست مأموریت‌گرایی دولتی	مهاجرت کارگران ماهر، از نقاط مختلف قاره اروپا به ویژه از فرانسه - ایجاد کنسرسیومی تحت رهبری مقامات دولت و بکارگیری کارگران ماهر از ملیت‌های مختلف در تولید توپ‌های آتشبار آهنی	
نوآوری اجتماعی و فنی، انتشار فناوری و ترکیب مداخله‌های دولتی و غیردولتی		پدیدآمدن یک ایدئولوژی اجتماعی برای تغییر شرایط - اهمیت یافتن ضرورت آموزش و تربیت حرفه‌ای عمومی - استقرار سطح کیفی فراورده‌ها به صورت کم‌نظیر - استقرار نظام استانداردهای دولتی سیاست‌های حمایتی دولتی در خصوص مالکیت تعاونی به صورت چارچوبی حمایتی انتشار فنون و استانداردسازی تولید لابیات - گسترش آموزش و تربیت حرفه‌ای عمومی

کشاورزی و لبنیات - گسترش خدمات مشاوره‌ای لبنیات برای انتقال تجارب		
گسترش مالکیت‌های شرکت تعاونی بر محور ماشین‌آلات لبنیاتی - گسترش دبیرستان‌های مردمی محلی در مدت زمان کوتاه - تأسیس دانشگاه کشاورزی کپنهاگ - تأسیس آزمایشگاه تحقیقات کشاورزی با گرایش لبنیات - گسترش خدمات مشاوره‌ای لبنیات -	اصلاح سیاست‌های رقابتی - استقرار نظام جدید حقوق مالکیت - استقرار مالیه عمومی (محاسبات عمومی) - گسترش شرکت‌ها - استقرار نظام حقوق انحصاری مالکیت معنوی - استقرار حقوق امتیاز صادراتی - کنترل رقابتی در بازار فناوری و جابه‌جای نیروی ماهر - رقابتی سازی تولید -	ابزارهای سیاستی

منبع: نگارنده

جدول 12. تطبیق تاریخی تحولات توسعه در قرن نوزدهم میلادی بر مبنای مدل بوراس و لاندوال

تجربه تاریخی ایران

کشور	ایران
مؤلفه	شرایط و اقدامات
موقعیت بحرانی و وضعیت نیاز	جنگ‌های ایران و روس و ازدست‌رفتن پنج ایالت بسیار بااهمیت ایران (1803-1828) و بار سنگین قراردادهای حاصل از شکست‌ها و تسلط روس و انگلیس بر امور کشور تغییرات بنیادین دیوانسالاری و ورود بخشی از توده به دیوانسالاری از طریق آموزش های عمومی و بی‌نظمی حاکم بر آن

مزیت‌های نسبی	وجود منابع طبیعی جنگلی و سنگ معدن در آذربایجان و وجود سوابقی از ذوب‌آهن و فلزات در اصفهان برای ایجاد صنایع نظامی جدید، از جمله توپ، اراده، تفنگ و ابزار جنگی، همچنین صنعت دیرپای ضرب سکه در یزد
انتشار فناوریانه و سیاست مأموریت‌گرایی دولتی	آشنایی با پیشرفت‌های صنعتی و تحولات سیاسی اروپا - وجود تحلیلی که علت برتری روس‌ها را ناشی از توپخانه متحرک، تفنگ‌های دورزن و دقیق، سواره نظام و انسجام و نظم سلسله‌مراتبی فرماندهی نسبتاً مدرن روسیه و پدیده‌های نظامی جدیدی چون دانش مدرن پزشکی، طرح، نقشه، استراتژی، لجستیک، یونیفرم، پشتیبانی و سازمان نظامی ارزیابی می‌کرد - گسترش ارتباطات با فرنگ و از جمله رونق آمدوشد فرانسویان، انگلیسی‌ها، هندی‌ها، لهستانی‌ها، روس‌ها و اتریشی‌ها - اعزام مهندسان و طبیبان از لندن - تعریف پاداش و تشویق برای موفقیت‌های صنعتی - وجود نظامی از سنجش و استاندارد کیفیت - ایجاد صنعت چاپ - بومی‌سازی شیوه کار دستگاه‌های چاپ - ایجاد کارخانه ماهوت سازی - ساخت کارخانه توپ متحرک و تفنگ‌سازی
نوآوری اجتماعی و فنی، انتشار فناوری و ترکیب مداخله‌ها و اقدامات دولتی و غیردولتی	جنبش اجتماعی که در اثناء جنگ پدید آمد و بر عدالت و رسم مروت و صلات و صیّام تأکید داشت، به سمت جهاد سوق داده شد و اثری در فضای اقتصادی و تولید به بار نیاورد - نبود مهاجرت به داخل ایران یکی از دلایل عدم انتقال فناوری‌های جدید است؛ برخی گزارش‌ها وجود دارد که عباس میرزا متوجه این موضوع بوده و در دیدار با اروپائیان خواسته بود که اروپایی‌ها به‌جای گرجستان و ارمنستان به تبریز مهاجرت کنند. همچنین به دستور وی در مطبوعات انگلستان اعلامیه‌ای منتشر شد که وعده داده بود زمینه را برای جلب مهاجران مستعمره‌نشین‌های انگلستان فراهم می‌کند و زمینه سکونت این مهاجران فراهم است. گسترش آشنایی درباریان و مقامات حکومتی با فرنگی‌ها و فرنگ - اعزام مهندسان و طبیبان به لندن - آمدوشد پیوسته فرنگی‌ها به دربار تبریز - انجام اقداماتی در خصوص آموزش زبان‌های فرنگی - اقدام در خصوص آموزش صنعتی

ابزار سیاستی	سیاست خارجی فعال و متوازن محلی در تبریز - سیاست صنعتی مبتنی بر استراتژی جایگزینی واردات - عقد قرارداد فین کن اشتاین - عقد عهدنامه‌های مجمل و مفصل - ترجمه آثار فرنگی - ایجاد دفاتر نمایندگی دائمی در پاریس و لندن - تأسیس ضرابخانه واحد در تهران - قرارداد اکتشاف و بهره‌برداری معادن آذربایجان 1231 ه - ق/ 1816م، به یک معدن‌شناس انگلیسی -
--------------	---

منبع: نگارنده

8- موانع سیاست نوآوری ایران

سیاست نوآوری ایران در قرن نوزدهم، از آغاز از نبود برنامه آمایشی، به معنای فقدان مطالعات فنی در خصوص استعدادهای محلی برای نوع کارخانه‌ها و محاسبه هزینه‌های حمل‌ونقل و دیگر محاسبات هزینه‌ای که در پایان قرن نوزدهم موردتوجه تحلیلگران بود، رنج می‌برد (جمال‌زاده، 1332: 98-77). برخی دیگر از اشکالات این سیاست صنعتی آن است که به‌جز موارد صنایع نظامی که می‌توانست بنیانگذار محورهای مهمی از ذوب فلزات و صنایع فلزی باشد، صنایع دیگر عموماً مصرفی بودند. این کارخانه‌ها به‌صورت تجمعی از صنایع همکار استقرار نمی‌یافتند و دارای اشکالی از ارتباطات و پیوستگی‌های عمودی و افقی نبودند و محصولات مرتبط و یا مکملی تولید نمی‌کردند؛ بنابراین استقرار این واحدهای تولیدی به کارائی جمعی و پیدایش خدمات تخصصی در زمینه‌های فنی، مدیریتی و مالی نمی‌انجامید.

اقداماتی که در تبریز در دربار عباس میرزا انجام می‌شد، یک سیاست محلی بود و به‌سختی و با موانع و کارشکنی‌هایی که رخ می‌داد آثار آن به سطح ملی نمی‌رسید؛ تفاهم و همکاری اجتماعی برای پشتیبانی از سیاست‌ها شکل نگرفت؛ سیاست بین‌الملل بی‌ثبات بود و شرایطی نظیر تغییر در روابط میان فرانسه و روسیه و بازگشت هیئت ژنرال گاردان و توقف توپ‌ریزی و تولید آتشبار پس از چند ماه، ناشی از چنین وضعیتی است.

شکل نگرفتن توافق نخبگان در خصوص سیاست‌های صنعتی و کشمکش‌های پیوسته در درون نظام سیاسی و اجتماعی بر روی اقدامات، عدم شکل‌گیری الگوی صنعت قهرمان و پیشاهنگ، بی‌سوادی 95 درصدی مردم و ناتوانی و ناکارآمدی محیط اجتماعی برای جذب الگوی تولید نوآور نسبت به تجربه جاری خود و همچنین ناتوانی محیط اجتماعی برای ادغام صنعت پیشاسرمایه داری در نظام تولید مدرن، از دیگر دلایل شکست سیاست فناوری ایران در قرن نوزدهم بوده‌اند.

بخش مهمی از برنامه‌ها در سطح محلی و در دربار تبریز در جریان بودند و به سازوکارهای نهادی مبدل نشدند و با درگذشت نایب‌السلطنه از هم گسیختند. مخالفت هسته‌های قدرت محلی، نیروهای مذهبی و بخش‌هایی که از تغییرات دچار آسیب منفعتی می‌شدند امکان ایجاد توافق و جنبش اجتماعی برای

نوسازی را نمی‌داد. توافق روی سیاست‌ها شکل نمی‌گرفت. فضای نامساعد بین المللی، ضعف دولتمردان برای استفاده از فرصت‌های خلق شده در چنین محیطی، فقدان و رقابت سیاسی و اقتصادی دولت‌های زورمند انگلیس و روس در ایران از هرگونه نوسازی و جنبش مترقیانه در ایران جلوگیری می‌کرد، از دلایل دیگر ناکامی سیاست فناوری و نوآوری ایران در آغاز قرن نوزدهم است.

نتیجه‌گیری

و

توصیه‌های سیاستی

الف) نتیجه‌گیری

دلیل وجود نابرابری‌ها در دنیا به موجودیت و ماهیت نهادهای سیاسی و اقتصادی کشورها برمی‌گردد. این نهادهای سیاسی هستند که به نهادهای اقتصادی ماهیت و موجودیت می‌دهند. نهادهای سیاسی، نهادهایی هستند که در طول زمان به وجود آمده‌اند و وابسته به مسیر تاریخی‌ای هستند که آن جوامع طی کرده‌اند. بنابراین جهت از بین بردن نابرابری‌ها نمیتوان به سادگی این نابرابری‌ها را از بین برد، زیرا نهادهای سیاسی در آن جامعه نهادینه شده‌اند و ایجاد تغییر در نهادهای سیاسی به کنش میان گروه‌های اجتماعی و ائتلاف حاکم برمی‌گردد. با توجه به عدم همسویی اهداف نخبگان و گروه‌های اجتماعی، هرچه توزیع قدرت میان نخبگان سیاسی یکسان‌تر باشد، تعادل میان فرادستان و شهروندان حاصل خواهد شد. آن دسته از نهادهای سیاسی که منجر به حفظ حقوق مالکیت برای کارآفرینان شوند و ریسک و عدم اطمینان را کاهش دهند، منجر به پیدایش انگیزه‌های اقتصادی و به دنبال آن ایجاد نهادهای اقتصادی مطلوب خواهد شد. از این رو ایجاد نهادهای اقتصادی مطلوب در گرو ایجاد انگیزه‌های اقتصادی مطلوب است که آن هم در گرو نهادهای سیاسی مطلوب است و نهادهای سیاسی مطلوب هم در گرو آزادی سیاسی و توزیع یکسان قدرت میان نخبگان خواهد بود. وجود نهادهای فراگیر و یا غیرفراگیر به تاریخ نهادی آن کشور برمی‌گردد.

وجود بستر مناسب نهادی برای هر کشور زمینه‌ساز نهایت استفاده از برهه‌های سرنوشت‌ساز را برای آن کشور فراهم خواهد آورد. وجود نهادهای فراگیر در کنار تکاثر قدرت و تمرکز انحصار خشونت پشتیبان‌های برای ایجاد چرخه‌های تکاملی خواهد شد، در غیر این صورت آن کشور به دام چرخه شوم خواهد افتاد و رشد کوتاه مدت در این دسته از کشورها و تمرکز ثروت در دست گروهی از افراد، زمینه‌ساز بی‌ثباتی سیاسی و خشونت در آن جامعه را فراهم خواهد آورد، زیرا گروه‌های جامانده از جرگه قدرت به دنبال سلطه بر این منافع خواهند بود. به طور کلی در ارتباط با چرایی شکست برخی از کشورها می‌توان گفت: وجود نهادهای اقتصادی فراگیر که خود در گرو نهادهای سیاسی فراگیر هستند مسیر توسعه کشورها را رقم می‌زند.

هرچند در مراحل اولیه توازن دوگانه بسیار مهم‌تر از وجود این دسته از نهادهاست، اما در نهایت رشد تحت سلطه نهادهای بهره‌کش دائمی نخواهد بود و کشور باید حرکت به سمت جلو را در پیش

بگیرد و جهت جلوگیری از بی‌ثباتی سیاسی با فراگیر کردن نهادهای اقتصادی و سیاسی زمینه‌های ایجاد تخریب خلاق را در بازار اقتصادی و سیاسی فراهم آورد. طی کردن این مسیر به تاریخ نهادی آن کشور و برهه‌های سرنوشت‌سازی که برای آن کشور رقم خورده است، بستگی دارد. با در نظر گرفتن مطالب ارائه شده در رساله حاضر می‌توان این طور بر اساس مولفه‌های سیاسی آدریان لفت‌ویچ در نتیجه گرفت که تفاوت اصلی میان ایران با ژاپن و کره جنوبی در نهادهای ایجاد شده برای برقراری سازماندهی در امور سیاسی و اقتصادی می‌باشد.

بدین سبب اگر بخواهیم علت موفقیت ژاپن و کره جنوبی را در امر توسعه اقتصادی نسبت به ایران بفهمیم، نیازمند فهم سیاست و برنامه‌ریزی آن‌ها در مسیری که گام برداشته‌اند هستیم. ژاپن و کره جنوبی با بهره‌گیری از نخبگان توسعه‌خواه خود موفق شدند یک دولت برنامه‌ریز و ایدئولوژیک موسوم به دولت توسعه‌گرای همه جانبه تشکیل دهند و همین امر باعث گردید تا حول یک سیاست اتخاذ شده صحیح به توسعه واقعی دست پیدا کنند. دولت مورد بحث لفت‌ویچ، دولتی است که صاحب اقتدار، قدرت و دارای انجام توانایی کار است. در واقع دولتی که قابلیت لازم برای برنامه‌ریزی و مدیریت بازار است.

ساختار سیاسی ژاپن و کره جنوبی فئودالیسم بود و توانستند با انجام اصلاحات ارضی موفق زمینه را برای صنعتی شدن فراهم کنند اما در ایران علی‌رغم انجام اصلاحات ارضی که موفق‌آمیز نبود و همچنین به دلیل وجود ساختار سیاسی پدرسالاری نتوانست زمینه لازم را برای صنعتی شدن و ایجاد یک دولت توسعه‌گرا ایجاد کند و هرکس در هر زمان که به شخص اول مملکتی نزدیک‌تر بود از جایگاه بهتری برخوردار بوده است. در ایران همواره رابطه مراد و مریدی نسبت به شایسته‌سالاری ارجحیت داشته است.

جدول شماره 5- بررسی ساختارسیاسی در سه کشور

کشور	ساختارسیاسی	مفهومی از قرارداد و قانون	امنیت مالکیت خصوصی	طبقه نظامی در ساختار قدرت
ایران	پاتریمونیالیستی	-	-	-
ژاپن	فئودالی	+	+	+
کره جنوبی	فئودالی	+	+	+

منبع: نگارنده

از دیگر مهمترین شاخص‌های دوره میجی در ژاپن و ژنرال پارک در کره جنوبی می‌توان به نهادسازی آنها اشاره کرد. در ژاپن، سازمان می‌تی و در کره جنوبی، هیئت برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی از نهادهای اصلی در برنامه‌ریزی و توسعه آن دو کشور قلمداد می‌شوند. هرچند نهاد برنامه‌ریزی در ایران نسبت به ژاپن و کره جنوبی زودتر تاسیس شد اما قابلیت و توانایی لازم برای برپایی نهادهای سیاسی کارآمد و مناسب را نداشته است. شباهت‌هایی از لحاظ ساختاری میان سازمان‌های تاسیس شده وجود داشته است اما وجود برخی تفاوت‌های پررنگ بوده است که در سرنوشت کشورها تاثیر گذاشته است.

کشورها معمولاً از چهار استراتژی مختلف برای ادغام دستگاه‌های اجرایی استفاده میکنند که شامل ادغام جهشی، استراتژی ادغام تعدیلی، ادغام تدریجی و استراتژی تلفیقی است. در ایران، عمده ادغام‌ها از نوع جهشی بوده و این نوع ادغام‌ها معمولاً در خلاء پشتوانه فنی و چارچوب راهبردی بلندمدت انجام می‌شود. بررسی تجربه جهانی نشان میدهد که ادغام و تفکیک جهشی بیش از اینکه ریشه در انگیزه‌های فنی داشته باشد، تحت تأثیر انگیزه‌های سیاسی صورت می‌گیرد. در استراتژی ادغام تعدیلی، هریک از سازمان‌ها بدون دخالت در امور یکدیگر به تعدیل مأموریت‌ها و شرح وظایف و فعالیت‌های خود می‌پردازند و در این استراتژی برای اجتناب از هزینه‌های ادغام، سازمان‌ها در یکدیگر ادغام نمی‌شوند. درواقع در استراتژی تعدیلی، هدف کاهش موازی کاری و تحمیل کمترین هزینه در صورت تغییر خواهد بود. در ادغام تدریجی، سازمان‌ها با پذیرش ادغام به زمینه‌سازی تدریجی برای اجرای کامل آن می‌پردازند. به خاطر تدریجی بودن فرایند ادغام، این استراتژی مخاطره بالای استراتژی جهشی را ندارد. در کشور ژاپن پس از تصویب قانون ادغام وزارتخانه‌ها در سال 1998 و گذشت دو سال از آن، درحالی که

مقدمات اجرای این تصمیم فراهم آمده بود، در اول ژانویه 2001 این قانون اجرایی شد. نوع چهارم استراتژی‌های ادغام، استراتژی تلفیقی، مناسب سازمان‌هایی است که حوزه فعالیت آنها گسترده است. در این نوع ادغام، سازمان‌ها به صورت یکپارچه ادغام نمی‌شوند، ولی بخش‌های گوناگون بنا به ضرورت و به شیوه‌های متفاوت ادغام می‌شوند. می‌توان از طریق اتحاد و ائتلاف آژانس بازرگانی با وزارت صنعت و تجارت تاسیس شده و مسئولیت مستقیم فرمول‌بندی سیاست‌های اقتصادی و اجرای سیاست‌های بازرگانی خارجی را بر عهده داشت. سازمان برنامه در ایران برخلاف ژاپن و کره جنوبی، در ابتدا تحت عنوان هیئت عالی برنامه شروع به فعالیت کرد که خود ارتقاء یافته شورای اقتصادی وقت بود. هر چند واژه اقتصاد در عنوان این هیئت ذکر نشده بود اما چون وظایف شورای اقتصاد را برعهده داشت و همچنین اقدام به تهیه برنامه اول عمرانی با هدف بهبود رشد اقتصادی و ساماندهی توسعه اقساط از طریق برنامه‌ریزی حوزه کشاورزی، تقویت زیرساخت‌ها و احداث برخی مجموعه‌های صنعتی کرده بود، می‌توان ادعا کرد که ماهیت کاملاً اقتصادی داشته است. به هر حال در سال ۱۳۲۷ و طبق مفاد قانون برنامه اول عمرانی از تبدیل هیئت عالی برنامه، سازمان برنامه کشور با هدف راهبردی و اجرای برنامه‌های توسعه به وجود آمد.

در مقایسه نهاد سازمان برنامه ایران با هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی کره جنوبی، می‌توان اینگونه عنوان کرد که اول واژه هیئت در هر دو کشور مشترک بوده است؛ چرا که یک واحد مستقل از سایر دستگاه‌ها بوده و برنامه‌ریزی و نظارت را در سطح عالی انجام می‌داده است. از دیگر وجوه تشابه هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی کره جنوبی و سازمان برنامه بودجه ایران جایگاه ریاست و معاونان در ساختار تصمیم‌گیری کشور است. در ابتدا وزیر هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی هم سطح سایر وزرا بود که بعدها دارای اختیار رسمی برای هماهنگی سیاست اقتصاد مختلف مربوط به معنای توسعه اقتصادی شد. رئیس سازمان برنامه نیز از ابتدا به عنوان وزیر مشاور و مدیر عامل سازمان، مسئول هماهنگی برنامه‌های عمرانی و توسعه کشور در میان دستگاه اجرایی بود؛ معاون اقتصادی سازمان نیز به پیشنهاد رئیس سازمان و تأیید نخست وزیر انتخاب می‌شد. نقش فرابخشی سازمان باعث می‌شد که در میان سایر دستگاه‌های اجرایی و مجموعه قوای سه‌گانه اهمیت خاص داشته باشد. این اهمیت ناشی از وظیفه تدوین، اجرا و نظارت بر برنامه‌های عمرانی و توسعه بودجه‌ریزی، اجرای تعهدات و نظارت عملیاتی و فنی در این راستا

بود که در کنار این وظائف خاص از اختیارات و حمایت‌های ویژه نیز برخوردار بود. در موضوع نهادی، سازمان برنامه و هئیت برنامه‌ریزی اقتصادی تفاوت عمده‌ای از بعد گسترش ساختار در مناطق کشور دارند. آنچه از هئیت برنامه‌ریزی اقتصادی برمی‌آید این است که این نهاد صرفاً در سطح ملی انجام وظیفه داشته و سیاستگذاری و خط‌مشی‌گذاری آن در سطح ملی و عمدتاً برای بخش‌ها یا مناطق خاص انجام می‌شود. این در حالی است که سازمان‌های استانی از کشور ایران و در ذیل سازمان برنامه از برنامه چهارم عمرانی تشکیل شده و به جز یک دوره کوتاه از سال 1386 تا سال ۱۳۹۳ به عنوان معاونت برنامه‌ریزی استانداری فعالیت داشتند و حدود ۵۰ سال بخشی از وظایف سیاستگذاری، بودجه‌ریزی و نظارت و برنامه‌ها و طرح‌های استانی را برعهده داشته‌اند.

این موضوع که از تفاوت‌های عمده دو نهاد توسعه در ایران و کره جنوبی محسوب می‌شود، بیانگر وظایف اجرای بیشتر نمونه ایرانی بوده است که به معنای ساختار تفصیلی‌تر و به نوعی کامل‌تر این نهاد است و امکان برنامه‌ریزی منطقه‌ای و برنامه‌ریزی از پایین به بالا را تقویت می‌کند. شایان ذکر است نقدی که در این خصوص وجود دارد مرتبط با شکل کلی سازمان برنامه نبوده و بیشتر به نحوه اجرای برنامه‌ها و عدم واگذاری اختیارات از نهادهای مرکزی به استان‌ها به دلیل نگرش‌های سیاسی است. از دیگر موارد تشابه، تفصیل ساختار سازمان برنامه و بودجه ایران، تلفیق سازمان امور اداری و استخدامی کشور در این سازمان تشکیل سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور بود. این ادغام از این جهت اهمیت داشت که توسعه و برنامه‌ریزی نیروی انسانی کشور به همان اندازه توسعه و برنامه‌ریزی اقتصادی اهمیت داشته و ادغام این دو نهاد باید یکدیگر، بستر و تسهیل‌گر اصلی مسیر توسعه و مدیریت کلان کشور بود. در ادامه با تغییر این سازمان به معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری و انتزاع سازمان مدیریت و توسعه نیروی انسانی و سازمان‌های استانی از آن، باب دیگری در اختیارات و وظایف سازمان گشود. این تغییرات در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۵ دوباره در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی بودجه ادامه یافت.

در مورد بودجه‌ریزی، وظایف و حدود عملیاتی دو نهاد در یک راستا و مشابه به نظر می‌رسد. در دفتر بودجه هئیت برنامه‌ریزی اقتصادی، چهار بخش: (1) بودجه عمومی، (2) بودجه اداری، (3) بودجه سرمایه گذاری و (4) بودجه مشارکتی وجود دارد؛ می‌توان گفت که دو بخش اول، معادل اعتبارات

هزینه‌ای (بودجه جاری)، بخش سوم معادل اعتبارات تملک دارایی‌های سرمایه‌ای (بودجه عمرانی) و بخش چهارم تلفیقی از اعتبارات هزینه‌ای و تملک دارایی‌های سرمایه‌ای و اندکی اعتبارات مالی است. در این دفتر مصارف بودجه مورد تأکید بوده و در دفتر برنامه‌ریزی و بسیج منابع نیز تأمین منابع، نحوه همکاری‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری، قیمت‌گذاری و استفاده از منابع خارجی از اهم موضوع‌ها است. در سازمان برنامه ایران نیز وضعیت عملکرد در قبال بودجه‌ریزی و نحوه تخصیص آن به همین منوال بوده است؛ همواره اعتبارات در بخش‌های جاری و عمرانی (هزینه‌ای و تملک دارایی‌های مالی و سرمایه‌ای) و برآورد منابع برای مصارف مطرح بوده است. ساختار تشکیلاتی سازمان نیز هرچند در سال‌های مختلف متفاوت بوده، اما همواره به گونه‌ای بوده که همین بخش بندی ساختار در جهت بودجه‌ریزی و اجرای آن حفظ شده است. ساختار سازمان برنامه و بودجه در سال‌های مختلف عمدتاً بر مبنای معاونت‌های بخشی و معاونت هماهنگی اقتصادی بوده است. در سالیان گذشته معاونت‌های اعتبارات عمرانی و هزینه‌ای معاونت‌های برنامه‌ریزی، بودجه و نظارت نیز در ساختار تشکیلاتی پدید آمده و سپس به نحوه دیگری تغییر یافته‌اند. در زمینه تأمین منابع یکی از تفاوت‌های اصلی هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی کره جنوبی و سازمان برنامه و بودجه ایران، در مدیریت سرمایه‌گذاری‌های خارجی در دو کشور است. از آنجاییکه در کره از ابتدا استفاده از سرمایه‌های خارجی مورد توجه ویژه بوده است، این بخش در ذیل هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی تشکیل شده و نهاد برنامه‌ریزی اقتصادی کره جنوبی جذب و توزیع سرمایه‌گذاری خارجی را برعهده دارد؛ اما در ایران ساماندهی و تصمیم‌گیری در این زمینه برعهده سازمان سرمایه‌گذاری و کمک‌های اقتصادی و فنی ایران وابسته به وزارت امور اقتصادی و دارایی و نیز بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران است که تفاوت این نهاد در شاخه‌های زیرمجموعه و وظیفه تأمین منابع خارجی در بودجه را شامل می‌شود.

سازمان برنامه و بودجه ایران و نهاد برنامه‌ریزی اقتصادی کره جنوبی با هدف سیاستگذاری و برنامه‌ریزی برای توسعه دو کشور به ویژه توسعه اقتصادی و شروع فرایند توسعه در جهت ادامه و تکمیل نوسازی کشور پایه گذاری شده اند که اکثر برنامه‌های توسعه‌ای و ساختار تشکیلاتی آنها نیز با یکدیگر مشابهت داشته است. ایران و کره جنوبی به طور تقریبی فرایند مشابهی را برای طی مسیر توسعه طراحی کرده اند. هر دوی این کشورها، توسعه را از توسعه اجتماعی آغاز نکردند و به مانند بسیاری از کشورهایی

در حال توسعه نظیر مالزی، ترکیه و برزیل، بر توسعه اقتصادی تأکید داشتند. عمده تغییرات اجتماعی آنها، در مراحل بعدی فرایند توسعه اتفاق افتاده است. همچنین در این راه استفاده از امکانات علمی و مالی خارجی (کمک‌های مشاوره و مالی) نیز بسیار مدنظر بوده است. در ادامه نیز با توجه به نوع توسعه در بعد زمانی و مکانی، تحولات لازم در جایگاه و ساختار این دو نهاد اتفاق افتاده است.

بستر برنامه‌ریزی و تغییرات سیاسی، عمده عوامل مؤثر در نوع این تغییرات و تحولات بوده است. چگونگی شکل‌گیری هویت برنامه‌ریزی اقتصادی بسیار مشابه چگونگی شکل‌گیری سازمان برنامه و بودجه در ایران است، اما ادامه مسیر این دو نهاد و اینکه در دهه‌های اخیر چگونه وظایف محوله را انجام داده‌اند و خود را چگونه با شرایط اقتصادی و شرایط برنامه‌ریزی کشور، تجهیز، همسو و همگام کرده‌اند، موضوع دیگری است که اختلاف ماهوی این دو نهاد را در سال‌ها و دهه‌های اخیر مشهود ساخته و نهاد کره‌ای را بسیار کارا تر و قدرتمندتر در فرایند برنامه‌ریزی توسعه نشان می‌دهد.

برخلاف ژاپن، سازمان برنامه در ایران، بعد از تاسیس و شروع به فعالیت و تدوین برنامه‌های اقتصادی، رفته‌رفته از قدرت کاسته شد و بعضاً با دخالت‌های مستقیم شخص اول مملکتی در دوره پهلوی دوم از رسالت اصلی خود جا ماند و با وارد شدن درآمدهای نفتی و مصرف آن‌ها در جاهایی به غیر از موارد برنامه‌ریزی شده، مشکلات عدیده‌ای برای کشور به وجود آمد. نهاد برنامه‌ریزی بعد از انقلاب هم آنچنان از قوت و تکاپویی خاصی نداشت و به شدت تضعیف شد و حتی در دوره‌ای برای مدتی به حالت تعلیق درآمد. این موضوع نشان دهنده آن است که برنامه‌ریزی و اولویت توسعه اگرچه در برهه‌ای از تاریخ از اولویت‌ها بوده اما با گذشت زمان از آن دور شده است.

جدول شماره 6- بررسی نهاد برنامه‌ریزی در سه کشور

کشور	نام نهاد	اشتراکات	افتراقات	میزان موفقیت
ایران	سازمان برنامه	یک واحد مستقل و انجام برنامه‌ریزی و نظارت،	برنامه‌ریزی از پایین به بالا، استفاده از منابع داخلی، ایجاد تعلیق و وقفه در امر برنامه‌ریزی	-

کره جنوبی	هیئت برنامه ریزی اقتصادی	تشابه در بودجه- ریزی برای انجام وظائف و حدود عملیاتی، ادغام شدن با برخی از سازمان دیگر	برنامه ریزی از بالا به پایین، استفاده از منابع خارجی در امر برنامه ریزی، عدم تعلیق در انجام برنامه ریزی	+
کشور	نام نهاد	اشتراکات	افتراقات	میزان موفقیت
ایران	سازمان برنامه	ادغام شدن با برخی از سازمان دیگر	تاسیس زودتر نسبت به سازمان می تی، تعلیق، مداخله گری ناموفق و عدم توانایی در ایجاد یک پل ارتباطی میان بخش خصوصی و دولتی	-
ژاپن	سازمان می تی		عدم تعلیق، مداخله- گری مثبت و برنامه- ریزی صحیح، ایجاد ارتباط قوی با بخش خصوصی	+

منبع: نگارنده

ژاپن شاید مهمترین کشوری است که نخبگان ایرانی به ویژه در دوران تجدد رویای دستیابی به آن را در ذهن داشتند. اصلاحات امپراتور میجی تقریباً چهارده سال بعد از اصلاحات امیرکبیر آغاز شد و با پیروزی اصلاح‌گرایان بر حامیان نظم موجود در ژاپن ادامه یافت. این در حالی است که نظم میرزا تقی خانی بعد از سه سال و با قتل او متوقف، و فرآیند تجدد با سخته‌ای زود هنگام روبرو شد. روشن است که موانع مهمی در کار بودند که کشوری بدون وجود منابع طبیعی توانست به قدرتی مهم در اقتصاد جهان تبدیل شود ولی ما هنوز نتوانسته‌ایم با داشتن سرمایه‌های فراوان به جایگاه شایسته‌ای در جهان دست یابیم.

رقابت مخرب روس و انگلیس در ایران، کشور ما را در 150 سال گذشته در شرایطی بدی قرار داد. رقابت و مداخلات روسیه و انگلستان در دربار ایران، جز خسران برای ایران به ویژه در دوران قاجار چیزی به همراه نیاورد. در این مسیر تمامی تحرکات اصلاحی با کارشکنی بیگانگان مواجه، و کشور به گوشت قربانی مطامع دو قدرت مستقر در مرزهای شمالی و جنوبی تبدیل شد. اگر ژاپن تحت حکمرانی امپراتور میجی توانست به شناختی واقعی از وضعیت خود و غرب دست‌یافته و سپس با کنار زدن مخالفان محافظه کار به اصلاحاتی بنیادین در ساختارهای کشور دست زند، در ایران ما با فقدان رهبری اصلاح گر برای تغییر وضعیت کشور مواجه بودیم. امیرکبیر و بعد از او میرزا حسین خان سپهسالار هم از قدرت کافی برای راهبری کشور به مسیر توسعه یافتگی برخوردار نبودند و این چنین فرصتی تاریخی برای ایرانیان از کف رفت. بر خلاف ژاپن، دربار ایران به ویژه در عصر ناصری به عرصه‌ای برای کشمکش میان منافع مختلف کنش‌گران تبدیل شده بود. جدا از مقاماتی که در عمل کارگزار روس و انگلیس بودند، مادر ناصرالدین شاه، برخی از روحانیون، پاره‌ای از شاهزادگان ناراضی از اقدامات اصلاحی امیرکبیر و ... مجموعه‌ای متنوع را در برابر تغییر بنیادین وضعیت کشور تشکیل داده بودند که نهایتاً حول دو اصل به وحدت رسیدند: رفتن امیر و حفظ وضع موجود.

ژاپن، تحت رهبری امپراتور میجی هیئت‌هایی را برای بازدید از مدارس، دانشگاه‌ها، کارخانجات و صنایع غربیان و درس‌آموزی از آن‌ها راهی اروپا کرد، پادشاهان قاجار بیشتر برای تمتع جویی‌های شبانه به اروپا عزیمت می‌کردند. هزینه این سفرها هم بیشتر از طریق برخی واگذاری‌ها به بیگانگان

تامین می‌شد. ژاپن اگرچه با همه مدل‌های توسعه غربی آشنا شد ولی در اخذ الگوهای مطلوب خود دست به گزینش زد و کوشید تا هماهنگی یک مدل با ویژگی‌های فرهنگی خود را مدنظر قرار دهد. کره جنوبی نیز همچون ژاپن دارای رهبری شد که خواهان توسعه بود و خود به نوعی آموزش دیده ژاپنی‌ها بود. کره جنوبی در کنار استفاده از نخبگان شایسته خود، بعضاً از نخبگان و دانشمندان ژاپنی در این مهم استفاده میکردند و اینگونه بود که توانستند با ایجاد نظم و نظام مناسب یک دولت مستقل تشکیل کنند که دارای بوروکراسی قوی و قدرتمندی باشد. اما در ایران، نخبگان هیچگاه جایگاه آنچنان مناسبی برخوردار نبودند و اگر شخصی پیدا می‌شد که خوب فعالیت میکرد، بعد از مدتی ایشان را از صحنه سیاست به طرق مختلف کنار میگذاشتند. عدم ایجاد وفاق و شبکه‌ای شدن نخبگان در ایران یکی از مهمترین دلایل عدم تشکیل دولت توسعه‌گرا در ایران می باشد که متأسفانه هیچگاه چرخش نخبگان در ایران به معنای واقعی پدید نیامد.

جدول شماره 7- بررسی وضعیت نخبگان در سه کشور

کشور	حداقل وفاق بین نخبگان	حداکثر وفاق در یک گروه از نخبگان
ایران	-	-
ژاپن	+	+
کره جنوبی	+	+

منبع: نگارنده

بعد از پایان انزوای 260 ساله ژاپن و باز شدن بنادر ژاپن به سوی غربی‌ها، موجی از تحولات سیاسی و اقتصادی در سح کشور پدید آمد. ژاپنی‌ها در با دیدن کشتی غربی‌ها به فکر افتادند تا صنایع دریایی خود را توسعه دهند و کم کم این موضوع به سایر بخش‌های دولت سرایت پیدا کرد و نخبگان توسعه خواه ژاپن تصمیم گرفتند تا عده ای را جهت یادگیری مسائل جدید به اروپا اعزام کنند. یکی از مهمترین مزیت ژاپن در قرن نوزده این بود که افراد در آن دوران از سطح سواد و آگاهی خوبی برخوردار بودند به نحوی در دوره میجی تقریباً بخش اعظم ملت ژاپن از سواد برخوردار بودند و این در حالی است که در آن دوران مردم ایران در اوج بی‌سوادی به سر می‌بردند و اندک افرادی سواد خواندن و نوشتن داشتند.

همین امر موجب گردید تا بعد از بازگشت هیئت اعزامی ژاپن از کشورهای اروپایی سعی در ایجاد دولتی مقتدر کنند. دولت‌های ایجاد شده در ژاپن و کره جنوبی از اقتدار نسبی بسیار بالایی در انجام برنامه‌های توسعه اقتصادی داشتند و در صورت مواجه شدن با کم و کاستی‌هایی در اجرای برنامه‌ها توانستند مجدد به راه خود ادامه دادند و در مقابل ملت‌های خود از استقلال نسبی بهتری برخوردار بودند. ژاپن و کره جنوبی، با ایجاد یک بوروکراسی قوی در نهاد دولت توانستند به بسیاری از امورات داخلی خود نظم و نظام دادند و با تاسیس وزارتخانه‌های مهم و کاربردی کشورشان را به سوی توسعه‌یافتگی هدایت کنند. ژاپن با بهره‌گیری از افراد توانمند از دوره توکوگاوا و کره جنوبی با اجرای یک پاکسازی مناسب در نهاد دولت، افراد مفسد را از نهاد دولت بیرون کردند و توانستند زمینه را برای صنعتی شدن مهیا سازند.

این در حالی است که ایران، در طول ادوار تاریخی از ثبات سیاسی خوبی برخوردار نبوده است و قابلیت و توانایی لازم در اجرای برنامه‌های توسعه را نداشته است و همواره میان ملت و دولت چه در دوران قبل و چه در دوران بعد از انقلاب اسلامی شکاف زیادی وجود داشته است. در ایران، با وارد شدن منابع نفتی به درآمدهای کشور، دولت همواره خود را ملت جدا دانست و همین امر در اکثر موارد موجب نارضایتی میان مردم پدید آورد. عدم توازن مناسب میان توزیع درآمدهای نفتی میان مردم از یک سو و از سوی دیگر، تورم بالای اقتصادی، هیچگاه نتوانست رضایت را میان مردم جاری سازد. عده‌ای که از رانت‌های خاص دولتی برخوردار بوده و هستند همواره در شرایطی بهتری نسبت به سایر افراد قرار داشته‌اند. به همین دلیل است که گاهی مشاهده می‌شود وقتی بعضی از کارکنان یک شرکت، سازمان و یا وزارتخانه‌ای به علت شرایط بد اقتصادی جلوی درب مجلس تحصن میکنند، بعد از چند روز، مجلس با برگزاری جلساتی متعدد، سعی در تصویب حکمی جدید برای خروج از بحران به جود آمده می‌کنند. پس می‌توان اینطور ادعان داشت که ایران، برخلاف ژاپن و کره جنوبی از استقلال نسبی و دیوان‌سالاری خوبی برخوردار نبوده و نیست و بعضاً با وجود آمدن برخی از مشکلات، آنها را به صورت موقت حل و فصل می‌نماید. در اکثر کشورهای توسعه یافته، دولت الکترونیک جایگزین شده است و این در شرایطی است که در ایران در بسیاری از نهادهای موجود و یا حتی در سطح کلان، سیستم سنتی برقرار است و کماکان روابط شخصی بر غیرشخصی ارجح می‌باشد.

جدول شماره 8- بررسی وضعیت استقلال نسبی دولت و دیوان‌سالاری در سه کشور

کشور	استقلال نسبی دولت	دیوان‌سالاری قدرتمند
ایران	-	-
ژاپن	+	+
کره جنوبی	+	+

منبع: نگارنده

همانطور که پیش‌تر اشاره گردید، ژاپن تا انقلاب میچی به طور جدی وارد نظام جهانی نشده بود و هیچگونه ارتباطی با دنیای خارج خود نداشت و اولین پیمان تجاری آن در سال 1858 با ناخدا پری آمریکایی منعقد گردید. کره جنوبی هم بعد از جنگ میان کره شمالی و کره جنوبی، با حمایت‌های آمریکا در قالب دولت‌های توسعه‌گرا وارد عرصه بین‌المللی شد و توسط سازمان ملل به رسمیت شناخته شد. ژاپن و کره جنوبی، از لحاظ منابع طبیعی آن چنان کشورهای غنی‌ای محسوب نمی‌شوند، از این رو، با کوشش و اهتمام خود توانستند در ابتدا با واردات و درنهایت با صادرات جایگاه خود را در عرصه بین‌المللی تثبیت کنند و محصولات با کیفیت خود را به سایر کشورها عرضه کنند. ژاپن بعد از تسلیم در جنگ جهانی دوم به علت جلوگیری از خرابی بیش از حد زیرساخت‌های خود و همچنین حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا توانست خود را در جایگاه مناسب اقتصادی قرار دهد. کره جنوبی هم به علت خسارت‌های وارده در طول زمان استعمار توسط ژاپن و جنگ میان دو کره، متحمل هزینه‌های گزافی گردید که با حمایت‌های مادی و معنوی ژاپن و آمریکا توانست در نظام جهانی وارد شود و با طرح‌ریزی برنامه‌های توسعه اقتصادی میان و بلند مدت همچون ژاپن به یک کشور توسعه‌یافته تبدیل شود.

این در شرایطی است که ایران بعد از شکست در جنگ‌هایی که با روسیه داشت و عقد عهدنامه‌های معروف ترکمن‌چای و گلستان وارد نظام جهانی گردید که نتیجه آن وابستگی کامل تجاری به روسیه و در ادامه به انگلستان را به همراه داشت. کار به جایی رسیده بود که در زمان قاجار روس‌ها، در زمان پهلوی اول انگلیسی‌ها و در زمان پهلوی دوم آمریکایی‌ها در امور داخلی و خارجی کشور تصمیم‌گیری و دخالت می‌کردند. علی‌رغم ارتباط ایران با برخی از دول غربی قدرتمند در طول تاریخ، ولی هیچگاه از بستر بین‌المللی مناسبی جهت توسعه و پیشرفت برقرار نبوده است. ایران، برخلاف کره

جنوبی که توسط ژاپن برای مدت طولانی به استعمار درآمد و در آن دوره زیرساخت و نهادهای مهم و کارآمدی پی‌ریزی شد، اما در ایران کشورهای حضور یافته تنها به فکر دخالت، سنگ اندازی، غارت و نابود کردن حداقل‌های موجود کشور بودند و اصلاً در صدد آبادسازی و توسعه کشور نبودند. البته باید اضافه گردد که ایران هیچگاه در طول تاریخ مستعمره کشور دیگری نبوده است. بعد از انقلاب اسلامی هم ایران همواره درگیر تحریم سخت و ظالمانه آمریکا بوده است و همین امر منجر گردید تا کار را برای اداره کشور جهت پیشرفت و تشکیل یک دولت توسعه‌گرا با مشکل بسیاری مواجه ساخت.

جدول شماره 9- بررسی وضعیت بستر بین‌المللی و جهانی شدن در سه کشور

کشور	ادغام سیاسی	ادغام اقتصادی	وابستگی	توسعه‌یافتگی
ایران	+	+	+	-
ژاپن	-	+	-	+
کره جنوبی	-	+	+	+

منبع: نگارنده

علی‌رغم اینکه در پایان فصل پنجم به برخی از دستاوردهای عمرانی و اقتصادی اشاره گردید، در این قسمت بنا دارم تا به بررسی و مطالعه تطبیقی شاخص ترکیبی توسعه اقتصادی در کشورهای مورد مطالعه بپردازم. مهمترین یافته‌ای که هر شاخص جهانی ارایه می‌کند، رتبه آن کشور در آن شاخص است که در واقع نشان دهنده وضعیت آن کشور در سطح جهانی می‌باشد. براساس مطالعات انجام شده از سوی سازمان همکاری اقتصادی و توسعه برای 149 کشور، رتبه‌بندی شاخص ترکیبی توسعه برای ژاپن، کره جنوبی و ایران در سال 2021، به صورت ذیل بیان شده است:

جدول شماره 10- رتبه‌بندی شاخص ترکیبی توسعه در سال 2021

کشور	شاخص ترکیبی توسعه	اقتصادی	سیاسی	اجتماعی	فردی	زیست محیطی	رتبه
ژاپن	71/98	65/79	78/56	69/52	80/77	65/24	17
کره جنوبی	70/36	64/06	76/19	72/65	78/90	60/02	24
ایران	45/84	44/37	40/39	41/31	57/24	45/87	109

(منبع: درخشانی و شعبانی، 1401)

با توجه به آمار ارایه شده از سوی سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، ژاپن و کره جنوبی جزء کشورهای توسعه‌یافته و ایران از لحاظ توسعه‌یافتگی در وضعیت هشدار قرار دارد. طی سال‌های 2015 تا 2021، ایران یک رتبه تنزل داشته و از 108 به 109 رسیده است که این موضوع اصلاً خوب به نظر نمی‌رسد و در صورت ادامه چنین روندی، با وضعیت بسیار بدی مواجه خواهیم شد.

نمره شاخص ترکیبی توسعه برای میانگین جهانی برابر 54/2 است که 65 کشور در بالای میانگین جهانی قرار دارد و 84 کشور در پایین آن میانگین قرار دارند. ایران با کسب نمره 45/84، در قسمت پایین میانگین جهانی قرار گرفته است. از منظر اقتصادی توسعه که سه زیر مولفه تخصیص و کمیت‌های اقتصادی، توزیع، مصرف و رفاه اقتصادی و تثبیت و کیفیت محیط اقتصادی را دربرمیگیرد، ایران با نمره 44/37 در بین 149 کشور در رتبه 104 قرار گرفته است. از منظر سیاسی توسعه که به وضعیت نهادمندی انباشت و تمرکز قدرت سیاسی، کسب قدرت سیاسی، اعمال قدرت و ... می‌پردازد، با اخذ نمره 40/39 رتبه 126 را در بین 149 کشور به دست آورده است که خود این مطلب نشان دهنده آن است که از لحاظ سیاسی چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی از ضعف بسیار بالایی برخوردار است و در بدترین جایگاه جهانی قرار دارد. به همین ترتیب از منظر اجتماعی، فردی و زیست محیطی به ترتیب در رتبه‌های 117، 102 و 75 قرار گرفته است. بین شاخص‌های اقتصادی و سیاسی تقریباً رابطه معناداری وجود دارد. کشورهایی که از لحاظ سیاسی عملکرد بهتری داشته‌اند، توانسته‌اند دولتی کارآمد و مداخله‌گر از نوع مثبت ایجاد کنند که این امر در کشورهای ژاپن و کره جنوبی کاملاً قابل محسوس است اما ایران همانطور که گفته شد، از افت بالایی در این زمینه برخوردار بوده است. نهادهای سیاسی قوی و کارآمد، دارای قابلیت برای ایجاد نهادهای اقتصادی قوی و فراگیر می‌باشند.

لفت‌ویچ ایجاد دولت توسعه‌گرا را شرط لازم برای توسعه می‌داند و معتقد است تنها یک دولت برآمده از یک سیاست شفاف است که می‌تواند، توسعه و پیشرفت را برای آن کشور به ارمغان آورد. ژاپن و کره جنوبی، با شفافیت و پاکسازی عوامل فساد از نهاد دولت توانستند در گذر زمان از این مرحله عبور کنند و به یک دولت توسعه‌گرای موفق تبدیل شوند. در مقابل دولت توسعه‌گرا، دولت غارتگر وجود دارد که با شخصی‌سازی، توزیع رانت‌های غیرمولد و عدم شفافیت لازم، کشور را به صورت کاملاً غیررسمی و سنتی اداره می‌کنند. فساد در دولت‌های توسعه‌گرا کمتر وجود دارد و برنامه‌ریزی امور از

طریق نهادهای خاص که به نوعی بوروکراسی اقتصادی و یا همان دیوان سالاری قدرتمند نامیده می‌شوند اجرا می‌شود. پس در واقع این دولت دارای مشروعیت کافی است و اکثر شهروندان جامعه از آن احساس رضایت دارند و این امر به خاطر دموکراتیک بودنشان نیست و در اصل به خاطر عملکرد خوبشان می‌باشد. دولت‌های توسعه گرا فقط به داخل توجه ندارد و با ایجاد روابط مستحکم و ایجاد ارتباطات خوب با نظام بین الملل و بازیگران اصلی راه توسعه را برای کشورهای خود می‌گشایند.

توسعه‌یافتگی کشورها ارتباط مستقیمی با نقش و طرز تفکر رهبران آنها دارد. آشنایی با غرب، توسعه‌گرایی، انعطاف‌پذیری، بهبودخواهی و حساسیت نسبت به فرصت‌های تاریخی فراروی یک کشور از ویژگی‌هایی است که توانست ژاپن و کره جنوبی را در مسیر توسعه یافتگی و کسب جایگاه شایسته جهانی هدایت کند و ایران به دلیل عدم بهره‌مندی از نخبگان و رهبران شایسته در ایجاد یک نهاد سیاسی قوی و با ثبات و البته عدم وجود بستر بین المللی نتوانست از این مرحله عبور کند.

کتاب حاضر باهدف توسعه مطالعه تطبیقی و تاریخی در مورد ایران و نیز بر مبنای اثربخشی میزان انسجام میان عناصر درگیر در رشد نوآوری و فناوری‌هایی صنعتی و نیز محیط اجتماعی موافق و سازوکارهای نهادی و سیاستی دولتی طراحی و تدوین شده است. درحالی که مشابهت‌های تاریخی میان موقعیت جاری کشور، از حیث تهدیدات خارجی و تجربه تاریخی موردبحث وجود دارد، و به همین دلیل است که سیاست موشکی و هسته‌ای در سه دهه اخیر، در کانون مباحث در مورد ایران بوده است؛ استقرار شرایط متناسب نهادی و سیاستی و نیز اقداماتی که به‌صورت نظام‌مند می‌تواند کشور را از گردنه بحران‌های جاری بگذراند همچنان پا برجاست. ما همچنان به اصلاح سیاست‌های رقابتی، استقرار نظام جدید حقوق مالکیت، استقرار مالیه عمومی (محاسبات عمومی)، کارآمد، گسترش شرکت‌ها، استقرار نظام حقوق انحصاری مالکیت معنوی، استقرار حقوق امتیاز صادراتی، کنترل رقابتی در بازار فناوری و جذب نیروی ماهر نیاز داریم. توسعه مالکیت‌های شرکتی بر محور فناوری‌های جدید، گسترش آموزش‌های حرفه‌ای و مهارتی در سطوح متوسطه و عالی و توسعه تحقیقات کاربردی متناسب با مزیت‌ها و نیازهای جاری کشور و همچنین همراه و هماهنگ نمودن محیط اجتماعی و همه ذی‌نفعان سیاست‌ها، برای استمرار پشتیبانی از سیاست‌های فناوری همچنان موردنیاز است.

پیوند دادن عناصر نظام ملی نوآوری و استقرار سیاست‌های دولت توسعه‌گرا که مستلزم شبکه‌ای کردن نهادها و نیز شبکه‌ای کردن نخبگان معتقد به توسعه در درون یک نظام بوروکراتیک قدرتمند، روی آوردن به سیاست خارجی همگرا و همچنین تقویت ایستادگی نهادی دولت در برابر جریان‌های نفوذ و گروه‌های همسود، درس‌هایی هستند که می‌توان از ناکامی سیاست صنعتی ایران در قرن نوزدهم، در مقایسه با کشورهای ژاپن، کره جنوبی، انگلستان و دانمارک گرفت.

ب) توصیه‌های سیاستی

با توجه به مباحث مطروحه در این پژوهش، این بخش را به بیان تعدادی پیشنهاد و توصیه‌های سیاستی بر مبنای مدل پژوهش نظری گردآوری شده جهت خروج ایران از این بحران اختصاص داده‌ام

نخبگان توسعه‌خواه

- ❖ استفاده از نخبگان شایسته‌سالار و شبکه‌ای نمودن آن‌ها
- ❖ فراهم آوردن شرایط مناسب اشتغال برای نخبگان در فضاهای دولتی و جلوگیری از مهاجرت آن‌ها
- ❖ ایجاد امنیت فردی و برطرف نمودن هرگونه ضعف در نهاد مالکیت
- ❖ ایجاد یک پل قوی میان دانشگاه و صنعت
- ❖ ترویج گفتگو، اعتمادسازی میان حکومت و مردم
- ❖ نهادسازی آموزش همگانی صحیح در تمام مقاطع تحصیلی و فرهنگ‌سازی مناسب در سطح جامعه
- ❖ استفاده از مهندسين، مشاوران و دانشمندان خارجی در سطوح مختلف مدیریتی

استقلال نسبی دولت

- ❖ تشکیل یک حاکمیت قانون قوی و کارآمد
- ❖ ایجاد نهادهای سیاسی فراگیر برای تشکیل نهادهای اقتصادی فراگیر
- ❖ ایجاد گروه‌های اجتماعی- اقتصادی مستقل از دولت
- ❖ جلوگیری از شخصی‌سازی دولت
- ❖ توجه و حمایت همه‌جانبه به بخش خصوصی و جلوگیری از ارایه پروژه‌های عمرانی به برخی از شرکت‌های خاص دولتی
- ❖ خصوصی‌سازی و تقویت بخش خصوصی همچون ژاپن و کره جنوبی (زای‌باتسوها و چائول‌ها)
- ❖ کوچک کردن دولت و تاسیس سازمان‌های مردم نهاد با داشتن قدرت لازم برای اداره امور
- ❖ ایجاد فضای رقابتی برای انباشت سرمایه
- ❖ پرهیز و جلوگیری از سلطه‌گری در بخش‌های مختلف دولت

- ❖ حمایت از تولیدکنندگان و ترویج آن‌ها به سمت و سوی صادرات
- ❖ جلوگیری از دولت به تبدیل شدن کارفرمای انحصاری
- ❖ توزیع رانت‌های مولد به بخش‌های دارای ظرفیت کافی برای ایجاد صنعت

دیوان سالاری قدرتمند

- ❖ اخراج و پاکسازی نظام حکمرانی (نهاد دولت) به معنای واقعی از افراد مفسد و دارای خلیات ناپسند

- ❖ مرتفع ساختن هرگونه ضعف، کاستی در نهادسازی و سیستم‌سازی
- ❖ ایجاد یک بوروکراسی قوی در سطح دولت و تسهیل امور شهروندان
- ❖ گرت‌برداری صحیح از فناوری و موضوعات مختلف کشورهای توسعه‌یافته
- ❖ تدوین برنامه‌های اقتصادی میان مدت و بلند مدت به نفع تمامی آحاد ملت
- ❖ جلوگیری و اجتناب از موازی کاری در بخش‌های مختلف دولتی
- ❖ فرموله کردن سیاست‌ها در جهت حرکت به سوی توسعه پایدار

بستر بین‌المللی مناسب

- ❖ اهتمام برای تقویت سیاست خارجی و ارتباط با کشورهای جهان
- ❖ فراهم آوردن شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی برای ایجاد فرهنگ رقابت
- ❖ بسط تساهل و تسامح اجتماعی
- ❖ ایجاد رسانه آزاد

منابع و ماخذ

- آنکتاد، (1395). سیاست‌های علم و فناوری ایران، تهیه شده توسط مرکز سازمان ملل
- ادلر، یاکو و برگ، جان فاگر (1397 بهار). «سیاست نوآوری: چپستی، چرایی و چگونگی». ترجمه محمدعلی صادقی، فصلنامه سیاست‌نامه علم و فناوری، 8: 69-85.
- http://stpl.ristip.sharif.ir/article_html21102. در: (20 فروردین 1401)
- اشرف، احمد. (1359). موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه. تهران: میزان
- اشرف، احمد. (1398). هویت ایرانی. ترجمه‌ی حمید احمدی. تهران: نشر نی. چاپ هشتم
- اشتری مهرجردی، اباذر (1402). پیدا و پنهان نوآوری‌های اجتماعی در ایران. تهران، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- اشتری مهرجردی، اباذر (1401). پیدا و پنهان استارت‌آپ‌ها در ایران. تهران، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- الگار، پروفیسور حامد (1369). دین و دولت در ایران-نقش عالمان در دوره قاجار. ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. تهران: توس
- اونز، پیتر (1398). توسعه یا چپاول، نقش دولت در تحول صنعتی. مترجم عباس زندباف، عباس مخبر. تهران: طرح نو
- آبراهیمان، پروانه. (1383). ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران معاصر. ترجمه محمد احمدی و محمد ابراهیم فتاحی. چاپ پانزدهم. تهران: نشرنی
- اتابکی، تورج. (1385). تجدد آمرانه دولت و جامعه در عصرشاه. ترجمه مهدی حقیقت خواه. تهران: ققنوس
- آدمیت، فریدون. (1384). امیرکبیر و ایران. جلد اول. چاپ اول. تهران: دانشگاه خوارزمی
- اسمیت، دنیس. (1377). تاریخ اقتصادی ژاپن. ترجمه محمد حسین وقار. تهران: اطلاعات
- اشرف، احمد؛ بنوعیزی، علی. (1393). طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. جلد اول. چاپ سوم. تهران: نیلوفر
- افشار، ایرج. (1383). از مجمع‌الصنایع تا صنایع مستظرفه. نشریه نقد و بررسی کتاب فرزاد. بخش اول. شماره 7. صص 25-31

- اونو، کنیچی. (1394). توسعه اقتصادی ژاپن. ترجمه ناهید پوررستمی. جلد اول. چاپ اول. تهران: دانشگاه تهران

- اونو، کنیچی. (1398). تاریخ توسعه اقتصادی ژاپن. ترجمه ناهید پوررستمی. جلد اول. چاپ اول. تهران: دانشگاه تهران

- اوانز، پیت. (1380). توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی. جلد اول. چاپ سوم. تهران: طرح نو

- اوانز، پیت. (1382). توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی. جلد اول. چاپ دوم. تهران: طرح نو

- آل یاسین، احمد. (1393). تاریخچه برنامه ریزی توسعه در ایران. جلد اول. چاپ دوم. تهران: سمر

- افشارآرا، محمدرضا. (1380). خراسان و حکمرانان. جلد اول. چاپ اول. مشهد: انتشارات محقق

- اشرف، احمد. (1359). موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه. تهران: انتشارات زمینه

- احمدیان، مریم؛ مقیسه، محسن. (1397). درس هایی از تجربه ژاپن. مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی. شماره مسلسل 15993. صص 1-62.

- امیدی، علی. (1377). سیاست صنعتی و توسعه اقتصادی ژاپن. مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی. شماره مسلسل 9455. صص 1-153.

ازکیا، مصطفی. (1381). جامعه شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستایی ایران. تهران: انتشارات اطلاعات
- برازش، محمودرضا. (1388). آشنایی با کشورهای جهان: ژاپن. جلد اول. چاپ دوم. مشهد: آفتاب هشتم

- برازش، محمودرضا. (1390). آشنایی با کشورهای جهان: کره جنوبی. جلد اول. چاپ اول. مشهد: انتشارات آفتاب هشتم

- بیزلی، ویلیام جی. (1393). ظهور ژاپن مدرن. ترجمه شهریار خواجهیان. جلد اول. چاپ اول. تهران: شمشاد

- بحرینیان، سید محمد. (1391). بازبینی راهبرد توسعه در کره جنوبی: دیدگاه مد/خله گرایانه.

کمسیون اقتصاد کلان. اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران

- پرویزیان، پرویز. (1355). نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم. جلد اول. چاپ اول. تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- تودارو، مایکل پی؛ اسمیت، استفن سی. (1398). توسعه اقتصادی. ترجمه وحید محمودی. جلد اول. چاپ اول. تهران: دانشگاه تهران
- تجلی، سید آیت الله. (1381). مروری بر برنامه‌های توسعه پیش و پس از انقلاب. اطلاعات سیاسی و اقتصادی. شماره 175-176. صص 198-209
- توفیق، فیروز. (1384). برنامه‌ریزی در ایران و چشم‌انداز آینده آن. تهران: موسسه عالی آموزش و پرورش مدیریت و برنامه‌ریزی
- جمال‌زاده، سید محمدعلی (1335 قمری). گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران. برلین: کاوه.
- چانگ، ها جون. (1392). اقتصاد سیاسی سیاست صنعتی. ترجمه اصلان قودجانی. مشهد: نوین طراحان آزاد
- حاجی حسینی، دکتر حجت‌الله (1398). نظام ملی نوآوری در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. تهران: الگوی پیشرفت.
- حقیقی، ایمان. (1384). توسعه اقتصادی ژاپن و عوامل کلیدی آن. انتشارات راهبردی یاس. سال اول، شماره چهارم، صص 326-328
- حکمی، نسرین، (1370)، «نقش روشنفکران در نوسازی ژاپن». مجله فرهنگ. شماره 9.
- خاکباز، افشین. (1387). چارچوب حقوقی نظام بودجه‌ریزی در برخی کشورها (ژاپن). مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. شماره مسلسل 9035. صص 1-25.
- خوئی، محمد. (1393). کانون‌های تفکر ژاپن (نیرا یک تجربه شرقی). مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. شماره مسلسل 14187. صص 1-41.
- خلجی، عباس. (1381). اصلاحات آمریکایی 1339-1342 و قیام 15 خرداد. جلد اول. چاپ اول. تهران: انتشارات علم
- دلفروز، محمدتقی. (1399). دولت و توسعه اقتصادی. جلد اول. چاپ چهارم. تهران: آگاه

- درخشان، مرتضی؛ شعبانی افارانی، الهه. (1401). کتاب توسعه (گزارش صفر 1400). جلد اول. چاپ اول. اصفهان: فرهنگ مردم
- ذاکری، زهرا. (1399). بررسی تجربه کره جنوبی در تشکیل هیئت برنامه ریزی اقتصادی (EPB): درس‌هایی برای ایران. معاونت پژوهش‌های اقتصادی، دفتر مطالعات اقتصادی مجلس شورای اسلامی. شماره مسلسل 17077، خرداد، صص 1-55
- رایشاوئر، ادوین اولدفادر. (1379). ژاپن در گذشته و حال. ترجمه محمود مصاحب. جلد اول. چاپ اول. تهران: علمی و فرهنگی
- رجب‌زاده، هاشم. (1396). تاریخ تجدد ژاپن. جلد اول. چاپ سوم. تهران: موسسه فرهنگی-هنری جهان
- ردزیک، مایکل جی (1386 خرداد و تیر). «همیلتون، فارستر، و بنیانی برای اقتصاد تکاملی». مترجمان محمود متوسلی محمود مشهدی احمد. فصلنامه علمی پژوهشی برنامه‌بودجه، 12، 103: 154-85. <http://jpbud.ir/article-۵۷۱-fa.html> در: (20 فروردین 1401)
- رسول‌زاده اقدم، صمد و طاهری، علیرضا (1393 بهار). «بررسی علل توسعه‌نیافتگی ایران در دوره قاجار» فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات علوم اجتماعی ایران. 40، 11: 92-111. <https://www.sid.ir/fa/journal/ViewPaper.aspx?id=253834> در: (20 فروردین 1401)
- رئیسی‌نیا، مجید. (1372). ساختار سیاسی ژاپن. تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
- زیباکلام، صادق (1374). ما چگونه ما شدیم. تهران: روزنه
- ژوبر، پ.آ (1322). مسافرت به ایران و ارمنستان. ترجمه محمود هدایت. بی جا: تابان
- سینائی، سیدعطاءالله. (1399). نظام صنعتی پیش‌سرمایه‌داری در ایران. جلد اول. چاپ اول. تهران: جامعه‌شناسان
- سلطانزاده، بهزاد. (1373). فازهای توسعه، کشورهای در حال توسعه و تجربه ژاپن. مرکز اسناد و اطلاع رسانی فارابی. شماره 1100512. صص 3-13

- سیلوا، پاتریسیو. (1389). روابط دولت-کسب و کار و کارکرد اقتصادی در کره جنوبی و شیلی: یک چشم‌انداز سیاسی، در ریچارد بوید و دیگران "منازعه سیاسی و توسعه در شرق آسیا و آمریکای لاتین". ترجمه علی بی نیاز. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه
- سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی. (1383). گزارش ربع قرن عملکرد جمهوری اسلامی ایران. اداره کل روابط عمومی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور. تهران
- سازمان برنامه و بودجه. (1376). قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
- سجادی‌پور، سیدمحمدکاظم؛ آقامحمدی، زهرا. (1395). سیاست خارجی ژاپن در آسیای مرکزی. فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، بهار، شماره 93. صص 35-67
- سجادی، احمد. (1388). ژاپن از دیدگاه آمار. سازمان برنامه بودجه اصفهان.
- سولیوان، ویلیام؛ پارسونز، آنتونی. (1399). خاطرات دو سفیر. ترجمه محمود طلوعی. جلد اول. چاپ پنجم. تهران: علم
- شرف‌الدین، سیدحسن. (1392). مفاهیم و دیدگاه‌های نظری درصحنه حماسی سیاسی و حماسه اقتصادی. جلد اول. چاپ اول. تهران: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران
- شریف، نواز. (1367). مدیریت انتقال تکنولوژی و توسعه. ترجمه سعید اصلانی، تهران: برنامه و بودجه
- عجم‌اغلو، دارون؛ رابینسون، جیمز. (1390). ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی. ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعی. جلد اول. چاپ اول. تهران: کویر
- عجم‌اغلو، دارون؛ رابینسون، جیمز. (1392). چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟. ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور، جلد اول، چاپ اول، تهران، روزنه
- عجم‌اغلو، رابینسون؛ رابینسون، جیمز. (1399). راه باریک آزادی. ترجمه سیدعلیرضا بهشتی شیرازی و جعفر خیرخواهان. جلد اول. چاپ اول. تهران: روزنه
- عجم‌اغلو، دارون؛ لیبسون، دیوید و لیست، جان‌ای (1397). کلیات علم اقتصاد. ترجمه سید علیرضا بهشتی شیرازی و محمدحسین نعیمی‌پور. تهران: روزنه
- علمداری، دکتر کاظم (1380). چرا ایران عقب ماند و غرب پیشرفت؟. تهران: توسعه

- عطار، سعید. (1388). ژاپن و امر توسعه: نگاهی به جایگاه نظام برنامه‌ریزی و قانون برنامه توسعه در فرایند توسعه ژاپن. فصلنامه سیاست، دوره 42، شماره 4، زمستان، صص 125-145
- عطار، سعید. (1395). بایسته های برنامه ریزی توسعه با توجه به تجربه کشورهای ژاپن، کره جنوبی، چین و هند. مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، کد موضوعی 220، شماره 15327، اسفند، صص 1-30
- فراستخواه، مقصود. (1388). سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا
- فیض‌اللهی، علی و دیگران؛ (1396 زمستان). «کاربرد نظریه آنومی نهادی در ایران». فصلنامه مطالعات توسعه اجتماعی - فرهنگی، 3، 6: 163-188. <http://journals.sabz.ac.ir/scds/article-fa.html627> - در: (20 فروردین 1401).
- قاضی نور، سید سپهر و دیگران (1397 بهار). «ارزیابی روابط میان نهادی در نظام ملی نوآوری ایران: مطالعه 8 موردی»، فصلنامه علمی - پژوهشی سیاستگذاری عمومی، 1، 4: 35-9. > <10.22059/PPOLICY.2018.6684
- قاضی نوری، سید سپهر و قاضی نوری، سید سروش (1396). مقدمه‌ای بر سیاستگذاری علم و فناوری. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- قائم‌الصباحی، عباس. (1377). تشویق‌ها و تلقی‌ها. مجله ایران فردا. شماره 50. تهران
- قاراخانی، سلمان. (1400). ایران به روایت داگلاس نورث (مروری بر کتاب سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت. ایران پایدار. www.iranepaydar.com
- قاراخانی، سلمان. (1397). چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ شماره مسلسل 18-97. ایران پایدار. www.iranepaydar.com
- کیم، میونگ اوآک؛ جافی، سام. (1396). تحول اقتصادی در کره جنوبی. ترجمه محمد سردارنیا. جلد اول. چاپ اول. تهران: چاپ و نشر بازرگانی
- کیم، هیونگ‌ای. (1396). کره جنوبی: ژنرال توسعه. ترجمه جواد قربانی آتانی. جلد اول. چاپ اول. تهران: دنیای اقتصاد

- کمپ، تام. (1379). الگوهای تاریخ صنعتی شدن. ترجمه محمدابراهیم ابراهیم فتاحی. جلد اول. چاپ اول. تهران: نی
- کی، کریستوبال. (1389). موفقیت شرق آسیا و شکست آمریکای لاتین: اصلاحات ارضی، سیاست صنعتی و ظرفیت دولتی، در ریچارد بوید و دیگران، منازعه سیاسی و توسعه در شرق آسیا و آمریکای لاتین: ترجمه علی بی‌نیاز، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
- کاستلز، مانوئل. (1385). عصر اطلاعات. ترجمه احمد علیقین و افشین خاکباز. تهران: طرح نو
- کولایی، الهه؛ تیشه یار، ماندانا. (1387). سیاست خارجی ژاپن در آسیای مرکزی. فصلنامه سیاست. دوره 38. شماره 2. صص 205-223
- کدی، نیکی آر. (1398). ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: شرکت انتشارات قلم
- گزارش کشور ژاپن با محوریت وضعیت اقتصادی و سرمایه‌گذاری (1390). مدیریت برنامه‌ریزی و تجهیز منابع. اردیبهشت، شماره 4915
- گزارش تحقیقاتی بانک جهانی: معجزه آسیای شرقی (1379)، ترجمه محمدتقی بانکی. تهران: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران
- لفت‌ویچ، آدریان. (1400). دولت‌های توسعه‌گرا (پیرامون اهمیت سیاست در توسعه). ترجمه جواد افشارکهن. جلد اول. چاپ اول. تهران: پبله
- لفت‌ویچ، آدریان. (1382). دموکراسی و توسعه. ترجمه احد علیقین و افشین خاکباز. جلد اول. چاپ دوم. تهران: طرح نو
- لفت‌ویچ، آدریان. (1385). دولت‌های توسعه‌گرا. ترجمه جواد افشارکهن. جلد اول. چاپ دوم. مشهد: مرندیز و نی‌نگار

- لاندوال، ب. ای و بوراس، اس (1391 زمستان)، «سیاست علم، فناوری و نوآوری»، ترجمه دکتر کیومرث اشتریان. فصلنامه نامه سیاست علم و فناوری، 2، 1: 95-107

< 20.1001.1.24767220.1391.02.1.9.4 >

- لاندوال، ب. ای. و بوراس، اس (1392 تابستان)، «سیاست علم، فناوری و نوآوری»، ترجمه دکتر کیومرث اشتریان. فصلنامه نامه سیاست علم و فناوری، 2، 3: 7-14.
>20.1001.1.24767220.1392.03.2.2.6

- مارش، دیوید؛ استوکر، جری. (1399). روش و نظریه در علوم سیاسی. امیرمحمد حاجی یوسفی. جلد اول. چاپ دهم. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

- مشهدی احمد، محمود (1392 بهار). «معنا و مفهوم نهاد در اقتصاد نهادگرا، نگاهی به اختلافات موجود بین نهادگرایی قدیم و جدید و نقش نهادها در مناسبات اقتصادی»، فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی (رویکرد اسلامی - ایران)، 13، 48: 49-77.
https://www.sid.ir/fa/journal/ViewPaper.aspx?id=207509 در: (20 فروردین 1401).

- مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجفقلی (1389). مآثر سلطانی (تاریخ جنگ‌های ایران و روس). به‌ضمیمه تاریخ جنگ‌های دوره دوم از تاریخ ذوالقرنین. تصحیح و تحشیه: غلامحسین زرگری نژاد، تهران: روزنامه ایران.

- مهدی، دکتر رضا و دیگران (1399). درآمدی بر دانشگاه نوآور و کارآفرین. تهران: جامعه‌شناسان.
- میرعمادی، سید ایمان (1398 تابستان). «نظام ملی نوآوری و نقش آن در بهبود سیاست‌های علم و فناوری و نوآوری» فصلنامه سیاست علم و فناوری، 11، 2: 132-154.
>20.1001.1.20080840.1398.12.2.10.5

- مدنی، امیرباقر. (1399). ژاپن چگونه ژاپن شد؟. جلد اول. چاپ سوم. تهران: رامین
- مدنی، امیرباقر. (1374). موانع توسعه اقتصادی ایران. جلد اول. چاپ اول. تهران: شهراب
- مدنی، سیدجلال‌الدین. (1362). تاریخ سیاسی معاصر ایران. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی
- مشایخی، علینقی. (1377). ضرورت تعدیل، تجربه تعدیل. مجله ایران فردا. شماره 50. تهران.
- موسوی، سعید. (1400). داستان توسعه در ایران. جلد اول. چاپ چهارم. تهران: گروه مهندسی خرد
- موسوی، سعید. (1399). داستان توسعه در ایران. جلد اول. چاپ دوم. تهران: گروه مهندسی خرد
- مطیع، ناهید، (1379)، مقایسه نقش نخبگان در فرایند نوسازی ایران و ژاپن 1840-1920. جلد اول. چاپ اول. تهران: شرکت سهامی انتشار.

- مسعودی، صاحبه، (1394)، «سیاستگذاری برای توسعه بر صنعت و فناوری: درس‌هایی از مقایسه ایران و

کره جنوبی»، معاونت پژوهش‌های اقتصادی مجلس شورای اسلامی، شماره 14660.

- مرکز پژوهش‌ها (1390). سامانه قوانین. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
(www.rc.majlis.ir/fa)

- ناردو، دان. (1385). ژاپن/امروز. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. جلد اول. چاپ ششم. تهران: ققنوس

- نورث، داگلاس سی؛ والیس، جان جوزف؛ وینگاست، باری آر. (1395). خشونت و نظم‌های اجتماعی.

ترجمه جعفرخیرخواهان و رضا مجیدزاده. جلد اول. چاپ دوم. تهران: روزنه

- نفی‌زاده، احمد؛ دلفروز، محمدتقی. (1393). بررسی فرایند توسعه اقتصادی کره جنوبی در چارچوب

الگوی دولت توسعه‌گرای غیردموکراتیک. فصلنامه سیاست، دوره 45، شماره 4، زمستان، صص 1032-

1015

- نقی‌زاده، محمد. (1372). ژاپن و سیاست‌های اقتصادی جنگ و بازسازی آن. تهران: دفتر نشر فرهنگ

اسلامی

- نقی‌زاده، محمد. (1384). مبانی تفکرات اقتصادی و توسعه ژاپن: تداوم و تغییر. جلد دوم. تهران:

شرکت سهامی انتشار

- نجاتی، غلامرضا. (1398). تاریخ سیاسی 25 ساله ایران (از کودتا تا انقلاب). جلد اول. چاپ دهم.

تهران: رسا

- نجمی، ناصر. (1336). ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس میرزا نایب‌السلطنه و جنگ‌های

ایران و روس. بی جا: کانون معرفت.

- نصراللهی آذر و دیگران (1397 پاییز و زمستان). «نهادگرایی و توسعه؛ چالش‌های اقتصاد نهادی

جدید در حوزه‌های نظری و سیاستی پیرامون ایجاد توسعه (ارزیابی انتقادی)»، دوفصلنامه مطالعات

اقتصاد سیاسی بین‌الملل، 1، 7: 2-25. <10.22126/IPES.1970.1182>

- نفیسی، سعید. (1383). تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. تهران: اهورا.

- نوح هراری، یووال. (1397). انسان خردمند، تاریخ مختصر بشر. ترجمه نیک گرگین. تهران: فردا.

- نورث، داگلاس. (1396). فهم فرایند تحول اقتصادی. مترجمین میرسعید مهاجرانی و زهرا فرضی

زاده. تهران: نهادگرا.

- نورث، داگلاس، والیس، جوزف و دیگران. (1396). در سایه خشونت، سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه. مترجمین محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی پور. تهران، روزنه.
- وبر، ماکس. (1374). اقتصاد و جامعه. مترجمین دکتر منوچهری، دکتر ترابی نژاد و دکتر عمادزاده. تهران: مولی.
- هون، سئونگ چون. (1401). دولت، جامعه و توسعه اقتصادی در کره جنوبی. ترجمه سید عطاءالله سینائی. جلد اول. چاپ اول. تهران: چاپ و نشر بازرگانی
- هانتینگتون، ساموئل. (1375). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم
- هرسیچ، حسین. (1380). روش مقایسه‌ای: چپستی، چرایی و چگونگی به کارگیری آن در علوم سیاسی. مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان. سال سیزدهم. صص 7-17
- هالیدی، فرد (1358)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران. ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین. تهران: امیرکبیر.

Abstract/19/1/5/1708372?redirectedFrom=fulltext#no-access-message

Acemoglu, D. & Robinson J.A. (2010). The role of institutions in growth and development. Review of Economics and Institutions, 1(2), 1-33

Auster, Richard D., and Morris Silver. (1979). The state as a Firm: Economic Forces in Political Development. The Hague: Martinus Nijhoff.

Arunova, Mariam & Kochevoi, Gennadi (2004), "Japan and the Caspian oil", Central Asia and the Caucasus, Vol. 25, No. 1.

Amsden, A, H. (1989). Asia's Next Giant: South Korea and late industrialization. New York, Oxford University Press.

Bagchi, A. K. (2000). "The Past and the Future of the Developmental State", Journal of world system research, Vol. 2. pp. 398-442

Beeson, Mark. (1990). Competing Capitalism: Austrail, Japan and Economic Competition in Asia-Pacific, London: Macmillan Press.

Brown, Ellen Hodgson. (2013). The Public Book Solution from austerity to prosperity. Third Millennium Press.

Bronfenbrenner, Martin. (1970). Economic Miracles and Japan's Income Doubling Plan in William W. Lockwood. (ed.), The State and Economic Enterprise in Japan: Essays in the Political Economy of Growth, New Jersey: Princeton University Press, pp. 523-553.

Burmeister, L.L. (1986). Warfare, welfare and state autonomy: structural roots of the south Korean development state. *Pacific Focus* 1(2), pp. 121-46.

Chibber, Vivek. (1999). Building a development state: The Korean case reconsideration, policies, and society. Vol 28. No.3, PP. 309-345

Colpan, A. M, Hikino, T. & Lincoln, J. R. (Eds). (2010). *The Oxford Handbook of Business Group*. Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199552863.001.0001>

Chai, Sun-Kin. (1997). Entrenching the Yoshida Defense Doctrine: Three Techniques for Institutionalization, *International Organization*, Vol. 51, No. 3.

Cox, Robert W. (2002). *The Political Economy of a Plural World: Critical Reflections on Power, Morals and Civilization*, New York: Routledge Press.

Dwyer, Denis. (1990). South Asia in the World Today. In Denis Dwyer (ed.), *South East Asian Development: Geographical Perspectives*, *London: Longman Scientific and Technical*, pp. 1-4.

Doner, Richard, Bryan Ritchie and Dan Slater. (2005). Systematic Vulnerability and the Origins of Developmental States: Northeast and Southeast Asia in Comparative Perspective, *International Organization*, No. 59, Spring, pp. 327-61

Drifte, Reinhard (2013), "Japan's Eurasian Diplomacy: Hard-Nosed Power Politics, Resource Diplomacy, or Romanticism?" In Arne Holzhausen (Ed), *Can Japan Globalize?* Springer-Verlag Berlin Heidelberg GmbH

Duus, Peter (2013), “The New Asianism”, In Arne Holzhausen (Ed), Can Japan Globalize? Springer-Verlag Berlin Heidelberg GmbH

Eckstein, Harry. (1963a). A Perspective on Comparative Politics, Past and Present, in H. Eckstein and D.E. Apter (eds), Comparative Politics: A Reader (London: *Free Press of Glencoe*). pp. 3-32.

Freeman, C (1995 February). “The National Innovation Systems in Historical Perspective” *Cambridge Journal of Economic*, Vol 19, PP.5-24. <<https://doi.org/10.1093/oxfordjournals.cje.a035309>>

Greif, Avner. (2006). *Institutions and the path to the modern economy*. New York: Cambridge University Press.

Hague, R., M. Harrop and S. Breslin. (1992). *Comparative Government and Politics* (London: Macmillan)

Hollerman, Leon. (1960). *Industrial Structure and Economic Planning in Japan*, Pacific Affairs, University of British Columbia. Vol. 33, No. 3.

Ismayilzada, Gursel (2008), “A New Pillar of Japanese Foreign Policy: The Arc of Freedom and Prosperity- Japanese Policy toward the Guam Organization, Central Asia and the Caucasus” (Special Issue), Vol. 51-52, No. 3-4.

Johnson, Chalmers. (1982). *MITI and the Japanese Miracle: the growth of Industrial Policy, 1925-75*, Stanford University Press.

Johnson, N. (1975). The Place of Institutions in the Study of Politics. *Political Studies*. XXIII. Pp. 271-83

Kim, Sunjin. & Jeong, DaeHee. (2017). “Korea Policy Coordination: Past and Present, Korea's Policy Coordination: Past and Present (English)”. Washington, D.C., World Bank Group

Kohli, Atul. (2005). State-Directed Development: Political Power and Industrialization in the Global Periphery. Cambridge University Press.

Kohli, Atul. (1993). Where do high-growth political economics come from? The Japanese lineage of Korea's developmental state, world development 22(9), pp.1269-93

Kim, Sunjin. (2011). “The Korean Model of Development Planning and Its Applicability to African Developing Countries: Case Study on Ethiopia”. <https://archives.kdischool.ac.kr/handle/11125/30338>

Kim, Ji Hong. (2013). Korean Economic Development Strategy, Fourth Workshop on Economic Development Strategies of East Asian Countries, Mongolia.

Kishimoto, K. (1988). Politics in modern Japan: Development and Organization. Tokyo: Japan Echo.

Lazonick, W. (1993). Business Organization and the myth of the market Economy, Cambridge: Cambridge University Press.

Leftwich, Adrian. (2006). Changing Configuration of the developmental state in Ahmed Shafigul Hague and Habib Zafarullah (eds) International Development Governance, CRC Press.

Leftwich, Adrian. (2008). Development states, effective States and Poverty Reduction, UNRISD, Project on Poverty Reduction and Policy Regimes, <http://www.unrisd.org>.

Lockwood, William, (1970), The Economic Development of Japan: Growth and Structural Change, New Jersey: Princeton University Press.

Migdal, Joel. (1988). Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World. Princeton: Princeton University Press.

Mendl, Wolf. (1995). Japan's Asia Policy Regional Security and Global Interest, London, Routledge.

Miyamoto, Shiguenoli & Watanabe, Paulo Daniel (2014), "Towards an Uncertain future? The strengthening of Japan's autonomy in the Asia-Pacific", Revista Brasileira de Política Internacional, Vol. 57, No. 1.

North, Douglass C. (1990). Institutions, Institutional Change, and Economic Change. Princeton: Princeton University Press.

North, D. C. (2005). Understanding the Process of Economic Change, Princeton University Press.

North. D. C., J. J. Wallis, and B. R. Weingast (2009a). Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History, Cambridge University Press.

Ohno, Kenichi. (2005). The Economic Development of Japan (The Path Traveled by Japan as a Developing Country). Tokyo: Yuhikaku Publishing.

Potter, David M. (2008). Evolution of Japan's Postwar Foreign Policy, *Bulletin*, No. 9.

Rose, R. (1991). Comparing Forms of Comparative Analysis. *Political studies*. No. 39. pp.435-62

Sadykova, R (2013), "Japan's Policy towards the Countries of Central Asia", International Journal of Social, Education, Economics and Management Engineering, Vol. 7, No. 8.

Shahhuseynli, Rahman (2013), "Depoliticized Diplomacy: Japan's Approach to Central Asia and the South Caucasus", Azerbaijan in the World (Azerbaijan Diplomatic Academy), Vol. 6, No. 3.

Stark, Manuel. (2010). East Asia State as a Reference Model for Transition Economics in Central Asia: An Analysis of Industrial Arrangements and Exogeneous Constraints, Economic and Environmental Studies, Vol. 10, No. 2, pp. 189-210.

Seung-Ho, Kwon and Michael O, Donnell. (1999). Repression and Struggle: State, the Chaebol and Independent Trade Unions in South Korea, *The Journal of Industrial Relations*, Vol.41, No.2, pp. 272-293.

Taylor, Claire. (2009). Iran: Conventional Military Capabilities. *International Affairs and Defense Section*, Retrieved JUN26,2017.

Available at file:///C:/Users/javid/Downloads/SN04264%20(2).pdf

Takeshi, Yuasa (2010), "Central Asia in the Context of Japanese-Russian Relations", China and Eurasia Forum Quarterly, Vol. 8, NO. 2.

Walton, David. (2010). *Japan and Central Asia*, in Emiliam Kavalski (Ed), The New Central Asia the Regional Impact of International Actor, University of Western Sydney, Australia.

Waqas Nawaz & Muammer Koç (2020)" *Industry, University and Government Partnerships for the Sustainable Development of Knowledge-Based Society, Drivers, Models and Examples in US, Norway, Singapore and Qatar*" Switzerland: Springer Nature

White, Gordon. (1998). Constructing a Democratic Developmental State, in Mark Robinson and Gordon White. (ed), The Democratic Developmental State: Politics and Institutional Design, *New York: Oxford University Press Inc.* 1st ed.

Woo.J.J. (2019) "*The Evolution of the Asian Developmental State Hong Kong and Singapore*" New York: Routledge.

Yoshioka, Shinji; Kawasaki, Hirofumi. (2016). Japan's High-Growth Postwar Period: The Role of Economic Plans. *Economic and Social Research Institute*, No. 27. PP. 1-95.

<https://www.robberichards.com/2020>

Global Innovation Index (GII) 2022

Abstract

During the past 150 years, Iran has experienced strange political changes such as revolution, war, coup, reforms, etc. and this has led to the economic and industrial development of Iran being significantly affected by these factors and despite that at some point in history it was ahead of other countries, but now it is lagging behind them. The main question of this research is why Iran, despite having a suitable level of growth, could not move from a subsistence and local economy to an industrial and economic revolution like other developed countries based on its assets? Our hypothesis is that the formal and informal institutional structures developed in Iran's historical experience have not been able to provide the necessary prerequisites for development and the creation of a developmental state. This research has been done in the framework of institutionalist historical sociology in a comparative way, and the investigation of the government institution based on the theories of Adrian Leftwich, in the development or lack of development between Iran and two East Asian countries, Japan and South Korea, is the focus. is the focus of this research. The results obtained indicate that the developed countries of Japan and South Korea, by using competent elites and proper institution-building, as well as creating a suitable platform for communication with the outside world, were able to create a development-oriented government and the path of development for but due to weakness in institutional arrangements and lack of political stability, Iran could not go through this path properly and get on the track of development.

Keywords: Developmental State, The relative Independence of the government, Powerful bureaucracy, Development elites, The International platform